زعمای بزرگ با کارهای سترگ

درتاریخ معاصرافغانستان

احمدشاه مؤسس دولت افغانستان امیرعبدالرحمن،بانی کشورامروزه

داودخان مؤسس جهموریت شاه امان الله محصل استقلال

تألیف:کاندید اکادمیسین محمداعظم سیستانی

سویدن - 2018

بنام خداوند جان و خــرد

شناسنامه کتاب

نام اثر-زعمای بزرگ با کار های سترگ درتاریخ معاصرافغانستان

نویسنده- کاندید اکادمیسین محمداعظم سیستانی

زمان نگارش : ۲۰۱۷- ۲۰۱۹

محل نشر:انتشارات عازم، کابلُ۲۰۱۹م۱۳۹۷ش

تیراژ-۵۰۰ نسخه

ادرس ایمیل :sistani01@hotmail.com

فهرست مقالات

مقدمه مؤلف 5

مقاله اول- روحت شاد احمدشاه بابا که افغانستان را بما هدیه کردی.....9

مقاله دوم- زمینه های سیاسی واجتماعی تولد دوباره افغانستان.....13

مقاله چهارم-نقش امیرآهنین درساختن افغانستان امروزی 35

مقاله سوم- نامه سرگشاده به بازماندگان امیرآهنین 58

مقاله پنجم- شاه امان الله زعیمی که عاشق استقلال و مردمش بود..... 71

مقاله ششم- قتل امیر حبیب الله وامارت نصرالله خان.....81

مقاله هفتم- قیام شهزاده امان الله خان برضد امیر نصرالله خان 91

مقاله هشتم-شورش سپاه جلال آباد وسقوط امیرنصرالله خان 116

مقاله نهم-سهم علیا حضرت در پیروزی شهزاده امان الله خان.....127

مقاله 10-عدالت امانی،از خانوادۀ سلطنتی آغاز شد 138

مقاله 11- قصیدۀ غلام جیلانی جلالی درمدح شاه امان الله 146

مقاله12-علت غرغره کردن مستوفی الممالک از درخت توت 152

مقاله 13-روایتی از پوپلزائی در مورداعدام شاه علی رضا خان 163

مقاله 14- 28 اسد،روزاعلام رسمی استقلال افغانستان 169

مقالۀ 15-شاه امان الله وملکه ثریا از چشم یک امریکائی 174

مقالۀ 16- عروسی امان الله با ثریا،درسی برای جوانان امروز.....180

مقاله17-خاطرۀ غم انگیز ازامان الله خان درغربت،از داویدجونز.....189

مقاله 18- استقلال وشاه امان الله دونام جدائی ناپذیرتاریخ ما 199

مقاله 19تکمله برمقاله«استرداد استقلال افغانستان»(شیما غفوری).203

مقاله 20- خطبه های نماز جمعه شاه امان الله،دلیل دینداری اوست...212

مقاله 21- اتهام کفر و قتل پدر به شاه امان الله،کاردشمنان است..... 222

مقاله 22-چرا شاه امان الله از جنگ درغزنی منصرف شد 232

مقاله 23-هدف شاه از اعمار قصردارالامان چی بود؟ 240

مقاله 24- سنگ درجای خودسنگین تراست 257

مقاله 25- تبصرۀ من برتوضیحات داکترکاظم..... 262

مقاله 26-یادی ازخدمات شهید داودخان به افغانستان 276

مقاله 27- داودخان دولتمداری قاطع وبا وقارافغانستان 291

مقاله 28- پیام داودخان به مردم کشوراز زبان داکتر شرق.....303

مقاله29- داودخان: "نام کابل مقدس است"(نصیبه اکرم) 312

مقاله 30- شهید داودخان ومهارکردن آبهای کشور 319

مقدمه مؤلف

پس از تجاوزشوروی بر افغانستان، تفرقه های قومی واتنیکیی وزبانی وسمتی بوسیله عناصر وابسته به استخبارات شوروی ومنطقه، بشدت در میان مردم ما دامن زده شده وبعد ازحمله امریکا بر افغانستان با استفاده از فضای دیموکراسی وازادی بیان، دشمنان تاریخ وجغرافیا وهویت ملی وسیاسی ما پیوسته برضد شخصیت های ملی و رهبران خدمتگذارپشتون تبار از طریق رسانه های جمعی (دیدنی وشنیدنی ونوشتنی) تبلیغات زهرآگین و ناروا براه انداخته اند . وهریک از زعمای ملی کشور ما را با تاپهٔ فاشیست و قبیله گرا و بی فرهنگ ودست نشانده انگلیس و روس وامریکا تخریب میکنند. هرشب ما در برنامه های سیاسی تلویزیونهای داخلی چنین تبلیغات وتهمت های ناروا ومملو از دروغ و فتنه انگیزی را علیه صادق ترین ووطن پرست ترین شخصیت های ملی پشتون می شنویم. اما هیچ مرجعی نیست که جلو یاوه سرائی این افراد مشکوک وگماشته شده را بگیرد. ادامهٔ این روند باعث گمراهی نسل جوان گردیده تا آنجا که برخی از جوانان از افغانیت وهویت ملی خود انکارمیکنند. آنها نمیدانند کدامیک ازاین کارشناسان درست میگویند وکدامیک نادرست.

لازم است تا مسئولان وپاسداران تاریخ وفرهنگ ملی وقتاً فوقتاً برای دفاع از ارزشهای ملی،اجتماعی وتاریخی با تدویر کنفرانس ها وسیمنارهای ملی وبین المللی از شخصیتهای ملی وتاریخی تجلیل بعمل آورند و نسل جوان را در شناختن تاریخ راستین وچهره های تابناک ونیک نام و بدنام گذشته افغانستان یاری رسانند.

از نظرمن وهمه عناصر غیروابسته به احزاب سیاسی چپ و راست ، مهمترین مشخصهٔ یک« رهبر یا زعیم ملی» آنست که: هیچگاهی در خدمت سرویس های استخباراتی (خودی یا بیگانه) قرار نگرفته باشد. و

به اشاره و دستور کشورهای خارجی برای کسب قدرت یا انحصار قدرت بر فرق مردم وطنش نکوبیده باشد. این تعریف رهبران ملی غیر ایدیولوژیک را از صف رهبران ایدیولوژیک(چپ و راست) افغانستان جدا میکند.
بنابرین رهبر یا زعیم ملی، از دید من،کسی است که در دوران حیات خود، کاری فوق العاده مفید اجتماعی یا سیاسی یا نظامی انجام داده باشد که منتج به رهائی ملت از سلطهٔ بیگانه ویا نجات ملت ازهرج ومرج داخلی وتجزیه کشور شده باشد و از این طریق در حافظهٔ تاریخ جا گرفته باشد.

یکی از شخصیت های ملی کشورما، **میرویس خان هوتکی** بود که در طرداستیلای دوقرنه صفوی برولایات غربی کشور، در۱۷۰۹ قیام کرد و مردم قندهار را از زیرسلطه بیگانه نجات داد.من به افتخار این زعیم ملی کتابی بنام رستاخیر قندهار نوشته ام. دولت هوتکی قندهار در سال ۱۷۳۸ توسط نادرشاه افشار سقوط داده شد وقندهار وسراسرافغانستان امروزی دوباره تحت سلطه نادرافشار شاه ایران قرارگرفت ومدت ده سال تمام مردم افغانستان مجبوربودند به دولت استبدادی نادرشاه افشار باج وخراج بپردازند.

فقط این نبوغ نظامی وسیاسی احمدخان ابدالی بود که بعد از مرگ نادرافشار در۱۷۴۷ دولت معاصرافغانستان را درقندهار بنیادگذاشت واز آن روز تا امروز بحیث یک کشورمستقل به حیات خود ادامه داده است.
از تاسیس دولت افغانستان معاصر در۱۷۴۷تا کنون ده ها شخصیت سیاسی ونظامی ومذهبی وسیکولار در رهبری افغانستان قرارگرفته اند که از آن میان، تعداد اندکی توانسته اند از آزمون تاریخ موفق بدر ایند وبا دست آوردهای درخشان خود در سطح ملی وحتی درسطح منطقه نام نیک کمائی کنند. از این زمامداران بزرگ می باید با تدویرمحافل وسیمنارهای علمی درسطح ملی وبین المللی تکریم وتجلیل شود تا فرزندان این وطن بدانند که کشورشان چه شخصیت هایی به جامعه بشری تقدیم داشته است؟ ازآن جمله اند:

یکم- اعلیحضرت احمدشاه بابا، مؤسس افغانستان معاصر که در ۱۷۴۷ دولت افغانستان را بنیاد گذاشت و ملت افغانستان را صاحب قلمروجغرافیائی

وسیع تر از امروز ساخت و به مردم ما اعتبار حاکمیت ملی وهویت ملی بخشید و رفت.

دوم- دومین زعیم بزرگ ومقتدر وباکفایت افغانستان **امیر عبدالرحمن خان ملقب به امیر آهنین است** که برای آوردن ثبات واستقرار حاکمیت ملی وامنیت عمومی وتأمین وحدت دوبارۀ کشور وحتی برای جلو گیری از تجزیۀ آن در آینده ،سیاست «استبداد هدفمند» را به کاربست و درعین حالی که با اقوام شورشی از درخشونت وشدت عمل پیش می آمد، به تبعید اقوام شورشی از ولایات مرکزی، جنوب وشرق وغرب به شمال کشور پرداخت تا هم جلو شورش ها و طغیانهای بعدی را گرفته باشد وهم اقوام سلحشورجنوب را در مرزهای شمالی کشور، در برابر تجاوز احتمالی روسها، جابجا کرده باشد. ازاینست که از برکت دور اندیشی آن امیر با کیاست، هیچکس نمیتواند افغانستان را به شمال وجنوب یا غرب وشرق تجزیه کند.

سوم- سومین زعمیم ملی ونامدار افغانستان **شاه امان الله غازی** است.او اولین شاهی بودکه با راه اندازی جنگ سوم افغان وانگلیس، استقلال سیاسی کشور را از استعمار انگلیس بدست آورد و افغانستان را در صف ملل آزاد جهان قرارداد و روابط سیاسی وفرهنگی وتجارتی با ممالک خارج برقرار نمود وبا تاسیس مکاتب وتدریس علوم عصری از مرکز تا ولایات ، چراغ علم ومعرفت را در سرتاسرکشور روشن ساخت، و زمینه بهره ورشدن ازعلم ودانش برای همه اولاد کشورواز جمله برای دختران میسرگردید. شاه امان الله با اقدامات انقلابی وطرح ریفورهای اجتماعی وفرهنگی بی سابقه به نفع ترقی کشور وتعالی مردم افغانستان چنان مخلصانه قدم بجلو می گذاشت که تا آنروز در وطن سابقه نداشت، ده سال زعامت شاه امان الله یکی از درخشان ترین دوره های تاریخ مابرای حفظ استقلال وتأمین حقوق مردم وتعمیم معارف عصری برای زن ومرد کشور به حساب می اید.

چهارم - چهارمین رهبر ملی افغانستان، سردار محمدداود،نخستین رئیس جمهورافغانستان (۱۹۷۳- ۱۹۷۸م) بود. خدمات داودخان، چه در دوره

صـدارتش، وچـه دردوره جمهـوریتش ، بـرای انکشـاف وترقـی وتعـالی افغانستان ،و آزادی زنـان کشـور از زنـدان چـادری، وطـن پرستانه و خیلـی صادقانه بوده است. تلاش های وطن پرستانه داودخـان بـرای اعتلا وترقـی کشـور چـه در دوره صـدارتش وچـه پـس از تاسـیس نخسـتین جمهوریـت در افغانستان ، جای تردید وشبهه باقی نگذارده است.

عکس تاریخی داودخان با شاه امان الله وملکه ثریا در روم

در تصویرتاریخی فوق دو شخصیت نامدار افغانستان، شاه امان الله وسردار داودخـان ازجملـه زعمـای ملـی بودند .هر دو بـرای آزادی نسوان وحـق تحصیل و حق کارآنان جهت ترقی و تعالی کشور تلاش کردند.

پایان ۱۲/۷/ ۲۰۱۸

مقاله اول

روحت شاد ! احمدشاه بابا که افغانستان را به ما بمیراث گذاشتی!

وقتی می بینیم که تخمین ۴۰ میلیون مردم کُرد پراکنده در چهار کشورهای عراق وسوریه وترکیه وایران، مدت ۸۰ سال است که برای کسب استقلال خود وتاسیس کشوری بنام کردستان مسلحانه مبارزه میکنند و دراین راه بیش از ۲۰۰ هزار تن زن ومرد وکودک وجوان کرد جان باخته اند ولی هنوز به استقلال خود و تاسیس کشوری بنام کردستان دست نیافته اند، من به یاد تاسیس افغانستان و به یاد سرباز جوان ۲۵ ساله ای می افتم که هیچ مکتب حربی ویا پوهنتون نظامی را نخوانده بود اما از هوش ونبوغ سرشار نظامی و سیاسی برخوردار بود.

او احمدخان قندهاری از طایفه سدوزی بود که در۱۷۲۲ در ولایت هرات تولد یافت ودر ۱۷۳۱ با برادرخود بزرگ خود ذوالفقارخان سدوزائی به قندهار رفت و درآنجا از طرف شاه حسین بزندان افتاد و مدت ۸ سال را

در زندان سپری کرد و درسال ۱۷۳۸ وقتی نادرافشار شهرقندهار را فتح نمود،او وبرادرش را از زندان آزاد و به مازندران ایران تبعید نمود.

احمد خان ابدالی از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۷ میلادی در لشکرکشی های نادرافشار، در کنار دسته های نظامی افغانی شرکت جست واز آزمون جنگ وپیروزی سربلند بدر آمده بود. باید خدا را شکرگفت و از احمدشاه درانی(سدوزی) تشکر نمود که بعد از قتل نادر افشار بدست سران ترکتبارلشکرش، اوبا سربازان افغانی خود از خبوشان ایران به قندهار بازگشت و بجای اینکه افراد لشکر را رخصت کند تا هرکس پی کار خود بروند، او در فکرآینده مردم خود افتاد و برای نجات دایمی شان از زیر ستم بیگانه، سران لشکر افغانی را برای جرگه فرا خواند تا یک نفر را از میان خود به حیث زعیم ملی تعیین کنند که منبعد مسئولیت رهبری ودفاع از سرزمین افغان را بدوش داشته باشد. سرانجام بعد از هشت روز بحث ومذاکره وتبادل نظر بالاخره افغانهای شامل جرگه موفق به تعیین رهبر وتشکیل کشوری بنام افغانستان گردیدند.

تاسیس افغانستان، بر ویرانه های خراسان قدیم ، بعد از ششصد سال غارت و زورگوئی واجحاف، وسرکوبی مردم از سوی مهاجمانی چون: خوارزمشاهیان ومغولان و تیموریان وبابریان هند وصفویان ایران واستبداد خشن نادرشاه افشارکه همه جا با پرپا کردن کله منارها همراه بود، هرانسان ملی گرا را وا میدارد تا سرتعظیم وحرمت گزاری را در برابر این مرد بزرگ و دور اندیش افغان فرود آورد واز وی تشکر کند که برای ما کشوری بنام افغانستان به میراث گذاشت.

وقتی ما مبارزات وقربانی های بیشمار مردمان فلسطین و کردستان را در شرق میانه می بینیم، باید خود را خوشبخت بشماریم که ۲۷۰ سال قبل در همین ماه اکتوبر، با همت ودرایت فرزند دلیر ومیهن دوست این آب وخاک،توانستیم بدون دادن تلفات درجنگهای خونین شبیه اقوام دیگر منطقه، درسال ۱۷۴۷ میلادی دولت مستقلی بنام افغانستان تاسیس کنیم تا بعد ازآن هیچ حاکم و صوبه دار وبیگلربیگی و والی بیگانه یی برمردم ما حکم

نرانند و خود حاکم برسرنوشت خود باشیم. خود بکاریم وخود حاصل آنرا برداریم وخود آنرا در راه مصالح فردی واجتماعی خود بکارببریم.

براستی اگر احمدشاه بابا نمی بود، امروز کشوری بنام افغانستان نمی داشتیم که فرزندانش به نامش افتخار نمایند. احمدشاه بابا، با تحمل رنج سفرهای طولا نی و قبول خطرات گونه گون حیاتی و حیثیتی، به عنوان یک رهبر و پیشوای فدا کار و شجاع افغان و فاتح میدانهای نبرد های سرنوشت ساز، برای افغانها افتخار آفرید. و هر گز به وطن خود خیانت نکرد و هموطنان خود را خوار و حقیر نشمرد.هرگز خود را بالاتر و بیشتراز هموطنان خود به حساب نگرفت. هرگز تن آسائی ننمود و به عیش ونوش نپرداخت. هرگز از کدام قدرت خارجی د ستور نگر فت و بر فرق ملت خود نکوفت. احمدشاه بابا جز سعاد ت و سر بلندی و استقلال مردم افغانستان آرزوئی نداشت و باآنکه تاج می گرفت و تاج می بخشید، هر گز بر سر خود تاج ننهاد. بلکه مثل سایر هموطنان خود دستار می بست و با آنان بر زمین مفروش می نشست و به درد دل آنهاگوش فرا می داد وبداد مظلومان میر سید. و مثل یک پدرمهربان باهموطنان خودبرخورد می کرد و ازهمین جهت مردم او را «**بابا**» میگفتند.

مورخ ودپلومات انگلیسی الفنستون مینویسد :« **برا ستی اگر شاهی درآسیا سزاوار احترام ملت خویش باشد، جز احمدشاه کس دیگری نیست.**»(الفنستن، افغانان،ترجمه فکرت، ص۳۸۱)

سی سال بعد از گزارش الفنستن، «فریه» سیاح معروف فرانسه ای که در سال۱۸۴۶ مهمان سرداران قندهاری بوده مینویسد:« احمدشاه یکی ازپشتی بانان قوی مذهب بود. او به هنگام تاجگذاری، نام قبیلۀ خود را ازابدالی به درانی تبدیل کرد که معنی نجیب و قدیمی میدهد. اوعنوان دُردُران را انتخاب کرد.... سلطنت اوبخاطر امتیازات، سخاوت، سادگی وسلوک معتدل او درقلب پرجلال دربار باعث شد تمام کسانی که به او تقرب میکردند، دوست داشتنی وعالی باشد؛ او به آسانی قابل دسترس بوده و بربنیاد مساوات حکومت میکرد؛ بدون اظهاریک کلمۀ درشت حتی به کسانیکه مستحق آن بودند. او یک شخص آرام و متقاعد کننده بود و هیچ کس هرگز ازقضاوت های او شکایت نمیکرد. او بطور وسیعی محدودۀ امپراطوری خویش را

وسعت بخشید که بهنگام مرگ او قرارذیل بود: مرزهای شمال - اکسوس و کوه های کافرستان؛ درجنوب - بحیرۀ عمان؛ درشرق - کوههای تبت، ستلیج واندوس؛ ودرغرب - خراسان، پارس و کرمان. »(فریه، تاریخ افغانها، ترجمۀ سهیل سبزواری، فصل هفتم، سایت آریائی)

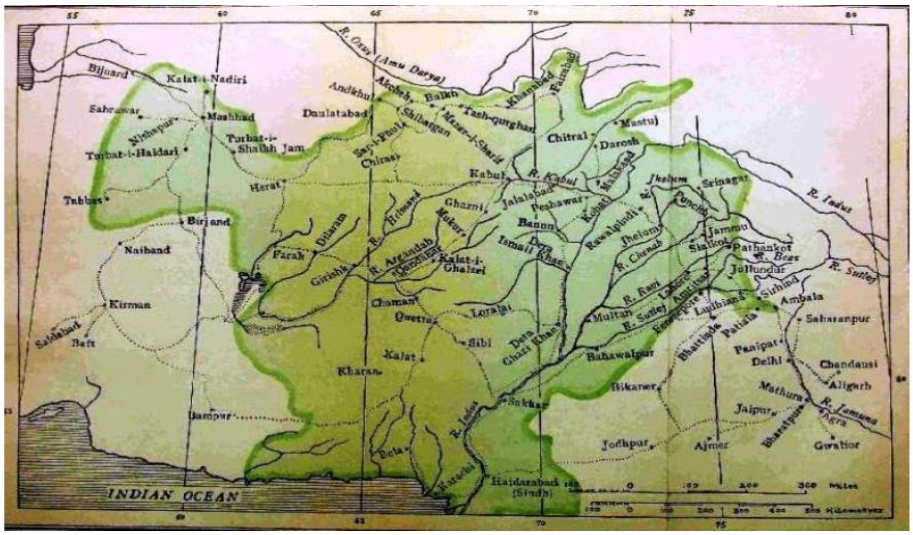

نقشه افغانستان در ۱۷۶۲

احمدشاه بابا برای افغانهاهویت ملی و تاریخی و سیاسی بخشید، ورنه ملت ما در زیر چکمه های استبداد شاهان و سلاطین بیگانه هند یا ایران و ماوراءالنهر، هویت ملی خود را از دست میداد. به همین دلیل هیچ نویسنده ومؤرخ با انصافی نخواهد بود که افغانستان را میراث گرانبهای احمدشاه بابا نشمارد و به استقلال و حاکمیت ملی آن احترام ننماید و یاد آن پادشاه مدبر افغان را گرامی ندارد.

پس احمد شاه بابا را باید احترام گذاشت، و از او بخاطر خدمات مهم سیاسی اش سپاس گزار بود و به فرزندان وطن درس سپاسگزاری از مردان بزرگ و شخصیت های ملی را آموخت .وگفت: روحت شاد احمدشاه کبیر!

پایان

مقاله دوم

زمینه های سیاسی، اقتصادی واجتماعی تولد دوبارۀ افغانستان

مقدمه:

کشیدن یک تصویرروشن از وضعیت سیاسی واقتصادی واجتماعی افغانستان در طول شش قرن استیلای بیگانه گان بعد از سلطنت غوری ها براین مرز وبوم، که همراه بوده با ظلم واستبداد وویرانگری وقتل عامها وگردن زدنها وبرده ساختنها وبه کنبزی وغلامی گرفتنهای زن ومرد وکودک سرزمینهای مفتوحه توسط مهاجمان مغولی در قرون ۱۳ و۱۴ وسپس یورش خانمان برانداز تیمورلنگ وجانشینانش در قرن پانزدهم میلادی که همراه بود با برپا ساختن کله منارها از جمجمه انسانها در هرشهری وبعد تسلط صفویان در قرون ۱۶ و۱۷تا ربع اول قرن ۱۸که با اعمال فاشیزم مذهبی خود، دمار از روزگار مردم تحت اشغال برآوردند، وهمچنان روی کار آمدن بابُر با اعمال کشتارمردم وبرپاکردن کله منارها در افغانستان وهند شمالی در قرون ۱۶ و۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ ، کاری نیست که بتوان آن را در یک مقاله چند صفحه یی گنجانید.

شاید بعضی ها از سرسهل انگاری ویا ازسرنا آگاهی، تصور کنند که کشور ما، افغانستان عزیز، خود بخود و بدون جان فشانی و ازخود گذریهای فراوان فرزندانش شکل گرفته، و در چار چوبۀ مرزهای موجود قرارگرفته است، اما دقت درتاریخ این کشور و تاریخ کشورهای همجوار ثابت میکند که مردمان ساکن دراین محدودۀ جغرافیائی، ده ها بار به علل و سبب های گوناگون دست از جان شسته و برضدستم واستبداد بیگانه گان به پا خاسته اند ، قربانی داده وقربانی گرفته اند تا سرانجام به این پیروزی بزرگ نایل

شده اند که حاکم برسرنوشت خویش گردند و از خود کشوری داشته باشند تا دیگر هیچ بیگانه ای برآنها ستم روا ندارد و محصول دسترنج شان را به نام حواله و بروات و دیگر عوارض مالیاتی از جیب شان خالی نکنند و برعرض و ناموس وهستی شان بی حرمتی وتوهین صورت نگیرد.

تولد دوباره افغانستان:

پس ازسقوط دولت غوری افغانستان توسط دولت خوارزمشاهیان در ٦١٠هق =١٢١٤میلادی،افغانستان دیگرمرکزیت اداری و سیاسی خود را ازدست داد وشش هفت سال بعد با طوفان هستی براندازچنگیزخان مغول همه دار و ندارش برباد فنا رفت.

یورش هستی سوز و ویرانگر چنگیز خان و کشتار بی رحمانه مغولان در سر زمین های آسیای میانه، افغانستان و ایران، بین النهرین و بخش شرقی آسیای صغیر(روم)، آذربائیجان شمالی و جنوبی و ارمنستان و گرجستان و پادشاهی یونانی - گرجی طرابزون و ارمنستان و متصرفات صلیبیون در سوریه و جزیرۀ قبرس و بالاخره سلطنت سلجوقیان در آسیای صغیر(ترکیه) بدبختی و مصایب فراوان برای توده های مردم کشور های فوق الذکر دربرداشت. جوینی هجوم چنگیزیان را درچهار کلمه خلاصه میکند:**"آمدند وکندند وسوختند وبردند."** [1] سرداران چنگیزی همه ساکنان شهرهارا بدون استثنا از دم تیغ میگذراندند.

پطروشفسکی ، محقق شوروی در مورد قتل های دسته جمعی مغولان در سرزمین های مفتوحه می نویسد:« مغولان، ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده و به صحرا رانده بودند و مرعوب و روحیه باخته بودند، میان سپاهیان تقسیم میکردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود، بزانو می نشاند و سپس با شمشیر ویا ساطور سرهای ایشان را از تن جدا میکرد ، بعد منشیان اسیر را وا دارمیکردند تا تعداد سر های بریده را شمار کنند. بگفته جوینی ، پس از کشتار عمومی مرو در سال (٦١٨ ق=١٢٢١ م) شمارش کشته گان (توسط منشیان اسیر)١٣ روز به طول انجامید.[2]

طبق روایت سیفی به هنگام تصرف نیشاپور مغولان(٦١٧ ق = ١٢٢٠م) (٧٤٧ر٠٠٠) نفر مرد را سر بریدند.[3] و پس از تسخیر مرو در سال (

٦١٨ ق = ١٢٢١ م) به گفته ابن الاثیر در حدود هفتصد هزار نفر به قتل رسیدند.[4] تعداد مقتولان بغداد را به هنگام تسخیرآن شهراز طرف نواسه چنگیز هلاکو خان (٦٥٧ ق = ١٢٥٨م) حمدالله مستوفی به هشتصد هزار نفرتخمین میزند.[5] بنابر روایتی در قرن ١٣ میلادی ، در شهربلخ دوصد هزار نفر زندگی میکردند . در سال (١٢٢٠م) همهٔ آنان به امر چنگیز خان تا نفر آخر از دم تیغ گذشتند. [6] بنابر تاریخ وصاف ، چنگیز بجرم قتل یکی از پسران چغتای (موتوچین) در بامیان ، فرمان داد هیچ زنده سری را در آنجا باقی نگذارند ، حتی جنین در شکم مادران زنده نگذاشتند و چار پایان را هم کشتند.[7] و سپس نوبت به غزنه رسید.

فاتحان مغولی میکوشیدند تا بابه کار بستن این شیوه های کشتار، نه تنها امکانات مقاومت و ایستادگی مردم را از پیش پای خود بردارند،بلکه میخواستند وحشتی در عموم مردم ایجاد کنند تا ارادهٔ مقاومت در مردم بکلی نابود و معدوم گردد، لذا نتیجه هجوم لشکریان مغول بر سرزمین های افغانستان ، ایران و ماوراء النهر و غیره جاها ، تقلیل شدید نفوس و مردم زحمتکش بوده که بر اثر قتل عام ها و یا به اسارت رفتن ویا فرار مردم ، نواحی پر جمعیت کشور های مفتوحه از سکنه خالی شده بود، بخصوص دربخش های شمال وشمالغربی افغانستان(بلخ، مرو وهرات) که در دره ها و نواحی حاصلخیز آن کوچکترین قطعه زمین غیر مسکون وغیرمزروع وجود نداشت ، تقلیل نیروی کارپدید آمده بود.

سیفی هروی در کتاب خویش (تاریخنامه هرات) خاطرات سالخوردگان را در باره ویرانی وحشت انگیزی که در سراسر خراسان پس از هجوم مغول در سال های(٦١٧ - ٦١٩ ق = ١٢٢٠ -١٢٢٢ م) به بار آمده بود ، نقل میکند. سالخوردگان به عنوان شهود عینی به مؤلف اظهار داشته بودند که در ناحیه هرات نه مردم باقی مانده بود و نه گندم و نه آذوقه و نه پوشاک.[8] مؤلف باز همانجا چنین میگوید:« از مولانا مرحوم خواجه ناصرالملته والدین چشتی چنین شنودم که او گفت از حدود بلخ تا دامغان یک سال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می خوردند ، چه چنگیزخانیان جمله انبار ها را سوخته بودند .» [9]

سیفی باز خبر میدهد که پس از کشتار عمومی سال ٦١٩ هجری = ١٢٢٢م فقط مشتی از مردم که اتفاقاً جان بسلامت برده بودند ، چهل مرد از طبقات مختلف بودند که در ویرانه مسجدی سکنی گزیده بودند. [10] و در روستاهای حومه هرات هم عده نجات یافته گان بیش از صد نفر نبودند.[11] مگر در « حایطی» که یکی از امرای مغول قریب هزار نفر از اسیران را گرد آورده مورد عفو قرار دادبود و شرط نهاده بود که رعیت او باشند. [12]

وادی هریرود و جلگه هرات که یکی از نواحی پر جمعیت و حاصلخیز افغانستان بود ، تخریب سراسری آن ولایت یک عمل استثنائی نبوده ، بلکه واحه های مرو وطوس نیز با چنین مصیبتی از دست مغولان روبرو بود . بنابگفته جوینی، در شهر طوس حتی پنجاه خانه مسکون باقی نمانده و ساکنان آن خانه ها هم به بیغوله ها پنا هنده شده بودند. [13]

شهر بلخ نیز پس از کشتار سال ٦١٧ ق = ١٢٢٠ م دیگر تا مدتها بعد جان نگرفت. و در نیمه اول قرن هشتم هجری (نیمه اول قرن چهاردهم میلادی) نیز ویران بوده است .

ابن بطوطه چند دهه بعد تر (٧٢٦ ق = ١٣٢٥ م) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آنجا را همچنان ویران و غیر مسکون یافت . ابن بطوطه پس از مشاهده خرابی های مغول در بلخ رهسپار دیار هرات میگردد. او میگوید: پس از هفت روز راه پیمائی در جبال « غرجستان» به شهر هرات رسیدیم . در بین راه قرای سرسبز و آب های جاری وجود داشت. « شهر هرات یکی از بزرگترین شهر های آباد خراسان است. هرات شهری بزرگ و دارای ابنیه بسیار است. مردم این شهر متقی و متدین و پاک دامن و حنفی مذهب میباشند و شهر هرات از هرگونه فسق و فساد مبراست.» [14]

اخذمالیات وخراج توسط عمال چنگیزیان به نحوه وشیوه ئی صورت میگرفت که حصول آن از رعایای مطیع، ماهیتاً با غارت آشکار وجمع آوری غنایم از کشور دشمن تفاوتی نداشت.

با توجه به آنچه گفته شد میتوان دریافت که هجوم های ادواری اقوام و قبایل عقبمانده بر سیر تکامل تاریخی جامعه ما چقدر تاثیر مرگباری داشته که برای مدتهای طولانی رونق کشاورزی و شهر نشینی را با انحطاط و گسست روبرو ساخته است.

بقول علی میرفطروس:« فقدان ثبات سیاسی پایدار، دست بدست گشتن حکومت ها و ویرانی شبکه های آبیاری و تولیدی توسط مهاجمان ، باعث نوعی دلسردی و بی تفاوتی روستائیان و پیشه وران جهت سرمایه گذاری و ترمیم شبکه های تولیدی گشت. این حملات و ویرانی ها و فقدان یک ثبات اجتماعی - سیاسی پایدار، باعث گردید تا «سرمایه داری تجاری» هیچگاه به «سرمایه داری صنعتی» تکامل نیابد. بخاطر هجوم ها و حملات مختلف و گسست های متعدد فرهنگی -اجتماعی ، ما مجبور شدیم ، هر بار از «صفر» آغاز کنیم، بدون آگاهی از گذشته ، بدون چشم اندازی از آینده ...» [15]

شکی نیست که اگر چنین هجومهای ویرانگرانه بر کشورما ومنطقه به وقوع نمی پیوست ، شهرهای هرات و بلخ و غزنه وکابل وقندهار وسیستان و غیره از شکوه ورونق بیشتر تجارت وصهعت برخوردار می بود وآثار تاریخی ماندگارفراوان کشور امروز چشم بینندگان را خیر میساخت.

از آغاز قرن شانزدهم میلادی ، وقایع و حوادثی که در داخل افغانستان و در خارج آن اتفاق افتاد ، همه بضرر کشور ما و به نفع قدرت های نو خاسته همجوار تمام شد. بکلام دیگر در سال ۱۵۰۰ دولت شیبانی در ماوراءالنهر و در ۱۵۰۲ دولت صفوی در ایران ظهور کرده بودند و در ۱۵۲۵ دولت بابری (کورگانی) در هندوستان تاسیس شد. این دولت های جدید الظهور از شمال و غرب و شرق افغانستان دست تجاوز دراز کردند و بالاخره کشور را به سه قسمت شمالی و غربی و شرقی تقسیم کردند. وهریک بربخش معینی تسلط یافتند.بدین حساب تسلط کشورهای همسایه از۱۵۱۰تا ۱۷٤۷ تقریباً دونیم قرن بطول کشید.

اگر از دوران استیلای مغولان وتیموریان برکشوربگذریم،وبه دوران دونیم قرنۀ تجزیۀ کشورنظر اندازیم ، میتوان گفت که درتمام دورۀ تجزیه میان

همسایه گان ترک تبار، مردم افغانستان مثل گندم درمیان دوسنگ آسیاب خورد وخمیرشده اند. وجان ومال وعِرض وحرمت وآبروی شان پیوسته مورد تجاوز واجحاف زورمندان کوچ نشین قرارگرفته است.

در دورۀ حاکمیت صفوی، مذهب «تشیع» به حیث مذهب رسمی دولت با شدید ترین استبداد سیاسی و مذهبی وقتل عام های گسترده همراه بود. گروه های قومی و مذهبی غیر شیعی مورد توهین و آزار و حتی کشتار دسته جمعی قرارمیگرفتند و با اعمال قتل و شکنجه و خشونت و مصادره دارائی وادار ساخته میشدند تا ازمذهب خود برگردند و به مذهب شیعه بگرایند.

داکتر شفا در کتاب «تولدی دیگر» مینگارد : «همه عصر صفوی از آغاز تا انجام بخون ریزی، بیرحمی، برادرکشی، فساد و تزویرو باخودکامگی مطلق گذشت که عملاً جایگزین همه موازین اخلاقی و انسانی شده بود... زنده خوران شاه اسماعیل صفوی که «قورچی» لقب داشتند، لاشه شیبک خان ازبک را که مذهب تسنن داشت به دندان پاره پاره کردند و خوردند و مباشرانش کاسه سر همین شیبک خان را به زرگرفتند تا پیاله باده نوشی شاه اسماعیل شود. نوه این پادشاه، شاه اسماعیل دوم، هرشش برادرخویش منجمله آخرین آنها را که هنوز شیرخواره بودکشت و در یک روز پانصد تن صوفی وارسته را سربرید. شاه عباس اول پدرش را تا به هنگام مرگ در زندان نگاه داشت و فرزند ارشد خود راسربرید و دو فرزند دیگرش را کور کرد. و جا نشین او، شاه صفی، خون خوار ترین شاه دودمان صفوی، مادرو زن و فرزند شیرخوار و عموی کورخود راکشت و ده ها نفر از نزدیکان خاندانش را نا بینا کرد. همه پادشاهان صفوی بجز آخرین آنان چنان در باده نوشی افراط کردند که چهار تن از آنها از شراب خوارگی جان سپردند.» [16]

درعهد شاه سلطان حسین صفوی،تعصبات مذهبی روحانیت شیعه چنان اوج گرفت که از آغاز قرن ۱۸ببعد دراکثریت ایالات تابع ایران اقلیتهای مذهبی دست به شورش وطغیان بزنند. چنانکه درسال۱٦۹۹ بلوچان برکرمان حمله نمودند، در سالهای ۱۷۰۱و۱۷۰۳ و۱۷۰۹ مردم قندهارقیام کردند. و درسال۱۷۱۲ لزگیان داغستان و ارمنیان قفقازبغاوت کردند. درسال۱۷۱۵

کُردان سنی دست به قیام بزرگی زدند. درسال۱۷۱٦ ابدالیان هرات، و در همان سال مردم گرجستان شرقی نیزدست بشورش زدند. درسال ۱۷۲۱لُرها و در ۱۷۲۲م عربهای مسقط سر به بغاوت برداشتند. دراین سال درشیروان حمیت مذهبی اهل تسنن به غلیان آمد و برهبری حاجی داؤد مدرس برشماخی کرسی شیروان حمله کردند و درآن حادثه چهارتا پنج هزار اهل تشیع را از دم تیغ گذشتاندند و به هواداری ترکیه عثمانی شعار دادند.در همین سالهادرکرمان سید احمد خان نوه میرزا داود عصیان داشت، و دربلوچستان و بنادر سلطان محمد مشهور به خرسوار یکه تاز میدان بود.[17]

دراین مدت دونیم قرن، اگر بخش غربی کشور، در زیر سلطهٔ دولت صفوی ،در آتش تعصبات مذهبی میسوخت، دربخش شرقی کشورنیز، آتش جنگ وتجاوز درتمام مدت سلطه بابریان هند شعله وربوده است.موسس این سلسلهٔ ، بابر هر پیروزی را با سربریدنها وبرپاکردن کله منارهایی از جمجمهٔ مخالفان وغارت اقوام مغلوب جشن میگرفت و درکتاب خاطرات خود ثبت میکرد تا یادگارافتخارآمیز برای بازماندگانش باشد، چنانکه این روش را در لشکرکشی هایش برقبایل پشتون ازکابل تاننگرهار وازآنجاتا سوات وباجور ودیره جات وغزنی وکلات ومقر بدون استثنا بکار گرفت وآن سنت را به بازماندگانش به ارث گذاشت.(رش:توزُک بابری)

در دورهٔ جانشینان بابُر،از کابل تا پیشاور،اگر مردم قبایلی از۱۵۵۷ تا۱٦۳۷ وبعدها از۱٦٦٦تا۱٦۷۲ میلادی در طول مدت ۹۰ سال یعنی برای مدت سه نسل پیوسته علیه سلطهٔ بابریان شمشیرزده اند وتخمین یکصدهزار انسان دراین جنگها قربانی شده اند ، در بخش دیگر قلمرو بابری یعنی ازکابل تابدخشان وقندهار درتمام مدت استیلا،خود شاهزادگان بابری یکی علیه دیگری دست به توطئه وکارشکنی میزدند وبر ضد یکدیگر خود لشکر میکشیدند وبا این لشکرکشیها، لشکریانی که به نفع این یا آن شاهزاده شمشیرمیزدند، بدون آنکه همدیگر خود را بشناسند، قربانی هوس جهانکشائی شهزادگان میشدند.

در طول این دوره دونیم قرنه، مردم افغانستان چه درشرق وچه درغرب وچه درشمال وچه درجنوب کشور بارها برضد سلطهٔ بیگانه دست به شورش زده اند وبا قوتهای سرکوبگردولتی که به مراتب مجهز تراز مردم غیرنظامی بودند، درآویخته اند. چون این شورش‌ها خود بخودی بود و هیچ برنامه عمل و تئوری راهنمای نداشت، بدین جهت در زیر لوای مذاهب و فرقه‌های گوناگون مذهبی قرار میگرفت. ازآنجمله میتوان از جنبش مردم درشرق افغانستان به رهبری پیرروشان نام برد که تقریباً برای سه نسل به درازا کشید و در دنبالهٔ این جنبش میتوان از نهضت خوشحال خان ختک و ایمل خان مومند ودریا خان اپریدی برضد دولت مغولی هند درسالهای ١٦٦٧تا ١٦٧٢نام گرفت تاآنجا که اورنگزیب مجبور شد خود شخصاً در جنگ برضد خوشحالخان ختک اشتراک کندوبا وزنه شخصیت خود روحیه جنگی نیروهای دولتی را درمقابله باشورشیان بالا ببرد. پس از خاموشی شورش قبایل پشتون وبعد از قتل حدود یکصد هزار ازنیروهای شورشی ودولتی ، دولت مغولی هند وادار گردید برای کنترل اوضاع نیروی های نظامی خود را درشهرهای پیشاور وننگرهار وکابل برای سرکوب عاجل شورش های احتمالی طور آماده باش نگهدارد.

در طول همین دوره دونیم قرنه ودر عهد آخرین شاه صفوی یعنی شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم قندهار برهبری میرویس خان هوتکی قیام کردند وقشون ۳۰ هزار نفری صفوی را درقندهار تا آخرین فرد از دم تیغ گشتاندند وآزادی خود را از دولت صفوی ایران اعلام نمودند.

درطول هیمن دوره دونیم قرنه ودرعهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم هرات به برهبری ابدالیان قیام کردند واستقلال محلی خود را از دولت صفوی ایران گرفتند(١٧١٦-١٧٣١).

درهمین دوره دونیم قرنه و درعهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که ملک محمود سیستانی درتون خراسان برضد دولت صفوی ایران قیام کردونه تنها قشون سرکوبگردولتی را در همه نبردها مغلوب نمود، بلکه مشهد را تسخیر وپایتخت بعدی حاکمیت خود تعیین کرد وبرسم کیانیان ۲۵ قرن قبل تاج برسرنهاد وخود را شاه خراسان نامید(١٧٢٢-١٧٢٧).

در درطول همین دوره دونیم قرنه ودرعهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم قندهار بسرکردگی شاه محمودهوتکی تاقلب اصفهان پیش تاختند وتا آن دولت را سرنگون نکردند از پانه نشستند.(۱۷۲۲- ۱۷۲۹)

درطول همین دوره دونیم قرنه ودرعهد نادرشاه افشاربود که مردم بلخ واندخوی ومیمنه وغور وبادغیس وسیستان وقبایل پشتون درمصب رودکابل برضد حاکمیت استبدادی نادرافشار دست بشورش زدند واز قشونهای سرکوبگر دولتی قربانی گرفتند وخود نیز قربانی دادند.(۱۷٤۰- ۱۷٤٦)

وسرانجام درپایان همین دورۀ دونیم قرنه بود که بازهم ازمیان مردم قندهار زعیمی جوان، دراک وهوشیاری بنام احمدخان درانی سربرآورد، وبرخرابه زار خراسان که از شش قرن قبل دیگرنام وحدود وثغورخود را ازدست داده بود، کشوری بنام افغانستان بنیاد گذاشت که مردم ما حاکم برسرنوشت خودشدند واز بی هویتی نجات یافتند وصاحب نام ونشان وعزت از دست داده خود گردیدند. واینک از آن روز وآن سال ۲٦۰ سال میگذرد که افغانستان در صف ملل آزادجهان قراردارد وجایش در نقشۀ جهان چون مشت آهنینی مشخص است.

تاسیس دولت معاصرافغانستان توسط احمدشاه درانی

دهه‌های چهارم و پنجم قرن هژدهم میلادی برابر است با دوران سلطنت و فرمانفرمایی نادر شاه افشار. دورانی که همراه بود با بهره کشی وحشیانه فیودالی، غارت و چپاول مستقیم توده‌های مردم، تشدید ستم مالیاتی، زورگویی خشونت بار و اعمال کشتارهای وحشت‌آور و برپاساختن کله منارها و ویرانگری های خانمانسوز.

از آغاز سال ۱۷٤۰ میلادی تا سال مرگ نادر (۱۷٤۷ م) قبایل و عشایر مختلف پشتون، تاجک، هزاره، چارایماق، ازبک و ترکمن افغانستان در مصب رود کابل، در بلخ و کندز و اند خوی و سرپل و شبرغان و هرات و بادغیس و سیستان بر ضد نادر علم طغیان برافراشتند و با آنکه سپاه کیفری

نـادر تمـام ایـن قیام‌هـا را غـرق در خـون کـرد. مگـر بـازهم هیچگـاهی روح مقاومت و استقلال‌طلبی را در مردم ما خفه ساخته نتوانست وهر باریکـه در یک گوشه قیامی با زور سر نیزه و خمپاره موقتاً خاموش می‌گردید، شورش دیگری از یک گوشه دیگر سر بلند می‌کرد و برای مدتی حکام خودکامـه را به کاسه سر آب می‌داد.[18]

در چنین اوضاع پرآشوب و بحرانی و بی ثبات، توده‌های ملیونی مردم قلباً خواستار تغییرحاکمیت استبدادی فیودالی بودند وسرانجام نادرشـاه افشـار بـه دست سرداران دربار خود به قتل رسید وبا قتل او بلاوقفه دولت اوهم ازهم فرو پاشید ومردم افغانستان نخستین مردمی در منطقه بودند کـه طبل آزادی واستقلال به نـوا درآوردند ودرتحت زعامت احمدشـاه ابدالی برخرابـه زار خراسان که از شش قرن قبل دیگرنام وحدود وثغورخود را ازدست داده بود، کشوری بنام افغانستان بنیاد گذاشتند که از آن پس مردم ما حاکم برسرنوشت خودشدند واز بی هویتی نجات یافتند وصـاحب نـام ونشـان وعزت از دست داده خـود گردیدنـد. و اینـک از آن روز و آن سـال ٢٦٠ سـال میگـذرد کـه افغانستان در صـف ملل آزادجهـان قراردارد و جـایش در نقشـهٔ جهـان چـون مشت آهنینی مشخص است.

احمدشاه ابدالی احمدشـاه فرزنـد زمانخـان از قبیلـهٔ سدوزائی ابـدالی، در سـال 1722میلادی /1135هجری درشـهر هرات از زرغونـه خواهرعبدالغنی خان الکوزی متولـد شد و هنـوز یکسـاله نشده بـود کـه پدرش محمدزمانخان درگذشت و ٩ ساله نشده بود که با برادرش ذوالفقارخان از هرات به قندهار کوچ کرد و بلا فاصله با برادرش یکجا بزنـدان شـاه حسین هوتکی افتـاد. او ازسـال ١٧٣١تـا ١٧٣٨ مـیلادی در قنـدهار زنـدانی بـود. ودر ١٧٣٨ کـه قندهار توسط نادر افشارگشوده شد، او با برادرش ذوالفقار خان به مازندران تبعید شد.

دراین وقت او ١٦ یا ١٧ سال داشت و بعد از آنکه نادر از هند فاتحانه بـر گشت و در مشـهد ایـن فتوحـات خـود را جشـن گرفـت (١١٥٣ق =١٧٤٠م) احمدخان ابدالی در قشون نـادر شـامل شد و بـر اثـر شـرکت فعـال خـویش در جنگ‌هـا و فتوحـات نـادر در ایـالات ارمنسـتان، داغسـتان و ایـروان و

آذربائیجان و غیره نقاط توجه نادرشاه افشار را چنان بخود جلب کرد که بحیث افسرگارد محافظ نادر و معاون قشون افغانی مقرر گردید .

از آن پس او تا هنگام مرگ نادر در سال ۱۷٤۷ میلادی راز پادشاهی و رموز کشورگشایی را آموخت و روز تا روز در میان قشون افغانی کسب محبوبیت کرد. بعد از آنکه نادر توسط سران دربار خویش(منجمله محمدخان قاجارو همدستانش) درخبوشان به قتل رسید، احمدخان ابدالی و سران افغانی با نیروی های خویش ،حرم نادر را از تطاول و تجاوز لشکریان نادر نجات دادند و بانوی حرم نادر به پاس این خدمت شریفانه «الماس کوه نور» را با یک دانه فخراج گرانبها به احمدخان بخشید و احمدخان بسوی قندهار رهسپار شد.[19]

در قندهار سران افغانی بشمول :حاجی جمالخان بارکزائی، محبت خان پوپلزائی، موسی خان اسحاق زائی، نور محمدخان علیزائی ، نصرالله‌خان نورزائی جرگه یی را در مزار شیر سرخ قندهار(واقع در نادرآباد) برای انتخاب یک رهبر ملی از میان خود افغان‌ها تشکیل دادند[21] و چون هریک از خوانین طالب قدرت بودند پس یک دیگرخود را رد میکردند . جرگه تا هشت روز به بحث و فحص پرداخت ولی به نتیجه یی نرسید . در روز نهم، یک نفر روحانی بنام صابرشاه را که مجاور مزار شیر سرخ بود بحیث حکم تعیین نمودند تا هر شخصی را که او انتخاب کند همه به وی بیعت نمایند. این درویش صوفی مشرب از جای برخاست و خوشه گندمی

را از مزرعه نزدیک برکند وبسوی جرگه بازگشت، حاضران همه متوجه درویش بودند تا ببینند که او چه میکند و به کی نزدیک میشود. صابرشاه که دیده بود در این جرگه تنها کسی که حرف نمی زند ، احمد خان است ، پس به او نزدیک شد و خوشهٔ گندم را بر دستار سر او خلانید وگفت :«این جیغه تواست و تو پادشاه دُرّانی !» حاضران انتخاب احمدشاه را تبریک گفتند (رجب ۱۱٦۰ هـ = اکتوبر ۱۷٤۷م). در این هنگام او درست ۲۵ سال داشت. [21]

احمدشاه کار را با تشکیل یک شورای مشورتی متشکل از سران اقوام شروع نمود. در رأس ادارات دولت احمدشاه، یک عده از سران و خوانین با عناوین: اشرف الوزراء، مختارالدوله، وکیل الدوله، نظام الدوله، معتمدالدوله ، مخلص‌الدوله، شاه دوست، شاه پسند، شاه ولی، عرض بیگی، ضبط بیگی، ایشیک آقاسی، قوللر آقاسی، خان خانان، خان علوم و قاضی القضات، امین الملک و غیره و غیره وظایف مهم دولتی را به عهده داشتند. [22]

همچنان احمدشاه درانی حتی‌المقدور فیودال‌ها را در منطقه قبیلوی شان به حکومت مقرر نمیکرد. بلکه حکام تنخواه خور دولت را که از طبقه متوسطه بودند، در علاقه‌های قبایلی مي گماشت. قشر روحانی هم از احمدشاه درانی سخت راضی بودند، زیرا شاه به آنها احترام میگذاشت و تمام محاکم قضایی و مساجد در دست آنان بود و علاوتاً املاک بسیاری به عنوان تیول و وقف به آنها واگذار می‌کرد. [23]

محقق نامورانگیس،الفنستون هنگامیکه جامع ترین کتابش را درمورد افغانها می نوشت، ضمن بحث در باره افغانهای جنوب غرب، از احمد شاه بابا به عنوان مؤسس افغانسان معاصریاد کرده میگوید :« احمدشاه خرد مندانه ، اساس یک امپراتوری بزرگ را نهاد. هنگام در گذشت او متصرفاتش از غرب خراسان تا سر هند و از آمو تا دریای هند گسترش داشت و این همه را یا با انعقاد پیمان بدست آورده بود ویا عملا"(بزور شمشیر) تصرف کرده بود. »[24]

جنرال فریه،میگوید:« افغانها تا زمان سلطنت احمدشاه هرگز مزهٔ استقلال را نچشیده بودند، لذا فکرمیشود گرایش قومی آنها احتمالا دراین دوره شکل

میگیرد. آزادی گفتار وآزادی عملی که دراین دوران کمائی میکنند قویا باعث انکشاف روحیهٔ مستقلانه وغرور روستائی میشود که هنوزهم مشخصهٔ آنهاست – یک قوم که درامتداد نسلهای متوالی محکوم بوده است بیکبارگی بیک قوم حاکم تبدیل میشود. درست است که این انتقال ناگهانی درزمان میرمحمود بوقوع می پیوندد، اما درزمان احمدشاه سدوزی توسعه مییابد؛ این اوضاع باعث ایجاد روحیه اعتماد بخود ونوعی تفوق و برتریخواهی میشود که قبل ازآن وجود نداشته است؛ دریک کلام، تفکر قومی شکل میگیرد.»[25]

اولویت های دولت احمدشاه درانی:

احمد شاه ابدالی پس از انتخابش بحیث پادشاه افغانستان، برای استحکام دولتش دو مسئله مهم در پیش‌رو داشت: یکی تنظیم قبایل و راضی نگاه داشتن آنها و دیگری تشکیل یک اردوی نیرومند و منظم برای تامین وحدت ملی و توسعه حاکمیت افغانی.

البته درست است که نزد احمد شاه درانی، مُدل یک دولت استبدادی شرقی، از تیپ دولت نادرشاه افشار موجود بود. مگر شرایطی که هنگام تاجپوشی نادر در ایران فراهم بود، اینجا در افغانستان و در پایتخت آن یعنی قندهار چنین زمینه یی وجود نداشت.

به کلام دیگر، در ایران از سده‌های متمادی مردم عادت کرده بودند که از یک نظام مستبد فیودالی اطاعت کنند و بنابر آن، نادرافشار بدون کدام مشکل ومخالفتی بر مسند قدرت یک دولت منظم ومستقری تکیه زد و این شرایط امکانات لازم رابرای موفقیت‌های بعدی اوفراهم ساخت. ولی احمدشاه درانی مجبور بود پایه‌های سلطنتش را درمیان مردمی سلحشور و آزادمنش با خصلت ها و خصوصیت‌های قومی - قبیلوی و تقریباً دسپلین ناپذیر که به اطاعت از دولت نادرشاه دارای تجارب اندک بودند، استحکام ببخشد.

احمدشاه درانی درک می کرد که وادارکردن چنین مردمی به اطاعت از قدرت مرکزی با زوربجای آنکه خوشبینی بهمراه داشته باشد، ممکن است

سبب تنفر و انزجار و کینه توزی سران قبایل و اقوام از دولت او گردد و این چیزی بود که احمدشاه سخت از آن بیزار بود. چه او می‌دانست کینه ایرا که افغان‌ها از زورگویی و برتری جویی یک هموطن خود ممکن است در دل بگیرند بمراتب خطرناک‌تر از کینه و تنفری است که از یک حاکم مستبد بیگانه در دل می‌گیرند. بنابرین احمدشاه مجبور بود از همان آغاز راهش را انتخاب کند.

از آنجایی که احمدشاه خود افغان بود، و خواست قومی و خصوصیات قبیلوی جامعه افغانی را خوب درک می‌کرد. بزودی به حل مشکل اول موفق شد. بدین معنی که چون میدانست قبایل سخت از آنچه به آنها تعلق گرفته دفاع می‌کنند، لذا او هم سران اقوام و قبایل را در تملک تمام حقوق میراثی آنان از جمله مالکیت تیول و جاگیرهایشان مجاز شمرد، و باافزایش معاش مستمری و دادن القاب اعزازی و مناصب ملکی و لشکری بگونه موروثی در خاندان‌های آنها دوستی و حمایت آنان را بخود جلب کرد. و برای راضی نگهداشتن بیشتر آنان، شورای نُه نفری از سران اقوام را ایجاد کرد که بدون صلاح و مشوره آنها به هیچ اقدام مهم سیاسی و نظامی دست نمی‌زد. [26]

بگفتهٔ جنرال فریه ، احمد شاه ازتعداد 9 سرداری که با او در ارتش نادر خدمت مینمودند، شورای ساخته بود که همیشه درمسایل دولتی با آنها مشوره میکرد. اوهیچ مسئلهٔ مهمی را بدون تصویب آنها اجرا نمی نمود وهرگزوعده های داده شده به ایشان را نقض نمیکرد. حکومت او بطورخلاصه بیشترمشابه جمهوری فدرال بود تا اینکه سلطنت مطلقه باشد. او پس ازهر پیروزی، همیشه بخش اعظم غنایم حاصله را به سربازان خود توزیع میکرد؛ او هرگز دارای لحن متکبرانه و برتری طلبانه با رؤسای خود نبود تا باعث جریحه دار شدن احساسات کسانی شود که روزی با آنها درعین شرایط قرارداشته واو را به قدرت شاهی ارتقا داده بودند.]27[

احمدشاه درانی پس از ایجاد شورای مشورتی، به تشکیل یک اردوی قوی و منظم دست یازید و چنین اردوی را به دو بخش یکی اردوی دایمی و منظم که از دولت معاش می‌گرفت و دیگری اردوی غیردایمی و غیرمنظم یعنی

ملیشای قومی بود که در عوض جاگیر وتیولی که به سران اقوام و قبایل تعلق می‌گرفت تعداد معین افراد برای دولت آماده خدمت می‌نمودند.

بخش دایمی اردوی احمدشاه درانی بنام «غلامخانه» یاد می‌شد که از دولت سلاح وتنخواه می‌گرفت و همیشه آماده خدمت نظامی بودند. این عنصر دومی را احمدشاه از روش نادرشاه افشار و تجربه شخصی خود در اردوی او اخذ کرده بود. همچنانکه پادشاه افشار برای دستجات گارد محافظ خود از قبایل غیرایرانی مثل افغان، بلوچ و اُزبک استفاده می‌کرد. احمدشاه بابا نیز دسته غلامخانه را از عناصر غیرپشتون تشکیل داد و سپاهیان تعلیم یافته و جنگ دیده قزلباش را که نادر افشار در کابل و پنجاب گذاشته بود، در آن داخل نمود. مقصد او از این اقدام آن بود تا در برابر رؤسای سرکش قبایل که به آسانی به اطاعت از دستگاه مرکزی دولت تن در نمیدادند، همیشه وسیله فشار آزاد و فارغ از نفوذ خانان در اختیار داشته باشد. [28]

قبایل بدان سبب که دایماً مسلح بودند علی‌الرغم قبول تبعیت از مرکز و شاه، عامل مهم تجزیه قدرت سیاسی مرکزی بشمار می‌آمدند. به همین سبب احمدشاه درانی سران و بزرگان قبایل و عشایر افغانی را در دربار و در پایتخت جمع کرد و با دادن جاگیر وتیول و بخشیدن القاب اعزازی و معاش مستمری و خرج دسترخوان و مناصب دیگر به آنها و همچنیان بسیج آنان در جنگهای پرمنفعت هندوستان، آنها را از قوم و طایفه و قبیله شان دور و بخود طوری وابسته و دلگرم ساخت که بزودی امپراتوری وسیعی از نیشاپور و سیستان در غرب تا پنجاب و کشمیر در شرق و از دریای آمو در شمال تا بحیره عمان در جنوب را تحت قلمرو خود درآورد.

و اما خان‌ها و سران بزرگ قبایل که دررأس مقامات دولتی قرار گرفتند، بتدریج دیگر، آن ریش سفیدانی نبودند که با اتکا به نفوذ قومی و قبیلوی خود حکمروایی کنند، بلکه بزودی با تصرف اراضی تیول و غضب اراضی مشاع قبایل و دست بر دهای دیگر، به ملاکان بزرگ مبدل شدند و امتیازات درباری و القاب اعزازی را به نحو ارثی در خاندان خود حفظ کردند و بدین‌سان در پهلوی خانواده سلطنتی یک تعداد خانواده های اشرافی ظهور کردند که پس از ختم دوره فتوحات بجان دولت مرکزی افتاده، شاهان و

شهزادگان را بازیچه مطامع خود قرار دادند و ماهیت فیودالی و قبیلوی دولت را چنان تبارز دادند که سر انجام قسمت‌های قابل توجه امپراتوری سدوزایی از دست رفت.

بقول غبار: احمدشاه بابا فیودال‌ها و سران قبایل را بواسطه اشتراک در امور ملکی و نظامی ارضا کرد و به نظر آنان در جرگه‌هایی غیرمؤقت اعتنای فراوان می نمودند و بدینگونه پای افراد متنفذ و خوانین و سران اقوام را در اقدامات مهم نظامی - سیاسی داخل می‌ساخت و بیشتر آنان را در سفرهای جنگی مشغول می‌کرد. این است که بدون یکی دو مورد با تمرد آنان دچار نگردید. و با اعدام چند تن از متنفذین توطئه‌گر بشمول عبدالغنی‌خان مامایش در سال ۱۷٤۹ میلادی، حساب آینده دولت خود را با فیودال‌های بزرگ روشن نمود. [29]

درایت سیاسی ،لیاقت وشخصیت احمدشاه بابا :

پوهاند حبیبی در مورد سیاست وشخصیت احمدشاه ، مینویسد: « احمدشاه مردی متشرع وپابند احکام دینی و حنفی مذهب عالم وبا سوادی بود. او بدو نفر عرفای عصر خویش ، شاه فقیرالله حصارکی جلال آبادی ، مدفون درشکارپور و میا محمدعمر پشاوری (متوفی ۱۱۹۰ق) ارادت داشت .اما احمدشاه در سیاست همواره طرفدار ملایمت و دوستی واخوت اسلامی بود. در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سند با امراء معاصر خود با وجود اقتدار عسکری و عظمت شاهنشاهی ، همهء آنانرا مکرراً در اعمال سرکشی عفو کرد و تاج بخشی ها نمود، که حتی دیده وران این وسعت نظرو تاج بخشی های او رابه دیده تعجب دیده اند. وبقول شاه ولی الله دهلوی ، این رویه شاه ابدالی « به حساب امور این دنیای مادی نبود.» احمدشاه با وجود جهانگیری، از خون ریزی مسلمانان خود داری میکرد. در امور جهانداری با عدالت انصاف رفتار مینمود ومردم را مانند فرزندان خویش مي شمرد و ازاین روست که افغانان او را«بابا» گویند و این لقبی است که جز او ومیرویس و رحمان ، نصیب دیگری نشده است. والبته احمدشاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگرمخرب ستم کیش و مظلوم کشی نبود و اگر

کاری بصلح و مسالمت پیش میرفت ، بامسلمانان دست به جنگ نمی برد و شمشیر بروی برادر نمي کشید. او بقول علامه اقبال لاهوری :

ازدل ودست گهر ریزی که داشت

سلطنت ها برد و بی پروا گذاشت

و از همین ناحیت برخی نویسندگان بر او خرده میگیرند که چرا سلطنت دهلی را به زمام داران نالایق گذاشت ؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی (امام الهند) و دیگر امراء و رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، بوضوح می پیوندد که احمدشاه در آن وقت برای جهان گیری و غارت و چپاول به هند نرفته بود، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آنجا بود که از او استرحام کرده بودند و هم وی نمی خواست که مرکز قوت ملی خود یعنی افغانستان را گذاشته و مانند شاهان خاندانهای دیگرافغان (خلجیان، سوریان ، لودیان و غیره) در هند مستهلک ونابود گردد. و یا این خدمت خالص دینی وجهاد فی سبیل الله را به آلایش های دنیوی و ضبط شاهی دهلی وآز جهانگیری بیالاید، چنانچه عین همین رویه را مکرراً با امرای دیگرهمسایه افغانستان، دربخارا وخراسان و سند و بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمدشاه حدود طبیعی افغانستان را همواره در نظر داشت و اگر شرقاً اراضی پنجاب و کشمیر را در تحت اداره میگرفت، برای حفظ مملکت او بود. وی میدانست که منبع قدرت و سلطنت او، خود سرزمین افغانستان ومردم آنست . بنابراین اگر برای فتح « پانی پت» و گرفتن دهلی مرکز قدرت وسلطنت خود را ترک میکرد و قوای انسانی وفکری و اداری خود را در سرزمین وسیع هند مستهلک مینمود، ممکن بود که وطن او، افغانستان از نعمت مرکزیت سلطنت محروم میماند، وخانواده او هم همان سرنوشت دودمانهای افغانی هندی شده را میدید که بکلی نابود شده اند. بنابراین سیاست او چنین بود که امرای همسایه خود را در تحت رایت شاهنشاهی با وضعی دوستانه و پدرانه نگهدارد وخود را غاصب مقام وجهانگیری آزمند و قهارقرار ندهد.» [30]

باید علاوه کرد که: احمدشاه بابا به زادگاه ومیهن خویش چنان عشق میورزید که کوهسار خشک وبیابان های لم یزرع خود را با بهشت سرزمین

های دیگر برابر نمیکرد. شاهد این ادعا غزلی از احمدشاه درانی است که میگوید :

د دهلی تخت هیرومه چی را یاد کړم

زما دشکلی پشتونخوا د غرو سرونه

که تمامه دنیا یوخوا، ته بل خوایی

زما خوش دی ستا خالی تش دګرونه

احمدشاه به دغه ستا قدر هیرنه کا

که وینسی د تمام جهان ملکونه

ترجمه: (تاج وتخت دهلی فراموشم می شود، وقتی قله های زیبای کوهسار افغان رابیاد می آورم.اگر تمام دنیا یکسو شود وتو یکسو، من میدان های خشک وخالی ترامی پسندم. احمد شاه هرگزاین قدرترا فراموش نمیکند، ولو تمام کشورهای جهان را فتح کند.)

عبدالحمید محتاط مینویسدکه :«احمدشاه بحیث یک قهرمان افسانوی وبنیادگذار افغانستان معاصربرای افغانها باقی خواهد ماند،اما احمدشاه در جهت پیشبرد اهداف خود از هرگونه ظلم وشکنجه استفاده کرد. تاریخ دوران سلطنت او- تاریخ دوران تهاجم وخون ریزی هاست.وی در هرسرزمینی که گام نهادکله منارها (کی،کجا ؟)از اهالی بومی مناطق برپا کرد.شهرها را ویران ساخته تمدن سرزمین های دیگر را برباد نمود و ثروتها را بغارت برد.» [31]

محتاط علاوه میکند:"از آنجایی که احمدشاه محصول جامعه قبیلوی افغانی بود، مسلماً نقش برجسته ای را در تاریخ معاصرافغانستان معاصر بازی کرد.از اینرو او را بحیث احمدشاه بابا مینامند. گرچه رفتارش در مورد باشندگان غیر افغان خیلی ها بیرحمانه بود و از نظرباشندگان غیر افغان،او از اندازه بیشترمستبد وبیرحم بود.» [32]

بدبختانه نظامهای فیودالی، چه در شرق و چه در غرب دارای خصلت یکسان اند. فاتحان بزرگ چون پطرکبیر وناپلیون و استعمارگران انگلیس

در امریکا وافریقا و آسیا، همگی در هنگام توسعه طلبی وفتوحات خود دست به جنایات هولناکی زده اند تا ساحهٔ قلمرو خود را وسعت بخشند. بنابرین عنصر زور واعمال خشونت و کشتار در شکل بندی جغرافیای موجوده جهان نقش تعیین کننده داشته است. هیچ یک از کشورهای خورد وبزرگ جهان از روی صندوقهای رأی عامه بوجود نیامده اند تا ماهم براحمدشاه بابا خورده بگیریم که چرا قلمرو سلطه اش را با لشکرکشیها و اعمال زورشکل داده است.

مرحوم غبار، لیاقت سیاسی احمدشاه بابا را در مقایسه با نادرشاه افشار می‌ستاید و می‌گوید:«احمدشاه در لیاقت سیاسی و نظامی مانند نادر افشار خراسانی از امتحان در یک مرحله معین تاریخی کامیابانه عبور نمود. با یک تفاوت بسیار برجسته و آن اینکه اساس دولت او محکمتر بود و ملت او رضامندتر. در حالیکه اساس دولت نادر شاه بعد از خودش فرو ریخت و اتباع او از ظلمش بسیارتر رنجید.» [33]

داکتر گندا سنگهه در موردحمدشاه بابا می‌گوید: «کار بسیار سترگی که احمد شاه انجام داد، آن بود که افغان‌ها را تا سطح یک ملت متشکل کرد و برایشان یک کشور مستقل به ارمغان گذاشت.» او علاوه کرده می‌گوید «احمدشاه پادشاهی بود که قدرت افغانی را توسعه داد و از آنها ملتی واحد ساخت و رسوم و عنعنات افغانی را اشاعه داد و با همین احساس از حمله بر قبایل آزاد و خود مختار خود داری می‌کرد .... احمدشاه آدمی بودبا چهره باعظمت، شخصیت جذاب ، سیمای بشاش، با وقار و ساده ،متمایل به مذهبی ، عاشق جمعیت آموزش و دانش و آدم های روحانی ... میکوشید به عهد خود وفاکند و روحیه وفاداری راحفظ کند، به شکار علاقمند بود. در خوراک خود نیز ساده بود. اوثابت ساخت که مورد اعتماد مردم خود است...او بدون ضرورت شمشیر نمیکشید و اکثراًشورشیان را عفو میکرد... اغماض مذهبی داشت ، اهل هنود و سکه ها ،آزادی تمام مذهبی خود را داشتند ... ارمنیهای مسیحی را در زمره گارد خود شامل ساخت ... با وجودی که چند صد سال از فوتش گذشته است ، در قلب افغانهای پیر و جوان خاطرات او بحیث فاتح بزرگ ولیدر نجیب و شریف مردم افغانستان متحد و آزاد موجود است.» [34]

نظریـات الفنسـتن انگلیسـی وداکتـر گنداسـنگه هندوسـتانی وجنـرال فریـه فرانسوی ومیرغلام محمدغبارمورخ افغـان،در بـارهٔ شـاه درانـی ، میتوانـد بهترین دلیلی برای تردید نظرات عبدالحمید محتاط باشد.

احمدشاه بابا، جز سعاد ت و سر بلندی و استقلال مردم افغانستان آرزوئـی نداشت و با تحمل رنج سفرهای طولانی و قبول خطرات گونه گون حیاتی و حیثیتـی، بـه عنـوان یـک رهبـر و پیشـوای فـدا کـار و شـجاع افغـان و فـاتح میدانهای نبرد های سرنوشت ساز، برای افغانها افتخار آفرید. و هرگز به وطن خود خیانت نکرد و هموطنان خود را خوار و حقیر نشمرد.هرگز خود را بالاتر و بیشتراز هموطنان خود به حساب نگرفت. هرگز تن آسائی ننمود و به عیش و نوش نپرداخت. هرگز از کدام قدرت خارجی د ستور نگرفت و بر فرق ملت خود نکوفت. احمدشاه با آنکه تاج می گرفت و تاج می بخشید، هر گز برسر خود تاج ننهاد. بلکه مثل سایر هموطنان خود دستار مـی بست و با آنـان بـر زمین مفروش مـی نشست و بـه درد دل آنهـاگوش فرا مـی داد وبداد مظلومان میرسید. و مثل یک پدرمهربان باهموطنان خود برخورد مـی کرد و ازهمین جهت مردم او را «بابا» میگفتند.

بخـاطر همـین حرمـت اسـت کـه الفنسـتون مینویسـد :« **بـرا سـتی اگـر شـاهی درآسـیا سـزاوار احتـرام ملـت خـویش باشـد، جـز احمدشـاه کـس دیگـری نیست.»** [35]

هیچ نویسنده ومؤرخ با انصافی نخواهد بود که افغانستان را میراث گرانبهای احمدشاه بابا نشمارد و به استقلال و حاکمیت ملی آن احترام ننماید. پس باید احمد شـاه بابـا را احتـرام گذاشـت، و از او بخـاطر خـدمات مهـم سیاسـی اش سپاس گزار بود و به فرزندان وطن باید درس سپاسگزاری از مردان بزرگ و شخصیت های ملی را آموخت .

احمدشاه درانی، سرانجام بر اثر وخامت دانه سرطان که بربینـی او از سـال ١٧٦٤ حادث شده بود، در بهار سـال ١٧٧٣ م بـه کـوه هـای توبـه در منطقـه اچکزائـی، کـه تابستانی سردتر ازقندهار دارد، رفت. جراحتش روز بـروز بدشـده رفـت تـا آنکـه در اوایـل جـون ١٧٧٣م بـه عمرپنجـاه ویـک سـالگی درگذشت. جسد او را به قندهار آوردند و با احترام خاصی بخاک سپردند.

آرامگاه احمدشاه درانی در میان مردم قندهار از حرمت فراوان برخوردار است. تا آنجا که اگرکسی از ترس انتقام دشمن به آنجا پناه ببرد و بست بنشیند،حتیحکومت هم متعرض چنین مجرمی نمیشود.

پایان

مآخذ وپاورقی ها

1-جوینی ،تاریخ جهانگشا، ج ۱ ، ص ۱۳۸

2- سیفی هروی (سیف بن محمدیعقوب الهروی)،تاریخنامه هرات ، چاپ پروفسور محمد زبیر صدیقی ، ۱۹٦۲ قمری ، کلکته ، ص ۰۶۳ سیفی علاوه میکند که اضافه برکشتار عام مردم ، یکصد هزار دختر ازهرات اسیر بردند

3- ابن اثیر ، الکامل ، ج ۱۲، ص ۲۵۷

4- تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی، ص ۵۸۰ ،

5- تحریر تاریخ وصاف ، ص ۳۱۹

6- غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ج۱، ص ۲۱۳

7- سیفی هروی ،تاریخنامه هرات، چاپ صدیقی ، ص ۸۳ : (در این ولایت نه مردم است و نه گندم ، نه خورش و نه پوشش.) ص ۱۵۲

8- سیفی ، ص ۸۷

9- سیفی ، ص۸۳

10-سیفی، ۱۸۳

11-سیفی، ۱۸۲، ۲۱۵

12- جوینی ، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۳۲

13- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد طبع ۱۳٤۸ ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران،ج ۱، ص ٤۳۱

14- پطروشفسکی، کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران عهدمغول، ج ۲ ص ٦٦۰ ببعد

15- علی میرفطروس،دیدگاه ها ، ص ۷۳

16- دکتر شفا، تولدی دیگر، چاپ ۱۹۹۹ ، ص ٤۳۲

17- لکهارت، انقراض سلسله صفویه ،۱۳٦٤، ص ۱٤٦،جی ، پی، تیت، سیستان ، ج۱ ص ۱۵۲

18- سیستانی، قیام‌های مردم افغانستان بر ضد نادرافشار، طبع ۱۳۶۸. ص ۷

19- دکتر محمود افشار یزدی ، افغاننامه ، ج ۱،ص ۱۸

20- تاریخ سلطانی ، ص ۱۲۲

21- فیض محمد کاتب ، سراج التواریخ ، ج ۱، ص ۱۲ گنداسنگه ، درانی احمدشاه، ترجمه پشتو از نصرالله سوبمن، ۱۳۶۶، ص ۳۵، مؤلف پشتانه دتاریخ په رناکی،ظفرکاکا خیل، طبع۱۹۶۵،ص۸۵۷ میگوید: " درانتخاب احمدشاه به این نکته موافقه شد که پادشاهی از سدوزائی هاباشد ووزارت(صدارت) از بارکزائیها باشد، با قبول این فکتور، احمدشاه پادشاه شد وتمام سران او را تبریک گفتند.» ولی روند دولت مداری احمدشاه درانی چنین فیصله یی را تائید نمیکند، ورنه احمدشاه نمیتوانست برخلاف فیصلهٔ جرگه، هم سلطنت وهم صدارت را در دست قبیلهٔ خود متمرکز بسازد.

22- پوپلزایی، عزیزالدین وکیلی، تیمورشاه درانی،چاپ ۱۳۴۶، ص ۱۳۳، ۱۲۷ ببعد،

23- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۵۴-۳۵۸

24- الفنستون، افغانان، ترجمهٔ آصف فکرت، چاپ مشهد ایران، ص ٤٩٦

25-فریه فرانسوی،تاریخ افغانها،فصل 8، ترجمهٔ سهیل سبزواری،سایت آریائی، آرشیف تاریخی)

26- گندا سنگه ،درانی احمدشاه ،ترجمهٔ نصرالله سوبمن،۱۳۶۶، ص ۴۵-۴۶

27- فریه، تاریخ افغانها،فصل هفتم،ترجمهٔ سهیل سبزواری،سایت آریائی

28- فرهنگ، میر محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۶۷، طبع امریکا، ص۳۸

30- حبیبی،تاریخ مختصرافغانستان ، صص۲٦۹-۲۷1

31-عبدالحمید محتاط، تاریخی تحلیلی افغانستان،ص۵۲۵

32-عبدالحمید محتاط، همان،ص۵۲۶،محتاط هیچ سندی مبنی برکله منار برپاکردن احمدشاه بدست نداده است.زیرا اصلاً چنین سندی وجودندارد.سیستانی

33- غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ص ۳۵۹

34- گنداسنگه ، همان اثر ، ص ۲۴، ۴۶،۳۴۶،۴۶۴

35-الفنستون، افغانان،ترجمه فکرت، ص ۳۸۱

مقاله سوم

امیرآهنین، معمار افغانستان امروزی

امیرآهنین، امیرعبدالرحمن خان

(1844-1901)

نقش امیرآهنین درساختن افغانستان امروزی:

درسالهای اخیر، از سوی اکثر نویسندگان غیر پشتون، امیرعبدالرحمن خان، به عنوان سمبول خشونت و استبداد حاکمیت پشتونها دراین کشور تبلیغ شده است واین تبلیغات متأسفانه، اذهان وافکار جوانان را نسبت به امیر مذکور بشدت مسموم ساخته است تا آنجا که امروز اکثریت جوانان اقوام غیر پشتون از بقدرت رسیدن یک پشتون در رهبری افغانستان، ولو شخص تحصیل کرده، دانشمند، دموکرات، برابری طلب که دستش در خون مردم کشورش آلوده هم نباشد، تشویش دارند.

صادقانه اعتراف میکنم که من هیچ گاهی امیر عبدالرحمن خان را، اینقدر بزرگ وسیاستمدار وسرنوشت سازبرای افغانستان فکر نمیکردم و به او احترام قایل نبودم، مثلی که بعد از خواندن کتاب خاطرات او، تاج التواریخ، به اهمیت، عظمت ، لیاقت،دور اندیشی و وطن پرستی او پی بردم و به او حرمت قایل شده ام.

نقش وطن پرستانهٔ امیر عبدالرحمن خان، زمانی بخوبی برجسته میگردد که می بینیم پس از کودتای ثورتا امروز، نقشه ها وپلان هایی زیادی برای تجزیهٔ افغانستان از سوی دشمنان آن طرح شده است، اما بخاطربافت اجتماعی- اتنیکی اقوام افغانستان در شمال وغرب وجنوب کشور،که طراح آن امیر بوده است، همگی این پلانها نقش برآب شده است.

امیر عبدالرحمن خان برای آوردن ثبات واستقرار حاکمیت ملی وامنیت عمومی وتأمین وحدت دوبارهٔ کشور وحتی برای جلو گیری از تجزیهٔ آن در آینده ، از سیاست «**استبداد هدفمندانه**» کارگرفت و درعین حالی که با مردم واقوام شورشی از درخشونت وشدت عمل پیش می آمد، به تبعید اقوام شورشی از ولایات مرکزی، جنوب وشرق وغرب به شمال کشور می پرداخت تا هم جلو شورش ها وطغیانهای بعدی را گرفته باشد وهم اقوام سلحشورجنوب را در مرزهای شمالی کشور، بخاطر مقاومت در برابر تجاوز احتمالی روسها، جابجا کرده باشد. ازاینست که از برکت دور اندیشی

آن امیر با کیاست، هیچکس نمیتواند افغانستان را به شمال وجنوب یا غرب وشرق تجزیه کند. و الا ربانی ومسعود نخستین کسانی بودند که در دهۀ 90 ودر عهد زمامداری پر هرج و مرج خود، میخواستند برای ایجاد تاجیکستان بزرگ، افغانستان را قربانی کنند.

با شناخت ودرک درست از ارزشمندی کارهای سیاسی و اجتماعی وعمرانی امیر عبدالرحمن خان ،در راستای وحدت دوباره و سلامت و ترقی و بقای افغانستان درجغرافیای موجوده است، که وادارشدم، تا دست به یک کار روشنگرانۀ تاریخی بزنم وتحت عنوان «**سیمای امیر آهنین، امیرعبدالرحمن خان درتاج التواریخ**» یک کتاب تحقیقی بنویسم وآنرا درسال ۲۰۱۲،به نشر برسانم. هدف ومنظورمن ازاین کار این بود: تا **اولاً** جلو یک غلط فهمی عمومی که نتیجۀ تبلیغات سوءعناصر مغرض واستفاده جو است، گرفته شود. **ثانیاً**، نویسندگان جوان، ازاین همه ناسزا گوئیها، گستاخی ها وهتک حرمت ها و دشنامهای دور از کرامت انسانی، نسبت به آن امیر بزرگ دست بردارند. **ثالثاً**، میخواستم که جوانان وطن تشویق به باز خوانی دقیق تر تاریخ کشور خود شوند، تا رجال و شخصیت های بزرگ و مؤثر تاریخ وطن را بهتر و خوبتر بشناسند و آنها را درمقایسه با رجال سیاسی سی- چهل سال اخیر درکشور در ترازوی قضاوت بگذراند و در یابند ومنصفانه بگویند که کدام یک از رجال سیاسی ، به نفع این وطن کارکرده وچه کارنامه های خوب از خود به یادگار گذاشته و کدام شخصیت های سیاسی،در این وطن مصیبت و بدبختی و تباهی به بار آورده اند و جز ویرانی وغارت و چپاول وظلم و ستم وتجاوز به مال وناموس مردم، وافزایش درد و رنج مردم کاردیگری نکرده اند؟ و **رابعاً**، سوال کنم که درس های مفید تاریخ از عملکرد این شخصیت ها برای نسل های جوان درحال و آینده کدام ها است؟

اقوام واتنیک های مختلف افغانستان که در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان، بزرگان شان به نحوی از انحاء، معذب شده اند، بدون شک،حکایت استبداد حاکمیت آن دوران را از پدران و بزرگان محلی خود(

به حساب یک راست وصد دروغ) شنیده اند که در ذهن وشعور جوانان به عقده های بغض مبدل گشته، و امروز از راه رسانه های جمعی مختلف، توسط برخی از نویسندگان عقده مند، مثل دانه های چرکین سربازکرده است و پیوسته علیه آن امیر وحتی علیه قوم وقبیلهٔ وی حمله های نابجا صورت میگیرد، در حالی که اگر تدبیر وسیاستمداری آن امیر نمی بود، بدون تردید امروز کشوری بنام افغانستان در نقشهٔ جغرافیای جهان وجود نمیداشت و باشندگان آن صاحب هویتی ملی بنام افغان نمی بودند.

امیر درخاطرات خودمینویسد:" هر آخوند و ملا، سرکردهٔ هر طایفه و قلعه خود را پادشاه بالاستقلال میدانستند و از مدت دو صد سال آزادی و خود سری بیشتر از این آخوندها و ملاها را حکمرانان سابق افغانستان متعرض نشده بودند. میر های ترکستان و میرهای هزاره و سرکرده های غلجائی بالنسبه از امرای افغانستان قوی تر بودند. و تا زمانیکه آنها حکمران بودند، پادشاه نمیتوانست در مملکت عدالت نماید. لهذا نخستین کار من این بود که قطاع الطریقان وسارقین و ابنای کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم. اذعان مینمایم که این کار آسانی نبود، بعضی از آنها را تبعید کردم یا عازم سفر آخرت شدند.»[1]

امیر عبدالرحمن خان بنابر شناخت وتجربهٔ خود از افغانستان تکه تکه دراثر تجاوز دوم انگلیس ،یک افغانستان واحد و متمرکزی بوجود آورد تا از دست درازی دو ابر قدرت استعماری وقت (روسیه وانگلیس) درامان باشد ودر جهان به حیث یک کشور مستقل شناخته شود. اوهنگامی که قدرت های مرکز گریز را وادار به تمکین از دولت مرکزی می نمود، به منظور ساختن پروسهٔ[ملت - دولت] مخالفان وشورشیان را سرکوب میکرد، و خانواده های سران شورشی را محکوم به تبعید در شمال کشور میساخت وآنان را در نزدیک به مرز روسیه طوری جابجا نمود تا در آینده هیچ قدرتی نتواند در فکر تجزیهٔ افغانستان بیفتد. چنانکه یکصد سال بعد از تشکیل افغانستان برپایهٔ نقشهٔ امیر، تمام نقشه های که برای تجزیهٔ افغانستان به شمال وجنوب در دهه ۸۰و۹۰ قرن بیستم ،در زمان اشغال کشور از

1- تاج التواریخ،ص 217- 218

سوی اتحادشوروی ونیز درعهد حکومت ربانی- مسعود طرح گردید، نقش برآب شدند[1]،چونکه امکان عملی شدنش را نیافتند. در آغاز قرن بیست ویکم نیزپس از حملهٔ امریکا با اتحاد۴۴ کشور جهان برافغانستان، درعهد حاکمیت کرزی سه بار نقشه های تجزیهٔ افغانستان از سوی متخصصان تجزیه طرح گردید، ولی بازهم در راه تطبیق آن درماندند وطراحان انگلیسی وامریکائی خجالت زده پشت گردن خود را خاریدند.

تنها همین پیشبینی خرمندانهٔ امیرآهنین به اندازهٔ کل عقل سیاست مدارانی است که در صدد تجزیهٔ کشور در اخیر قرن بیستم بودند ولی شکل عملی آنرا یافته نمیتوانستند. زهی برچنین خرد سیاسی امیرآهنین! که باید مثل کاکه های کابل گفت:«بیشک بچهٔ افضل، کمت!»

مقایسه شرایط سیاسی- نظامی زمان امضای معاهدهٔ دیورند با شرایط سیاسی- نظامی کنونی کشور در رابطه با خط دیورند!

مقارنه ومقایسه اوضاع واحوال دو مرحلهٔ مهم تاریخی کشور، در خصوص خط دیورند، شاید یکی ازجالب ترین موضوعات سیاسی – تاریخی باشد. فاصلهٔ زمانی میان این دو برهۀ تاریخی120 سال یا 122 سال است. از آن زمان تا کنون افغانستان هم از لحاظ رشد سواد وتعمیم معارف و کسب آگاهی های حقوقی ، وهم از جهت داشتن کدر های متخصص در عرصه های مختلف علوم طبیعی واجتماعی، سیاسی واقتصادی و نیز از لحاظ نظام سازی ونظام بازی نیز دچار دگرگونی های فراوان شده است. یعنی آنچه را دولت امروزی افغانستان با استفاده ازکمک های جامعهٔ جهانی، در عرصه های نظامی وسیاسی ودموکراسی تجربه کرده است، بدون تردید در عهد امیر عبدالرحمن خان سراغ نمیشد ووجود نداشت. جامعه آنروزی را قشری از زمینداران فیودال ورؤسای قبایل وروحانیون متنفذ ومرفه الحال با توده

1- دیده شود:محمدانور آخر،مقاله اتلانی پیژنی؟(بخش دهم)،افغان جرمن آنلاین 28 جنوری 2017

عظیم دهقانان بی زمین وفقیرتشکیل میداد که مردم از سطح سواد وآگاهی اندکی برخوردار بودند وهرخان وملک وفیودال در محل خود،برای خود کسی شمرده میشد و دم از خود مختاری واستقلال میزد و زیردستان خود را برده وار استثمار میکرد. درعهد امیرعبدالرحمن خان، نه ازقانون اساسی وآزادی مطبوعات، وانتخابات وپارلمان واحزاب سیاسی خبری بود،و نه از وسایل ارتباط جمعی، و امکانات مسافرت توسط طیاره وماشین تیز رفتار وبس های راحت میان شهرها وکشورها ونه از برق واستفاده ازوسایل برقی خبری بود. اما باوجود همه این کاستیها، آنچه برای حیات انسان بسیار اهمیت دارد، امنیت جان ومال مردم است که در عهد امیر عبدالرحمن خان وجود داشت و در سرتاسر کشور در یک سال بیش از پنج فقرهٔ قتل ودزدی رخ نمیداد، ولی متاسفانه امروز درکشور ما به علت مداخلات کشورهای همسایه ونیزمصلحت گرائی های حکومت کرزی و عدم تطبیق قانون وعدالت اجتماعی یا انتقالی ، امینت جانی ومالی وجود ندارد و روزانه براثرحملات انتحاری یا انفجار بمب های کنار جاده و یا حملات مخالفین دولت برنیروهای امنیتی از50-80 نفر کشته در افغانستان رخ میدهد. دزدی و تجاوز واختطاف وآدم ربائی واختلاس و رشوت خوری و قاچاق مواد مخدر وغصب ملکیت های دولتی وخصوصی از سوی زورمندان ومقامات دولتی ، بیداد میکند.

در هنگام به قدرت رسیدن امیرعبدالرحمن خان، در نتیجهٔ دومین تجاوز انگلیس، افغانستان عملاً دچار ازهم پاشیدگی شده بود. در قندهار سردار شیرعلیخان، در هرات سردار محمد ایوب خان، در کنر سید محمود پاچا، در لال پوره و دکه اکبرخان مومند، در میمنه دلاورخان، در شبرغان میرحکیم خان، در بدخشان میر سلطان مراد و میر نصرالله و شاهزاده حسن، در شغنان و روشان میر یوسف علی خان و در هزاره جات میرها و بیگ ها دم از استقلال و خود مختاری میزدند. دوباره بهم پیوستن این ولایات با

سرکردگان و میران و اربابان و روحانیون متکی به قبایل و طوایف سرکش که هیچگونه دلچسپی به مرکز قدرت بخاطر همبستگی ملی نداشتند، کار بسیار دشوار وحتی غیر ممکنی به نظرمی آمد.

امیرعبدالرحمن خان برای انسجام مجدد افغانستان طی سالهای 1880 تا 1901 با قدرتمندان و مخالفان و مدعیان سلطنت جنگید و با لشکرکشی ها به سرکوبی ملوک و خوانینی پرداخت که از حکومت مرکزی اطاعت نداشتند و هریک خویشتن را پادشاه قوم و منطقه خود می پنداشتند. بدین سان او با جنگ همراه با استبداد کم سابقه توانست متمردین را از هر قوم و هر قبیله ایکه بودند سرکوب کندو به اطاعت از دولت مرکزی وادار سازد و امنیت را دوباره به افغانستان باز گرداند.

بقول "لودویک ادمک"، افغانستان شناس امریکائی، هدف امیر عبدالرحمن خان از سلطنت: « زیر نظم درآوردن صد ها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان همه ایجاب میکرد تا سیستم قبائلی نابود و جامعهٔ آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.1"

خود امیر نیزدر خاطرات خود مینویسد: «.... **نخستین کار من این بود که قطاع الطریقان و سارقین و ابنای کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم. اذعان مینمایم که این کار آسانی نبود، زیرا پانزده سال جنگ کردم تا اینها آخر الامر به من اطاعت نمودند.**" 2

طی سال های 1890- 1893، که امیرعبدالرحمن مصروف فرونشاندن شورش سردار اسحاق خان در بلخ وسرکوبی شورش عمومی

1- لودویک آدامک. Ludwig Adamec : Historical and Polical Who's Who of Afghanistan 1747 – 1945,P66 –، (بحوالهٔ داکتر سیدعبدالله کاظم، امیر عبدالرحمن خان،تشکیل و استحکام دولت مرکزی و مسئلهٔ زنان، افغان جرمن آنلاین)

2- تاج التواریخ، ص 218

هزاره جات بود، از سوی حکومت استعماری انگلیس مورد تهدید وفشار شدید قرارگرفت تا از جنرال رابرتس بحیث رئیس هیئت تثبیت سرحدات جنوبی وشرقی با لشکر ده هزارنفری اش پذیرائی کند.

امیرعبدالرحمن خان درتاج التواریخ میگوید: درسال 1890 من در بلخ ومصروف ساختن قلعه نظامی ده دادی بودم که اطلاع یافتم ، ویسرای هند لارد لانسدون مصروف جابجائی عساکر هند در مناطق سرحدی می باشد ومیخواهد راه آهن هندوستان را به قندهار وصل نماید. وحتی بعضی ها میگفتند که وی درنظر دارد قندهار و کابل را دوباره اشغال نماید. این اخبار سبب تشویش من گردید ومن پس از تنظیم امور ترکستان درتابستان 1890 به کابل مراجعت کردم. وسردار نورمحمد خان نایب الحکومۀ قندهار را که مانع کشیدن خط آهن در داخل مملکت من نشده بود ودر بارۀ آن اطلاعی هم بمن نداده بود معزول نموده به کابل احضار کردم. امیر می افزاید که حکومت هند علاوه برفراهم کردن نگرانی برای من، توپها واسلحه ایکه از هند خریداری نموده بودم نیز مانع ورود آن به افغانستان شدند. حکومت هندوستان در موقع بسیارنازکی،یعنی هنگامی که هزاره جات به شورش برخاسته بود و این شورش هر روز دامنه دارتر میگردید وخوف شورش عمومی در مملکت باعث پریشانی من شده بود، درچنین موقعی کمکی که از هندوستان بمن رسید، اولتیماتومی بود به این مضمون که: «دولت هندوستان نمیتواند به جهت وعده های مبهم و نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس به کابل، انتظار بکشد، لهذا لارد رابرتس سپهسالارهندوستان با لشکرزیادی جهت محافظت او به کابل فرستاده میشود. 1"

امیر می افزاید: « پذیرفتن ده هزار نفر سربازی که باید آنها را مثل مهمان خود پذیرائی نمایم، کار خیلی صعبی بود، چون می بایستی صدهزار

1- تاج التواریخ، ج2، ص401

نفرسرباز را جهت پذیرائی آنهاحاضرنمایم. لهذا چون دیدم که دولت هندوستان در صدد فراهم آوردن اشکالات می باشد، بدون آنکه احدی از مامورین دولت من غیر ازمنشی های مخصوص از ارادۀ من مطلع شوند، مراسله ای به عنوان لارد سالزبری، صدراعظم دولت بریتانیای عظما نوشته به توسط یک نفردوست خود به انگلستان فرستادم.1»

امیر به همین ارتباط میگوید: «من دراین وقت مشغول جنگ با هزاره ها بودم و میدانستم که مردم افغانستان از جنرال رابرتس خاطرۀ خوشی ندارند ومی ترسیدم که آمدن جنرال رابرتس با لشکر زیاد برایم درد سرآفرین شود و ازطرفی چون شخص نظامی است و با شخص نظامی به توافق رسیدن خالی از اشکال نیست، پس بهتر دانستم که برای انجام مذاکرات سرحدی با شخص دپلوماتی مواجه باشم. [بجواب التیماتوم ویسرا] فوراً مراسله یی به ویسرا نوشتم و در آن تذکر دادم که سرسالتر پاین" Sir Salter Pyne"(یکی از مستخدمین انگلیسی در ماشین خانه کابل) به ملاقات شما می آید تا در باب سفارت مذکور ترتیبات لازم را صورت بدهد و درعین حال از فرمانفرما خواهش نمودم تا نقشه ای را که خطوط سرحدی را مشخص میکند برایم بفرستد. مقصود من از ارسال این مراسله این بود که حکومت هندوستان را نگذارم دراین باب اقدامات بزرگی به عمل بیاورد. 2»

غبار میگوید که،انگلیسها برای تضعیف مردم ودولت افغانستان از هیچ دسیسه وتوطئه ئی دریغ نمی ورزیدند تا مقاومت در برابر انگلیس ها معدوم گردد، به همین سبب بود که حکومت هند برتانوی از یک طرف پشاور وکاکرستان و تیرا را آشیانۀ فساد برای تولید اغتشاش برای افغانستان ساخته بود و گماشته گان خود (سردارنورمحمدخان پسرسردار ولی محمدخان لاتی، سردار پیرمحمدخان برادر زادۀ لاتی، سرداربازمحمدخان نواسۀ سردارمحمد

1- تاج التواریخ، ج2، ص401

2- تاج التواریخ، ج2، ص415-416

شریف خان، سردار محمدحسن خان نواسهٔ وزیر فتح خان،و سعدوی کروخیل وغیره) را با پول واسلحه واشتهارات وقتاً فوقتاً در داخل حدود شرقی افغانستان میفرستاد تا با تحریک و تولید شورش دولت مرکزی را مشغول وضعیف نگهدارند. چنانکه سردار نورمحمدخان سالها شورش شینواریها را به مقابل امیر رهبری میکرد. از طرف دیگر انگلیسها فیوالهای گریزنده از مرکز را در داخل افغانستان تحریک به اغتشاش میکردند. بالاخره انگلیسها سردار محمدایوب خان را از حکومت ایران محبوس خواستند و درلاهور مقیم ساختند و امیر عبدالرحمن خان را تحت تهدید همیشه گی قرار دادند.1

این جریانات را امیر عبدالرحمن خان میدانست وبگفتهٔ غبار، گاه گاهی در مجالس دربار بطورآشکار و بی پرده از بیوفایی و غداری انگلیس ودشمنی او با اسلام صحبت مینمود و مردم را تشجیع میکرد. امیر در 1885 در اولین ملاقات خود با ویسرای هند گفت که دولت انگلیس دشمنان مرا در پیشاور حمایت میکند وآنها برضد من مردم را می شورانند.

فرهنگ نیز دراین موردمینویسد :« در جریان جنگ هزاره جات،حکومت هند عبوراسلحه ومهماتی را که امیر از اروپا خریداری کرده بود از خاک هند متوقف ساخت ومعلوم بودکه مقصد آن وارد نمودن فشار برامیر ومنصرف ساختن او از نفوذ در مناطق سرحد می باشد.»2

غبار، البته به استناد سراج التواریخ،مینویسد که درسال ۱۸۹۳ دولت انگلیس سپاه بزرگی به استقامت سرحد افغانستان سوق نمود و به امیرعبدالرحمن خان یاد داشتی فرستاد که باید هیئت سیاسی جنرال رابرتس را با یک فرقه قشون معیتی او درجلال آباد استقبال کند. امیرعبدالرحمن خان که چنین دید به اردوی افغانستان امر "تیارسی" (آماده باش) صادر کرد. بزودی صد هزارعسکر در داخل قشله ها به شوق جهاد با دشمن به جنبش

1- غبار،افغانستان درمسیرتاریخ،ج1، ص 682

02 فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص404

افتادند. کمندهای اسپان سواری و باربر به تعداد هزارها حیوان بیرون شهر کابل و در چمن حضوری درجوار تپهٔ مرنجان ومیدان سیاه سنگ اخور بستند و منتظر امر حرکت ماندند. حکومت انگلیس که مقاومت امیر را جدی دید وجرئت سوقیات در داخل افغانستان را نداشت، فقط با فرستادن هیئت سیاسی مارتیموردیورند که بیشتراز پانزده نفرنبودند کفایت کرد و در عوض سرنیزه مبارزه سیاسی را پیش کشید. این همان طرز مبارزه مجربی بود که همیشه دولت انگلیس را در برابر زمامداران افغانستان مظفر ساخته بود. 1

این فشارها تنها از جانب انگلیسها نبود، بلکه روسها نیز در شمال ازسمت پامیر دست به مداخله ومشکل تراشی زده بودند. امیر میگوید: "علاوه براین، دولت روس، در باب ولایت روشان وشغنان ، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع وفصل تمام همین مناقشات وزحمات بود که سفارتی را به ریاست سرمور تیمار دوراند به کابل دعوت نمودم ... چون سر مارتیمور دوراند، شخص سیاسی دان بسیار زیرکی بود وزبان فارسی را هم خوب میدانست ، تمام مذاکرات زود اصلاح شد...." 2

با چنین زمینه سازی هایی ،امیر عبدالرحمن خان که هنوز در داخل کشور با شورشگران دست وپنجه نرم میکرد نمیتوانست به مقابل دسایس انگلیس درجنوب و در شمال با روس زور آزمائی نماید، لهذا مجبور گردید در پای معاهده دیورند در 12 نومبر 1893 امضا گذارد وخود را از شر شرارت های انگلیس و روسیه رهائی بخشد.رویداد این واقعه تاریخی را میتوان درکتاب سراج التواریخ وهم در تاج التواریخ مطالعه کرد.

اکنون که از آن زمان 120 سال میگذرد وما در قرن 21 قرار داریم وشرایط هم از لحاظ سیاسی وهم اجتماعی،هم از لحاظ نظامی وامنیتی واقتصادی وفرهنگی با زمان امیر عبدالرحمن خان بسیار فرق دارد، اما

---

1 - غبار،در مسیرتاریخ ، ص687- 688

2 - تاج التواریخ ،ج2، ص420- 421،مقایسه شود باسراج التواریخ،ج3، ص261-262

اوضاع سیاسی وامنیتی کشور ما براثر دسایس کشورهای همسایه، بخصوص توطئه های سیاسی ونظامی واستخباراتی پاکستان ، از بسا جهات شباهت تام با سیاست های انگلیس به مقابل امیر عبدالرحمن خان در زمان امضای معاهدهٔ دیورند دارد.

اهرم های فشارپاکستان بردولت افغانستان، همان اهرم های فشار انگلیس برامیرعبدالرحمن خان است:

پاکستان این نطفهٔ استعمارانگلیس همزمان باظهورخود در مقابل افغانستان ومسئلهٔ خط دیورند عین همان پالیسی را بکار می برد که انگلیس در قرن 19 آنرا به مقابل امیرعبدالرحمن خان بکار میبرد. همانگونه که درقرن19 انگلیس نزدیکی روسیه را با مرزهای افغانستان خطری به هندوستان می پنداشت، اکنون هم روابط حسنهٔ کشورمقتدرهند با افغانستان، مایهٔ نگرانی پاکستان شده است، واین کشور در سه دهه اخیر علاوه برصدمات مهلکی که بر پیکراقتصادی ونظامی وسیاسی وفرهنگی افغانستان زده است، بعد از11 سپتمبر با اخلال امنیت وثبات سیاسی وبرهم زدن امکانات بازسازی واستقرار نظام دموکراسی درکشور، برحکومت افغانستان فشار وارد میکند تا علاوه برکنار زدن حضورهند از افغانستان، وبرسمیت شناختن خط دیورند، ازمنابع طبیعی واقتصادی و آب رودخانه کابل وکنر امتیازات بیشتری بدست آورد.

پاکستان برای نیل به نیات واهداف خود اکنون از چندین جبهه بر دولت افغانستان وحامدکرزی اشرف غنی فشار می آورد. وسایل وابزاری که پاکستان میخواهد به اهداف سیاسی واقتصادی خود دست یابد عبارتند از:

1-حمایت ، تربیت وتجهیزگروه طالبان واعزام شان به داخل افغانستان برای عملیات تخریبی.

2- حمایت ، تربیت وتجهیز تندروان منسوب به مولوی حقانی، واعزام شان به داخل افغانستان برای عملیات تخریبی.

3- حمایت، تربیت وتجهیز گروه حزب اسلامی برهبری گلبدین حکمتیار، واعزام شان به داخل افغانستان برای عملیات تخریبی .

4- حمایت رهبران شش حزب بنیادگرای اسلامی موسوم به (مجلس متحده عمل) تحت رهبری مولانا فضل الرحمن،که 80 در صد مردم مناطق قبایلی را بدنیال خود میکشند،از جنگ برضد دولت ونیروهای خارجی درافغانستان.

5- جابجائی اجنت های مؤثر وفعال(آی اس آی)پاکستان،در مقامات بلند دولتی، در وزارت دفاع وامنیت ملی و حتی در داخل ارگ ریاست جمهوری.

6- تطمیع بزرگان اقوام ساحل شرقی رودخانه کنردر ولسوالی های بریکوت، ناری، اسمار، دانگام، مروری، سرکانو، خاص کنر و منطقه استرتیژیک یعقوبی ولسوالی لعل پور ننگرهار. پاکستان درنظر دارد از طریق دادن امتیازات مادی و مواجب و معاش به سران اقوام کنر وننگرهار، آنها را تحت نفوذ خود در آورد وعند الموقع از نیروی جنگی وشهامت افغانی شان برضد هند در کشمیر ودولت افغانستان استفاده نماید.

7- تهدید باشندگان ولسوالیهای هم مرز با پاکستان در کنر وننگرهار و نورستان، از طریق حملات توپخانه یا فیر راکت برمحلات مسکونی مردم جهت گرفتن تذکره تابعیت پاکستانی.

8- تجاوز آشکار برحریم سیاسی کشور در ولایات شرقی و برپا کردن پوسته های امنیتی در نقاط سوق الجیشی در داخل خاک افغانستان.

9- منع انتقال اموال تجارتی افغانی از بنادر پاکستان به داخل کشوروعدم اجازهٔ صدورمیوه جات تازه افغانی به هندوستان ،به بهانه های مختلف ، همه عوامل وابزاری اند که به پاکستان امکان میدهد پای خود را برگلوی اقتصاد وامنیت وثبات افغانستان بگذارد تا دولت افغانستان مجبور شود بخواست پاکستان تن در دهد.

10- دامن زدن به مسایل قومی و زبانی ونژادی ومذهبی بخاطر برهم زدن وحدت ملی وتضعیف روحیه ناسیونالیزم افغانی، رایج کردن کلدار پاکستانی بجای پول افغانی در ولایات شرقی و جنوبی وترویج فرهنگ پاکستانی در میان ادارات دولتی از نوع فساد اداری ، رشوتخوری واختلاس و اختطاف وقاچاق مواد مخدر و آدم ربائی وباج گیری و گسترش فحشا ،توسط اجنتان و گماشتگان پاکستان در جامعه افغانی که روز تا روز بر وخامت اوضاع می افزاید.

آیا کرزی ودولت او این توانائی را دارد که در برابر این همه فشارهای سیاسی ،نظامی واستخباراتی وتجاوزات عملی وراکت پرانی پاکستان بایستد و از برسمیت شناختن خط دیورند به حیث مرز پاکستان انکار کند و در برابر دیگر اضافه طلبی های پاکستان مثل داکتر نجیب الله، ولو به قیمت جانش تمام شود، «**نه** » بگوید ؟ شاید.

پاکستان در ده سال متواتر با ترساندن امریکا از طالبان، از امریکا گاو شیری ساخته بود که بیش از بیست میلیارد دالر از امریکا باج گرفت تا اینکه در می 2011با کشتن بن لادن در ایبت اباد، نزدیک اسلام آباد، مشتش نزد امریکاو جهانیان بازگردید و دیگر ازاعتبارش نزد امریکا وجهان کاسته شد ولی برای غلبه براین بی اعتباری خود، یکطرف راه های اکمالاتی نیروهای ناتو را مسدود نمود واز سوی دیگر 8هزار کانتینر مال التجارۀ افغانی را دربندر کراچی ممنوع الخروج اعلام نمود، تا ضرب شستی به افغانستان نیز نشان داده باشد و به نیروهای سرحدی خود نیز دستور داد تا برمردم ولایت شرقی افغانستان توپ و راکت شلیک نمایند.

از ماه می 2011 تا کنون نظامیان پاکستان هزاران مرمی راکت وتوپ از آنسوی خط دیورند به داخل افغانستان فیر کرده اند، ولی از سوی دولت افغانستان ونیروهای امنیتی ناتو و افغان در جلوگیری از این راکت پرانی هیچگونه اقدامی صورت نگرفته است. داد وفریاد مردم ولایات شرقی چون

کنر ونورستان و ننگرهار بالاخره ولسی جرگه را وادار ساخت تا به استیضاح وزرای داخله ودفاع پردازند وهردو را به نسبت بی کفایتی سلب اعتماد کند، ولی از آنجای که آنها علت این غفلت در وظیفه را نسبت به حریم سیاسی کشور برگردن قوماندان اعلی دفاع کشور رئیس جمهوری حامدکرزی انداختند، کرزی هم بدون توجه به این تصمیم ولسی جرگه آن دو وزیر را مورد تمجید وتقدیر قرار داده مجدداً بمقامات بلندتری ابقا نمود و نبود تجهیزات نظامی در دسترس اردوی افغانستان را برای مقابله با پاکستان دلیل آورد.

نیروهای پاکستانی که ناتوانی دولت افغانستان را درک میکنند واز عدم مقابله دولتمردان افغان در مقابل خود خاطرجمعی دارند،علاوه بر پرتاب متناوب راکت برمحلات مسکونی افغانها، به پیشروی خود به داخل افغانستان پرداخته ودر نقاط مهم واستراتیژیک پوسته های امنیتی ودیده بانی ایجادکرده اند وبه مردم محل اخطار داده ومیدهند که یا تذکرۀ تابعیت پاکستانی بگیرند ویا مورد حملات راکتی قرارخواهندگرفت، مردم هم که می بینند دولت کرزی به فریاد شان گوش نمیدهد ، اجباراً تن به قبول خواست پاکستانیها داده وتذکره پاکستانی میگیرند.

شنیده میشود که نیروهای سرحدی پاکستان در ولایت کنر از پنج تا 50 کیلومتر و در برخی نقاط بیشتر از 50کیلومتر به داخل خاک افغانستان در شرق رودخانه کنر پیش آمده و نقاط مهم را اشغال کرده اند. پاکستان این سیاست را در بسیاری از ولسوالی های سرحدی از دنگام وسرکانو،تا گوشته ولعل پور عملی کرده و مردم محلی و نیروهای امنیتی وسرحدی افغانستان با چشم سر این تجاوز وتخطی پاکستان را مشاهده میکنند،اما دولت کرزی به این دل خوش کرده که خط دیورند یک مسئله ملی وتاریخی است، هیچکس حق ندارد در بارۀ برسمیت شناختن آن سخنی بر زبان براند. این برخورد ضعیف دولت افغانستان به پاکستان جرئت داده است تا از سیاست پیشروی

انگلیس در قرن 19 پیروی نموده به اشغال بخش های دیگری ازجغرافیای افغانستان موجوده بپردازد.

همین اکنون بخش هایی از افغانستان در ولایات شرقی کشوراز طرف نیروهای پاکستانی اشغال شده است واردوی اجیر وابسته به تنظیمهای جهادی نه تنها به بخاطر اعادهٔ سرزمین های آنسوی خط دیورند حاضر به قربانی نخواهند بود که، حتی برای اعادهٔ مناطق اشغال شده در ولایات ننگرهار وکنر ونورستان هم تن به قربانی نخواهند داد و آنگاه خجالت ابدی برای دولت کرزی وآنهایی باقی خواهد ماند که با زور کم و قهر بسیار، مدعی واپس گرفتن سرزمین های آنسوی خط دیورند از تسلط پاکستان استند، بدون آنکه بخواست انسانهای آنسوی خط دیورند اندک ترین ارزشی قایل باشند.دراین زمینه هوشیاری وخرد دسته جمعی وتصمیم عاقلانه مردم ضروری است! حامد کرزی میگویدکه مقام‌های پاکستانی بارها در ملاقات‌های خود مسئله خط دیورند را به صورت مستقیم و غیرمستقیم مطرح کرده، اما او معتقد است این مساله حتا در سال ۱۸۹۳ میلادی که خط دیورند توسط انگلیس‌ها ایجاد شد، با رد مردم افغانستان روبرو شده است.

پاکستان در دوران حضور جامعه بین المللی ، افغانستان را در تنگنای بسیار خطرناکی قرار داد: تنگنای جنگ با طالبان، تنگنای جنگ با داعش، تنگنای مسدود کردن مرزهای پاکستان بروی صف های طولانی خانواده های مهاجر ومریض افغان که در پشت دروازه های تورخم وسپین بولدک چمن ایستاده اند، تنگنای عدم ترانزیت مال التجاره تجار افغانی و ضایع شدن اموال تجارتی وبالا رفتن هر روزه دیمرج(ته جائی) اموال تجارتی در بندر کراچی وشکایت وداد وفریاد مالکان آن، تنگنای اخراج اجباری مهارجرین افغان در پاکستان، تنگنای جنگ بافساد و ارتشای مقامات دولتی، تنگنای فقر و بیکاری مردم جنگ زده و فرار جوانان تحصیل کرده وبی کار، تنگنای خواسته های ناروای سران جمعیت اسلامی وسران شورای نظار وتحریک شان به بغاوت در برابر فرامین دولتی.

اشرف غنی که دراین بحرانات دست تبهکار پاکستان را مشاهده میکرد، بعد از روی کارآمدنش ، بطورعاجل به پاکستان سفرکرد وحتی با دیداررئیس استخبارات نظامی آن کشوربه راولپندی رفت تا مگرنظامیان پاکستان در استراتیژی خود در مورد افغانستان تجدید نظرکنند ودست از حمایت واعزام طالبان بردارند و مخالفان دولت را که در پاکستان لانه کرده اند به میز مذاکره صلح وادارد، اما نظامیان پاکستان به این خواست اشرف غنی اهمیتی ندادند وبازهم به تشدید حملات خود برولایات همسرحد درشرق وجنوب شرق افغانستان افزودند.

نظامیان پاکستان از سال 2011 به اینطرف هزاران راکت و مرمی توپ به مناطق ولسوالی های گوشته، لعل‌پور ولایت ننگرهار و ولسوالی سرکانو و دانگام ولایت کنرو نورستان شلیک کرده اند که علاوه بر تلفات جانی و مالی باشندگان ولایت کونر وننگرهار، موجب آواره شدن هزاران خانواده در این مدت شده است.پاکستان با توپخانه سنگین خود مردم افغانستان را در حواشی سرحدات شرقی وجنوبی آماج حملات راکتی خود قرار داده وبندریج بداخل افغانستان پیش آمده است. رسانه های داخلی از پیشروی نیروهای نظامی پاکستان به داخل خاک افغانستان خبر میدهند، درحالی که تا وقتی داودخان زنده بود، پاکستان جرئت جلو آمدن یک گام درخاک ما را نداشت.در اواخر ماه فبروی 2017 اردوی پاکستان توپخانه سنگین خود را در مناطق سرحدی افغانستان مستقر کرد و نظامیان پاکستان علناً خاک ومردم افغانستان را هدف توپخانه وسلاح های ثقیله خود قرار داد وعلاوه برتلفات جانی مردم را مجبور به ترک خانه و کاشانه شان نمود.

-اشرف غنی که دید پاکستان به تقاضای صلح جویانه او اهمیت نمیدهد، روابطش را با هند گرمتر کرد وبا سفر به آنکشور خواهان کمک های بیشتر هند در افغانستان گردید. هند که با سقوط طالبان در باز سازی افغانستان سهم فعال گرفته بود وبا ساختن تعمیرجدید پارلمان و ساخت جاده ترانزیتی ۲۱۰ کیلومتری زرنج - دلارام ، در اکمال بند سلما بر هریرود درهرات فعالتر گردید ودرسال 2015 این بند را تکمیل وبرای بهره برداری به افغانستان تسلیم نمود. هند که بیش از دومیلیارد دالر امریکایی به

افغانستان کمک کرده است ، هزاران بورسیه تحصیلی به افغانستان اختصاص داد تا جوانان افغان در بخش های تکنالوژی اطلاعاتی وپولیس وحربی وعلوم سیاسی در هند تحصیل کنند. طبیعی است که چنین کمک هایی محبوبیت هندوستان را درافغانستان روز تا روز بیشترمیسازد ونفرت مردم رااز پاکستان اضافه ترمیگرداند. بنابرین استخبارات پاکستان برشدت عملیات انتحاری توسط گروه های طالب درافغانستان افزود وضربات وحشتناکی بروضعیت امنیتی کشور وارد کرد.

- ماه اپریل2017، خونین ترین ماه برای اردو ومردم افغانستان بود. دراین ماه دو حمله تروریستی سازمان یافته از سوی استخبارات نظامی پاکستان بر دو محل بشدت نگهداری شده نیروهای امنیتی افغان، صورت گرفت که تلفات جانی فراوانی را بهمراه داشت. بررسی های ابتدائی کارمندان امور امنیتی افغانستان نشان داد که نقشه های حملات برشفاخانه چهارصد بستر وقول اردوی شاهین بلخ ، توسط استخبارات نظامی پاکستان(ISI) در کویتهٔ پاکستان طراحی شده بودند.

- این حمله تروریستی که موج گستردهای از انتقادها را علیه مقامهای امنیتی کشور به دنبال داشت، وسبب استعفای وزیر دفاع ملی ولوی درستیز شد، نیزاز سوی سازمان استخبارات نظامی پاکستان طرح و بر اردوی افغانستان عملی گردید. هدف اصلی این حملات زیر فشار قراردادن دولت افغانستان برای مذاکره در مورد خط دیورند و آبهای رودخانه های کنر وکابل ودادن امتیازت به پاکستان است.

منظورپاکستان ازتشدید حملات راکتی وحملات جنایت بار انتحاری درافغانستان رسیدن به این اهداف بوده است:1- برسمیت شناختن «خط دیورند» ،2- حذف نقش هند از افغانستان،3- تسلط بر رودخانه های کنر وکابل و 4- داشتن نقش کلیدی در مسایل سیاسی- قتصادی افغانستان .

- درست است که اشرف غنی توانست توجه جامعه جهانی واز جمله امریکا را برای فشاربر پاکستان جلب کند تا کمکهای خود را براین کشور کاهش دهند، اما پاکستان به توسعه جنگ درنقاط مختلف کشور از کابل تا

بغلان و قندوز وبدخشان وبلخ وفاریاب وجوزجان وبادغیس وفراه وغزنی ،ومیدان ووردک وغیره دولت اشرف غنی را چنان درگیر جنگ فرسایشی وامنیتی ساخت تا فرصتی برای دفاع از مرزهای جنوبی وشرقی کشور نداشته باشد.درهمین سالهای حکومت اشرف غنی است که پاکستان توانست برخط نام نهاد مرزی دیورند در طول بیش از هزار کیلومتر سییم خاردار بکشد و در برخی نقاط حتی چند کیلومتر از خاک افغانستان را نیز ضمیمه خاک خودکند. واین یکی از خواسته های دیرینه پاکستان بود تا خط دیورند را بردولت افغانستان ازطریق حملات انتحاری طالبانی وداعشی وراه اندازی نارضایتی سران جهادی از حکومت و تسخیر موقتی شهرهای چون : غزنی وفراه وقندوز وغیره به یکی ازاهداف استرتژیک خود نایل آید.

معهذا اشرف غنی نسبت به سلف خود حتی المقدور در عرصه های ملی وبین المللی کارهای نیک ومفیدی برای منافع مردم افغانستان انجام داده است.

توجه امیر آهنین به امنبت وعمرانات درکشور:

امیر عبدالرحمن خان درحین سرکوب شورشهای فیودالی وملوک الطوایفی،یک لحظه هم از عمران ودوباره سازی کشور، از اعمار بناهای تاریخی وکشیدن جاده ها و تامین امنیت سرتاسری غافل نبود و مسافرت از یک شهر به شهر دیگر وتجارت بین افغانستان وهند وآسیای میانه در کمال امنیت ادامه داشت . چنانکه درجریان مدت یک سال در سرتاسر کشور پنج قضیهٔ جنائی رخ نمیداد واین نتیجهٔ تدبیر و تعقل ودوربینی آن امیر آهنین در سرزمینی کوهستانی واز هم گسسته با مردمانی سرکش ودسپلین ناپذیر بود که ایجاب میکند تا در موردش تجدید نظرکنیم.

بقول غبار،«در دورهٔ سلطنت امیر امنیت عمومی موجود بود. در بازارها قصه سرایان رزمی و در مساجد مبلغین جهاد دینی مصروف فعالیت بودند. از طرف دیگر میله های اصناف اهالی و پیشه وران با ساز و سرود و رقص و آواز دوام داشت. در پایتخت محلهٔ «خرابات» مرکز ساز و آواز و رقاصه ها شمرده میشد. در میدان های مخصوص چوب

بازی و پهلوانی و قچ جنگی و مرغ بازی رواج داشت و اسپ دوانی و شمشیر و نیزه بازی معمول بود. خانوادهٔ شخصی امیر (به استثنای سردار حبیب الله خان در امور نظامی و سردار نصرالله خان در امور مالی) حق مداخله در امور کشور را نداشتند. رویهمرفته هیچ کدام از پسران امیر تاجر و سرمایه دار در داخل و خارج کشور نبودند و فقط با معاش دولت و رتبهٔ اعزازی می زیستند».[1]

بدینسان امیر کشوری ساخت که از نعمت امنیت سرتاسری برخوردار بود و راه های کاروان رو امن وامان.غبار می نویسد: «امیرعبدالرحمن خان در حفظ امنیت بشدت کوشید تا جائیکه بقول میرزا یعقوب علی خان خافی نویسندهٔ معاصر امیر، شخص متهم به دزدی به دار کشیده میشد و کاروانهای تجارتی اگر مورد سرقت قرار میگرفت، اموال مسروقه کاملاً پیدا و به تجار مسترد میگردید. او میگوید: روزی مقداری پول در دستمالی پیچیده در معبرعام (شور بازار) افتاده بود، و کسی جرئت برداشتن نداشت تا سپاهی کوتوالی (پولیس) رسید و برداشت و در چوک شهر آویخت، صاحبش آمد و نشانی گفت و بگرفت.»[2]

در افغانستان هرچه ازعمرانات تاریخی ومدنی دیده میشود ، ماحصل دوران حکومت امیر عبدالرحمن خان، وپسر ونواسه اش امیر حبیب الله و امیر امان الله خان است.

غبار از عماراتی که توسط امیرآهنین در کابل و ولایات ساخته شده اند، در تاریخ خود یاد کرده مینویسد: ارگ کابل، گلستان سرای که مقابل مقبره موجودهٔ امیر موقعیت داشت، قصر بوستان سرای، عمارت مهمانخانه امیر (که بعداً ولایت کابل در آن قرارگرفت) برج شهر آرا، سلام خانه، کوتی باغچه، مهتاب قلعه که بنام قصر ملکه مسما بود. عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا که بعد ها حریق گردید. گنبد کوتوالی (که بعداً بجای آن خیبر رستورانت اعمار گردید)، مسجد عیدگاه، مسجد شاهی، قصر باغ بالا. سلامخانهٔ پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین

1- غبار، درمسیرتاریخ، ص 657

2- غبار،همان اثر، ص 648

عمارت زرنگار در هرات، عمارت جهان آرا و باغ جهان نما در تاشقرغان (خلم)، قصرشاهی جلال آباد، عمارت منزلباغ قندهار و یک عده پل ها و قشله های نظامی درکابل و خوست و ده دادی [مزارشریف] وهرات وغیره.[1]

علاوتاً قصر زرنگار در بوستان سرای در محل پارک زرنگار(محل اقامت شاه بوبوجان) خانم امیر عبدالرحمن خان، وعمارت دافغانستان بانک، وقصرصدارت برای بود وباش سردار نصرالله خان، قصر ستور وزارت امور خارجه از ساخته عهد امیر عبدالرحمن خان است.

امیر عبدالرحمن خان درواقع بنیانگذار افغانستان موجوده است، واورا باید به عنوان زعیم ملی وشخصیت وطن دوست و دور اندیش برای یک افغانستان یک پارچه وغیر قابل تجزیه بشناسم.

ارگ شاهی یا مقر ریاست جمهوری افغانستان

1- غبار، درمسیرتاریخ، ص 650

کوتی باغچه زیباترین قصر درارگ امیر عبدالرحمن خان

قصر ستور وزارت امورخارجه از ساخته های امیر آهنین

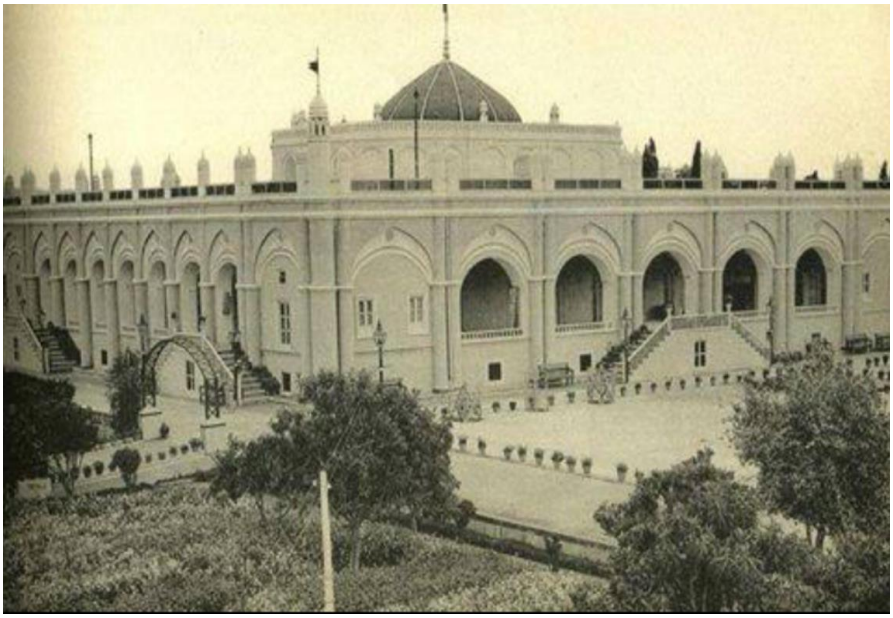

قصر شاهی جلال آباد که در در1928 درآتش سقویها سوخت

حرمسرای ارگ ریاست جمهوری

مقاله چهارم

نامهٔ سرگشاده به بازماندگان امیرآهنین ، امیرعبدالرحمن خان

(گوتنبرگ سویدن 1 /7 / 2014)

من بنابر دلایل وحقایقی که باورم را نسبت به امیر عبدالرحمن خان جلب کرده است، برای آگاهی جوانان و نویسندگانی که کمتر از روی اسناد تاریخی وبیشتر از روی احساسات اتنیکی یا مذهبی، قضایای سیاسی کشور را در زمان حاکمیت امیر آهنین ارزیابی میکنند، کتاب «**سیمای امیر آهنین ، امیر عبدالرحمن خان درتاج التواریخ**» را نوشتم. ممکن است کسانی مرا به نام های قبیله پرست و قومگرا و غیره نامها مورد حمله قرار بدهند، ولی چنین اتهاماتی برایم پشیزی ارزش ندارد، بلکه وظیفهٔ اخلاقی وملی خود دانستم تا حقایقی را که من از دورهٔ حاکمیت امیر و برنامه ها و شخصیت وی درک کرده ام ، از طریق این کتاب در دسترس جوانان وطن قرار بدهم که با مطالعهٔ آن، رجال سیاست وکیاست را،از رجال غارت وچپاول و مزدور کشور های بیگانه، تمیز بدهند و برهرکه غارتگر و چپاولگر و متجاوز برمال و ناموس مردم وطن بوده باشد، نفرین ابدی خود را بفرستند. فکرمیکنم وقت آن رسیده است تا بازماندگان و وابستگان آن امیر مرحوم ، کمی بخود آیند و مثل پدران با همت و با صلابت خویش از خود جرئت و کفایت نشان بدهند و با منطق قلم وعقل سلیم واسناد تاریخی وخاطرات خانوادگی، به جواب نویسندگان بی باک وهیجان زده ای که امیر را، یا بخاطر سرکوبی شورش های فیودالی ومرکز گریز، محکوم میکنند و یا بخاطر امضای قرارداد خط دیورند با انگلیس، بنام های زشت ونا مطلوب

وکلمات رکیک مورد هتک حرمت قرار میدهند، ایستاده شوند و به آنها بگویند که:

برادران! به تاریخ چهل سال اخیرکشور و رهبران سیاسی تان، چه چپگرایان مورد حمایت اتحاد شوروی، وچه راستگرایان یعنی اسلامگرایان مورد حمایت غرب وعرب وعجم و پاکستان و ایران،نگاهی بیندازید تا ببینید که بزرگان تان در جامۀ تنظیم های جهادی، چه بلاهای نبود که بر سراین مردم و این کشور نیاوردند؟

اکثریت مردم ما شاهد اند که، این مدعیان قدرت سیاسی (از کمونیست تا تنظیم های اسلامی) تا توانستند، دراین کشور ستم نمودند، آدم کشتند، ویران کردند و برای حفظ قدرت از هیچ ظلم وتعدی در حق مردم مظلوم این کشور دریغ نه ورزیدند. تنظیم های جهادی، در زیر نقاب اسلام و جهاد، برناموس مردم تجاوز نمودند ومال ملت و بیت المال را غارت کردند و سرمایه های ملی را دزدیدند و به پاکستان و یا ایران و تاجیکستان برده به نرخ کاه ماش فروختند و پول آنرا به حساب های شخصی خود ریختند. اردووووووی ملی را بدستور دشمنان افغانستان منحل کردند ووسایل و تجهیزات اردوی ملی را که از زمان امیر شیرعلی خان تا داکتر نجیب الله به پول مالیات بیوه زنان ودهقانان کشور خریداری ودر گدام های نظامی ذخیره شده بود، منجمله صدها بال طیارات جت جنگی وصدها بال طیارات باربری نظامی وصدها بال هلیکوپتر توپدار، هزاران چرخ توپ و تانک و زره پوش و راکت های دور برد و میان برد و صدها دستگاه پرتاب راکت وسلاح ریاکتیف بیم 30 وبیم 40 وغیره وده ها هزار وسایل موتوریزه که **مجموعاً صدها میلیارد دالر** ارزش داشتند، درعهد حکومت همین تنظیم های ساخت بیگانه و وابسته به استخبارات منطقه به خارج از کشورانتقال داده شد و به فروش رسیدند،[1] و پول آنها را مثل مال حلال درحساب های شخصی خود

1-دکتورنسرین کتونا، دپلومات وژورنالیست کشورهنگری درافغانستان در سالهای حکومت داکتر نجیب الله، وسایل وتجهیزات قوای مسلح افغانستان را درسال 1989ضمن مقالتی ممتع چنین گزارش میدهد:

ریختند و بدون ترس از مواخذهٔ ملت و یا دولت افغانستان، هنوز هم ملت را قرضدار جهاد خود میدانند و برآنها منت میگذارند که باید بیایند و به آنها رأی بدهند تا آنها از مال وناموس وعزت شان دفاع نمایند، درحالی که در همین 13 سال حاکمیت حامد کرزی، این سران ورهبران و قوماندانان تنظیمی در دولت حامدکرزی، هر روز برظلم وتجاوز و زورگوئی خود برمردم تحت تسلط خود افزایش دادند، بر زنان و دختران و پسران مردم تجاوز جنسی کردند، ملکیت های شخصی وخانه های نشمین مردم را بنام خود قباله کردند و صاحبان اصلی را از حق موروثی شان محروم نمودند. اینها با زیر پا نمودن قوانین کشور، از راه قلدری وتهدید ماموران املاک دولتی، ملیونها جریب زمین های دولتی را غصب کردند و با ایجاد شهرک های خصوصی وفروش نمرات زمین به اشخاص وافراد نیازمندمحل، هریک صاحب ده ها وصدها میلیون دالر شده اند وهرکدام به میلونر های بزرگ منطقه خود مبدل شده اند.

«در سال 1989 قوتهای مسلح دولت افغانستان و ملیشه های طرفدار آن دارای سلاح و وسائط ذیل بودند.

1. تانک های T-55 – T-52 .2-1568 500 BMP

3. 828 BTR, BRMD، 4- وسائط نقلیه 29000

5. توپ های مختلف 4880

جت های جنگی :

میک ها – میگ 21 و 25 - سو 7 و سو 27 – 220 بال

هلی کوپتر ها می ۸ و می ۱۷ ۱۷۰ بال

طیارات ترانسپورتی (ان - 26-32-12 60 بال

جمعاً 450 بال طیارات فعال، مورد استفاده قرار داشت.

ذخایر راکتی مدافعه هوائی و زمینی (راکت های پیچورا و دو وینا ' سکاد ' لونا، بشمول اورگان، به بیش از 500 فیر میرسید.»(رک: سایت آریائی،نخستین نبرد یک دولت سیکولار با جهادگران سلفی و القاعده،می 2014)

شما جناب نویسنده ومدعی فرمانروائی وحاکمیت قوم و رهبر خود تان، به ما نشان بدهید که امیر عبدالرحمن خان،برفرق کدام مردم میخ شش انچه کووبیده است> شما بگویئ امیر عبدالرحمن خان پستان مادر وخواهد کدامیک از اقوام شورشی را بریده است؟شما بما نشان بدهید که امیر عبدالرحمن خان کدامیک از دشمنان خود را در کوره های خشت پزی زنده انداخته ودر آتش سوختانده است؟ شما بگوئید که کشتار مردم افشار کابل توسط عصری ترین جنگ افزارهای عصری توسط یک رهبروپروفیسر اسلامی غیر پشتون، در دهم ویازدهم دلو 1372 (۲۱فبروری۱۹۹۳) وحشتناک بوده یا سرکوب هزاره های شورشی توسط شمشیرهای انفرادی لشکر امیر عبدالرحمن خان؟

به ما بنویسد که امیر عبدالرحمن خان باغ و زمین یا زن و دختر کدام کسی را بنام خود غصب کرده و کدام زمین دولتی را فروخته و پول فروش زمین را به حساب شخصی خود ذخیره کرده است؟ امیر درکجای افغانستان، شهرک خصوصی ساخته و بنام خود یا فرزند و برادر واقارب خود ثبت کرده و ازاین مدرک صاحب میلیونها دالر شده بود؟ امیر البته که با سران شورشی ، بخاطر جلوگیری ازپارچه شدن افغانستان وایجا یک حکومت قوی مرکزی، می جنگید و وقتی برمخالفان خود غالب میگردید، ناموس افراد مغلوب از تجاوز مصئون بودند، ولی سران شورشی و اقوام حمایتگر او را از زادگاه شان به نقاط دیگر کشور تبعید میکرد تا از شورش مجدد شان در برابر حکومت مرکزی کاسته باشد و نیز درسی برای دیگر سرکشان و یاغیان داده باشد، اما زمین وجایداد شان به حساب دولت مصادره میگردید نه بنام امیر. امیر هرچه از عواید دولت بدست می آورد، برای مصارف و تقویت اردو و تجهیزات و لوازم عساکرافغانستان به مصرف میرساند، حتی پول سبسایدی که از دولت انگلیس میگرفت، آنرا نیز در راه تقویت اردوی افغانستان بکارمی برد نه به نفع شخصی خود. وبا همین اردو وهمین امکانات بود که او توانست در بین دو ابر قدرت استعماری قرن 19،افغانستان را از

نابودی نجات بدهد و در جغرافیای موجوده حفظ کند و به دست نسل های بعد از خود بسپارد.

از امیرعبدالرحمن خان، برای بازماندگانش نه کدام شهرک و نه کدام مارکیت ونه بازار و سرای تجارتی و قصرشخصی باقی مانده است؟ بنام امیرعبدالرحمن خان در بانکهای خارجی هیچ پول و دارائی ذخیره نشده است.

غبار،که از مخالفین سرسخت امیر عبدالرحمن بود، شهادت میدهد که:« **خانوادۀ شخصی امیر (به استثنای سردار حبیب الله خان در امور نظامی و سردار نصرالله خان در امور مالی) حق مداخله در امور کشور را نداشتند. رویهمرفته هیچ کدام از پسران امیر تاجر و سرمایه دار در داخل و خارج کشور نبودند و فقط با معاش دولت و رتبۀ اعزازی می زیستند**». (درمسیرتاریخ،ص 657)

اما همین رهبران و قوماندانان جهادی،که تا پیش از قدرت در دهه 90، حتی یک خانۀ گلی وبیش ازچند گلیم سطرنجی نداشتند، امروز هریک آنها صاحب صدها ملیون دالر پول نقد و صاحب منازل گرانقیمت و ویلاهای چندین میلیون دالری و زیورآلات طلائی وجواهرات گرانبها می باشند که درکشورهای خارجی ودر بانک های دوبی ودهلی وکانادا وترکیه و سویس وغیره کشورها ذخیره کرده اند. تعداد مارکیت های تجارتی وشهرک های خصوصی عطامحمدنور والی بلخ و اسماعیل خان سابق والی هرات و مارشال فهیم معاون اول کرزی، وحصین فهیم برادر فهیم و برادران احمدشاه مسعود و احمدولی کرزی ومحمودکرزی ،برادران رئیس جمهور کرزی و برادر کریم خلیلی معاون دوم ریاست جمهوری، در شهرهای کابل وبلخ وهرات و قندهار ومناطق مرکزی کشور، از حساب بیرون است.

آیا کس گفته میتواند که اینها با همه امکانات پولی خود، برای اعمار یک پوهنتون، یا یک شفاخانه عصری، یا یک ساختمان با شکوه دولتی یا اعمار یک بند آبگردان برای رفع مشکلات یک ولسوالی، حتی در زادگاه خود، خشتی بر روی خشتی گذاشته باشند؟

در افغانستان هرچه ازعمرانات تاریخی ومدنی دیده میشود ، ماحصل دوران حکومت امیر عبدالرحمن خان، وپسر ونواده اش امیر حبیب الله و امیر امان الله خان است. از جمله قصر دلکشا، تالار سلامخانه،کوتی باغچه، قصر باغ بالا،قصر آرشیف ملی، قصر صدارت، قصر ستوروزارت خارجه، قصر زرنگار در بوستان سرای ، ارگ شاهی یا ریاست جمهوری کابل با حصاری مستحکم و برج ها و کنگره های شکوه مندش.

غبار از عماراتی که توسط امیر در کابل و ولایات ساخته شده اند، در کتاب تاریخ خود یاد کرده مینویسد: ارگ کابل، گلستان سرای که مقابل مقبره موجودۀ امیر موقعیت داشت، قصر بوستان سرای، عمارت مهمانخانه امیر (که بعداً ولایت کابل در آن قرارگرفت) برج شهر آرا، سلام خانه، کوتی باغچه، مهتاب قلعه که بنام قصر ملکه مسما بود. عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا که بعد ها حریق گردید. گنبد کوتوالی (که بعداً بجای آن خیبر رستورانت اعمار گردید)، مسجد عیدگاه، مسجد شاهی، قصر باغ بالا. سلامخانۀ پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار در هرات، عمارت جهان آرا و باغ جهان نما در تاشقرغان (خلم)، قصرشاهی جلال آباد، عمارت منزلباغ قندهار و یک عده پل ها و قشله های نظامی درکابل و خوست و ده دادی [مزارشریف] وهرات وغیره.(درمسیرتاریخ، ص 650)

جناب آصف آهنگ، یکی از آگاهان تاریخ کشور، در مورد امیرعبدالرحمن خان برای من اظهار کرد: در افغانستان هیچیک از شاهان و امیران، به اندازۀ امیر عبدالرحمن آبادی نکرده است. تمام بنا ها و آبدات با شکوه تاریخی در افغانستان، محصول عشق و علاقمندی امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان می باشد. آقای آهنگ گفت که از تعمیرات دولتی گرفته تا جاده ها و حتی درختان دو طرفۀ سرکها یادگاری از توجه و تلاش این سه امیر به اعمار وطن ما افغانستان است. قبل از امیر عبدالرحمن خان، هیچ شاه و امیری بمنظور آبادی وعمران و بجا گذاشتن یادگارهای تاریخی از خود، خشتی را بر روی خشتی نگذاشته اند و تمام

عمر خود را به جنگها و زد و خورد های ذات البینی سپری کرده اند. ادارۀ سرتا سری اصلاً در افغانستان وجود نداشت. امیرعبدالرحمن خان افغانستان تکه تکه و چهار پارچه را دوباره باهم وصل کرد و از آن یک کشور واحد و یک پارچه ساخت.

اما رهبران و قوماندانان جهادی شما نویسندگان محترم، دراین کشور در زمان تسلط خود برکابل چه کردند؟ آنها بهترین عمارات تاریخی مثل قصردارالامان و قصر چهلستون را با شلیک هزاران راکت و توپ تخریب کردند. قصر پرشکوه دارالامان، این یگانه آبدۀ مدرن و با عظمت تاریخی دورۀ امانی که نظیر آنرا در هیچ گوشۀ افغانستان نداشتیم، در نخستین ماه های تسلط حکومت مجاهدین در جنگ میان جمعیت اسلامی ربانی وحزب اسلامی حکمتیار در سال 1992 ویران گردید.

امروزدیدن مخروبه های آن قصر، قلب هر انسان وطن دوست را جریحه دار میسازد وبر ویران گران آن نفرین ابدی می فرستند.

قصردارالامان ، قبل از تخریب درعهد ربانی

قصردارالامان بعد از تخریب در1992 در عهد ربانی

قصر پرشکوه دارالامان، این یگانه آبدۀ مدرن و با عظمت تاریخی دورۀ امانی که نظیر آنرا در هیچ گوشۀ افغانستان نداشتیم، در نخستین ماه های تسلط حکومت مجاهدین در جنگ میان جمعیت اسلامی ربانی وحزب اسلامی حکمتیار در سال 1992 ویران گردید.

امروزدیدن مخروبه های آن قصر، قلب هر انسان وطن دوست را جریحه دار میسازد وبر ویران گران آن نفرین ابدی می فرستند.

اعتراف میکنم که وقتی فرهاد دریا آهنگ **"دیارمن یقین من ، بهشت هفتمین من"** را در درون این قصر ویرانه میخواند و میگوید: **" بخانه خانه آرشی، بخانه خانه رستمی"** و بلا درنگ سقف زحم خورده و سوراخ سوراخ شده و فرو ریختۀ سالون بزرگ آن قصر نشان داده میشود، من از دیدن آن قصر ویران که مایۀ مباهات برای هرافغان وطن دوست بود، خجالت زده می شوم و با خود میگویم کاشکی منسوب به این مردم نمی بودم.

اگر طالبان،وارد میدان نمی شدند و رهبران تنظیمی را تار ومار و مجبور به فرار نمیکردند، شکی نبود که ارگ شاهی و قصور داخل آن را نیز از بیخ و بنیاد نابود میکردند. این ارگ و حصار مستحکمش (با دیوار سنگی

به عرض پنج مترو ارتفاع 8 متر) دردهۀ اول امارت امیر عبدالرحمن خان، در حالی که با فیودالهای شورشی دست و پنجه نرم میکرد، بدستور آن امیر اعمار شده است.

از لحاظ درایت سیاسی ، شما به ما نشان بدهید که کدامیک از رهبران سیاسی از کمونیست تا رهبران اسلامیست ومدعیان عدالت اسلامی، از ربانی تا مزاری و کریم خلیلی و قسیم فهیم ومحقق و ازصبغت الله مجددی تا عبدالرشید دوستم و از احمدشاه مسعود تا عطا محمدنور و تورن اسماعیل و حکمیتار و سیاف وغیره رهبران وقوماندان تنظیمی، توانسته اند بهتر از امیر عبدالرحمن خان، امنیت وثبات وعدالت را در کشور تامین نمایند؟

خون افشانی و کشتارانسانهای مظلوم که در دو روز(10و11 فبروی 1993م) بدستور وقوماندۀ احمدشاه مسعود و ربانی وسیاف، در محلۀ هزاره نشین افشار کابل صورت گرفت، خیلی بیشتر از کشتارهزاره ها در دوسال جنگ با امیر عبدالرحمن بوده است. کتاب «جنگ های کابل»(1371-1375ش)، تالیف جنرال سید عبدالقدوس را ورق بزنید تا از عمق فاجعۀ حکومت اسلامی برهان الدین ربانی - مسعود - سیاف و شیخ آصف محسنی و شرکای دیگر شان بهتر آگاه شوید. ولی عجیب مینماید که نویسندگان هزاره ،از ظلم امیردر 121 سال قبل، تاهنوز فریاد میکشند ولی ازفاجعۀ 21 سال قبل افشار، در برابر قاتلان زندۀ مردم هزاره، لال شده اند؟ رهبران تان ازجمله محمدمحقق هرسال در سالگرد مرگ احمدشاه مسعود وقسیم فهیم مدیحه سرایی میکند ولی از جنایتهای شان در حق مردم مظلوم افشار حرفی برزبان نمی آورند!

میگویند، امیر از سران مقتولین کله منارها میساخت. درحالی که چنین عملی زشت را تائید نمیکنم، ولی برای مقایسۀ میزان خشونت میان امیر و رهبران شما میخواهم یاد آورشوم که بلی امیر از جمجۀ یاغیان و بغاوت گنندگان، که در میدانهای جنگ کشته میشدند، چه هزاره وچه پشتون، به تقلید از فاتحان بزرگ مسلمان چون: **تیمورلنگ، نادرافشار و بابر**،کله منارها میساخت، تا سایر شورشیان را بترساند و آنها را وادار به اطاعت از دولت

مرکزی نماید. اما از رهبران تان هم بگوئید که در دهه 90م یعنی در عهد حکومت اسلامی پروفیسر مجددی و پروفیسر ربانی ، **در کابل** از پستان های بریدۀ زنان مظلوم «**سینه منارها**» یا «**انبارهای پستان** » ساخته بودند. زنانی که نه در جنگهای تنظیمی شرکت داشتند و نه در برابر دولت اسلامی مجددی و ربانی، دست به شورش وآشوب زده بودند، از سوی قوماندانان ورهبران تان، با وحشیانه ترین شکنجه ها وتجاوزات جنسی و برهنه رقصاندن آنان در محافل تنفگداران جهادی وانواع تحقیرها وتوهین ها روبرو بودند. در خوشحال مینه و سرک اول سیلو وکوتۀ سنگی و تشناب های پوهنتون کابل، بیلرهای مملو از پستانهای بریدۀ زنان را به عابرین توقف داده شده ، نشان میدادند وبعد به آنها میگفتند اگر نمیخواهید به چنین سرنوشتی دچار شود،پول وموتر و زیورات زنانه را بگذارید و ازاینجا دور شوید. روایات تکاندهنده ای از جنایات وحشیانۀ تنظیمها را درکابل میتوانید در کتاب دیگرم (مقدمه یی برکودتای ثور وپیامدهای آن در افغانستان) بخوانید.

آیا میتوانید با اسناد نشان بدهید که پستان های چند زن در مناطق شورشی که با امیر درجنگ بوده اند، مثله شده است؟ معلومدار، چنین عملی در حق زنان از سوی امیر وعساکر امیر صورت نگرفته است. آیا به ما رهبر یا قوماندان تنظیمی را نشان داده میتوانید که افغانستان جنگ زده را، بهتر از امیر عبدالحمن خان ، اداره و امنیت را در آن مستقر کرده باشد، آنهم طوریکه در یک سال بیش از پنج فقرۀ قتل در سرتاسر کشور رخ ندهد؟ معلومدار هیچ یک از سیاستمداران افغانستان در چهل سال اخیر، نمیتواند با امیر عبدالرحمن قابل مقایسه باشند.

غبار می افزاید:امیر، مصارف شخصی حکام و مامورین را که از مردم میگرفتند، منع کرد و اعلان نمود که مردم بدون مالیات معین دولت به هیچ مامور پول و جنس ندهد. اگر کسی هدیه یی به اینها می داد، آنها مجبور بودند که نقد و جنس را تحویل خزاین دولت نمایند. مامورین مراقبت میشدند و **در صورت تکثر دارایی بنوعی از انواع مصادره** میگردیدند. راجع به

مامور متجاوز از مردم رأی میخواست و در صورت شکایت مردم [مجرم را]مجازات مینمود. این مجازات بعضاً در منظر عام و چوک کابل عملی میگردید. به علاوه ادارۀ عهد نامه تأسیس کرد که هر ماموری عهد عدم خیانت به مردم و دولت ببندد و در صورت تخلف از بین برده شود. امیر بست خرقه قندهار را که پناهگاه مجرمین بود، درهم شکست و پناهندۀ آن (محمد یوسف برادر سردار عبدالله خان) را کور کرد.» (همانجا)

شاید گفته شود که در عهد امیر عبدالرحمن خان ، دموکراسی نبود، انتخابات نبود، احزاب سیاسی نبود. وآزادی بیان وجود نداشت. درست است، اما این چیز ها در آن زمان نه تنها درافغانستان، بلکه در اکثریت کشورهای اروپائی هم وجود نداشت و حتی برق و از برکت برق، رادیو وتلویزیون و انترنت نیز وجود نداشت. نه تنها اینها، که موتر وطیاره و راکت های دور برد وسلاح مدرن جنگی و حتی نظامهای دموکراتیک هم وجود نداشت،اما امروز که هم برق و دست آورد های الکترونیکی (رادیو وتلویزیون وانترنت وآی فون وموبایل) وهم آزادی بیان وجود دارد،چه کنیم که امنیت ومصئونیت وجود ندارد، ولی در زمان امیر عبدالرحمن خان، امنیت جانی ومالی وجود داشت، واگر کسی با میلیونها پول نقد از یک گوشۀ کشور به گوشۀ دیگرش سفرمیکرد، کسی را جرئت آن نبود که مال دیگری را بازور بگیرد ودست به قتل ودزدی وزورگوئی بزند، زیرا که قانون دولت و فرمان امیر عبدالرحمن خانی براو تطبیق میشد اما اکنون که درکشور ما همه چیز هست ولی بی قانونی وبی بند باری و زورگوئی و اجحاف مردم را به ستوه آورده است، هر زور آور و جنگ سالاری میتواند در راه یا در خانه مردم را مورد قتل و تجاوز قرار بدهد وکس از وی نمیتواند بپرسد که چرا؟

به نویسندگانی که چشم بسته برامیر آهنین میتازند، باید یاد دهانی نمود که آنها یکی از رهبران سیاسی،جهادی یا تنظیمی خود را بما نشان بدهند که به اندازۀ یک دهم امیر دراین کشور دست به اقدامات عمرانی ومدنی زده باشند، بدون تردید چنین رهبرانی وجود ندارند و اگر وجود داشته باشند،متأسفانه یا سر در آخور آی اس آی پاکستان دارند، یا سر در توبرۀ

استخبارات روسیه و ایران ، وهیچ برنامه ودست آوردی جز ویران کردن و تکه تکه کردن کشور کار دیگری نخواهند داشت، زیرا که هریک ازسران و رهبران اقوام شان در سالهای 90 قرن بیستم در محدودهٔ قدرت خود برای خود دولتکی ساخته بودند و وقتی یکی ازاقوام و اتنیک های دیگر از ساحهٔ نفوذ شان عبور میکرد و دستگیر میشد، برفرق سر آن بدبخت ، میخ های 6 انچه میکوبیدند و پستان زنان اقوام دیگر را می بریدند و در بیلرها ذخیره میکردند.

کارنامه های رهبران و قومانانان تنظیم های جهادی در دهه 90 قرن بیستم چنان ننگین وشرم آوراست که اگرقلمبدستان اجیریاوه گو، اندک وجدان داشته باشند، باید با مروری برکارنامه های رهبران و قوماندانان جهادی قوم خود، غرق خجالت و شرمندگی شوند و منبعد به زشتی نام امیر آهنین را بر زبان نیاورند، زیرا در جامعه عقب افتاده وکمتر باسواد افغانستان، قدرت بدست هرکسی که افتاده ، از آن به نفع اقتدارشخصی و اتنیکی خود استفاده کرده است. وخوشا به حال رهبرانی که دست به عمران وشکوفائی دراین وطن زده اند و یادگارهای دیدنی ومدنی از خود برجای مانده اند.

آقایان بازماندگان امیر آهنین!

لطفاً تاریخ پدران ونیاکان با کیاست تان را بخوانید و خود را بیش از آنچه میدانید، آگاه بسازید. نیاکان تان، سرمایه های ملی و تهجیزات نظامی را نفروخته و پول آن را در بانک های خارج ذخیره نکرده اند، تا شما خود را در برابر ملت سرافگنده احساس کنید. نیاکان تان، با امکانات اندک مالی و اقتصادی ونظامی و اردوی کمتر وغیرمجهز با سلاح های مدرن امروزی ، این وطن را از نابودی و پارچه پارچه شدن نگاه داشتند و به نسل های بعد از خود ارمغان کردند. آنهای که موافقت نامه خط دیورند را با انگلیس، در آن اوضاع واحوال، خیانت سیاسی بزرگ امیر به حساب می آورند، اکنون بفرمایند همین افغانستان باقیمانده امیر را از شردسایس و توطئه های جانشین انگلیس یعنی پاکستان نجات بدهند که ازسال 2001 به اینطرف پیوسته به

افغانستان تروریستان انتحاری میفرستد تا هر روز با عملیات انتحاری خود مردم بیگناه افغان را بکشند. مکاتب و مراکز صحی وتأسیسات دولتی را منفجر بسازند و روند بازسازی واحیاء مجدد کشور را که از سوی جامعهٔ بین المللی تمویل میشوند، متوقف سازند . علاوه براین پاکستان، ازمدت چند سال بدینسو در این طرف خط دیورند، بداخل ولایت جنوب وجنوب شرق افغانستان از 25 تا 40 کیلومتر پیش آمده و پوسته های امنیتی ایجاد وقوت های مسلح خود را در این پوسته جا بجا کرده میرود. افغانستان امروزه با امکانات وآگاهی سیاسی وحمایت های جامعه جهانی نسبت به عهد امیر عبالرحمن خان، چرا جلو پیشروی پاکستان را نمی گیرد؟ معلومدار که توانائی جلوگیری پیشروی پاکستان را ندارد چون ادامه جنگ در دوجبهه یکی با مخالفان داخلی ودیگری درمقابل دشمن خارجی برایش نا ممکن است. استخبارات نظامی پاکستان که دست آموز انگلیسها است، یکی از مخوفترین سازمانهای استخباراتی منطقه بشمار میرود که حتی امریکا را با همه ساز و برگ نظامی اش در افغانستان زمین گیر کرده است. اکنون باید بزرگان و رهبران آنهای که بر امیر می تازند و او را سرزنش میکنند، مرد شوند و این وطن را اگر دوست دارند، ووطن خود میشمارند ، از شر پاکستان و تجاوز علنی آن کشور نجات بدهند و به ما و مردم کشورثابت کنند که آنها بهتر وخوبتر از امیران و شاهان سابق، افغانستان را اداره و متحد نگاهداشته میتوانند، تا ما هم از آنها به نیکوئی یاد کنیم.

پایان- نامه سرگشاده- 1/7/ 2014

مقاله پنجم

شاه امان الله غازی،رهبری که عاشق استقلال وتعالی کشورش بود

اعلیحضرت شاه امان الله غازی

مقدمه:

یکی از روشنفکرترین و وطن پرست ترین شاهان افغانستان شاه امان الله فرزند سوم امیر حبیب الله خان ونواسهٔ امیرآهنین امیرعبدالرحمن خان بود. او مردی روشنفکر، صاحب نظر و متواضع و انسانی صمیمی و مردم دوست و به استقلال و اعتلای کشور سخت دلبسته و عاشق بود. رفتار و پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زبانزد مردم و او را

محبوب القلوب همه ساخته بود. همین کرکتر و سجایای عالی اوست که عناصر آگاه و چیز فهم کشورو بخصوص اشراف زادگان نخبه ولایات کشور که به عنوان «غلام بچه گان» از روش امیر منزجر و خواهان تحولات سیاسی و فراهم آمدن فضای باز سیاسی بودند ، بدور شاهزاده امان الله که با آنها علایق دوستانه و رفیقانه داشت ، حلقه زدند و او را به رهبری جمعیتی که بعدها بنام «جوانان افغان » یا «مشروطه خواهان دوم » یاد شدند، برداشتند.

پس از بقدرت رسیدن، اولین ومهمترین کار او تحصیل استقلال سیاسی کشور از استعمار انگلیس با جنگ سوم افغان وانگلیس،بدست آورد و افغانستان را در صف ملل آزاد جهان قرارداد و صفحه نوینی درمناسبات سیاسی وفرهنگی وتجارتی کشور با ممالک خارج بازنمود.

باید یاد آورشد که شاه امان الله واقعاً مرد انقلابی وعاشق ترقی وتعالی کشور بود. او نه تنها استقلال سیاسی افغانستان را در۱۹۱۹حاصل نمود وافسانه شکست ناپذیری انگلیسها را درجهان باطل ساخت، بلکه با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزائی ،خوانین و رؤسای قبایل و روحانیون بزرگ، دشمنی آنها را نیز بجان خرید. مبارزه بافساد و عنعنات ناپسند قرون وسطایی جامعه ، ترغیب مردم به پوشیدن لباس اروپائی بجای پیراهن وتنبان ولنگوته ، دستور انتخاب یک همسر به ماموران دولتی، لغو مریدی وپیری در اردو، گرفتن امتحان ملائی از ملاهای دیوبندی، کشف حجاب زنان و دادن حق شکایت از رفتارخشونت آمیز مردان ، لغو نکاح دختران صغیر با مردان مسن و... و... ازجمله اقداماتی بود که هریک میتوانست آتش دشمنی را با دولت او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد.

اوبا تاسیس مکاتب وتدریس علوم عصری از مرکز تا ولایات ، چراغ علم ومعرفت را در سرتاسرکشور روشن ساخت، و زمینه رفتن به مکتب و بهره ورشدن ازعلم ودانش برای همه اولاد کشورمیسرگردید. بمنظور تأمین حقوق زنان به تعلیم وتحصیل آنها توجه نمود ومکاتب زنانه وشفاخان زنانه[مستورات]را تاسیس کرد و مردان وزنان را برای فراگیری علم ودانش تشویق نمود.

عزیزالدین وکیلی پوپلزائی مولف تاریخ شاه امان الله واستقلال مجدد کشور، مینویسد: «امان الله، چون روح بزرگ منشی وترقی پسندی وهم احساس عدالت اجتماعی از دورهٔ شباب وجوانی داشت مطابق فهم سیاسی خویش، از بدو جوانی جوینده داستانهای دلیران ومتوجه اوضاع جهان و فرهنگ وهنر جدید گردید، و روی همین منظور که بتواند برای افغانستان مصدر خدمتی گردد، درجلب قلوب اهل فضل وعرفان وجوانان فداکار ومنور نهایت سعی وکوشش می نمود. واین کاشف اسرار ادوار گذشته، افغانستان که از راه مطالعه وجستجو باکثر حقایق متوصل گشته بود، میخواست هرحقیقت را از راه علم ومعارف دریافت کرده واز همین طریق به آگاهی تمام طبقات ملت برساند. »(پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه و،پیشگفتارکتاب، ص۲۷)

ادمک،افغانستان شناس امریکائی چهل سال بعد از دوره امانی ، گفته بود:«امان الله خان یک پادشاه وزمامدار منور بود. توسط یک دسته افغانهای ترقی پسند حمایت میشد. او سعی کرد تا تمام مردم افغانستان را از خواب گران بیدار سازد و از حیطهٔ ارتجاع ومحافظه کاری بیرون کشد، ویک راه بهتر حیات را برای همه ایشان وانمود سازد.... او میخواست یک ملت قوی، متکی به خود وآزاد داشته باشد، ویک دولت

مترقی ومعاصراسلامی را تشکیل دهد. درعهد او خواب هایش درست تعبیر نشد وصدق پیدا نکرد.» (-لودویک ادمک،روابط خارجی افغانستان در نیمهٔ اول قرن بیستم، ترجمهٔ پوهاند محمدفاضل صاحب زاده،پشاور،ص۱۲۳)

فرازهایی از بیانات شاه امان الله

امان الله خان روزنهم حوت، در مسجد عیدگاه در حالی که دریشی سربازی به تن داشت ، خطاب به عساکر و شهریان کابل گفت: « **اول برهمه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال وحاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.»**

وعلاوه نموده گفت : « ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم ! » « من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملتم را به جای خود ننشانم !» « ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من ! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن ، بیائید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم !»[1]

شاه امان الله به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ طی نطقی در دربار کابل در حالی که نماینده انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت :

1- فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،جلد4بخش سوم،ص 669 ، اعلامیه اشتهار امیرامان الله خان

« من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم . بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان ، آزاد است و به هیچ نیروی ، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شودکه در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی ! » سفیر انگلیس با حترام و تعظیم جواب داد:« بلی فهمیدم!» [1]

سرانجام در تحت رهبری و زعامت وطن پرستانه اعلیحضرت شاه امان الله غازی ، استقلال سیاسی افغانستان حاصل شد و افغانستان دوباره حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یافت و در صف ملل آزاد جهان قرار گرفت **(۲۸ اسد ۱۲۹۸ش مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹م).**

شاه امان الله در خطابه اعلام استقلال افغانستان، در قصر زرافشان کابل درروز ۲۸ اسد گفت:**«در قدم اول من زندگی ام را در مقابل دشمن برای حصول استقلال شما فدا میکردم. اگر ناکام مي شدم، باز هم از تصمیم خود نگشته، خودم را مي کشتم، اما زندگی تحت حمایت کشور دیگری را قبول نمي کردم. اگر شما مردم از من پشتیبانی نمي کردید، و با شجاعت کار خود را به پیش نمي بردید، من به مقصدم کامیاب نمي شدم و بیش ازین زندگی را بر خود حرام مي دانستم. لذا شما به من زندگی نوی را داده اید و من به شما برادران اطمینان مي دهم که من باز هم به خاطر شما زندگی خود را فدا خواهم کرد.**

شاه افزود:اگرچه عمر من کمتر از شماست، اما به شما یک مشورۀ پدرانه مي دهم که برای خدا باید برای آموزش علم تلاش کنید. شما باید

1- دبلیو ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان ،ترجه علمحمد زهما ، چاپ پشاور ، ص۱۳۵

اطفال خود را به مکتب بفرستید، شما باید از آنها جدا شده، آنان را برای آموزش تعلیم به کشورهای خارجی بفرستید، تا با کسب علم شاید بتوانند قابلیت خدمت به کشور عزیز شما را پیدا نموده و نام شما را در تأریخ جهان زنده نگهدارند.ای ملت! به خاطر وطن و به خاطر خدا در کسب علم تلاش کنید، زیرا تنها از طریق علم است که مي توان به کامیابی های دینی و دنیوی دست یافت." یک شخص بی علم نمي تواند خدا را بشناسد. "(مقاله 28 اسد روز استرداد استقلال کشور)

امان الله خان،برای باسواد ساختن کلان سالان کورس هاس سواد آموزی ایجاد واصول وروش خاص سواد آموزی را در کشور تعمیم داد که حتی در ظرف 20 ساعت یک نفر بیسواد خواندن ونوشتن را یاد میگرفت.

امان الله خان برنامه و ریفورم های اجتماعی وفرهنگی زیادی را برای بیرون کشیدن جامعه از عقب ماندگی قرون وسطایی طرح وبه تطبیق آن

شروع کرد، اما متاسفانه که با مخالفت روحانیت متنفذ وابسته با انگلیس روبرو گردید، که هر اقدام ترقی خواهانه شاه را با بن بست روبرو میکرد وسبب شورشها وبغاوت ها درمقابل ریفورمها میگردید. در رأس این روحانیت متنفذ، حضرت شوربازار (فضل عمرمجددی مشهور به نورالمشایخ]، قرار داشت که هزاران تن مرید سر سپرده ء بیسواد درمیان قبایل پشتون پکتیا بخصوص سلیمانخیل ها مسکون در دوسوی خط دیورند داشت.این حضرات مطابق خواست انگلیسها تمام برنامه های اصلاحی و اجتماعی وفرهنگی شاه امان الله را سبوتاژ میکردند. اینها یک بار قبایل پشتون را درخوست در سال 1924 درمقابل دولت امانی بشورش واداشتند که نیرو وانرژی و بوجه مالی زیاد حکومت را در راه خاموش کردن این شورش به تحلیل برد. و با ردوم درسال 1928 در شینوار ننگرهار و درکوهدامن شمالی شورشهایی را دامن زدند که رژیم امانی را با سقوط مواجه ساخت. شاه که نمیخواست با جنگ خون ریزی برمردم سلنطت کند، کشور را ترک گفت و در ایتالیا پناهندگی اختیار کرد تا بالاخره در1960درغربت چشم از جهان فرو بست.

نویسندۀ امریکائی،خانم ریه تالی ستوارت، در مورد امان الله خان مینویسد: **« امان الله خان یک حکمرانی بود که نه درشرق دیده شده بود و نه درغرب . هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و کش و فش (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هرجا میرفت و بامردم ملحق میگردید. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گاردمن است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت.»** (آتش در افغانستان، صص ۲۵،۷)

مصریها امان الله خان رامثال عالی یک پادشاه شرق در قرن بیستم میدانستند. امان الله خان در جلسات لویه جرگه ۱۹۲٤ با نمایندگان ملت بصفت پادشاه بسیار دموکرات عمل کرد ومباحثات او در فضای بسیار صمیمانه با نمایندگان، نمونه سیاست آزاد و بي مانند او درشرق بحساب میآید. برخلاف آنهای که امان الله خان را در اغتشاشات ۱۹۲۸ شخصیت ترسو و ضعیف وانمود و تمام ملامتیها را بردوش اوبارکرده اند، گروهی از محققین و ناظرین سیاسی میگویند که امان الله خان مرد شجاعی بود و

هرگز ترس را نمی شناخت ، زیرا امان الله خان از طرف شب و روز بدون حاضرباشان در خیابانهای شهرکابل گردش میکرد و از هرنوع تهدید نسبت به شخص خود خوف نداشت. (فضل غنی مجددی ، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان اللهخان ، ۱۹۹۷، امریکا، ص۳۲۸)

فرایزر تتلر مورخ و سفیر انگلیس در کابل (که از بدخواهان امان الله خان بود) در باره او مینویسد: **«امان الله خان متصف بشجاعت و دوستی وزعامت بود واز اجداد خود پاینده محمدخان تقلید میکرد. امان الله خان شخص وطندوست و طرفدار ترقی افغانستان بود و میخواست افغانستان در بین کشورهای جهان صاحب مقام عالی باشد. امان الله خان خطیب ارجمند و در شئون بین المللی معلومات کافی داشت. نقطه ضعف در شخصیت امان الله خان آن بودکه دارای غرور و خود خواهی بود.»** فضل غنی مجددی ، هامان اثر، ص۳۳۰)

موریس فوشه، سفیرفرانسه درافغانستان درعهد امانی، در باره امان الله خان می نویسد:**"این جوان درمقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب وحیرت آوری دارد.با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم،لباس جنرالی بتن داشت .جلد سفید، چشمان سیاه ودرشت دارد. درچشمان او اقتدار وحزم واعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر ذکاوت سرشار، شهامت وبا فهم مسایل سیاسی هرکس را تحت تاثیرخود قرار میداد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس وانگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند ونظر وفیصله خود را نسبت به آنها صادرنماید. او صاحب عزم وارادۀ قوی است. تاهنوز صیقل زمانه را ندیده وکامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است.کلمات نمیتواند بزرگی وعظمت شخصیت او را بیان کند.»** [تیمورشاه یوسفزی، ملی تاریخ، سایت بینوا] **... پرستیژ امان الله خان چه در افغانستان و چه درهند - جایی که جنبش پان اسلامیستی عجیبی در پیروی از «خلافت» به راه افتاده بود- به اوج شگوفائی می رسد.**[اولیویه روی،افغانستان اسلام و نوگرائی سیاسی، ص ۱۰۰] **درسال ۱۹۲۰ برای مسلمانان هند، افغانستان قلب اسلام به حساب میآمد و امان الله خان را پادشاه خود مي دانستند.**[ریه تالی استوارت،آتش در افغانستان ، ص۳۲]

امان الله خان، در مورد وظیفهٔ یک زمامدارعقیده داشت : **"هیچ مشقتی جگرخراش تر از زمامداری عمومی یک ملت نیست. زیرا همین یک شخص باید که محنت جمیع مردم را متحمل شود تا چندین صد هزار نفوس، نفس براحت بکشند. و همین یک نفس باید شب و روز در قید اندیشه و غم گرفتار باشد.آسایش او آسایش ملت است. راحت او امنیت ملک و آبادی مملکت است. مسروریت او ترقی و شوکت دولت است".**
[عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، همانن اثر، ص 31]
بنابرین اوبرای آسایش وترقی وتعالی مردم افغانستان شب وروز کار میکرد وهیچ شبی قبل از 12 بجه شب از دفتر کار بخانه باز نمیگشت.

آدمک محقق وافغانستان شناس معروف امریکائی درربع سوم قرن بیستم،یعنی 50- 60 سال قبل درکتاب خود**(افغانستان در نیمه اول قرن بیست)**، از امان الله خان به عنوان **قهرمان ملی** یاد کرده نوشته است: **«امان الله (1919-1929) بحیث قهرمان ملی افغانستان شناخته شد. خاصتاً هنگامیکه موفقانه امپراطوری بریتانیا را شکست داد. و آزادی مطلق افغانستان را بدست آورد و به جهان برسمیت شناخته شد.»** **[لودویک آدمک،افغانستان در نیمه اول قرن بیستم،ترجمه پوهاند محمدفاضل صاحب زاده، چاپ دوم، پشاور،1377،ص196]**

آدمک در زمانی به عظمت نام وکار غازی امان الله خان پی برده بود و او را به عنوان قهرمان ملی افغانستان در تاریخ خودثبت کرد که هنوز نظام شاهی در افغانستان مشروعیت داشت.و داکتر کاکړ وقتی به تخریب امان الله خان شروع کرد که در ماه اگست سال ۲۰۱۴، در لیست صد تن سیاست مدار برجسته دنیا بعد از ختم جنگ جهانی اول دنیا(۱۹۱۸) تا اگست ۲۰۱۴ میلادی نام امان الله خان به عنوان کسی که استقلال کشور خود را از استعمار انگلیس بدست آورده بود،نیز ثبت شده بود.(والستریت جورنال، اول اگست ۲۰۱۴)» [لودویک آدمک،افغانستان در نیمه اول قرن بیستم،همانجا، داکتر زیرکیار،له امیر عبدالرحمن تراشرف غنی2015]

شاه امان الله در لویه جرگه۱۳۰۳: (بعداز قرائت ماده ای که درآن بار حکومت و مسئولیت بر دوش وزراء بوده وذات ملوکانه غیرمسئول قرارداده شده بود) گفت: **«این لفظ غیرمسئولیت را مجلس شورا و وزراء بر خلاف خواهش من و میل من ایزاد نموده اند. حالانکه من خودم را**

ایمانـاً و عقیـدتاً غیرمسـئول در اجـراآت سـلطنت ً و وجـدان مملکـت نمـی انگارم و انصافا ً میگویم در صورتی [کـه] عزل و نصب و تنزیل و ترفیـع وزراء و مامورین را خودم مینمایم، باید ضرور در بدنامی و نیکنـامی آنـها نیز خود را بدرجه اول مسئول بانگارم. خدای خود را شـاکرم کـه مـرا یـک پادشاه عیش پرست، تنبل و کاهل نیافریده است تـا خـودم در خانـه نشسـته مشغول لهو ولعب و ساعت تیری بوده متسلی باشم که کار های مملکت را وزراء میکنند. نی! خداوند شاهد است (و کفی بـا الله شـهیدا) خـودم بـنفس خود در هر وزارت طوری کار میکنم که یک وزیر بسیار جدی و فعال کـار کند. از این رو این لفظ غیرمسئولیت در اینجا بی معنی است و من خودم را بهمین یک لفظ از این بـارگران امانـت خـالق منـان سبکدوش و غیرمسـئول گفته نمـی تـوانم. زیـرا کـه مـردن دارم و خداونـد از مـن بـروز حشـر خـواهد پرسید.»

(برگرفتــه از مقالــه داکترکــاظم: مجموعــه بیانــات وارشــادات امــان الله خــان در لویــه جرگــه 1303ش، بخش پنجم)

مقاله ششم

قتل امیر حبیب الله خان وامارت نصرالله خان

به گواهی عزیزالدین پوپلزائی، امیرحبیب الله خان،ملقب به سراج الملة والدین، بعد از فوت پدرخود امیرعبدالرحمن خان ضیاء المة والدین، در۶ اکتوبر ۱۹۰۱، بحیث امیر افغانستان برتخت سلطنت قرارگرفت وتا ۲۰ فبروری ۱۹۱۹ مدت ۱۸ سال،با کمال مطلق العنانی در کشور حکمروائی کرد.دراین مدت بجز یک حادثۀ زودگذردر پکتیا بسرکردگی جانداد خان احمدزائی درسال ۱۹۱۲، دیگر حادثۀ مهمی در کشور رخ نداد، زیرا که پدرش امیر آهنین قبلاً مملکت را از وجود رجال صاحب ادعا خالی کرده بود. بنابرین امیر با خاطر آسوده در محیطی آرام وبی رقیب با مطلق العنانی به عیش ونوش وکامرانی خود ادامه میداد. به سیر و سفر دردره های خوش منظر وطن وشکار مرغان هوائی وزیبا دختران صحرائی شوق وعلاقه مفرطی داشت. سرانجام دریکی ازاین سفرها و دریکی از این شکارگاه ها درنیمه شبی، درحالی که چهارهزار عسکروسپاه از خیمه وخوابگاه او پاسبانی میکردند، از سوی یک قاتل ماهر با فیرتفنگچه در بیخ گوشش به قتل رسید. داد و فریاد یساولان و پهره داران وغلامان وثاقی افسران بخواب رفته را از خواب بیدار ساخت، ولی قاتل گرفتارنشد ومثل تیر از کمان بدر رفت.

مرحوم عزیزالدین پوپلزائی مینویسد که: «امیرحبیب الله خان به ساعت ۳بجۀ شب پنجشنبه اول ماه حوت سال ۱۲۹۷ش مطابق (۱۸)جمادی الاول۱۳۳۷ق وموافق(۲۰) فبروری ۱۹۱۹م در کله گوش نام موضع درۀ لغمان در داخل خیمه در بستر خواب بضرب گلوله به قتل رسید.» [1]

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،واستقلال مجدد افغانستان، صفحه 63

و

امیرحبیب‌الله خان در زمان ولیعهدی ۸ زن منسوب به اقوام مختلف داشت. پس از سلطنت چهارزن را به حکم شریعت طلاق داد،اما دراین تصویر امیر با۱۴ تن زنانش دیده میشود.

مولف سراج التواریخ فیض محمد کاتب قتل امیر را درلغمان چنین گزارش داده است:

«به ساعت سه پس از نصف شب پنج شنبه هجدهم جمادی الاولی، مطابق اول حوت سنه 1297 شمسی هجری، درحالتی که ماهتاب از پرتو نور خویش کوه و دشت را روشن ساخته و پرده در بین خیمه خواب انداخته، در بین ذات همایونی و دو تن از غلام بچگان که نوبت کشیک و خدمت داشتند حایل بود، و در هفده موضع از اندرون و بیرون سراپرده بزرگ که محیط خیمهٔ خواب بود و ابواب اطراف آن کشیک چیان و منصب داران نوبتی به امر کشیک و پاسداری قیام و به بیداری در وظیفه خود اقدام داشتند، خائنی غافل از خدا و بازپرس روز جراء تفنگچه حواله بناگوش داد نیوش والا کرده، گلوله کارگر افتاده در پیشانی و قرب رستن گاه موی سر همایونی به قدر هستهٔ بادامی پوست رخسارش را آماسیده و متورم گون نمود که گویا ضارب در حالت نشستن از زیر رو به بالا تفنگچه خویش را

حواله کرده، حضرت والا را هم چنان که برپشت خوابیده دست راست بر روی سیبهٔ بی کینه و روی به خدا داشت، هلاک کرد. آواز تفنگچه به ساعت دو و چهل و دو دقیقه که بیست دقیقه از تکمیل ساعت باز مانده بود، به گوش بعضی از اعیان اردو و خدمهٔ خاص که در خواب بودند، رسیده از خواب بیدار شدند و خیال کردند که البته کدام دزدی به سراپردهٔ شاهی نزدیک آمده و پاسبانان و کشیک چیان آگاه گشته، تفنگ جانب او کشاد داده اند. »[1]

دراین حال سپهسالار محمد نادر خان و عبدالاحد خان و سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور و محمد عزیز خان ایشک آقاسی خارجه [برادر محمد نادرخان] و محمد ولی خان سرجماعه غاام بچه گان خاص و شاه ولی خان رکاب باشی و احمد شاه خان میراسپور و سردار محمد یوسف خان مصاحب خاص [پدر نادر خان] و غیره خدمه حضور از غلام بچه گان خاص و حضوری و پیشخدمتان و منصب داران نظامی ایشک آقاسی شیراحمد خان [شوهر خواهر نادرخان]از آواز تفنگچه و ولوله و آشوب و گفتار بگیر و نمان کشیک چیان، از خواب بیدار و جانب خیمهٔ شاهی رهسپار شدند و از کشف حال و فرو رفتن اختر حیات حضرت والا در حضیض وبال آگاه گشته، همه در ورطهٔ حیرت رفتند و یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مإخوذ کرد و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز اهل اردوی معلی و خدمهٔ خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصلهٔ چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سراپرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و

1-کاتب، سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم، ص 623

پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست امده و کیفر دیده، دیگرانی که از آلایش این کار ناهنجار برکنارند و به خود خجل و شرمسار می باشند، از اتهام و زبان طعن و لعن خواص و عوام مأمون آیند.» [1]

سردار نصرالله خان در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که دراین وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر موهم و نامعلوم نیست و نبایست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته، از خود بری بیزار نمود و هرکار آسان و دشوار را خود وقت اجرائی دارد.[2]»

مقارن این حال شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که پدر تاجدارش او را مهین فرزند ارجمند دانسته، به غایت دوست و میل خاطر به او داشت، به عزم دیدار نعش پدر والاتبار خویش با حاضرین اظهار یک بار دیدن نعش پدر بزرگوار کرد و سردار نصرالله خان که از اشتیاق رسیدن خود به پادشاهی امور چندی در خیال داشت، سرباز زده گفت: "من شخص مرده را نمیخواهم ببینم و اگر مشاهده کنم از غصه و المی که در ضمیرم جای گیر آید از کار می مانم و نمیتوانم شکیبائی و خودداری نمایم. و از این گونه امور بسی در جهان به منصهٔ ظهور پیوسته، بازماندگان هر متوفی دامن از حیات برچیده، درپی زیست و تحصیل امور معاشیهٔ خود شده اند. پس ما و شما راست که طریق تدبیر و تمهید کار پوئیم و صبر اختیار کرده، امری را که سبب استحکام حصار منویات ما باشد، بجوئیم و از این واقعه که از قضا و قدر الهی به روی روز افتاده پیش آمده است، فعلاً هیچ نگوئیم و فکر اصل نموده ترک فرع کنیم، زیرا اصابت اجل موعود بدهی الوجود است و پیک اجل ضروری الورود و این را گفته حضار را امر کرد که در خیام خود شده و کمر عزم بسته، در خیمهٔ بار شاه شهید حاضر انجمن شوند، تا

1-**کاتب، سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم**، صص 623 و 624

2-**کاتب، سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم**، صص 624 و 625

رشتهٔ کار به دست اختیار آورده، برسبیل موامرت اقدام در حمل و نقل جنازه کنیم. [1]»

بزودی آفتاب دمید و روز شد. نائب السلطنه خطاب به حاضرین گفت: "خدا آنها راغریق رحمت فرماید وما را توفیق عطا نماید که ملت وسلطنت خود را از شرور داخلی وخارجی به امان داشته باشیم. شما را صبر واستقلال امرمیکنم وبه رفتن طرف جلال آباد اجازه میدهم." [2]

بعد از انتقال جسد شاه مقتول به جلال آباد،سردار نصرالله خان که تا این ساعت بنام نائب السلطنه مشهور بود، خود را جانشین برادر تصورکرده به آواز بلند بعموم حاضرین از وقوع واقعه کشته شدن امیر حبیب الله خان برادر بزرگ خود خبر داد و از مقصد اصلی خود چنانکه قبلاً گفته بود:« حفظ سلطنت ودوام امن آنست» بیانات نموده حاضرین را به نصائح پدرانه امیرانه صبر و استقلال خاطر جمعی داد و به سکون و آرامش توصیه فرمود.

دراین اثنا که از هیچ طرف بجز حیرت واضطرار وگریه های بی اختیار صدایی نبود، علی احمد خان ایشیک آقاسی ملکی[ولد سردار خوشدلخان لویناب] قدم های جرئت پیش نهاده بعد از آنکه دعای مغفرت برای امیر مقتول خواند وگفت:« چون امروز[پنجشنبه اول حوت ۱۲۹۷ش] تخت امارت خالی مانده وعلماء هم نصب امام را پیش ازتجهیز وتکفین وتدفین شهید مغفور لازم میدانند، درخاندان وبازماندگان آن امیر مبرور شما رادمرد فاضل، عالم وعاملید لهذا شما را امیر نصب کرده، اول کسی که دست طاعت وبیعت بشما میدهد، خود من هستم، میخواست دست های امیر نصرالله خان رابگیرد، سردار عنایت الله خان معین السلطنه پسرکلان امیر حبیب الله خان ، این تقدم وسبقت را به علی احمدخان لازم ندیده منع کرده گفت:« حق نداری ، باش اول کسی که حق این بیعت را به عم معظم من

1-کاتب، سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم، صص 624 و 625)

2- غبار (شجاع الدوله غوربندی)را قاتل امیر میگوید وفرهنگ از قول نماینده هند درافغانستان ، «سردار احمدشاه خان» خُسر ظاهرشاه را نام برده است. پوپلزائی از قول مردم غوربند روایت میکند که شجاع الدوله صافی به انتقام خون جوهرشاه غوربندی امیر را بقتل رسانده بود..

دارد خود من هستم "بعد گفت:" اگر در وقت حیات پدرم بعضی گستاخی ها وبی ادبی ها کرده باشم آنهم تعلیم دیگری بود که به طاعت مجبور بودم، امید عفو دارم. بعد از این در اطاعت شما که بجای پدرم هستید بهمان وضع بوده خواهم زیست. وقتی که من سایه پدر محبت پرور خود را از سر خو کم یافتم اولین نقطه چشم امیدم به آنطرف افتاد، وجود مسعود شما بود، لهذا من با کمال صداقت واخلاص دست بیعت بدست شما میدهم. [1]» این کلمات را گفته ودست امیرنصرالله خان را به بیعت گرفت وامیر نصرالله خان سر و روی معین السلطنه برادر زاده خود را بوسیده تسلیت پدرانه واطمینان های مشفقانه داد....

علی احمدخان ایشیک اقاسی ملکی که قبلاً خواسته بود در بیعت نمودن سبقت نماید، بعد بیعت معین السلطنه از سائرین تقدم جسته دست بیعت داد وگفت:« افتخار میکنم که اول شخصی که دست بیعت بدست شما داد، این عاجز است.» بعد از آن همه مردم نظامی وملکی بسرکردگی محمدنادرخان نائب سالار دوم ومحمدولی خان دروازی سرجماعه ملازمین خاص پیشرفته دستان امیر نصرالله خان را بوسیده بیعت نمودند. و دراین وقت میرزا محمدحسین خان تاجک ساکن قریه سعیدخیل کوهستان که مستوفی الممالک ونائب سالار ملکی ونظامی خطاب داشت، فعالیت زیاد در اداء مراسم بیعت نمود. بعد از اتمام بیعت سرکردگان سپاه ومامورین وعلماء وخوانین، چون خاطرامیر نصرالله خان وطرفدارانش جمع گردید، امیر هدایت داد که جسد امیرمقتول برای تدفین نقل داده شود. محمدولی خان دروازی به همراه جمعی از علماء،جسد امیر را از موتر به حمام قصر باغ شاهی جلال آباد برد و در آنجا غسل داد، زیرا که آن پادشاه همیشه در آنجا غسل میکرد.

قبل از ظهرپنجشنبه اول حوت۱۲۹۷ش جنازه امیر حبیب خان را از حمام قصرباغ شاهی بمیدان گلف برده بخاک سپردند ومراسم تدفین تا وقت ظهر با عجله انجام یافت،واین تاریخ: پنجشنبه(اول) حوت سال ۱۲۹۷ ش مطابق ۱۸ جمادی الاول۱۳۳۷ قمری موافق ۲۰ فبروری ۱۹۱۹م.» [2]

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،واستقلال مجدد افغانستان، صفحه 68

2-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،واستقلال مجدد افغانستان، صفحه 69

پیام های امیر نصرالله خان به امان الله خان:

« پنجشنبه اول حوت وشب جمعه دوم حوت، تلفون بین جلال آباد وکابل سانسور ومخابره بکلی معطل ومصاحبین حضور عین الدوله «محمدابراهیم خان ونظام الدین خان که متصدی امور اداره ودفتر عین الدوله ومراقب جریان مخابرات یومیه بودند» فکرمیکردند که سیم تلیفون قطع گردیده وباید فردا جمعه از اینطرف کابل تحقیق شود وهم ممکن از جلال آباد نیز موظفین فرستاده شوند. روز پنجشنبه وشب جمعه از طرف جلال آبادکدام یک موتر هم مطابق ایام عادی حرکت نکرده وارد کابل نشد.

محمدولی خان دروازی که تلیفون را در جلال آباد در تصرف داشت واگر میخواست بکابل بقصر عین العمارت مخابره نماید،میتوانست وعین الدوله از ساعت (9) صبح پنجشنبه از واقعه اطلاع می یافت ولی او این کار را نکرد وممکن فکرامیرنصرالله خان در سانسورمخابرهٔ تلیفونی خیلی شدید بوده است. امیر نصرالله خان واعضاء دولت وحکومت او در شب جمعه(2) حوت 1297 ش شجاع الدوله خان غوربندی قوم صافی فراش باشی حضوررا تعیین نمودند که بمعیت دونفر پروانه(عسکر) فردا صبح جمعه به ساعت (6) بسواری موتربطرف کابل دو ورق فرمان را به شخص سردار امان الله خان عین الدوله بسپارد وخود بوقت بعد از ظهر واپس عازم جلال آباد گردد. دو نفر پروانه از زیردستان محمدابراهیم خان سرپروانه بودند. شجاع الدوله خان ' به ساعت موعود ازجلال اباد حرکت کرده در مدت پنج ساعت یعنی پوره بساعت ده صبح جمعه دوم ماه حوت 1297ش بکابل رسید. ودراین وقت عین الدوله در قصر عین العمارت با یک عده اهالی دربار وعساکر رسالهٔ شاهی اقامت داشت.[این قصر در غرب باغ ارگ کابل ودر همین جاکه سفارت دولت ترکیه قرار دارد، بود.پوپلزائی]

شجاع الدوله در جلو قصر از موتر فرود آمده وارد مدخل قصر گردید. در اول ورود بانظام الدین خان ناظم دربار و مصاحب عین الدوله بر خورد، چون وصول روز نامچه های هفته وار جلال آباد و نامه های مخصوص حکام اطراف افغانستان بمرکز کابل همدرین وقت دورهٔ وکالت عین الدوله به نظام الدین خان پسر مامای علیا حضرت تعلق داشت و نیز امور تشریفات حضور عین الدوله متعلق بوی بود سبب ورود شجاع الدوله راکه با دو لفافهٔ مخصوص و عاجل وارد شد، سؤال نمود. شجاع الدوله گفت:

چون موضوع خیلی مهم و عاجل است و هم اینکه بمن حکم شده هر دو لفافه را مستقیماً بحضور عالی عین الدوله صاحب بسپارید. چیزی گفته نمی توانم. شجاع الدوله باطناً خیلی هراسناک و اما ظاهراً آنقدر ضبط احوال خود می نمود که احساس پریشانی از سیمای وی شده نمی توانست و درهمین لحظه محمدابراهیم خان سر پروانه وارد و اونیز باعث ورود شجاع الدوله را پرسید. و هردو نفر دانستند که پیامی پر از اسرار بزرگ آورده و بحضور عین الدوله اطلاع دادند. چون عین الدوله در دوران وکالت خود اکثر تا ساعت (12) شب به خواندن عرائض و اطلاعات و نوشتن جواب مراسلات و اصدار هدایات و احکام در امور ملکی ونظامی مصروفیت میداشت. و هم در ایام جمعه دوساعت از طرف صبح ودوساعت از طرف عصر مصروف کارمی بود. بمحض وصول خیر به لباس غیر رسمی از حرمسرا بدر شد و وقتی هر دو لفافه بدستش سپرده شد، بقصر عین العمارات به اتاق کار خودش وارد و هردو فرمان دستخطی امیر نصرالله خان را بدقت تمام مطالعه نمود و یک حالت نهایت دگرگون دراحو ال او رخ داد، و تا اندازه یی که دو سه بار کاغذ ها از دستش بر زمین افتاد.

شجاع الدوله راکه در اتاق انتظار نشسته بود، برای چند دقیقه بحضور خواست وجریان واقعه را مفصلاً از وی پرسید. و بعد بطرف اتاق انتظار رخصت فرموده گفت: تا بعد اداء نماز جمعه قطعاً حق تکلم ندارید و افشاء و اطلاع این واقعهٔ جگر خراش بر مردم اهل دربار و علماء شهر از وظائف حکومت مرکز است.» [1]

آیا سردار نصرالله خان بمرگ برادر راضی بود؟

مولف سراج التواریخ روایت میکند که سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به کشته شدن امیر زبان به تسلیت کشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،واستقلال مجدد افغانستان، صفحه 71

جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و **اینک وقوع این امر لوحهٔ عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمرهٔ یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجهٔ نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید ».**

در این موقع سپهسالار محمد نادر خان زبان به کلام گشود و نکته ای حساس و پرمعنی را بیان کرد و گفت: «**بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود"**. ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: **"بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیرعبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند»".** [1]

کاتب می افزاید: **"**چون گرفتن بیعت مراد ومطلب سردارنصرالله خان بود، حاصل آمد و برمرام دل واصل گشت، روی به جمعیت عام و ازدحام نمود وپس از ابراز تسلیت به حضار گفت: «از پیش آمد قتل امیر برای بازماندگان و خدام جان نثارش یک عالم اندوه و غم سنگین بار و به روی کار آمده است که آظهار ان به جز اثر درد و الم و ندبه و ماتم دیگر چیز ابراز نمیدهد. باری چون چاره و علاج آن به جز صبر، به دیگر امور اقدام کردن میسر نیست و **بلکه این واقعه از غفلت و بیباکی و عیاشی خودش برایش دست داده، نتیجه بخش وخامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خور شغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و ملت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای حق و اماتهٔ باطل میکرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در درهٔ تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من ازین اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیباکی به دست خود به کشتن**

1-سراج التواریخ، جلد4،بخش سوم،صفحات 628 -629

داد و برنفس و جان خود جور و ظلم نمود. کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته میشود که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و پیس نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و ملت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم. "» [1]

داکتر کاظم براین روایات تبصره کرده میگوید:"اینجاست که یک احتمال قوی در ذهن خطور میکند که قتل امیر بدست کسی صورت گرفته باشد که قبلاً در اینکار توظیف گردیده و در حمایت و همکاری اشخاصی از محافظان امیر بداخل خیمه با خاطر آسوده رهنمائی شده وبعد از انجام کار توسط افسر بالارتبه از چنگ عسکر رها شده و به سهولت فرار کرده است. این شیوهٔ ترور، همانطوریکه در مثال تاریخی مسموم ساختن وزیر محمداکبر خان غازی این حادثه رخ داد، برمیگردد به نقش یک ایجنت گماشته ازطرف یک قدرت خارجیکه میتواند کلید اصلی حل معما را بدست دهد.» [2]

اینکه سردار نصرالله خان هیچگونه تحقیقی در باره قتل برادرش امیربعمل نیاورد، وفردای آن درمحضر عساکر ورجال ملکی ونظامی اعمال برادرش را نکوهش کرد،به نظرمیرسد که می دانسته قتل ازسوی هواداران او صورت گرفته است وافشای او به نفع استقرارخودش بجای برادرش نیست.

عکس العمل عین الدوله امان الله خان در برابر این توجهی کاکایش سردارنصرالله خان که بدون درنظرگرفتن عواقب این حادثه خود را به عنوان امیر وجانشین برادرش اعلام کرده بود، خیلی شدید بود.

1-سراج التواریخ، جلد4،بخش سوم،صفحات 636 و 637

2-داکتر کاظم، «اسرارنهفته قتل امیرحبیب الله خان سراج الملت...»افغان جرمن آنلاین، ص121

مقاله هفتم

قیام شهزاده امان الله خان برضد امیرنصرالله خان

(بروایت پوپلزائی وسراج التواریخ)

کتاب «**سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان**»،تألیف عزیزالدین وکیلی پوپلزائی ، مثل سراج التواریخ یکی از آثار گرانبهای تاریخی است که مطالب وموضوعات آن درزمان سلطنت شاه امان الله توسط پدر مولف ثبت ویاد داشت شده است. این کتاب مهمترین اثرتاریخی میباشد که با معلومات واطلاعات تازه وناگفته های بسیاری همراه است که امکان نوشتن آن ناگفته ها در عهد سلطنت نادرشاه وظاهرشاه ودهه دیموکراسی برای مؤرخان ما غیرممکن بود. این کتاب درسال ۲۰۱۷ در قندهار از سوی اکادمی علامه رشاد در دوجلد به چاپ رسیده است.
کتاب با این رباعی آغاز میشود:

آزادگی به قبضهٔ شمشیر بسته اند
مردان همیشه تکیه خود را بدوکنند
مــردی بزرگ بایـد وعزمی بزرگـتـر
تا حـل مشکلات به نیروی او کنند

عین الدوله شهزاده امان الله دومین فرزند امیر حبیب الله خان در۱۲۷۱در طاق ظفر پغمان متولد شد ومکتب حربیه را زیرنظر محمود سامی در ۱۲۸۹ خورشیدی تمام کرد و عسکر نیرومندی به بار آمد. چون روح بزرگ منشی وتجدد خواهی و عدالت پسندی در او نمایان بود، ازهمان آغاز شباب با کنجکاوی شدید به مطالعه تاریخ وادبیات حماسی علاقه گرفت و براثر مطالعات وسیع خود در ادبیات فارسی، سخنورتوانا وادیب ماهری بار آمد.

درآغاز کتاب «حاکمیت قانون درافغانستان» بیتی زینت بخش صفحه اول کتاب شده که از ذهن امان الله خان نویسنده کتاب مذبور تراوش کرده وبیانگراوج احساسات وبیانگر اوج احساسات وطن پرستی اوست:

"شدم یکبارگی با جان و سر از دل گرفتارش
دهم خون عزیز خویش تا سازم چو گلزارش"

امان الله خان در لباس سربازی در روز۲۸ فبروری ۱۹۱۹

امان الله خان نه تنها یک سرباز دلیر وطن ویک عنصرآزادیخواه وضد استعمار انگلیس بود، بلکه شخصیت آگاه ودراک و تیزهوش نیز بود. به مطالعه تاریخ وادبیات حماسی شوق وعلاقه فراوان داشت و براثر مطالعات وسیع خود در ادبیات فارسی، شاعر وسخنورتوانا وادیب ماهری بار آمد.

مرحوم پوپلزائی، در مورد نوجوانی شهزاده می نویسد: «امان الله شاه، درسال ۱۲۸۳ شمسی[۱۳سالگی] خطاب عین الدوله یافت و درسال ۱۲۸۹ شمسی در مکتب فنون حربی کابل داخل گردید وعسکری نیرومند بار آمد و واقعیت بزرگیی او از صفات مردم دوستی و وطن دوستی وآزادی خواهی کامل[او] ثابت گردید. چون روح بزرگ منشی وترقی پسندی وهم احساس عدالت اجتماعی از دورۀ شباب وجوانی داشت، مطابق فهم سیاسی خویش، از بدو جوانی جوینده داستانهای دلیران ومتوجه

اوضاع جهان [و] فرهنگ وهنر جدید گردید، و روی همین منظور که بتواند برای افغانستان مصدر خدمتی گردد، درجلب قلوب اهل فضل وعرفان وجوانان فداکار ومنور نهایت سعی وکوشش می نمود. واین کاشف اسرار ادوار گذشته، افغانستان که از راه مطالعه وجستجو به اکثر حقایق متوصل گشته بود، میخواست هرحقیقت را از راه علم ومعارف دریافت کرده و از همین طریق به آگاهی تمام طبقات ملت [خود]برساند. »[1]

امان الله از نوجوانی از سوی مادرش علیاحضرت (سراج الخواتین) با شیوه های سیاسی و دیپلماتیک برای سلطنت آماده میشد. در زمان آموزش های نخستین شهزاده امان الله با روحیه ضدانگلیسی از جانب مادرش علیاحضرت تحریک میشد. احساسات ضد انگلیسی ریشه های ژرفی در دودمان شاهی بارکزی داشت که پیش از این دوجنگ را دربرابر انگلیسها باخته بودند. این احساسهای ضدانگلیسی در وجود امان الله در زمان جنگ یکم جهانی و بویژه با آمدن هیأت نیدرمایر فون هیتینگ در سال ۱۹۱۵ نیرومندتر شدند. ازسویی شخص محمود طرزی که هم خسر امان الله و هم عنایت الله بود، تأثیر بسزایی بالای هردو شهزاده داشت. **ایدیولوژی محمود طرزی بر شالودهء قوی ضد استعماری و بویژه ضد انگلیسی استوار بود.»(داکترخلیل وداد، شاه امان الله، آغاز سده بیستم، مدرنیزاسیون، اصلاحات و ناسیونالیزم، بخش دوم، سایت آریائی ،http://www.ariaye.com/ketab/wadad3.html)**

تمام مورخان وصاحب نظران عصرامانی، دراین امر متفق القول اند که: امان الله خان ، عاشق استقلال و اعتلای کشورو شخص روشنفکر، صاحب نظر و انسان مردم دوست بود. رفتارو پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زبانزد مردم و او را محبوب القلوب همه ساخته بود. بدون شک ،توجه خاص علیا حضرت مادر امان الله خان در رشد شخصیت وی وداشتن افکار آزادی طلبانه بسیارموثر بوده است. علاوه براین، علاقمندی ذاتی شهزاده به مطالعه ادبیات حماسی ومسایل سیاسی کشور وهم نشینی های او با خسرش محمودطرزی، که پدر ژورنالیزم وسیاست افغانستان شمرده میشد، ودیدار با دیگر رجال نظامی وملکی با تجربه وخارج دیده و دیپلوماتان خارجی،

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه و،پیشگفتارکتاب، ص27

درتکامل کرکتر شهزاده موثر بوده است. برخورد متواضعانه اش با مردم و مراجعین ونیز اهل دربار وهمکاران در جلب وجذب و رجوع افراد به او کمک کرد تا نسبت به سایر منسوبین سلطنت از محبوبیت وطرفداران بیشتری دردربار وبیرون از دربار برخوردار گردد.

شهزاده امان الله همانگونه که یک جوان دراک وتیز هوش بود، یک عنصرآزادیخواه وضد استعمار نیزبود، و تمام ویژه گیها ومختصات یک شخصیت تاریخ ساز را داشت. او در لحظات بسیار حساس ،درمیان غم و سوگ قتل پدرش امیرحبیب الله خان بر اعلام امارت عمش نصرالله خان، شجاعانه تصمیم می گیرد وامارت عمویش را رد واعلام میکند که تا انتقام خون پدر خود را نگیرد و استقلال از دست رفته کشور را اعاده نکند، شمشیر در نیام نخواهد گذاشت.

چگونگی قیام امان الله خان

(جمعه، ۲حوت ۱۲۹۷ ش/۲۱ فبروری۱۹۱۹)

گزارش قیام شهزاده امان الله خان در روز (دوم حوت ۱۲۹۷ش) برضد عمویش امیرنصرالله خان، که روزپنجشنبه (اول حوت) درجلال اباد به امارت نشسته بود، تا برگزاری مراسم تاج پوشی شهزاده درجمعه بعدی(۹حوت ۱۲۹۷ش/ ۲۸ فبروری۱۹۱۹)، جالبترین فصل تاریخ دورۀ امانی را میسازد.

مرحوم پوپلزائی، درمورد قیام امان الله خان وافرادی که از وی حمایت کردند و در کنارش ایستادند، تا آن هایی که دچار ترس وحیرت وتذبدب شدند واز سرناچاری به شهزاده جوان سر می جنباندند، به خاطری که پدر پوپلزائی ، نظام الدین خان رئیس دفتر عین الدوله درکابل بود و در متن وبطن اقدامات شجاعانه وجانبازانه عین الدوله قرار داشت، مثل گزارش فیض محمدکاتب در سراج التواریخ ازجریان قتل امیر حبیب الله خان وسپس امارت درد سرآورهفت روزه امیر نصرالله خان در جلال اباد، بسیار مهم ومکمل سراج التواریخ است.زیرا اقداماتی راکه پدرمولف درکابل شاهد آن

بوده وضبط کرده است، نسبت به اطلاعات مولفین دیگر که درکنار امان الله خان نبوده اند، دقیق تراست.

پوپلزائی مینویسد:«بعد وصول فرمان دستخطی امیرنصرالله خان از جلال آباد بکابل «ساعت ده صبح» سردار امان الله خان عین الدوله وکیل مقام سلطنت، پس از نیم ساعت ابراز رنج و غصهٔ نهایت فراوان و اضطراب بی پایان در قصر عین العمارت کابل، هیأت محدود رفقای دربار خود را مخاطب ساخته گفت: خداوند بخشایندهٔ عمر و روزی که دولت و جاه و جلال همه دنیا بید قدرت سلطنت بی زوال اوست، بما بندگان غافل خود خواهد فرمود که آنقدر سراسیمهٔ عیش و غم دنیا هستید که حتی در اکثر ساعات و اوقات از عبادات حضرت خالق کائنات هم غافل می مانید. امروز جمعه و وقت اداء نماز نزدیک رسیده است بروید زود وضو کرده آمادهٔ حرکت بطرف مسجد جامع ارگ باشید. و اینک من هم بعد وضو و تبدیل لباس حاضر شده یکجا میرویم. و توأم بهمین کلمات اشک از رخسارش جاری و رفقای خود را به حفظ راز تا بعد اداء نماز جمعه توصیه فرمود.

بعد نیم ساعت باطهارت و به لباس عادی عسکری از حرمسرای عین العمارات[واقع درمحل سفارت ترکیه] خارج شد و[درحالی که] هر دو لفافه [فرمانهای امیر نصرالله خان] را در دست داشت، گفت: امر بدهید که دروازه های قصر و حرمسرا مسدود شده [از]نفری نظامی و عملهٔ ملکی بدقت مواظبت نمایند. بقرار هدایت عین الدوله محمدابراهیم خان سرپروانه و نظام الدین خان ناظم «منشی دارالتحریر دورهٔ وکالت عین الدوله» این مقررات انضباطی را که در تأسیس بنیان سلطنت با استقلال امانیه تاثیر اولین دارد فوراً بعمل آورده به عملهٔ قصر و افراد رسالهٔ غند اردل تاکید نمودند.

چون رجال سرشناس ملکی و نظامی دارالسلطنه نماز ظهر و عصر را بهمراه عین الدوله در مسجد جامع ارگ اداء می نمودند، عین الدوله در اول حرکت در استحضار آن دسته رجال اشارتاً تأکید فرمود تا باوشان خبر رسانده شود که زودتر برسند. و خود با چند نفر محدود پای پیاده از سمت دروازهٔ چاونی بطرف صفهٔ هشت رخ و دروازهٔ غربی ارگ روان و داخل گردید. در طول راه فقط چند نفر سرباز افراد غند اردل مطابق معمول بفاصلهٔ چند قدم بعد روان و در ارگ رسیدند .

عین الدوله حین ورود در ارگ باستحکام و انضباط دروازه ها و قرارگاه های عسکری داخل و خارج ارگ و حوالی شهر هدایت فرمود. در وقت اداء نماز جمعه در مسجد جامع ارگ رجال سرشناس نظامی و ملکی حاضر بودند.عین الدوله بعد اداء نماز جمعه از کشته شدن پدر خود و اعلان امارت نصرالله خان سخن راند. و بعد خروج از مسجد در داخل قصر گلخانه متن دو ورق فرمان دستخطی امیر نصرالله خان را قرائت نمود.

[پوپلزائی متن فرمانهای امیر نصرالله خان را برنمی تاباند، ولی غبارو فیض محمدکاتب آنرا ضبط کرده مینویسد:« **امیر نصرالله خان در فرمان رسمی از کشته شدن امیر حبیب الله خان وانتخاب خودش به پادشاهی و درنامه خصوصی تعیین یک هیئت مشاور را برای عین الدوله وفرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده شده بود.هیئت مشاور عبارت بودند از: سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله،محمدنعیم خان نایب سالار بدخشانی،مرزامحمودخان امین نظام، محمدسرورخان والی سابق هرات مشهور به بابای کرام، سردار عبدالوهاب خان امین مکاتیب، صالح محمدخان نائب سالار ،سردار محمدعلی خان سرکردۀ تعمیرات وغیره. شهزاده عین الدوله فوری مجلسی مرکب از افسران ورجال بزرگ دربار منعقد کرد و فرمان شاه جدید امیر نصرالله خان قرائت گردید. دراین فرمان گفته شده بود که امیر بدست مرد ناشناسی کشته وسردار نصرالله خان نایب السلطنه به پادشاهی برداشته شده است، بایستی عین الدوله بیعت نامه کابل را گرفته به جلال آباد بفرستد. اکثریت اعضای مجلس گفتند که آنچه در فرمان شاه جدید گفته شده عملی گردد واز خون ریزی اجتناب شود، محمودطرزی وبعضی افسران دیگر خاموش بودند.** [1]» - سیستانی-]

پوپلزائی ادامه میدهد:«حاضرین از شنیدن متن عبارات دوفرمان و کلمات عین الدوله سخت غمناک و مشوش گشته بعضی را هجوم حیرت سرافگنده ساخته و برخی مانند آئینه بچشم باز بخواب تحیر رفته از فرط افسوس و بیقراری غم والم به تبعیت عین الدوله همگی اشک ریز حسرت شدند. بعد از گریه و افسوس زیاد، سردار امان الله خان عین الدوله در طی همین دقائق از عموم حاضرین مشورت جستن آغاز کرد و گفت: **چه رای**

1- غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج1، ص 752- 753

میدهید؟ و چه میخواهید بکند؟ و گفت: چون مشورت اولین اساس کار دولت و ملت است برطبق حکم شریعت اسلام، کار خود را به مشورت آغاز می کنم.

صالح محمد خان قوماندان بزرگ عساکر دارالسلطنه گفت: اجازه بفرمایید که نخست دسته های فوج نظام کابل را در میدان پیش روی قصر سلامخانه حاضر آورده آمادهٔ امر خدمت امنیت بنمایم، بعد منحیث قوماندان عموم عساکر دارالسلطنه در این مشورت بزرگ آغاز کنم. وقانون عسکری بما چنین اجازه میدهد که سر رشتهٔ امور انضباطی در حفظ قواء نظامی باشد. و بعد بر طبق رأی و مشورت اوامر و هدایات بجا خواهد شد. اهل دربار باین رمز عسکری و سیاسی او پی برده تایید نمودند.

صالح محمد خان نائب سالار و عبدالوکیل خان نورستانی برگد نظامی از ارگ خارج شده دسته های فوج را با عجلهٔ تمام از نزدیک تپهٔ مرنجان و بالاحصار و کوتوالی و شیرپور، در حصهٔ مدخل دروازه حربی ارگ و میدانی قصر سلامخانهٔ عام حاضر آورده و به صف آرائی آغاز نمودند. چون روز جمعه بود این احضارات و ترتیبات قدری دیرتر وقت را در برگرفت. سربازان و صاحب منصبان تقریباً باندازهٔ محدود بانتظار تشریف آوری عین الدوله حاضر اداء احترام گردید. موزیک عسکری برای اداء سلام پیش آورده شد. و اما قطعات فوج کابل تا این ساعت (۳) بعد از ظهر جمعه (۲) حوت ۱۲۹۷ ش اطلاعی نداشتند و [این تجمع را]یک مراسم معاینه تصور می نمودند.

در مدت دوساعت از طرف بزرگ سالان حاضر مجلس این مطالب مورد بحث و بیان بود که در میان مسلمانان خونریزی یا اختلاف یا قتل نباید ایجاد گردد. و بعضی از این افراد طرفدار امیر نصرالله خان و هم از جانب او خوف داشتند که در صورت عدم اطاعت بفرمان او هر گاه وقتی بطرف کابل لشکر کشی نماید مسئول خواهیم بود.

عین الدوله فرمود: این نکته را من فراموش و یا از خاطر خود محو کرده نمی توانم که قاتل جانی خائن از همین کسانی است که در خیمه گاه شاهی اقامت داشتند.قاتل پدرم را من قرینتاً می شناسم. کسی که هیچ وقت به شکار ماهی نمی رفت و در یک جای غیر مناسب وقت خود را نمی گذرانید و این بار رفته بود. کسی که بدون استحقاق و بدون ادنی تشبث در پیدا کردن قاتل، تخت سلطنت را برای خود تعیین نماید، بصورت قطع دخیل و محرک این واقعهٔ بزرگ میدانم.

من دست همه مردمی را که در کله گوش بودند بخون ناحق ریختهٔ پدرم که پدر شما ملت بود آلوده می بینم. در چنین حالت جان گداز از خون گلگون پدرم گذشته مانند عنایت الله و حیات الله بیعت می کنم؟ آیا بی قصاص ماندن یک پادشاه مسلمان را کدام مسلمانی تائید میکند؟ من واقعه شهادت پدرم را یا تحریک سرانگشت خارج میدانم، یا دست اندازی داخلی. اگر کسی کمک کند یا نکند خود تنها برای گرفتن قصاص پدر حاضرم. اگر چه تمام دنیا بر خلاف من باشند. ولی من یقین کامل دارم که ملت افغان غم شریک من است. واین قسمت عبارت فرمان امیر نصرالله خان را بخاطر آورده و بانهایت غضب ناکی گفت:**"هوش کنید که مزاج خود را خراب نکنید بسیار بدرستی و بدون تشویش اجرای احکام نمائید"**. [1]

پوپلزائی در ادامه مینویسد:«... چون اهل دربار از صداقت و فدویت خود حرف های زیاد می گفتند و هم از روی عواقب اندیشی بعضی دلائل بیان می کردند.

عین الدوله گفت: "برادران ! بمحض حرف قانع نمی شوم. هرکس از پدر و فرزند و سر ومال خود می گذرد، پهلوی من استاده شود[وبطرف دست راست اشاره فرمود]. پانزده نفر فدائیان او که اغلب از خاندان پدر و مادر علیا حضرت بودند، وثیقهٔ موکد به سوگند نوشته تقدیم کرده گفتند: مطابق بآنچه نوشته و دستخط کرده ایم در راه انتقام خون پدر شما که پدر ما است و حصول استقلال تامهٔ افغانستان، عمل می کنیم و بسیار نفر دیگر هم از ین وثیقه تائید نمودند".[2]

پوپلزائی برای نشان دادن موقف دلیرانه وابستگان پدری ومادری علیا حضرت ، زیر عنوان: **"مراسم جلوس خصوصی امان الله شاه"** از مخالفت های سردار عبدالقدوس خان وپاسخ های سپهسالار صالح محمدخان شرحی نوشته مینویسد :

«...دراین مجلس اولین ظهر جمعه (2) حوت بعضی از بزرگسالان بدل متفکر و اندک متردد بودند، واما نه از روی مخالفت ، بلکه محض از جهت اینکه نفاق وشورش رخ ندهد نظرات معقول ارائه می نمودند. واما سبقت هواخواهان دولت امانیه[حمایت سپهسالارصالح محمدخان ازامان الله خان]

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،واستقلال مجدد افغانستان، صفحه75

2- پوپلزائی ،همان اثر، ص 77

ترددات واندیشه ها رابرطرف نمود. زیرا که ساعتی قبل سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله نطق موثری نموده گفته بود: "برادران! سلطنت بخشی از قدرت وصلاحیت کس نیست ، این وابسته بامر و رضاء او تعالی جلی علی شانه العزیز است که بهر کس بخواهد اعطاء کند. و باز در عالم دنیا وابسته برأی واتفاق قاطبهٔ طبقات جامعهٔ افغانیه است. لهذا عجله و شتاب را در خصوص این مسئله نهایت بزرگ ضرور نباید دید. بهتر است فردا مجلس کبیر بشمول علماء، سادات و خوانین و رؤسأ شهر وشش کروهی کابل دائر گردد. هرگاه امارت نصرالله خان راقبول کردند. بیعت کابل را برای اوشان میفرستیم . و اگر رأی عمومی بدین قرار گرفت که عین الدوله صاحب پادشاه باشند، بیعت اورا از جلال آباد مطالبه می داریم ویا فیصلهٔ این امر را موعود بوصول هر دو جمعیت می گذاریم. و در این صورت که یک امیر از جلال آباد و دیگر امیر از کابل بیرق امارت سلطنت بلند کند وقتی فردا هر دو فوج از دو جانب مقابل همدیگر برسد و در یک مقابله هزار جوان کشته ومال دولت تباه و تاراج شود ، جواب آنرا که خواهد گفت ؟"

صالح محمد خان گفت: آیا امید هست که نصرالله خان عین تعهدات عین الدوله رابرای خدمات افغانستان بنماید و یا بتواند؟

عبدالقدوس خان گفت: این مطالب بعدی است و بر وفق رأی و مشورت عموم از قوه بفعل خواهد آمد.صالح محمد خان گفت: من دست بیعت بدولت باستقلال امانیه داده ام وبیعت خود رافسخ نمی نمایم. فدائیان دولت امانیه گفتند: ما ترقیات آیندهٔ افغانستان رامی خواهیم و نه اعزاز وامتیاز شخصی را و نه بیشتر حوصله و طاقت داریم که اوقات خود را به اندیشه ها ترددات بگذارنیم . وچون عساکر کابل بدولت امانیه بیعت نمودند ما هم چنان بیعت می نماییم زیرا که عین الدوله پسر ملکهٔ معتبر و رسمی وهم وکیل مقام سلطنت درمرکز کابل وهم از نظر رشادت سیاسی در نزد عموم اقوام افغانستان اعتبار وامتیاز بیشتر دارد. و نصرالله خان را در خور کفایت امارت سلطنت نمی بینیم . غلغلهٔ عمومی بلند شد و همانا بیعت بدولت امانیه تائید گردید. واین وقت جمع غفیری از رجال ملکی ونظامی پایتخت پروگرام کار ساعات بعدی را مورد غور و دقت قرار داده متوجه تشریفات عسکری گردیدند.

صالح محمد خان، از حضور امان الله شاه اجازه خواست که مطابق ترتیبات عسکری به ساعت (۳) بعداز ظهر جمعه (۲) حوت ۱۲۹۷ش درمیدانی پیش روی قصر سلامخانه عام تشریف فرما گردیده رسم سلام

عساکر را قبول نمایند، این مراسم بعمل آمد. بقرار قوماندۀ صالح محمد خان موزیک رسم سلام شاهی [مارش امیری] رابجا آورد. واین وقت است که عساکر کابل واقعۀ قتل امیر حبیب الله خان وجلوس بااستقلال امان الله شاه باخبر میشوند. آواز غریو عمومی با نوای موزیک عسکری همنوا و توپ های بصدا درمیآید و این روز جلوس خصوصی امان الله شاه است ....

بعداز بیانات صالح محمد خان که درهمین وقت هم حیثیت سپه سالار اول را داشت، همگی افسران نظامی یکه یکه بشرف دست بوسی وتبریک سلطنت پادشاه گیرنده انتقام خون پدر وبشارت دهندۀ استقلال تامه افغانستان که دراین دقائق درصحن میدان نظامی قیام داشت، حاضر شده به تمام معانی ابراز احترام واظهار فدویت نموده مستقیماً ادا بیعت کردند. و بعد طی این مراسم پرشکوه عسکری بقرار قوماندۀ نائب سالار موصوف توپ ها نیز برای اعلان سلطنت بااستقلال امانیه چند ضرب متواتر نمودند....وافغانستان از همان ساعت ظهر وعصر جمعه (۲) حوت ۱۲۹۷ش صفحۀ زرینی رامجدداً در تاریخ پرشکوه معاصر برای هرگونه ترقی واصلاحات اجتماعی و روابط بین المللی باز کرد وحزب« استقلال وتجدد[1]» درمعنی از همین ساعت تاسیس گردید. »[2]

غبار، همین مطلب را در عبارت کوتاه تری چنین بیان میکند:« امان الله خان ایستاده شد وگفت: شهادت امیر به تحریک کسی است که خود طالب سلطنت است[منظور سردار نصرالله خان بود]،لهذا من بدستان خون آلود بیعت نمیکنم وبه تنهائی برای گرفتن انتقام حاضرم. کسی که با رأی من موافق است بدست راست من بایستد و نخستین کسی که پیش شد صالح محمدخان نایب سالار قوماندان لوای اول سپاه کابل بود. او دست امان الله خان را به بیعت گرفت و وفاداری خود را اظهار داشت و در دست راست او بایستاد.درباریان موقع شناس نیز از او تبیعت کردند.جنرال عبدالوکیل خان بیرون رفت وسپاه کابل را بسرعت احضار ودر برابر سلام خانه بحالت تیارسی در آورد. امان الله خان سواره رفت وسلام عسکر را پذیرفت ودرنطقی که نمودگفت:سپاه حافظ کشور واستقلال مملکت است پس باید رفاه و آسایش او مد نظردولت باشد. درحالی که سابق چنین نبود واما در

1-بقول مولف : رفقای شاه امان الله بنام فدائیان استقلال خطابی برخود قائل بوده توقع اعلان رسمی را داشتند تا آنکه درماه سنبله سال 1307 ش از این عنوان در لویه جرگه یاد گردید واما معناً وعملاً درروز جلوس خصوصی پی رزی شده بود.(پاورقی ص80)

2- پوپلزائی، همان اثر، ص 80

آینده چنین خواهد بود. عساکر سلام شاهی نواخت وتوپخانه به صدا در آمد... » [1]

غبارمی افزاید روز« ۲۴ فبروری مردم کابل وقشون پایتخت درمیدان مرادخانی اجتماع بزرگی نمودند. امیرامان الله خان سواره وتنها در بین جمعیت داخل شد ودرحالی که شمشیربرهنه در کمر آویخته بود، درهمین جا بود که او نطق مشهور وتاریخی خود را نمود. او استقلال خارجی افغانستان وآزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد . و از مساوات وبرابری، آزادی ملت وتأمین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد. غریو شادی وتهنیت از جمعیت برخاست. » [2]

اقدامات جسورانه امان الله خان باعث گردید تا عمویش نصرالله خان از امارت استعفا بدهد و سلطنت رابه او واگذارد. امان الله خان در روز (نهم حوت ۱۲۹۷ش/۲۸ فبروری۱۹۱۹م)، در حالی که لباس سربازی به تن داشت ، خطاب به عساکر و شهریان کابل گفت:

« ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم ! » « من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملتم را به جای خود ننشانم !»[3]،این مژده مردم را شادمان کرد وبا فریاد تهنیت وزنده باد شاه جوان بدرقه شد.

تدابیر پیشگیرانه امان الله خان

امان الله خان برای غلبه برعمویش امیر نصرالله خان چندکار عاجل وفوری را درهمان روز اول ودوم قیامش انجام داد که نتایج مفیدی در برداشت.

1-تدویر عاجل جرگه رجال عمده ملکی ونظامی موجود درارگ کابل و قرائت نامه های سردار نصرالله خان عمویش از چگونگی قتل امیر حبیب الله خان وجانشینی خودش به امارت افغانستان.

2 – اعلام موضع خودش و مشخص کردن صف دوستان ازصف مخالفان ودشمنان خود در همان مجلس مشورت.

1- غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج1، ص 752- 753

2- غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج1، ص 752- 753

3- فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،جلد 4، بخش سوم،ص 669 ، اعلامیه اشتهار امیرامان الله خان

3-نوشتن جواب نامه های امیر نصرالله خان وسپردن نامه به شجاع الدوله خان واعزام دوباره اش با ملاغلام پنچات باشی به جلا ل آباد.
4-نوشتن متن اعلامیه سلطنت خود برای اطلاع عموم مردم وسپردن آن به نظام الدین خان آمردفتر خود به مطبعه غرض چاپ وتکثیرآن در قشله های نظامی وارسال آن به شهریان جلال اباد.
5- تعیین محمودخان [یاور]برای وارسی امور جلال آباد.
6- موظف ساختن قطعات نظامی[بقوماندانی برگد عبدالوکیل خان نورستانی] واعزام شان برای کنترول راه جلال اباد- کابل و تعیین ناظم دفتر خود نظام الدین خان به حیث آمر عمومی محافظین راه کابل - جلال آباد تا جگدلک.
7- آزاد ساختن پسران محمدسرورخان پروانی از زندان شیرپور وتسلیح وتجهیز واعزام شان به پروان و کوهستان برای جلوگیری از نفوذ وتخریبات مستوفی الممالک درکوهستان و دستگیری واعزام وی به کابل.

متن اعلامیه سلطنت امیر امان الله خان با قلم خودش «اشتهار واجب الاظهار»

پوپلزائی دراین رابطه می نویسد:
«قهرمان جوان بعد بازگشت از میدان پیش روی قصر سلامخانه عام، برای اینکه عموم طبقات ملت افغانستان و هم جهانیان وهمسایگان را از این مرام واقدام بزرگ و مقدس خود مطلع بگرداند مضمون اولین اشتهار افغانستان رابقلم خود تسوید و بعد ملاحظه و تصویب اعضاء دولت وحکومت یعنی رجال فداکاری که امروز[آنروز] در ارگ کابل حاضر بودند بوقت شام مذکور بدست نظام الدین خان ناظم [پسر سردار فقیر محمد خان شاغاسی مامای سکهٔ علیا حضرت] سپرد تابزودترین فرصت درمطبعه حروفی ماشینخانهٔ کابل به تعداد دوهزار و پنجصد قطعه توسط کارگران وکارمندان بطبع رسانیده بجهت نشر و پخش فوری به ارگ برساند.»

اشتهار روز یکشنبه آمادۀ نشر گردید ومتن آن باستناد یک ورقی که نویسنده ومؤلف این کتاب در دست دارم ، ازینقرار است." [1]

[اما متن اشتهار دراینجا درج کتاب نشده وبجای آن مطلب دیگری در بارۀ معاینه عساکر وافزایش معاش شان تا ۲۰ روپیه ثبت شده است.اینک متن اشتهار برطبق ضبط سراج التواریخ]:

متن اعلامیه سلطنت امان الله خان بقلم خودش
«اشتهار واجب الاظهار»
(بنابرسراج التواریخ)

« ای ملت معظمۀ افغانستان، نام سرزمین اسلامیه و ای رعایای صادقه و فرزندان حقیقیه پدر من و پدر شما اعلیحضرت سراج الملة والدین خاقان مغفرت قرین که شهید گلولۀ طپانچۀ غدار و خیانت ارباب جنایت گردیده است!

برهمه شمایان اعلان و اعلام میشود که آن تاجدار بزرگوار که یک پادشاه مسلمان و از قوم و ملت غیور همین مملکت پاک و مقدس افغانستان بود یعنی پادشاه شما و از قوم و جنس شما بود، در لیله پنجشنبه 18 ماه جمادی الاول سنه 1337 در اثنای که موقع کله گوش نام موضع لمقان تشریف داشتند، درساعت سه بجه شب در بستر خواب گاه حضرت شاهانه شان بضرب گلولۀ طپانچه شهید کرده شدند. (اناالله و انا الیه راجعون)

این ماتم و مصیبت را برای خودم خاص نمیدانم بلکه خودم را با شما شریک درغم و ماتم می شمارم زیرا آن شهریار خوبی کردار پدر همۀ ما و شما بود بنابرین چنانچه شاعری گفته است: «از سرخون پدر فرزند صالح نگذرد»، برما و شما فرض و واجب است که همۀ مایان بالاتفاق برادروار انتقام پدرم که شهید مظلوم دست خائنان دین و دولت اسلام گردیده حاضر و کمر بسته شویم و تا انتقام آن خون را نگیریم، آسوده ننشینیم.

خود من که در وقت حیات پدر بزرگوارم به مقام وکالت دارالسلطنۀ کابل از طرف حضرت شاهانه شان موکل و مؤظف بودم و حال به اصالت آن بار سنگین امانت را متوکلاً و معتصماً بالله در عهده خود گرفتم و

1- پوپلزائی، همان اثر، ص 81

برتخت سینهٔ افغانیه بر دو مقصد بسیار مقدس و مهم بالعز و الاقبال جلوس نمودم.

اول مقصد خدمت دین مبین حضرت سیدالمرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برترین و احسن ترین مقصد و مآرب همان است و آن بدین پوره میشود که شما امت ناجیهٔ حضرت محمد الامین (ص) و ملت غیور و دیندار افغانستان نشین محض بهمین مقصد مقدس نخستین با من همدل و همزبان گردید و دست وفاق و اتفاق را به یکدیگر داده در مقابل حملات و مهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید. ولیکن درین خصوص شرط اول همین است که ما فرزندان آن پادشاه رحیم القلب بسیار مهربان انتقام خون ناحق بسیار آشکار و عیان او را باید بگیریم.

ای ملت و قوم عزیز من! این خون ناحق و غدر مطلق از دوحال خالی نیست: یا به تحریک سرانگشت خارج بوقوع آمده خواهد بود، یا از داخل است که هم ازطرف چنان شخصی بوده خواهد بود که مدعی سلطنت بوده باشد تا او را برداشته، خود برجایش بنشیند و بهر صورت خود من که انشأالله فرزند صالح و صلبی شان هستم تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، شمشیر در غلاف نخواهم کرد و از همه شما برادران دین و وطن امید دارم که مرا دراین حق صریح من برادروار مددگاری رسانید.

انصاف شود یک آدمی چون از شما رعایا پدرش کشته شود، در پیش من آمده خود را بخاک ها میمالید و واویلا می کنید، اینک حال قضیه بعکس آن واقع شده یعنی من که در این وقت با بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواحی آن و مشایخ کرام و سادات عظام از صنف جلیل عسکری و ملکی مردانه وار با تمام غیرت و شهامت کرده اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت خدمتگار محافظهٔ جان و مال و ناموس شما هستم، پدر کشته میباشم و از شما مددگاری و همدردی خون پدرم را میخواهم. مقصد اول من همین بود که گفته شد.

مقصد دوم : قبول نمودنم بار امانت را این است که در یک بار دوباری که به وکالت سلطنت مأمور شده بودم البته تا به یک درجه به شما برادران وطن و رعیت و ملت خود را شناختانده باشم که یگانه آرزوی من بحق رسانیدن مظلومان و داد ستادن بی نوایان است، نیت یگانه من همین است که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خالق عظیم الشأن ما در خصوص اجرای عدالت و رفع ظلم و بدعت در دماغ و قلب من القا فرموده است، آنرا از قوه بفعل بیاورم.

اول : برهمه شما رعایای صادقه و ملت نجیبهٔ خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت اسلامیهٔ افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام؛ مختصر معنی استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت اینست که قبل ازین دولت ما را بعضی دشمنان خارجی ما سلطنت بااستقلال آزاد داخل و خارج نمی دانستند بلکه در بیرون ما را آزاد نمی شناختند، حالانکه مانند مردم افغانستان یک قوم جلیلی که آزادی را سعادت خودها و از ادوار تاریخ بهر طرف دنیا باربار شناختانده باشد، چطور میشود که نام حمایت و یا آقایی کدام دولت خارج غیردین و ملت خود را برخود قبول کند؟ حاشا! آگاه و دانا باشید.

ای ملت وقوم نجیب من! دولت افغانستان هروقت آزاد ومستقل بوده و خواهد بود و من بهمین نام مقدس حکمرانی آنرا قبول کرده و بشما بشارت دادن را ضروری دانستم که شما قوم و ملت آزاد و مستقل هستید که حق حمایت و نگرانی هیچ کدام دولت خارج برشما نیست.

دیگر اینکه حضرت پروردگار ما خالق یگان لاشریک و لانظیر که پادشاهان است در کلام برحق خود میفرماید: وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله، اینک من چنانچه درهمه امور کلام خدا و رسول خدا را رهبر همه کارهای خود اتخاذ کرده ام.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز! بردین استوار، در حفظ ناموس دین و دولت و ملتی خود بیدار، برنگهبانی و دوستی خود هوشیار باشید.

در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی که به حقیقت پدرشما بود، بامن دست اتفاق و پای همت را پرفشار دارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال به خود و شما و جمله اهل اسلام و بنی نوع انسان خیر و توفیق میخواهم.»[1]

تاثیرعاجل اعلامیه سلطنت امان الله خان درجلال آباد !

مولف سراج التواریخ میگوید: امان الله خان اعلامیه سلطنت خود را نوشت و به قشله های عسکری و عنوانی حکام ولایات فرستاد و لین تلیفون

1- کاتب، سراج التواریخ،جلد4، بخش سوم، صص676-670،نیزرک: مقالهٔ داکترکاظم "نگاهی به چند سند تاریخی"19/ 8/ 2012/

کابل - جلال آباد را قطع نمود[1] وقطعاتی نظامی را بسوی جلال آباد سوق داد وسپس جواب نامه وفرمان امیر نصرالله را با بیعتنامه مردم کابل با خودش، بدست ملاغلام محمدپنجات باشی وشجاع الدوله به جلال آباد فرستاد.

با رسیدن ملاغلام محمد وشجاع الدوله به جلال آباد فوراً امیر نصرالله خان آنها را به حضور پذیرفت وبعد از مطالعهٔ اعلامیه پادشاهی امیرامان الله خان وبیعت نامه مردم کابل، جریان اوضاع کابل را ابتدا از زبان ملا غلام محمد شنید.ملاء غلام محمد که حامل نامهٔ امیر امان الله خان از کابل به جلال آباد بود و امیرنصرالله خان با تعریف از صداقت ملاغلام از اوجویای احوال کابل گردید، او چنین گفت :

«درگلخانه شاهی [ارگ] شرفیاب حضورش گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نائب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدسرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیهٔ حالش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هرچند خود داری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش درعالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانهٔ ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست....» [2]

1- پوپلزائی میگوید که دستور سانسوربرتلیفون ومخابرات در روز اول قتل امیر حبیب الله خان از سوی نائب السلطنه به محمدولی خان دروازی داده شد.عبارت پوپلزائی چنین است: «امیر نصرالله خان در ساعت اول امارت وحکمرانی خود، یعنی از صبح پنجشنبه اول حوت سال 1297 شمسی متوجه سانسور تیلفون وانسداد راه کابل - جلال آباد گردید. به محمدولی خان ابن ابوالفیض خان هدایت داد که دستگاه تیلفون را توسط نفرهای خود تحت سانسور ومراقبت بگیرد که هیچکس از ملکی ونظامی بطرف کابل مخابره نتواند.و محمدامان خان ولد بای محمدخان را بهمراه دونفر سروس مقرر نمود که بندر جلال آباد را قائم کرده احدی را نگذارد که بطرف کابل برود، واین اندیشه برای آن بود که از عین الدوله در کابل خوف شدید داشت، و هم میدانست که علیاحضرت مادرش از جلال آباد توصیه و هدایتی بوی میفرستند. و از همین خوف اطراف اقامتگاه علیاحضرت والدهٔ عین الدوله را در جلال آباد نیز توسط نفرهای مخصوص تحت مراقبت قرار داد. »(پوپلزائی، همان اثر، ص83)

2 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم ، ص 671

دلایل قیام شهزاده از زبان ملاغلام،به امیر نصرالله خان:

ملا غلام سپس دلایل قیام عین الدوله امان الله خان را برخلاف عمش امیرنصرالله خان از زبان امان الله چنین بیان کرد:
«امید و آرزو و اعتماد کلیه که از عم خود در دل داشتم و او را به مثابهٔ پدر خود می پنداشتم نظر به وجوه چندی بغایت از او نا امید و مایوس شده، قرین افسوس گشتم :

وجه اول ـ از شجاع الدوله خان فراش باشی فرستاده و حامل نامهٔ امارت او معلومات حاصل کردم که تا دفن خاک کردن پدرم، چهره و رخسار او را با آن مرحمت و ملاطفت زیاد برادرانه که نسبت به عم مبذول داشت اعتنائ نکرده، به چشم ندید؛
وجه دوم ـ درپس تجسس و تفحص و به دست آوردن قاتل نیفتاده، هرچند برخی از خدمهٔ پدرم اصرار به دریافت قاتل نمود و او نشنید و اقدام در جستجو نکرد و این را نمیدانم که درین امر چه اهمال و اغفال ورزیده در پی قاتل نیفتاد؟؛
وجه سوم ـ به لحاظ قبرستان نشدن باغ شاهی که شایسته دفن او بود، او را متواری نساخته، از راه تحقیر در میدام گلف به خاکش سپرد تا به عالم معلوم و هویدا باشد که در حیات خود میل لهو و لعب زیاد داشت، بنابرآن در بازیچه گاه دفن گردیده است؛
وجه چهارم ـ درپاره ای از بیانات خود الفاظ نا مناسب و نا شایست نسبت به ذات ملوکانه یاد کرد؛
وجه پنجم ـ به محض اظهار علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی، نظر به اطراف و جوانب و عواقب کار نکرده پذیرفتار امارت و به عزم تسلیت و خاطر جوئی برادر بزرگم معین السلطنه و ما پسران اعلیحضرت شهید اندک مکث و انکار و ابای نکرد؛
وجه ششم ـ مرا از خود بیگانه و مخالف دانستهً فورا تیلفون جلال آباد و کابل را قید فرمود و با آنکه من از او امید و آرزو داشتم که در چنین واقعه طاقت فرسا به مجرد وصول از لمقان در جلال آباد، به ذریعهٔ تیلفون آگاهم

کرده، مرا شریک رأی و اقتضای خویش قرار می داد و من هرگز رضا نمی دادم که نعش پدرم را در جلال آباد و برعلاوهٔ آن در میدان گلف دفن می نمود، بلکه عرض و استدعا می کردم که با خود در کابل بیاورد و یا بفرستد. وهنوز روزی از از شهادت وپدرم وبی سروسامانی ما نگذشت که اقدام در اجراات امور مغرضه خودنسبت به ایذای ما فرزندان امیرمرحوم که برادر مهربان او بود نمود وملحوظات زیادی دامنگیرخیالاتم شده اند که مرگ را از اطاعت ومتابعت خود به او بسیار بهتر میدانم.

واز آنجا که پدرم در روز ره سپرشدن خود از کابل درجلال آباد مرا درپایتخت خود وکیل قرار داده ،امراقامت درمرکز امارت نمود،خود را مسئول می دانم که اگرپسر بیوه زنی مقتول گردد،من[باید] تحقیق وباز پرس آن را قرارامرشرع اقدس [بکنم] وبه قصاص [برسانم]. بنابرهمه آنچه گفتم عزم جزم دارم که تجسس وتفحص قاتل پدرخود را بنمایم وخواهش امارت ندارم، بلکه مقصدم باز پرس خون پدرم می باشد،پس هرکه دراین مقصد با من همراه ومستعد است بسم الله والا خودم تنها با این عزم راسخ دم وثابت قدم از خداوند حمایت ونصرت میخواهم وبجز این مطلبی ندارم. وبرجای نمی نشینم وخواب راحت نمی کنم ونخواهم گذاشت که خون به ناحق ریخته پدرم به این غفلت وبی اعتنایی به هدر برود. باری تیغ از نیام برآورده فرمود تا انتقام خون پدرخود از قاتل نگیرم، این شمشیر را در غلاف در نخواهم کرد. واین را گفته از شدت غیظ غلاف آن را درهم شکست وشمشیر را برهنه برکمر کین خواهی بربست. وچون گفتار اثر بارش به اینجا رسید، از چشمان او وحاضرین سرشک جوش واشک خروش جاری گردید. همگان در عالم زاری وبیقراری افتادند وعموماً زبان به عرض گشاده پاسخ دادند که :جان ومال و اولاد مابه فدای این رأی رزین وعزم راسخ ومتین باد.که در دل جزم کرده ایدواینک حاضریم که هستی واستعداد خود راصرف راه خون خواهی شهریارمظلوم کشته شدهخود ونثار روح پاکش نمائیم. وبرای تاکید این اظهار خود سوگند غلیظ وشدید نیزیاد کردند وگفتند که چون این امر وپیشنهاد بزرگ بدون رئیس وسالار سترگ صورت اجرا نپذیرد. ملتمسیم[التماس داریم]که ذات عالی را به ریاست خویش برداشته راه

آرزو پیش گیریم.زیرا قرار امر شرع اقدس وارث تاج وتخت فرزند امیر شهید است ودیگری را نمی رسد که به مالک شدن آن اقدام نموده دارای نام شود.ومعین السلطنه که فرزند رشید آن مرحوم است خود از امارت ابا وچاکری را تمنا کرده است، ما را نمی سزد که او را از محمل اقناع وامتناعش درمقام رضا کشیم. پس وارث بالصدق وذیحق شما را دانسته به رضا ومیل خاطرشمارا بامارت خودقبول داریم. وذات شاهانه اش باز همان تذکارنخست راتکرار نمود که :«من امارت شمارا به شرطی می پذیرم که که نخست خونخواهی پدرم از قوه به فعل آید،... ودیگرامر آزادی واستقلال دولت افغانستان را بایست حاصل کنم.تا پس از این نام تحت حمایت غیر برآن برده نشود وحامی دانستن یک دولت غیررا برخود ننگ وعارشمرد. »[1]

امیرنصرالله خان سپس وضع کابل را از زبان شجاع الدوله شنید، وشجاع الدوله گفت، آنچه را ملا غلام بیان کرد،ده چند بشمار،سپس امیرنصرالله خان کتاب سفیدی که در جلو رویش بر میز قرار داشت بازکرد وچیزی در آن نوشت ومتن را برای میرزا محمدحسن قرائت نمود. او استعفای خود را با این عبارات نوشته بود:«**من از دل وجان، بلا اکراه واجبار ویأس وهراس،از سلطنت افغانستان دست کشیده،خود را خلع کردم وهریک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار میشوم.** »[2]

میرزامحمدحسین خان مستوفی الممالک که از سوء رفتار خود با شهزاده امان الله ومادرش وسایر مشروطه خواهان بیم داشت، بعد از شنیدن آن استعفا نامه امیرجدید فوراً بر تصمیم امیر نصرالله خان اعتراض نمود واو را به بغاوت علیه امیرامان الله خان ولشکر کشی برکابل تشویق وتحریص نمود.اظهارداشت:«**عرض میکنم که وقت کار است نه این رفتار، که شما اختیار میکنید وخود را درانظار حقیر وبی وقار می سازید، تاجان در تن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت فشرده خون خود را به رکاب**

---

1 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم ، ص 673-675
2 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم ، ص 678

همایونی خواهیم ریخت و با عین الدوله خواهیم در آویخت ونخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود. »[1]

وسپس افزود که: موضع یأس واضطراب وموقع هراس وتشویش وشتاب نیست ونا امیدی وپریشانی را در دل نباید راه داد واساس محکم واستواربابد نهاد. ودر خصوص امارت عین الدوله که مردم کابل به او بیعت واطاعت کرده اند، از دوصورت بیرون نیست:اول، اینکه مرتکب ومباشر این امر یک کس دیگرو آن سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله است وشما او را از من خوبتر میشناسید که سالها خیال فتنه انگیختن وآتش فساد افروختن را در دل وکاخ دماغ دارد ودر خلا وملا این آرزو را می پروراند و میخواهد منویات خویش را حاصل کند وملک وملت ودولت را به باد فنا دهد. دوم،اگردیگران نیز تأسی به او کرده شرکت در مفسدت ورزیده باشند، از دو وجه خالی نیست: یا نمیدانند ونمیفهمند ومقلدند ویا میدانند ومیفهمند ومخربند وانگلیس وروسخواه میباشند ودشمن والا وبدخواه عین الدوله اند. به هرصورت وهرنوع ازاین وجوه که باشد، عین الدوله را به روی کارکشیده درباطن مدعا ومقصد خود را حاصل می نمایند.... هزار حیف وافسوس که مغرضین ومدسسین، عین الدوله را فریب داده اغوایش نمودند واز بیان پنجات باشی(ملاغلام) مفهوم حضور والا شده خواهد بود که عین الدوله دست اسراف وابذار به خزانه واسلحه وقورخانه دولت گشوده، دامن دامن وخروارخراوار، بذل وایثار می نمایند. آیا این کردار او به کجا خواهد رسید ودر عاقبت چه به دیدار خواهد آمد واز تقسیم خزانه وقورخانه چه نتیجه نمودارخواهد شد؟ والله کار اعتماد الدوله است ووقت وصول به مقصد خود را یافته اقدام درحصول مرام خویش نموده، راه ایقاد آتش فساد پیش گرفته است.شما باید تدبیر علاج امور را به دستوری که او در محل اجرا می گذارد کرده، دفع دسایس او را بنمایید و وقع درگفتار

---

1 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،همان جلد، ص 678-679

وکردار ورفتار عین الدوله ننهاده،محکم واستوارش ندانید که اعتماد واعتبار ندارد .» 1

امیرنصرالله خان با استماع سخنان مستوفی،اغوا گردید و از حاجی ملاعبدالرزاق طلب استفتای شرعی در باب امارت خود وامیر امان الله خان شد. ملا عبدالرزاق، حمایت وبیعت مردم کابل را ازامارت امان الله یک روز بعد از اعلام امارت نصرالله خان، بغاوت دانسته، امارت امان الله خان وبیعت مردم کابل را شرعاً ناجایز و ناروا شمردوگفت که در صورت جنگ هرکه از تبعهٔ امان الله کشته شود،ضال وهرکه از تبعهٔ امیرنصرالله خان کشته شود، شهید گفته میشود2. امیر نصرالله خان از این فتوا قویدل گشت و به میرزا محمدحسن خان هدایت داد که چیزی تحریرو آماده کند .

طرح ده فقره ای مستوفی الممالک برای جنگ با امان الله خان

فقره اول - معاش افراد سپاه به 25 روپیه ارتقا یابد.

فقرهٔ دوم، میگفت: به حکومت انگلیس مکتوب فرستاده شود تا 160 لک رویه پول مستمری انگلیس به امیر حبیب الله را که نزد آنها در پیشاورمانده است، دراختیار سردار نصرالله خان قرار بدهند.

فقرهٔ سوم ، به سپاه جلال آباد وظیفه میداد تا به استقامت کابل به مقابل سپاهی که از کابل بصوب جلال آباد پیش می اید حرکت نموده در محل نمله وسرخ پل توقف نماید واز پیش آمدن سپاه کابل ممانعت کند.

فقره چهارم، به سردارعنایت الله خان وظیفه میداد تا به تگاب رفته اقوام صافی را که اقوام والدهٔ ماجدهٔ شان است با خود گرفته از شمال برکابل حمله نماید.وسردارحمایت الله خان با ایشیک آقاسی سردار شیراحمدخان به سمت پکتیا رفته ومردم جدران ومنگل را تشویق به شورش نمایند که از جنوب برکابل حمله کنند.

---

1 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،همان جلد، ص 679
2 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،همان جلد، ص 681

فقرۀ پنجم،حکم میکرد: 20 هزار مرد جنگی از قبایل شینواری وافریدی ومومند واطراف جلال آباد برای حمله به کابل فراخوانده شوند.

فقرۀ ششم، گفته بود: علیاحضرت سرج الخواتین مادر امان الله خان وخواهران وی وهمه مستورات خاندان شاهی که از کابل به جلال آبا آمده اند، تحت نظرایشیک اقاسی حضور نیک محمد به لغمان فرستاده شوند وبخصوص علیا حضرت وخواهران سکۀ امان الله خان در قلعة السراج لغمان بطور یرغمل نگهداشته شوند.

فقره هفتم، قید کرده بودکه فرامین واحکام امیر نصرالله که قبلاً به کابل فرستاده شده بود،واز سوی امیر امان الله خان قیده شده،مجدداً تحریر وعنوانی حکام ووالیان ولایات فرستاده شود.

فقرۀ هشتم، تاکید میکرد:که زیاده اقامت ملاغلام در جلال آباد موجب ضرر وفساد است وباید هرچه زودتر جواب نامه های امیر امان الله خان به او داده و رخصت شود.

فقرۀ نهم، میگفت:هرقدر جواهرات واسکناس وپوند انگلیسی که در جلال آباد به خزانه همرکاب ونزد اهالی ونزد محمدولی خان خزانه دار عین المال موجود وحاضرباشد، با شخص معتمد وبخردی در پشاور هندوستان فرستاده وفروخته شود وهرقدر لوازمات حرب چون خیمه واسپ وشتر که به کار باشدخریده آورده شود.

فقرۀ دهم، حکم میکرد که هرقدرپولی که در خزانه های جلال آباد وکنر ولغمان موجود میباشد، محاسبه واز آن هنگام ضرورت در جنگ استفاده شود. امیرنصرالله خان بعد از استماع فقرات ده گانۀ میرزا محمدحسین خان مسرورانه گفت که «هزار آفرین برقوۀ مدرکۀ شما،واقعاً درخور وزارت هستید.» 1

---

1 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،همان جلد، ص683-685

فیصلهٔ شوری برطرح مستوفی الممالک:

فردای آن روز23 جمادی الاولی، ایشیک آقاسی علی احمدخان تا ساعت 11 صبح حاضرنشد وغیابت او امیر نصرالله خان را به فکر اندرساخت.ذوات دیگر نیز دچارتشویش شدند.امیر نصرالله خان دیر آمدن او را فراراوجانب کابل حدس زد وبعد خطاب به حضارگفت که کار سلطنت به یک نفرودو نفرآباد یا خراب نمیگردد، من پروای آمدن ونیامدن او را ندارم.وعلاوه نمود:من باک ندارم، هرکه خواهش دارد از روی رغبت از طرف من رخصت است که نزد امان الله خان برود،عاقبت ووخامت کردار خود راخواهد دید.درهمین فرصت بودکه علی احمدخان حاضرآمد وسلام داد وتشویش امیر ودیگران رفع گردید.سپس عبدالاحدخان تسویدنامهٔ مردم جلال آباد را بجواب مردم کابل حاضر کرد ومستوفی محمدحسین خان که خود آنرا نوشته بود، قرائت نمود. درنامه به مردم کابل توصیه شده بودکه «هنوز وقت است وهیچ نرفته وفتنه شدت نپذیرفته است، باید بیدار وهوشیارشوید ونظر به خاتمه کارنمائید که انفعال وشرمساری بار نیارد.باقی اختیار بدست خود شماست.مفهوم کلی پیام این بود که از امیر نصرالله خان حمایت نمایید و از بیعت با امان الله برگردید. بعد از استماع نامه وتائید امیرنصرالله خان ،هریک از اعضای شوری ازقبیل:سردار محمدعظیم خان پسرامیرکبیر مرحوم دوست محمدخان، شهزاده عنایت الله معین السلطنه،حیات الله خان عضدالدوله، وشهزاده امین الله خان سردار مدافع وشهزاده محمد عمر خان سردار صنایع وشهزاده غلام علی خان وسردار محمدآصف خان وسردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص امیر مرحوم وسردار سپهسالار محمدنادرخان وفتح محمدخان امین العسس وشاه ولی خان رکاب باشی ومحمدولی خان سرجماعهٔ غلام بچه گان خاص ومیرزا محمد عمرخان منشی وایشیک آقاسی ملکی علی احمدخان وایشیک آقاسی نظامی شیراحمد خان، وایشیک اقاسی خارجه محمدعزیزخان وایشیک آقاسی حضور نیک محمد خان وایشیک آقاسی دوست محمدخان ناظم،ومیرمحمدحسین خان حاکم جلال آباد وحاجی ملا عبدالرزاق خان ومیرزامحمدحسین خان مستوفی

وبرگد محمدانورخان وجنرال عبدالرحیم خان محمدزائی وغیره اعیان واشراف لشکری وکشوری برآن خاتم(مُهر) برنهاده دست خط کردند.

«درعین امضا کردن عبدالاحدخان که تا این وقت خود را صدراعظم امیر نصرالله خان می پنداشت ،وحال را وارونه و دیگرگون می دید....عرض کرد که این مکتوب را بمن تفویض کنید تا خودم نزد عین الدوله رسانیده و او را به درستی فهمانیده از خیال محالی که دارد مانع شوم که سفک دماء درافغانستان اجرا نیابد و به مسلمان کشتن نگراید. وامیر نصرالله خان که به او اعتماد داشت خواهش او را پذیرفت وگفت انشاء الله تعالی فردا خواهید رفت.وپس از امضای نامه مجلس مشورت خاتمه یافت و امیر نصرالله خان با خاصان خویش در خلوتگاه تصور و اندیشه شد و دیگران به منازل خود رفتند.» 1

نزدیک غروب آفتاب اهالی شوری دوباره گرد هم آمدند تا پس از نماز شام روی امکانات طرح ده فقره ای میرزامحمدحسین خان باهم مشورت نمایند. اکثریت مواد آن طرح بنابر دلایلی که هریک از اعضاء مجلس اظهار کردند، یکی بعد دیگری رد ویا تعدیل گردید.

قرارشد سردار عنایت الله خان یکجا با مستوفی الممالک همراه با 600 سوارپس فردا بصوب تگاب ونجراب حرکت کنند. در مورد آماده کردن 20 هزار ملیشای قومی مردم افریدی وشینواری وجلال آبادی مستوفی وایشیک آقاسی علی احمدخان گزارش دادند که تا دوسه روز دیگر آماده خواهند شد.مکتوبی که قرار بود حاجی عبدالرزاق به پیرتگاو ملا عبدالحمید نوشته میفرستاد هنوز آماده نشده بود، ولی فیصله گردید که قوای نظامی جلال اباد فردا بسمت نمله وپل سرخ حرکت نمایند وبرگد محمدانورخان بسمت جنوبی برود. وعلیاحضرت با دخترانش به جای لغمان بهتراست بکابل فرستاده شود تا پسرخود امان الله خان را نصیحت کند واو را از تصمیمش منصرف سازد. سردار محمدیوسف خان پسرامیرکبیر برای همرکابی علیاحضرت سراج الخواتین تعیین شد،مگر محمدولی خان این

---

1 - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،همان جلد، ص687 ،693- 697

وظیفه را بعهده گرفت. خلاصه فیصلهٔ نهائی برای فردا موکول شد[1]. اما فردای آن روز ۲۴ جمادی الاول، سپاه جلال آباد دست بشورش زد وخواهان تسلیم دادن قاتلین امیر شهید شدند.

اگر شورش سپاه جلال آباد برنامه های میرزا محمدحسین خان را برهم نمیزد، وطرح او مبنی برتحریک مردم کوهستان وپکتیا واقوام افریدی وشینوار ومومند وجلال اباد برای حمله برکابل جامهٔ عمل می پوشید، یقیناً که یک دورهٔ سقوی دیگر در انتظار مردم کابل بود وخدا میداند که چقدر خونهای مردم در کوچه های کابل ریختانده میشد وچقدرخانواده های شریف کابل بی عزت میشدند و دار وندار خود را از دست میدادند تا مستوفی الممالک وامثال او چند صباح دیگر برمسند قدرت خود باقی بمانند اما خوشبختانه که هوشیاری طرفداران امان الله خان،وپخش اعلامیه سلطنت امان الله خان و اوراق بیعتنامه مردم کابل درمساجد و معابرعمومی وقشلهٔ نظامی جلال آباد، تمام پلانهای شوم مستوفی الممالک را نقش براب ساخت ونتیجهٔ این فتنه بازی ها سرخود او را خورد.

---

1 - فیض محمد، سراج التواریخ، همان جلد، ص 698- 699

مقاله هشتم

شورش سپاه جلال آباد وسقوط امارت نصرالله خان تاجپوشی امان الله خان (۹حوت۱۲۹۷/۲۸ فبروری ۱۹۱۹)

روز چهارم سلطنت امیر نصرالله خان ، حرکت مهمی در جلال آباد از طرف عساکر رخ داد که به نفع شهزاده امان الله وتزلزل در ارکان امارت نصرالله خان انجامید.پوپلزائی مینویسد :«اعلیحضرت امان الله شاه غازی شام جمعه (۲) حوت سال۱۲۸۷ ش اشتهاری در مطبعهٔ حروفی ماشینخانه کابل به تعداد دونیم هزار قطعه طبع نموده و از تاریخ یکشنبه (۴) حوت به نشر و توزیع آن اقدام گردید. **چون آن اولین اشتهار دولت امانیه حاوی دو موضوع مهم یکی انتقام خون امیر حبیب الله خان و دیگر مسئلهٔ استرداد استقلال کامل افغانستان و در هنگام شب توسط افراد فداکار یعنی عساکر [با] تغییر لباس و هم یازده نفر از اهل سمت مشرقی که شغل لخ فروشی داشتند و از کابل باین خدمت مؤظف شده بودند، در حوالی چهاونی و باغها و جاده های گرد و نواح شهر جلال آباد نشر گردید، پانزده هزار عسکر مقیم جلال آباد که به تاریخ پنجشنبه اول حوت ۱۲۹۷ ش به افسریت سردار محمدنادر خان به امارت امیر نصرالله خان راهنمائی شده بودند. چون جواب فرمان امیر نصرالله خان قبلاً از کابل ارسال شده و هم این اشتهار که بعداً نشر گردید، تزلزل در ارکان ثبات امیر نصرالله خان رخ داد و در همین وقت که چهار روز از جلوس نصرالله خان سپری نشده بود،**

انقلاب عسکری در جلال آباد بر هبری یکنفر سپاهی هراتی بنام غلام رسول روی داد.» [1]

پوپلزائی ادامه میدهد: روز چهار شنبه (۲۴جمادی الاول/۷حوت ۱۲۹۷ش) سپاه در قرارگاه نظامی جلال اباد دست بشورش زدند وخواهان قاتل امیر حبیب الله خان وقتل وی شدند. سپاهیان ازمیان خود یک نفر سرباز هراتی را بنام غلام رسول به حیث وکیل وقوماندان خود برگزیدند. سپهسالار نادر خان با اطلاع از شورش سپاه ،برای خاموش کردن غایله بسوی قرارگاه نظامی حرکت نمود. دو برادرش شاه محمودخان و برگد محمدعلی خان نیز وی راهمراهی کردند، همینکه سپهسالار وارد قشله نظامی شد، عساکر جلو اسپش راگرفتند واو را از اسپ بزیر آوردند و محبوس کردند وبا همراهان وی نیز عین عمل را انجام دادند. بزودی خبر حبس سپهسالار وبرادرانش به سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید، وسردار فتح محمدخان امین العسس ومحمدعزیزخان ایشیک آقاسی خارجه، واحمدشاه خان سرمیراسپور و احمدعلی خان سرخان اسپور، که در محل اقامت شاه محمودخان،باهم نشسته بودند رسید وآنها را سخت مضطرب و پریشان ساخت. متعاقباً امیر نصرالله خان نیزاز بلوای سپاه مطلع گردید، فوراً کس فرستاد و شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه ومیرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک وعلی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی را [که دونفر اولی آماده رفتن به تگاو ونجراب برای جمع آوری لشکر برای جنگ با امیر امان الله خان بودند] احضار کرد ودستور داد تا به قشله بروند و سپهسالار را از دست عساکر رها کرده معلوم نمایند که عساکر چی میخواهند؟

آنها نزد سپاه رفتند و برگشتند وبه امیرنصرالله خان عرض کردند که عساکر قاتل یا قاتلین امیر شهید را میخواهند وسپهسالار را بخاطراینکه نتوانسته از امیر بدرستی حفاظت نماید وبه سبب غفلت او امیر به قتل رسیده، لهذا تا سپردن قاتل بدست عساکر، وی در حبس خواهد بود. امیر

1- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،ص85

دو نفر روحانی با نفوذ محل(صاحب جان پاچا ونقیب صاحب) را نزد عساکر فرستاد، آنها از سپاه پرسیدند شما چکسی را قاتل امیر میدانید، بگوئید تا او را به شما تحویل دهیم ودست از فتنه کوتاه کنید! وکیل سپاه گفت ما فتنه نمیخواهم فقط قاتل را میخواهیم.هر دو روحانی بازگشتند وبه امیرنصرالله خان گفتند که : « ایشان به جز قاتل امیر هیچ چیز دیگر نمیخواهند وعزم تخریب حصار واسلامیت ونهب وغارت را جزم ندارند. وکسانی را که قاتل میدانند، دلایل براثبات قاتل بودن آنان را اقامت مینمایند ونام به نام نوشته داده اند... وچون نام نویس را که کرنیل شاه علی رضا خان رقم کرده بود، به دست امیر نصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص وحضوری وبرادران سپهسالار را که همه درکله گوش ومحرم خلوت وجلوت با امیر شهید بودند ودر شب و روز وگاه و بیگاه حایل ومانعی از دخول وخروج خود، در هنگام خواب وبیداری اعلی حضرتش نداشتند،رقم کرده بود که فرستاده شوند. وامیر نصرالله خان امرنمود که همه را قرار نام نویس فوجی به دست آورده نزد فوجی گسیل نمایند وسپاهیان نوبتی خدمت، چپ و راست، در پی اسامی افتاده و از جمله محمدولیخان سرجماعه غلام بچه گان خاص را که با علیاحضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر، راه کابل بر گرفته وشجاع الدوله فراش باشی، که در شب چنانچه گذشت گریخته بود،نیافته ودیگران را پیهم بدست آورده، محبوس ورهسپر لشکرگاه ساختن آغاز نهادند.»[1]

مولف سراج التواریخ در موردشورش سپاه جلال آباد ودستگیری جنرال نادرخان ومستوفی الممالک شرح مفصلی نوشته است که من آنرا در (کتاب حبیب الله کلکانی کی بود؟)آورده ام و اینجا تکرار نمی کنم ولی صرف اشاره میکنم که وقتی عساکر به عقب مستوفی الممالک رفتند، او دروازۀ خود را بروی عساکر نکشود و با تفنگچه خود فیرکرد. این امر خشم وغضب عساکر را برانگیخت و یکی ازآن میان به قشلۀ عسکری شتافته موضوع را به اطلاع دیگران رسانید واز آنسوعساکر چند عراده توپ را

1-سراج التواریخ،جلد 4، بخش سوم،چاپ 1390 کابل،ص 700- 702

برای کوبیدن منزل میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بیرون کشیدند و دیوار های منزل او را با خاک یکسان نمودند وخود مستوفی را کشان کشان بیرون آوردند. بقول کاتب:« **میرزا محمد حسین خان را با سربرهنه و لای و لجن به رو مالیده و دست برعقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضیحت چون حیوان قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند، سپاهیان با سرنیزه تفنگ براو تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. درعین هجوم و ازدحام، برگدمحمد انورخان به عزم اینکه لکها روپیه از مال دولت و عجزهٔ ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع نموده و هزاران نفر از اعیان و اشراف و مأمورین را به دسیسه و اعتساف، خانمان برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع می گردد و پس خود را بردوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پای های خویش را از دو طرف برسینه اش آویخته، هردو دست برسرش گرفت و در ظاهر چون حمارش سوار آمد و در باطن از هدف نوک سرنیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمد انورخان، ترک حمله کرده، سرنیزه حوالهٔ او نکردند، همچنان محمدانور خان بر دوش او سوار، از لای و لجن به کمال بدحالی در مبرزش کشانیده و محمد انورخان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخالء مقید داشتند و درب مکان را برسرش قفل زدند.** دراین حال جنرال عبدالرحیم خان سراز اورسی کشیده وسپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمد فرمود که اگرخون ناپاک ونجس این خوک بی باک را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده ومنافع هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع وتلف خواهید نمود. پس بهتراست که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول ومال خود را از نزد او اخد و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و از این گفتار وممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست ازقتل او برداشتند. » [1]

1- سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم، ص 712

تدابیر محمودخان درجلال آباد و اعزام محبوسان سیاسی به کابل تحت حفاظت غلام رسول هراتی

پوپلزائی روایت میکند که:«محمود خان[بعد یاور] ساعت (۶) صبح چهار شنبه ۷حوت سال ۱۲۹۷ ش بهمراه قاضی عبدالشکور خان بارکزائی و محمدغوث خان بارکزائی کرنیل رسالهٔ شاهی از ارگ کابل بطرف جلال آباد فرستاده شد.

محمود خان حینی که وارد جلال آباد گردید، به معیت هر دو نفر مذکور نزد غلام رسول هراتی سرکردهٔ جمعیت شورشی رفت. غلام رسول هراتی از ورود هیأت اعزامی کابل احترام کرد. محمود خان «**نماینده و فرستادهٔ دولت امانیه**» در همان شب اول ورود به جلال آباد، بر فراز منبر برآمد و اشتهار حضور امان الله شاه را که در باب **انتقام خون پدر و استرداد استقلال افغانستان** طبع کرده بود، در محضر ایشیک اقاسی حضوری نیک محمد خان گردیزی و عبدالرزاق خان ارغندهی و قاپوچی باشی فیض محمد خان و هفتاد نفر وکلای غلام رسول هراتی قرائت نمود. و فردا صبح میرزا عبدالرشید خان منشی را با اعضاء دفتر دارالانشاء حضور که در جلال آباد حاضر بودند، در پیش خواسته بکار آغاز کردند.

و هدایات شفاهی که امان الله شاه در ارگ کابل بوقت اعزام هیأت بطرف جلال آباد فرموده بود یکی هم این مطلب تاکید شده بود که: بسیار دقت شود که به خاندان یحیی خان تکلیف نرسد و بدون مزاحمت آنها را و دیگر محبوسین را بطور مهذبانه بکابل بفرستید. و سردار نصرالله خان «نائب السلطنهٔ سابق» و سردار عنایت الله خان «معین السلطنهٔ سابق» اگر بخواهش خودشان عزم ورود بکابل داشته باشند بیایند، و اگر قصد آمدن نداشتند باوشان گفته شود که خود را بطرف لغمان بکنار بکشند و در جلال آباد نباشند، زیرا که ما در آنجا خیال دیگر داریم و مطلب امان الله شاه این بودکه: در همین هفته ما آنجا را مرکز فعالیت های نظامی تأمینات سرحدی سمت مشرقی و جهاد استرداد استقلال قرار میدهیم و باید موانع و مخالف وجود نداشته باشد.

غلام رسول هراتی سرکردهٔ شورشیان اگرچه،در اول ورود محمود خان از وی بحیث نمایندهٔ حکومت امانیه احترام کرد، اما قلباً اطاعت نداشت و برای

اینکه قدرت حکمرانی خود را ثابت نماید، یکنفر قصاب گران فروش را در حضور محمود خان آمر عمومی جلال آباد بامر خود محکوم به جزاء ساخت و **به عساکر گفت که: گوش او را به چوب میخ کنید.** محمود خان ازین حرکت او پی برد که وجود او در جلال آباد خالی از خطر نمی ماند چرا که به نماینده و فرستادۀ دولت و حکومت امانیه اعتنائی نورزیده مصدر چنین جسارت گردید و خود را حاکم جلال آباد میداند....

محمود خان به غلام رسول گفت: چون شما اشخاص را حبس کرده اید بهتر است همین ساعت قبل از ظهر پنجشنبه عموم محبوسین را به موترها همراه عساکر تا کابل برسانید و خود شما بحیث سرکرده تا کابل بروید واپس تشریف فرمای سمت جلال آباد شوید، زیرا که شخص دیگر این خدمت مهم را بجز شما بسر رسانده نمی تواند، وقتی که عموم محبوسین را در ارگ سپردید، چون ابتدا، سلطنت است پادشاه ازاین خدمت صادقانه و فعالیت های عسکری که در این یک هفته در جلال آباد نموده اید، خیلی خوش میشود. و من انتظار بازگشت با موفقیت شما را در جلال آباد دارم.

محبوسین که عموماً اهل دربار زمان امیر حبیب الله خان بودند، از محابس متعدد کشانیده شده بسواری موترها و بهمراه عساکر محافظ و در تحت سرپرستی غلام رسول هراتی بطرف کابل فرستاده شدند. چون تیلفون بندر بگرامی در تصرف نظام الدین خان ناظم آمر هیأت مستحفظین بود، بذریعه تیلفون خبر داد که محبوسین عموماً بطرف کابل فرستاده شدند و لازم که توسط عمله شما در طول راه از فتح آباد تا بگرامی و کابل مراقبت شود. این مطلب و هم تسلیم شدن عساکر و حاضر شدن نصرالله خان به نوشتن بیعت نامه نیز مخابره گردید، و از بگرامی بمرکز ارگ مخابره گردید. و شهریان کابل نیز خبر یافتند که محبوسین امروز بوقت آفتاب غروب و شام بکابل میرسند. از حصۀ پل مستان تا میدان قصر سلامخانۀ عام مردم بانتظار استاده و این عبارت را تکرار میداشتند که امروز قاتل های پدر ما را بکابل می آرند.

محمود خان شخصی معتمدی را در جلال آباد دانانده[فهمانده] گفته بود که بهمراه غلام رسول هراتی تا ارگ کابل رفته و این پیام مرا بحضور عرض کند که غلام رسول شخص نهایت شریر بالفساد است و من او را به طلسمی و بحیث سرکردۀ جمعیت محبوسین بکابل فرستادم و چون او آرزوی باز آمدن به جلال آباد دارد، قطعاً اجازه نفرمائید و او را به سمت دور به یک

وظیفه تعیین نموده بفرستید، و مفصل احوال او را وقتی که بکابل برسم عرض خواهم نمود.» [1]

پیام محمودخان به اعلیحضرت امان الله خان:

«من که خاندان مصاحبان خاص را از جلال آباد تا کابل بقسم محبوس فرستادم، دوسه حکمت بکار بردم. اول اینکه اشخاص را بنام محبوس تحت نظر مراقبت عساکر قرار دادم تا درطول راه مورد حمله از طرفی واقع نشوند، ودیگر اینکه چون اطلاع بمن رسید که در وقت کشته شدن پادشاه نوبت پهره ومحافظت خیمه گاه از شاه علی رضاء کرنیل بود، برای اینکه غلام رسول هراتی بهمراه یازده نفر رفیق هراتی خود از جلال آباد دور شود، او را محافظ خاندان مصاحبان قرار دادم ودیگر اینکه شاه علی رضاء را نیز مؤظف محافظت محبوسین ساخته بهمراه نفری او تا کابل فرستادم.

وگفت: غلام رسول هراتی جوان چهارشانهٔ تنومند وچشم تابدار بی علم و بی سواد واما انسان پرمدعا وجاه طلب وهمینکه شنید فرمان امیر نصرالله خان در کابل رد شد، موقع یافته بحکم خود تمام سرداران وصاحب منصبان و عملهٔ حضور را در رباط ها وکار بانسرا محبوس نمود. و بهمین طلسم آنقدر وحشت و دهشت بروی کار آورد که همه افراد سپاه از حکم او سرتابی نتوانستند، که اگر خوف واندیشه ئی از جانب کابل نمی داشت آنهمه محبوسین را قتل عام می توانست. و او دوازده نفر سپاهی از مردم هرات یکجا داشت، وافراد ناعاقبت اندیش تحت تاثیر فکر او رفتند.» [2].

پوپلزائی درادامه مینویسد:«**غلام رسول هراتی و ده نفر سپاهی هراتی رفقای او در همین ساعت بهمراه نفری خاندان مصاحبان خاص بشمول سردار محمدنادر خان و برادران اوشان و یکعده شخصیت های دیگر از افراد عملهٔ حضور بسواری موتر از جلال آباد بطرف کابل فرستاده شدند و بوقت شام روز بکابل رسیدند.** [3]

حین وصول محبوسین جلال آباد به کابل[در۸ حوت ۱۲۹۷ ش] «بدهان دروازهٔ شرقی ارگ کابل سپاهیان قطعهٔ ارگ به دستهٔ محافظین تحت ادارهٔ

1- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،ص85

2-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،.... ص 87

3- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،ص83

غلام رسول گفتند: وظیفهٔ شما تاهمین جا بسر رسید و حال نفری را بما بسپارید، محبوسین را بطور عموم در برج متصل حرامسرای ارگ در منزل فوقانی حبس کردند، و بعداً در هر دومنزل بالا و پایان جا داده شدند. **غلام رسول هراتی حاکم پنجشیر مقرر گردید.»** [1]

مرحوم پوپلزائی، درمورد دستگیری مستوفی الممالک،روایت دیگری ارائه کرده میگوید :محمود خان [یاور] در جلال آباد چند تا عسکر را عقب مستوفی الممالک اعزام کرد، اما مستوفی حاضر به آمدن خود نشد وبر روی عساکر آتش گشود ویکی را کشت و بعد درتاریکی شب با موتر خود فرارکرد ومیخواست وارد کوهستان شود[2]، اما بنابر پیش بینی های داهیانه امان الله خان،توسط پسران محمد سرورخان پروانی که از دست مستوفی الممالک درکابل زندانی بودند وبخون مستوفی تشنه ،او را در راه فرار به کوهستان در محلی بنام «سولانک» تگاو، دستگیر و بکابل فرستادند [3].

امان الله خان در جمله اقدامات پیشگیرانه خود، شام روزجمعه دوم حوت،«نظام الدین خان ناظم را بسواری موتر به شیرپور فرستاد که از محبس آنجا پسران محمدسرور خان پروانی را که از مدتی در اثر دشمنی مستوفی الممالک محبوس اند، بحضور بیاورد تا مورد عفو قرار بگیرند و هم خدمتی از آنها گرفته شود، و مقصد انکه: بعد هدایات و اعطاء تفنگ و کارتوس و روپیهٔ نقد بطرف پروان فرستاده شوند تا از ورود مستوفی الممالک و یا تردد اتباع او بدان سمت ممانعت کنند. این امر تا ساعت شام همان روز انجام یافت. و هر چند این یک پیش بینی احتمالی بود، مگر تصادفاً افراد مذکور خود مستوفی الممالک را دستگیر کرده بسواری موتر مستقیماً بکابل رسانیده در محبس ارگ سپردند.

«مستوفی در بدو ورود خود به ارگ کابل گفت: قاتل امیر صاحب شاه علی رضاء است و اگر در مورد این شخص مراعات شود، خون پدر ما به هدر میرود. و گیرندهٔ انتقام خون پدر باید ازین شخص باز خواست کند.» [4]

1- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،ص94

2- پوپلزائی، همانن اثر، ص90

3- دشمنی پسران محمدسرورخان پروانی با مستوفی الممالک بخاطر اعدام برادرشان محمدعثمان خان پروانی، داستان مفصلی دارد که در مقاله جداگانه تقدیم خواهد شد.

4- پوپلزائی، همانن اثر، ص 90،82

پوپلزائی درمورد استعفای امیرنصرالله خان مینویسد:«نصرالله خان امیر مخلوع بوقت عصر روز پنجشنبه (۸حوت) سال ۱۲۹۷ ش در قصر سراج العمارت جلال آباد مرکز ولایت ننگرهار، بخط و امضاء خود بیعت نامه نوشت و بجهت تقدیم بحضور اعلیحضرت امان الله شاه به محمود خان بارکزائی نماینده و فرستادهٔ آن دولت مستقل سپرد و متن ازینقرار است:

"حضرت الهی جلّ سلطانه وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار و نور دیدهٔ برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته بمقاصد دارین کامیاب گرداند، چون بموجب التجاء وبیعت ارجمندان سعادت مندان معین السلطنه و عضدالدوله و باقی ارجمندان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارات افغانستان را قبول کرده مشروحاً بحضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم، در ثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنهٔ کابل بحضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزردگی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دلبند ارجمند خود بقرار یکه میدانستم میدانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند را از خود می شمارم، بنابران خود من برضاء و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده از درگاه حضرت الهی جل جلاله امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی میخواهم ، ان شاء الله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنهٔ کابل گردیده و بدیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد، باقی یام بکام باد – تحریر فی یوم پنجشنبه (۲۵) ماه جمادی الاول سنه۱۳۳۷ق] (نصرالله)
پنجشنبه (۸حوت)۱۲۹۷ ش مطابق (۲۷)[فبروری]۱۹۱۹ م است».[1]

1- پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،ص 101، مطابق ص 707 سراج التواریخ. بجای ماه مارچ، ماه فبروری تصحیح گردید. زیرا امیر نصرالله خان از پنجشبه 20 فبروی اول حوت تاپنجشنبه بعدی مدت یک هفته امارت کرد و روز هشتم حوت مستعفی شد که برابر با 27 فبروی میشود.و روز 28 فبروری(9 حوت) امان الله خان به عنوان امیرافغانستان تاج برسرگذاشت.

بگفتهٔ کاتب،مولف سراج التواریخ ،اعلیحضرت امان الله خان با رسیدن استعفانامه نصرالله خان فوراً آنرا فوتوگرافی کرده به تمام ولایات وقشله های نظامی فرستاد تا جلو هرگونه فتنه را گرفته باشد **وهم روز نهم حوت ماه شمسی را روز جشن امارت خود قرار داد.** [1]

سخنرانی شاه امان الله خان در روز تاج پوشی:

پس ازمواصلت استعفای امیر نصرالله خان فردای آن(روزجمعه نهم حوت /۲۸فبروری۱۹۱۹) شهزاده امان الله برای اعلام تاج پوشی خود با همراهی فضل محمد مجددی (بعدها شمس المشایخ) به مسجد عیدگاه رفت و به مردم افغانستان و شهریان کابل سخنرانی کردو گفت :

« اول برهمه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال وحاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام. »[2]

وبعد گفت: «ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملتم را به جای خود[شان] ننشانم ! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من ! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن ، بیائید تا که سرهای پرغیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم ! »[3]

این سخنان شاه آزادی خواه از جانب سربازان وافسران و شهریان کابل با غریو ونعره های الله اکبر و زنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

بنابر گزارش مرحوم پوپلزائی،امان الله خان، تاج سلطنت را با شرط کسب استقلال افغانستان، از دست عساکر درمیدان نظامی شرق ارگ پذیرفت. ومینویسد:**«عین الدوله، در روز جلوس خصوصی خود جمعه (۲)**

1- سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم، ص 708

2-سراج التواریخ،جلد4بخش سوم،ص 669 ، اعلامیه اشتهار امیرامان الله خان

3 - حبیب الله رفیع، مقدمه حاکمیت قانون،ص ۸ ،سراج التواریخ،جلد4، بخش سوم، ص669(اعلامیه اشتهار امیرامان الله خان)

حوت سال ۱۲۹۷ ش گفت: من کلاه و تاج سلطنت را مشروط به حصول استقلال کامل افغانستان بر سرمی گذارم، تا آنکه بهمین مراسم بوقت قبل از ظهر جمعه (۹) حوت سال مذکور در محضر عساکر و در میدان نظامی واقع سمت شرق ارگ، تاج استقلال را از دست عساکر پذیرفت. چون مشاورین دولت برای ثبوت عظمت و قدرت نظامی و سیاسی افغانستان تاج استقلال را از یک خوشهٔ گندم بر اساس تاریخ این ملت در جلسات اول پیشنهاد نموده بودند، بآن اساس مفکورهٔ مردم و هم مقتضاء فکر بلند خود اعلیحضرت منظور گردید. بتاریخ دوشنبه اول برج سنبلهٔ سال ۱۲۹۸ ش در پغمان در مراسمی که اهل دربار امضاء موافقه نامهٔ آخرین حصول استقلال کامل را تبریک می گفتند، اعلیحضرت امان الله شاه فرمود: **بزرگترین جوهر گران قیمت استقلال کامل است که بحمدلله تعالی از بخت و طالع این ملت باسعادت واپس بدست آمد، و آن جوهر اعلی که مؤید ثبوت این استقلال تامهٔ ملت افغانستان است، همان تاج استقلال از یک خوشهٔ گندم است که به ما بمیراث رسیده است.قاری عبدالله خان شاعر شهیر کابل در وصف این مراسم گفته است:**

شهٔ قلمـرو افغـان امیـر امـان الله — امین دولت و دیـن خسـرو بلند اقبـال
گرفته تاج ونگین پدر به استخلاف — نشسته است به تخت شهی باستقلال[1]

پایان ۱۲/ ۱۱/ ۲۰۱۷

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان، ص 99

مقاله نهم

نقش علیا حضرت در رسیدن پسرش امان الله خان به سلطنت افغانستان

برهم خوردن روابط امیر با علیا حضرت سراج الخواتین :

داکترکاظم ،در باره علیاحضرت سراج الخواتین مادرامان الله خان وبرهم خوردن مناسباتش با امیرحبیب الله اطلاعات جالبی در اختیار میگذارد.

وی مینویسد:«بعضی ها قتل امیر را به تیره شدن روابط امیر با علیا حضرت سرور سلطان ـ مادر شهزاده امان الله خان نسبت میدهند.

علیاحضرت مدت طولانی زن محبوب وملکه رسمی امیربود و براو تأثیر زیاد داشت پس از آنکه علیا حضرت در باغ چهلستون کابل جنجال برپا کرد ،امیراز او کناره گرفت و از آن به بعد مناسبات امیربا او آشکارا خصمانه شد. شایعهٔ نزدیک به حقیقت اینست که میگویند خواهرمقرب امیر ـ شاهدخت هاجره ملقب "اخت السراج"ُ شبی درقصرچهلستون محفلی زنانه برپا کرده بود که درآن امیرمصروف عشرت وخوشگذرانی بود. علیا حضرت به مجرد آگاهی در نیمه شب خود را به قصر رسانیده ومجلس به وضع ناهنجار برهم خورد. دراین وضع علیاحضرت خواهرامیر را "دلال" خطاب کرد وخود امیر را "کنیززاده وکنیزپرست" گفت و یا به روایت دیگر علیا حضرت به روی اُخت السراج یک سیلی حواله کرد که سیلی با رو گشتاندن اخت السراج تصادفا به روی امیر خورد که گفته میشود با اینکار امیرتصمیم گرفت علیاحضرت را بعداً طلاق دهد، ولی سردارنصرالله خان مانع شد وامیر را ازاین اقدام منصرف ساخت .از آن پس رنجش ها، کشیدگیهای داخلی و خصومتها بین امیر وعلیاحضرت بحدی رسید که شهزاده امان الله خان به جدیت درمقابل پدربه حمایت مادرش پرداخت.

بارکزائی ها و اقوام نزدیک ملکه نیز خاموشانه از او حمایت میکردند ، ولی ازترس امیر حرفی بزبان نمی آوردند. بابرهم خوردن روابط داخلی، علیاحضرت به پلان قبلی خود مبنی به رسانیدن پسرش شهزاده امان الله خان به سلطنت باجدیت بیشتر دست بکار شد. البته سردارنصرالله خان نائب السلطنه برادر امیر وسردارعنایت الله خان معین السلطنه پسرارشد امیر هریک خود را ذیحق جانشینی امیر میدانستند و درحالت عادی شهزاده امان الله خان چانس رسیدن به سلطنت را بجای پدر نداشت، زیرا اوپسر سوم امیر و روابط او و مادرش نیزبا امیر برهم خورده بود. دراین شرایط فقط علیاحضرت بود که باید میکوشید تا موقف پسرش را در دربار و بین مردم تقویه کند، چنانکه همین کار را کرد، اما گمان نمیرود که علیا حضرت دراین فکر بوده باشد که با قتل امیر بتواند پسرش را جانشین پدر سازد، زیرا دو کاندید قوی و مستحق دیگر برای احراز مقام سلطنت مقدمتر از شهزاده امان الله خان وجود داشت .

بیمورد نخواهد بود که در بارهٔ تلاشهای علیاحضرت برای استحکام موقف شهزاده امان الله خان دربین درباریان و خانواده های با نفوذ آنوقت نیزدر اینجا ذکرمختصری به میان آورد، چنانکه: علیا حضرت خواست با وصلت عنایت الله خان وهمچنان امان الله خان با فامیل طرزی ازیکطرف روابط دو برادر را نزدیک و دوستانه سازد و از طرف دیگرهردو را زیرتأثیر فکری یک شخصیت با نفوذ و دانشمند قراردهد، تا بدانوسیله عنایت الله خان را از تأثیر نصرالله خان بیرون آورد. همان بود که خیریه دختر بزرگتر محمود طرزی را برای عنایت الله خان و ثریا دخترسوم او را به پسرخود امان الله خان تزویج نمود .علیا حضرت درعین زمان به دختران خود توصیه کرد تا روابط نیک با فامیل مصاحبان برقرار نمایند که درنتیجه دختر دوم مسماة صفیه ملقب به "ثمرالسراج" به عقد شاه ولی خان برادر نادرخان درآمد و دختر سوم مسماة راضیه سلطان ملقب به "نورالسراج" با محمدهاشم خان برادر نادرخان نامزد شد که بعداً این نامزدی بهم خورد وکینه جای دوستی را بین دو خانواده گرفت .دختراول مسماة سایره ملقب به "سراج البنات" به عقد پسرمامای خود والی علی احمدخان پسرشاغاسی خوشدل خان درآمد که خودش وپدرش از جمله شخصیت های با نفوذ دربار بودند .علیاحضرت به این اکتفا نکرد، برادر زاده خود مسماة زرین ـ ملقب به "علیا مخدره" خواهرعلی احمدخان را به احمدشاه خان پسر سردارآصف خان پسرعم نادرخان تزویج نمود که ملکه حمیرا دخترش بعدها به عقد

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در آمد. علاوتا علیا حضرت یکی دیگر ازدختران امیر مسماة صفورا- ملقب به "قمرالبنات" را که از مادر نورستانی و نزد علیاحضرت مقرب بود، به عقد شاه محمود خان برادردیگر نادرخان درآورد که این نزدیکی با خانواده مصاحبان متأسفانه بعدها به اصطالح عوام "چپه فیر" کرد. همچنان او دختر سردارفقیرمحمدخان مامای خود را به عقد این محمدولی خان دروازی ـ یکی از غلام بچه های خاص وشخصیت مؤثر دربار درآورد که بعداً شخص نقش بسیارعمده در دوره امانی بازی کرد .علیاحضرت هفت برادر داشت که همه وظایف بزرگ حکومتی داشتند، بخصوص شاغاسی خوشدلخان "لویناب" که عضو مقتدرشورای دولت بود. همچنان پسران کاکای علیا حضرت نیز در مقامات بلند دولتی رسیده بودند. بابا محمد سرورخان پدرناسکه او نیز ازشخصیت های با نفوذ دربار نصرالله و صاحب عزت و اکرام دربین مردم وخوانین بود. ازسوی دیگرعلیاحضرت با آنکه ظاهراً خان نائب السلطنه را مانع رسیدن پسرخود به سلطنت میدید، ولی با موصوف چنان رابطهٔ نیک ونزدیک داشت که او فکرمیکرد گویا ملکه از او به حیث جانشین امیرحمایت میکند.»**(کاظم، داکتر سیدعبدالله: زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، ۲۰۰۵ ،صفحه ۱۱۲ تا۱۱۵)**

نقش خاندان علیاحضرت در پیروزی امان الله خان :

مرحوم استاد پوپلزائی درکتاب خود(سلطنت امان الله شاه وتجدید استقلال)، از سهم ونقش خاندان علیا حضرت مادر شهزاده امان الله خان در پیروزی وساختار واستحکام دولت امانی یاد کرده و رجالی را که در استحکام یا تضعیف دولت امانی سهمی داشته اند، با دقت نام ونسبش را ثبت نموده و درمورد خاندان علیاحضرت مادرامان الله مینویسد:

«مسماة سرور سلطان والدهٔ سکهٔ امان الله شاه از طرف پدر فرزند سردار شیردل خان بارکزائی و از طرف مادر فرزند مسماة بی نظیر سلطان پوپلزائی و در صحنهٔ سیاست داخلی هم متکی بهمان دوطایفهٔ بزرگ ابدالی «ثم درانی» بوده و از آن دو نیروی قومی و ملی که رسوخ و نفوذ سیاسی و عسکری از قدیم داشتند، استفاده کرده است. » [1]

1- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه ،ص 124

[علیاحضرت]« در ایام مریضی و فوت امیر عبدالرحمن خان در تأسیس امارت سلطنت همسر خود سردار حبیب الله خان مصدر فعالیت های بزرگ گردید و [به]واسطهٔ تحریکات جدی او افراد نخبه و سرشناس ملکی و نظامی طایفهٔ درانی از سردار حبیب الله خان طرفداری و پشتیبانی نموده رسالهٔ شاهی و هم جمعیت هر دو قوم را حاضر هر نوع فداکاری ساختند. جلوس امیر حبیب الله خان پنجشنبه (10) برج میزان سال 1281 شمسی مطابق (19) جمادی الآخر 1319 قمری وموافق (4) اکتوبر 1901 میلادی است.

امیر حبیب الله خان این مراتب همت او را فراموش نکرد و بتاریخ پنجشنبه (13) رمضان المبارک سنه 1321 قمری مطابق 1282 شمسی (علیا حضرت سراج الخواتین) لقب داد و ملکهٔ معتبر و رسمی و سرخیل بانوان افغانستان گردانید. و این پسر علیا حضرت یعنی سردار امان الله خان (12) سال عمر داشت و تا این وقت نام آن ملکه در فرمانها [والدهٔ نور چشم امان الله خان] نوشته میشد.

و از تاریخ (10) میزان 1281 ش ادعای بی بی حلیمه «بوبوجان و پسرش سردار محمد عمر خان» در امر سلطنت فسخ گردید ولی این کینه ورزی سردار محمدعمر خان ابن امیر عبدالرحمن خان تا خاتمهٔ عمر باقی ماند. و بهمان اعتبار بود که لارد کرزن دریاد داشت ماه دسمبر سال 1891 م حبیب الله خان را بحیث جانشین پدر برسمیت شناخت و اعلیحضرت خطاب نمود.» **[پوپلزائی، همان،ص 125]**

«سردار امان الله خان که در شب پنجشنبه (5) ذیقعده الحرام سنه 1309 ق مطابق (10) برج جوزای سال 1271 ش [31 می 1892 م] در نزدیک ده زرگر پغمان بدنیا آمد، در سنه 1322 ق/1283ش خطاب عین الدوله یافت و دخیل امور سیاست گردید و درسنه 1328 ق در مکتب فنون حربیه داخل و در زمان حیات پدر سه بار به وکالت مقام سلطنت برگزیده شد. چون اعتبار واقتدار طایفهٔ مادر داشت از سائر شاهزادگان حتی از کاکا و دو برادر بزرگ[خود] سبقت می برد.

چون در اصول طایفهٔ درانی تصریح شده بود که باید فرزند ملکهٔ رسمی در انتخاب سلطنت مقدم باشد این دلیل نیز مدنظراهل سیاست و از

همان جهت بود که سرشناسان خاندان های وقت اغلب بدور سردار امان الله خان عین الدوله جمع میشدند و این رجال اغلب از طایفهٔ پدر و مادر علیا حضرت بودند. و افراد رسالهٔ شاهی که از سنه 1310 ق و 1319 ق جلب و احضار یافته شامل خدمت بودند، تحت تاثیر همین سیاست قرار داشتند. و رسالهٔ درجه اول قشون شاهی «غند اردل» بود که صالح محمد خان ولد دادمحمد خان جنرال غند اردل و این شخص از اولادهٔ وزیر شاه ولی خان «قبیلهٔ بامی زائی طایفهٔ پوپلزائی و ملکه سلطان جدهٔ علیا حضرت از همین خاندان و هم جان بیگم بنت محمد اکبر خان بارکزائی عیال صالح محمد خان و جان بیگم مذکوره شاه بوبو لقب داشت و دختری کاکای علیاحضرت بود.»[پوپلزائی، همان،ص 126]

مرحوم پوپلزائی درمورد نقش خاندان پدری علیا حضرت از رجال ذیل نام می برد:«چون علیا حضرت بنت سردارشیردل خان لویناب است، خاندان مذکور که بنام شاغاسی خیل معروف و اولادهٔ یسین خان بارکزائی اند؛ از آغاز تا انجام دورهٔ امانیه یعنی از زمان طفولیت او تا خاتمهٔ سلطنت امانیه نهایت خدمتگذاری و فداکاری نموده اند.

معروفترین رجال آن خاندان در دورهٔ امانیه: بابامحمد سرور خان، سکندرخان، سلطان علی خان، محمد ابراهیم خان، عبدالعزیز خان، یاور محمود خان، خواجه محمد خان[وعبدالحبیب خان] اند. علی احمد خان [پسر لویناب خوشدلخان برادرزاده علیاحضرت بود] که چهاربار بادولت امانیه مخالفت نمود، و اما مصدرخدماتی هم شده است.»[پوپلزائی، همان، ص 126]

<u>بازگشت علیاحضرت از جلال آباد بکابل</u>

عزیزالدین وکیلی پوپلزائی در مورد علیاحضرت مینویسد: «علیاحضرت سراج الخواتین که در برج جدی سال ۱۲۹۷ ش در رأس محترمات دودمان شاهی از کابل به جلال آباد عزیمت کرده بود، بعد انجام مراسم فاتحه خوانی امیرحبیب الله خان در قصرشاهی جلال آباد و بعد از آنکه راه بین کابل - جلال آباد تحت تأمین هیأت های انتظامیهٔ قواء امانیه گرفته شد بسواری موتر عازم کابل گردیدند. »

جواب علیا حضرت به امیرنصرالله خان:

نصرالله خان چون شام روز جمعه (2 حوت) خبر یافت که سردار امان الله خان عین الدوله سلطنت او را قبول ننموده، در جلال آباد به

علیاحضرت سراج الخواتین گفت : این حرکت امان الله عاقبت خوب ندارد و پیام بفرستید که بیعت کند و بگویید که اگر بیعت ننمایی از تو نارضاء می باشم وشیرپاک خود را بتو نمی بخشم.

علیا حضرت [بجواب امیرنصرالله خان]گفت: من از کابل بی خبر می باشم. وهم اگر من باین طرز عبارت پیام بفرستم دخالت مرا در امور سیاست وسلطنت ثابت میسازد و در حالی که او انتقام خون پدر خود وحصول استقلال کامل مملکت افغانستان را مطالبه کرده باشد، من به هیچوجه وسیله شده نمی توانم....من خوش هستم که امان الله را بزور شمشیر بر خود تسلیم نمایید. امیر نصرالله خان گفت: خوب است اگر شما بیدخل هستید تا هر وقت بی دخل بوده و روزی نشود که عریضهٔ پسرت را آورده از وی شفاعت کنید.

علیاحضرت گفت: **برای امان الله مرگ بهتر است از آنکه من روزی عریضهٔ او را نزد تو قاتل پدرش گذاشته شفاعت کنم.و بعد این سخن یک بدیگر دشنام ها دادند.**

امیر نصرالله خان بعد خروج از حرمسرا پیام فرستاد که مقداری از زر وجواهر و اشیاء بیش قیمت برادرم امیرصاحب شهید که در نزد شما است بفرستید تا تسلیم صندوق خانهٔ دولت شود. علیاحضرت گفت: حینی که بکابل رسیدم همه اشیاء را بقید فهرست آورده به صندوق خانهٔ دولت می سپارم. امیر نصرالله خان ازین اشارت دانست که او آرزوی سلطنت پسر خود را دارد، وایشیک اقاسی عبدالحبیب خان [بن محمدشاه خان] را که برای محافظت حرمسرای علیاحضرت مقرر بود ، تاکید به محافظت بیشتر نمود. چون در جلال آباد حالت اغتشاش روی داد، غلام رسول هراتی سر دستهٔ شورشیان او نیز یکنفر وکیل خود را بمحافظت دروازهٔ حرمسرای علیاحضرت مقرر نمود. »[1]

«روزی که علیاحضرت حرکت بطرف کابل نمود،[وقتی] پسر مامای خود نظام الدین خان سر کردهٔ هیأت مستحفظین را دید گفت: «**به نفری ملکی و نظامی از طرف من بگویید: خداوند تبارک وتعالی نیک ومبارک بگرداند که امان الله یک برادر عسکر دلاور شما کمر بانتقام خون پدر شما ملت وحصول استقلال این مملکت بسته است. و باید تماماً مردانه و**

1-پوپلزائی، همان اثر، ص 85-86

شجیعانه قیام ورزیده بهمراه آن برادر از خود گذر خود همدست و همفکر شده از طریق حصول استقلال کامل بکام دل خود برسید. »[1]

امان الله شاه برای اداء احترام موکب عالیهٔ آن مادر قهرمان استقلال ترتیبات شانداری گرفت. از حصهٔ شرق قومی باغ تا دروازهٔ حربی ارگ کابل را که در همین میدان مراسم ابلاغ استقلال در محضر عموم عساکر وجمع شهریان کابل بعمل امده بود، ساحهٔ پذیرائی پادشاهی قرار داد. محترمات دودمانهای کابل نیز برای اداء احترام د رکنار جاده صف بسته استاده بودند. علیاحضرت در دقیقهٔ که از موتر فرود آمد، به پسر خود و هیأت مستقبلین نظامی و رجال خاندانی گفت:**تا انتقام خون پدر تان و استقلال تامهٔ افغانستان را حاصل ننمایید و یا در این راه سر ندهید، من باور نمی کنم که شما فرزندان امیر صاحب شهید باشید. او که شما را فرزند میدانست بر شما است که حق پدری و فرزندی را اداء سازید. وگفت: به کلمات و ترددات هیچ یک از منافقین و مخالفین فریب نخورده تشویش و اندیشهٔ باطل را بدل راه ندهید. بخداوند توکل کنید و از خالق ذوالجلال (ج) نصرت و یاری بخواهید. چون ادعاء شما حق است حق تعالی بشما یاری و مددگاری مینماید. وگفت: اقوام و پدر ومادر من وفرزندان من همان کسانی اند که عزمی که کرده اند و دست بیعتی که داده اند برنگردند. امان الله تاخود را در این راه فدا نسازد من او را فرزند خود ونور چشم رشید خطاب نمی کنم.**

محمدعمرخان کرنیل [پسر سردارشیردل خان لویناب] وعبدالعزیز خان [پسرمعاذالله خان] که در نزدیک موکب استاده بودند، عین این کلمات را بآواز بلند در برابر صفوف عساکر ابلاغ نمودند، وآنقدر تاثیر نمود که مانند عصر روز جمعه (2 حوت) از عموم عساکر یک جوش وهلهلهٔ بزرگ بلند شد وگفتند: تاجان در تن و روان در بدن داریم بر نمی گردیم.

چون در مدت دو روز مراسم جلوس رسمی وهم دو روز مراسم محفل فاتحه خوانی وتبریک سلطنت وقت را دربر گرفت وعموم سرخیلان بانوان خاندان های سرشناس کابل برای اداء مراسم فاتحه وهم تبریک سلطنت حاضر میشدند.علیاحضرت در مورد سیاست سلطنت فرصت نیافت. سه روز بعد در حالی که والدهٔ معظمه اش «مسماة بی نظیر سلطان» در رأس محترمات شاهی قرار داشت بعموم افراد دودمان خود گفت: در عهد

1-پوپلزائی، همان اثر، ص 85-86

امیرصاحب شهید چندبار گفتم: اصلاحاتی در اوضاع قومی واجتماعی بعمل بیاید واما منظور نشد چرا که همدران وقت بنابر دلائلی که گفته میشد شرائط آنقدر مساعد نگشته بود، وحال وقت آن است که باید برآورده گردد. **شما حاضرین مجلس بدل نگویید که ما زن هستیم ما را به سیاست سلطنت چه کار؟ بلی من هم زن هستم ولی به سیاست سروکار دارم.** امیرصاحب شهید وقتی که از هندوستان معاودت کردند میخواست اصلاحاتی بعمل بیارد. هر چند که بعضاً وبلکه اکثراً مفید بود، چون شرائط وامکانات برای عموم خاندان ها هنوز فراهم نبود موافقت نکردم وعقلاً وقت در مجلس حرف های مرا تائید کرده بودند چرا که گفته بودم این اصلاحات سی سال پیش از وقت است. وحال وظیفهٔ ما آن است که باید بگوییم مردان بزرگ وسالخورده وصاحبان تجربات کامل از مشورت های معقول خود دریغ نورزند وشما محترمات سلام وپیام مرا به پدران وبرادران بزرگ وموسفیدان خاندان های خود برسانید که چیزی که برای خیر واصلاح امور مملکت از روی فهم وتجربه میدانید بگویید.وبقرار مفکورهٔ مامای بزرگوارم عالیجاه سردار فقیرمحمدخان اول باید کنیز و غلام آزاد گردند و رسم برده گی از افغانستان بکلی برطرف شود واگر که غلام بچه و کنیزک تا امروز در دربار سلطنت مانند فرزند وبحیث فرزند تربیت و عزت دیده اند ولی چون این نام اصطلاحاً باعث تحقیر تلقی شده است، بعد از ین لفظ هم بالکل ممنوع قرار داده شود. و دیگر محبوسین بهرنام واشتباهی که بقید مانده اند از قید رها گردند وفراریان از خارج خواسته شوند. واین احکام باید از همین ایام ابلاغ استقلال تنفیذ یابد. واگر که این حاجت به توصیه ندارد چرا که میدانم امان الله خود جوان مهربان در حق مردم است.» [1]

بگفته پوپلزائی :«و امیر نصرالله خان و تابعانش محصور و متزلزل و تا سه روز دیگر با هر قدر تپش و تلاش و ارسال و مرسول مکاتیب خصوصی بهر طرف ناکام گردید، زیرا که انقلاب عسکری جلال آباد و هم خاندانی او را محاصره و حاضر به تسلیم نمود.» [2]

سهم خاندان مادری علیاحضرت

1-پوپلزائی،همان اثر، بعد ازص 83
2- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،ص85

پوپلزائی در ادامه سهم خاندان پدری علیاحضرت، ازنقش مادر علیاحضرت وماما وپسران ماما ودامادان ماما نیز یاد نموده مینویسد:« بی نظیر سلطان و الدۀ علیا حضرت که از اولادۀ سردار شاه علم خان پوپلزائی بود، قوم و تبار خود را همیشه به جانبداری نوادۀ خود توصیه و تحریک می نمود.» این خانم باهمت وبا درایت وقتی از قیام نواسه اش عین الدوله برای خونخواهی پدرش مطلع شد ونیز ازتردد وتذبذب برخی رجال دربارکه باطناً به امیر نصرالله خان چشم امید دوخته بودند ودر ظاهر به امان الله خان سرمی جنباندند، این پیام را بصورت عاجل نوشت و به جنرال صالح محمدخان فرستاد:

پیام بی نظیر سلطان مادر علیاحضرت عنوانی سران نظامی کابل

«برای خدمت دولت علیۀ افغانیه از ارجمند نور چشم رشید امان الله جان جوان دلاور تر و مرد باغیرت باهمت غریب نواز و دلسوز در حق بیچارگان پیدا شده نمی تواند، و دیدید که در همین زمستان، چند اوقات سالیان دیگر در حق بندی ها و قرض دارها چه اندازه لطف و مهربانی و ترحم و شفقت نمود. چون شما از طرف پدر و مادر قوم و خون شریک من می باشید، لازم که اولتر تمام منصبداران فوج نظام دارالسلطنه اعم از سواره و پیاده را با هم متحد و متفق داشته بکمک امین نظام و دیگر خون شریکان همتی و رشادتی بکار ببرید تا از ین شیوۀ فدویت خود در راه انتقام خون امیر صاحب شهید و استقلال این دولت عالیۀ اسلامیه و جامعۀ مقدسه افغانیه سرخروی و کامیاب باشید. ولازم که رویۀ نفاق در پیش نیاید و از اهل نفاق احتراز شود. و من خود حاضر شده ام که حمائل استقلال پیرایه را بدوش گیرندۀ انتقام خون پدر بیاویزم و بدانانم که نور چشم امان الله در خواص اعلی اسلامی و افغانی از پدران و مادران بزرگ میراثی دارد فقط" امضاء: بی نظیر سلطان درانی.»[پوپلزائی ، ص 76]

تبصرۀ پوپلزائی در پای این پیام:

«جدۀ عین الدوله بوسیلۀ ارسال این پیام تحریری در حقیقت تمام قدرتمندان قلم و شمشیر را در حساس ترین مرحلۀ تاریخ یعنی ساعت اول جلوس خصوصی عین الدوله بر سریر سلطنت تحریک و تشجیع نمود و کافۀ زنان افغانستان را در این عزم بالجزم حصول استقلال کامل افغانستان شریک و شامل گردانید.و این است یکی از مراتب نهضت نسوان در دودمان امانیه که در ساعت بدو جلوس خصوصی او شور و هیجان دیگری

در جمعیت مردان و زنان خاندان های بزرگ کابل برپا گردید، و شاملین مجلس از ابراز احساسات یک محترمهٔ نجیبه افغان خیلی ها تحسین نموده آفرین گفتند و تا آنکه این آوازهٔ بمردم درانی قندهار رسید.»[پوپلزائی ، همان اثر، ص76]

برادر بینظیرسلطان، «سردار فقیر محمد خان شاغاسی مامای سکهٔ علیا حضرت، پسر و هم چهار داماد خود را بطرفداری عین الدوله ترغیب می نمود. که اینک در این تاریخ سیاسی نامهای چهار دختر و داماد های او را می نویسم:

دلبر سلطان،عیال سردار امیر محمد خان حکمران غزنین (بارکزئی)

مزاری سلطان،عیال محمد ابراهیم خان سرپروانه ثم وزیر عدلیه (بارکزئی)
خورشید سلطان،عیال محمود خان امین نظام ثم وزیر مالیه (قوم پوپلزائی)
عذراء سلطان، عیال محمد ولی دروازی که اخیراً وکیل مقام سلطنت گردید.

سردار فقیر محمد خان درهفتهٔ اول [قیام] یعنی قبل از جلوس رسمی امان الله شاه از مردم چهاردهی و پغمان برای عین الدوله بیعت گرفت. چون مردم از بیم لشکرکشی امیر نصرالله خان جرئت نمی توانستند گفتند: هرگاه نصرالله خان غالب گردید میگوییم فقیر محمد خان شاغاسی از ما مردم بیعت گرفت و مسئولیت نداریم. و همچنان پسرش نظام الدین خان (منشی دفتر عین الدوله]خدماتی بنفع دولت امانیه نموده است [که در بحث قیام عین الدوله برضد کاکایش از وی یاد شده است.]

... خلص آنکه امان الله شاه به نیروی حسن اخلاق و مدارا به خلق و به نیروی فکرو تدبیر خاندان وطایفهٔ مادر که او را در کار دولت و حصول استقلال تامه و عدالت اجتماعی مشورت نیک میدادند و خصوصاً که در روز جلوس خصوصی آن و ثیقهٔ موکد بسوگند نوشته و باقبول هر نوع فداکاری بحضورش تقدیم نمودند، بقوت روحی و فکری امان الله شاه بیشتر افزوده شد. و از همین شهرت که طائفهٔ درانی جانبدار امان الله شاه [شده اند] ، در هفتهٔ اول ماه حوت سال 1297 ش یکبار دیگر، رسماً و علناً ثابت نمودند[و] تمام اقوام و قبائل افغانستان جانبدار او شده بیعت نامه ها فرستادند. و چیزهایی که امان الله شاه بمردم وعده داد، مردم بدل باور کردند که این فرزند ملکهٔ معتبر که نسل بالنسل زادهٔ بزرگان افغان است ، همین اعتبار را دارد.

چون سلطنت بیگم بنت شاهزاده مودود درانی[مادرمحمود طرزی] بود، علیا حضرت به نسبت قومیت پدر و مادر به محمود طرزی و اولادش که عمری به مسافرت تیر کرده بودند، نیز شفقت و محبت بسیار[می] نمود و ثریا دختر او را برای پسر خود عین الدوله به ازدواج گرفت و این وصلت نیز به نفع دولت امانیه تمام [شد]. محمود طرزی به علیا حضرت احترام داشت.

محبوسینی که در ایام جلوس امان الله شاه از حبس رها شدند، ممنونیت نموده می گفتند: که عین الدوله به سفارش و توصیهٔ مادر و جدهٔ محترمه خودش چند بار از احوال محبوسین در محبس خبر گرفته، پول نقد و البسه و در ایام زمستان پوستینچه [بما]بخشید و وسیلهٔ تقدیم عرائض ما بحضور امیر حبیب الله خان گردید تا آنکه در این جلوس خود ما را بطور عموم از قید و حبس رها فرموده، کنیزی و غلامی را برطرف ساخت. فراریان را از خارج احضار و شامل کار گردانید.»[پوپلزائی، همان،ص 127] بدینسان دیده میشود که خاندان مادری علیاحضرت نقش چشم گیری در موفقیت وپیروزی شهزاده امان الله خان بر کاکایش امیر نصرالله خان داشته اند و بدون چنین پشتوانه قوی قومی ، سقوط سریع واعجاب انگیر امیر نصرالله خان ، امکان پذیرنبود.

پایان 14/ 11/ 2017

مقاله یازدهم

عدالت امانی، از خانوادۀ سلطنتی آغاز شد

درافغانستان،از قدیم معمول بوده که وقتی شاه جدیدی برتخت سلطنت تکیه میزد، به خاطر ابراز خوشحالی وخوشنودی از تخت نشینی شاه محفلی برگزارمیشد ودرآن یک تعداد از رجال وبزرگان لشکری وکشوری ودوستان ومخلصان ونزدیکان شاه اشتراک میکردند و با بیان سخنان وصف آمیز وامیدوار کننده از شاه نو، محفل را گوارا و رونق می بخشیدند.

درشب دهم حوت 1297ش، به مناسبت جلوس رسمی شاه امان الله محفلی در ارگ شاهی کابل برگذارشد که در آن تمام رجال ملکی ونظامی ودوستان وهمکارانی که او را درقیام علیه کاکایش حمایت وهمراهی کرده بودند اشتراک داشتند. درختم محفل، شاه نطقی کرد وبه حاضرین در دربار، مشی حکومت خود را که تحقق عدالت باشد،از مهمترین وظایف یک زمامدار شمرد و توضیح کرد که خدمت به مردم بجز صداقت در اجرای وظایف ناممکن است و همه باید وظایف خود را با کمال صداقت وراستی انجام دهند، زیرا با همه شناخت ودوستی های که با هریکی از حضاردارد، وقتی مساله عدالت در میان باشد ،رعایت حال هیچ کسی را نخواهد کرد،اینک سخنان شاه امان الله:

"عزیزانم عساکر واهل دربار! مقربان من در دوره های طفلی، شباب و جوانی ام تا امروز بسیار بودند و حال هم بحمدالله تعالی بسیار اند.

زیرا وقتی که من بصداقت خدمت کنم، هر فرد افغانستان دوست صدیق من است. و فدائیان من که من فدائی آنها هستم، در این جمعیت اعتماد بیشتر بصورت متقابل موجود است چرا که اتحاد و اتفاق کامل وجود دارد و مرا معتمد اول خود می شناسند.

و کسانی از شما که از سنین طفولیت با من رفاقت و خصوصیت دارند، میدانید در نزد من مقام و منزلت ایشان از چه لحاظ بیشتر است. باین معنی که آنها از افکار و خیالات این خدمتگار افغانستان پوره مطلع اند و آرزوهای مرا بیشتر و بیشتر از دیگران در پیش می برند. و این قرابت و صمیمیت مراد از ایفاء خدمت با صداقت به مملکت معظمهٔ اسلامیهٔ افغانیه است که میخواهم ازین خصوصیت ها و قرابت ها برای خدمات وطن مقدس مان افغانستان استفاده کنم. راه راستین همان است که خداوند (ج) فرموده است و برای یک زمامدار بهتر از عدالت کاری نیست.

و بعد ازین ساعت اگر در مراتب رسیمهٔ شما تفاوت های ظاهری بملاحظه برسد، مایوس نباشید. زیرا که بزرگترین مراتب و مناصب بسر رساندن درجات اعتماد است. و شما ملت که زمام مهام مملکت اسلامیهٔ افغانیه را بکف اختیار این خدمتگار سپردید، چون مسئول حقوق خلق الله شناخته شدم فکر و نظر من از قبول این بارگران سلطنت وسعت دیگر پیدا کرد که در آن صورت که اگر کمترین ضعف حرکتی از جانب یکی از همکاران من بظهور برسد لحاظ و مراعات نخواهم توانست، چرا که قانون شریعت و سلطنت نمی گذارد. و لهذا امور نظامی و ملکی را بهر وسیله ئی که صورت اجراء آنرا بهتر سنجیده بتوانم می سپارم.

و چون من یک سرباز فدا کارم ،این اعتماد من بهرفرد شما بهترین و عالیترین درجات مناصب نظامی و ملکی است. و از حضرت باری تعالی جلت عظمته التجاء و تمنا دارم که بعمر و صحت هر یک شما برادران صاحب قلم و شمشیرکه دست اتحاد خدمت از ساعت اول جلوس سلطنتم داده اید بیفزاید تا مطابق برضاء پاک پروردگار عالمیان جل علی شانه العزیز و بروفق آرزوی خالصانهٔ من که خدمتگار فدایی دین و وطن شما بودم و هستم، از هر فرد شما این است که برای انجام خدمات باصداقت این وطن مقدس همیشه کمر همت بسته موجبات سرافرازی مرا که بشما

اعتماد دارم حاصل نمائید. و کار های عاجلی را که در مرور این هفت شب و روز با یک جدیت فوق العاده انجام داده اید اعتماد و اطمینان مرا و ملت افغانستان را نسبت بخود زیاد تر ساختید. وکسی که در این مرحلهٔ حساس بامن دست عهد و همراهی داده است، باور دارم که از ذریت این اشخاص فداکار علامت وفا داری و فداکاری برای ملت و مملکت فخیمهٔ نجیبهٔاسلامیهٔ افغانیه ابراز خواهد گشت. ولذا از بدایت حال این سلطنت بشما برادران همدست و همفکر خود مکرر خطاب می کنم که از این ساعات اولین تا روزمرگ بشما همکاران فدایی دولت و وطن اعتماد هر نوع صداقت دارم . وشما عین همین درجهٔ صدق و اخلاص مرا بتمامی افراد پیر و برنای این مملکت اسلامیهٔ افغانیه برسانید و دست دعا ببارگاه حضرت آفرید گار دانای توانا بلند دارید تا همهٔ ما و شما در برابر خدمات مرجوعهٔ محوله کامیاب و سرافراز و نیکنام باشیم".[1]

قطع معاشات نسبی و جیره طعام از مطبخ شاهی:

دریک جامعه عقب مانده وسنتی که مناسبات خانخانی و روابط قومی وخویشاوندی، ستون پایه های نظام مطلقهٔ سلطنتی را می ساخت، تطبیق عدالت اجتماعی، یکی ازمشکل ترین وسخت ترین کارهای بود که رژیم نوپای امانی میخواست دست به تحقق آن بزند. دست زدن به چنین امری بدون تردید، نارضایتی وشکایت بزرگان قومی ورؤسای قبایل را در پی داشت. معهذا حکومت خود را مکلف میدید تاعدالت را فدای مناسبات قومی وقبیلوی نکند، وبخاطر خیر عمومی، در برابرامتیازات عده یی زورآور، بایستد و سعی نماید به مردم بفهماند که درحکومت امانی همگی از حقوق مساوی برخوردار اند وهیچکس را بردیگری امتیاز نیست. اما فهماندن یک جامعه نا آگاه که تخمین 99 در صد آن بی سواد بودند و از حقوق خود و وجایب حکومت هیچگونه آگاهی نداشتند، کارمشکلی بود.

برای رژیمی که در نظرداشت بلا معطلی موضوع استقلال کشور را با ابرقدرت انگلیس مطرح کند و درصورت عدم حصول مرام از راه سیاسی، به جنگ توسل جوید،و آنگاه به حمایت نیروهای قومی سخت نیاز

1-پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،وحصول استقلال مجدد افغانستان،بخش اول، ص 97

دیده میشد، به نظر میرسید که نمی باید سران قومی و رؤسای قبایل را از خود ناراض کند، با وجود این همه خطرات، امان الله خان نخستین اقدامات انقلابی عدالت خواهانه را از طایفه محمدزائی که سلطنت به آن طایفه منسوب بود، آغاز نمود.

شاه امان الله در راستای عدالت اجتماعی،در هفته های اول بقدرت رسیدن خود، معاشات نسبی خانواده های محمدزائی وهمچنان جیرهٔ طعام از مطبخ شاهانه به خانه های برخی ازسرداران بشمول کاکایش سردار محمدعمرخان را قطع نمود.

مؤلف کتاب سلطنت امان الله شا، مرحوم پوپلزای مینویسد:« امیرعبدالرحمن خان، برای افراد خاندان محمدزائی که سنین عمرشان از دوازده بیشتر می بود، اعم از زن ومرد در سال سه صد روپیهٔ پختهٔ کابلی معاش نسبی مقرر نمود، ونیز کسانی که در سنه 1295 ق و1296 ق مصادر خدماتی شده ویا خسارات ملک ومال دیده بودند، از یکنیم هزار روپیه تا سه صد روپیهٔ پختهٔ کابلی در سال مواجب مقرره داشتند. واین اصول تا ماه دلو سال 1297 ش معمول بود.در برج حوت سال 1297ش [مارچ 1919 م] امان الله خان فرمان داد که از تاریخ اول ماه حمل سال 1298ش معاشات نسبی بصورت عموم قطع گردد. واین قانون جدید از تاریخ شنبه اول حمل 1298ش [19جمادی الآخر 1337ق – 22 مارچ 1919 م] نافذ گردید....در این وقت داد وفریاد از بعض خاندانها بلند شد وعده یی از سرداران عارض شدند که این حقوق برای ما بطور اعزازی منظور نگشته وما این حق را در بدل خدماتی که کرده ایم مستحق گشته ایم.

اعلیحضرت امان الله شاه فرمود: اسناد تصادیق خدمات حاضر شود. چون اسناد اکثر شخصیت ها وخانواده ها حاضر نگردید، حکم اول انفاذ یافت. وبرای عده یی از سرداران که فی الواقع در مراحل مختلف خودشان وپدران شان مصادر خدمات ملکی ونظامی بنفع مملکت افغانستان شده واسناد دست داشت شان ثابت می کرد، حقوق ملی آنها را از طریق اراضی مکافاتی بعوض مواجب مستمری شان منظور وباعطای زمین زراعتی وباغ معاوضه نمود. میرمحمدعلی خان را وکیل فروش اراضی مقرر فرمود که از طرف پادشاه

باشخاص قبالهٔ شرعی بدهد، که البته عدهٔ محدودی باین امتیاز نائل گردیدند واز اکثر سلب گردید.» [1]

پوپلزائی می افزاید که «از زمان امیرعبدالرحمن خان برای یک تعداد زیاد خانوار وابستگان بعض سرخیلان ملازمین مقرب که از سمت های دور وارد شده واز مطبخ ارگ طعام طبخ شده جیره می بردند، وبدون آنکه جیره خواران کدام خدمتی به ملت کنند وبمحض خصوصیت خدمت شخصی وشناسایی دوره های سابق یعنی زمان مسافرت امیرعبدالرحمن خان ارتباط پیدا کرده از سالیانی بستنی های طعام از طباخ خانه شاهی اخذ وتناول می نمودند، اعلیحضرت امان الله شاه در بدوجلوس خود قطع فرمود واز روی عدالت اسلامی فرمود: چون هزاران نفر باطراف واکناف مملکت بفقر وفاقه در دشت ها ودره ها بسر می برند، بهتر است که ما این مصارف نان ودسترخوان را برای مصارف مکاتب وشفاخانه ها تخصیص بدهیم. چون این حکم نافذ شد خاندان های مفت خور اقوام سریتی ها سخت آزرده ومایوس شدند وحرف هایی می گفتند. واین نتیجهٔ مفت خوری وآموخته خوری بود.» [2]

این اقدام شاه ،این پیام رابه مردم میرساند که شاه طرفدارعدالت است وبخاطر عدالت، پروای نارضایتی اقوام وخانواده سلطنتی را هم نمیکند، پس هیچکسی نباید از شاه توقع لحاظ و مراعایت دوستی وقومی وخویشاوندی را داشته باشد.این اقدام شاه واقعاً یک اقدام شجاعانه بود. امان الله خان،با این کار خود که خلاف شرع هم نبود، زبان ده ها هزار مستمری بگیرمفت خواره را به بدگوئی علیه خود بازکرد.

افزون برآن:

شاه دست بیک سلسله اقدامات انقلابی زد که تحسین مردم افغانستان وسایر ملل را بر انگیخت، ازجمله میتوان از اقدامات ذیل آن شاه ترقیخواه نام برد:

1- پوپلزائی، همانن اثر، ص 130
2- پوپلزائی، همانن اثر، ص 131

<u>اولین</u> اقدام انقلابی امان الله خان،قیام برضد کاکایش امیر نصرالله خان بود که توانست ظرف یک هفته وی را مجبور به استعفا از امارت به نفع دولت کابل نماید.

<u>دومین</u> اقدام انقلابی شاه ، اعلام استقلال افغانستان در نخستین سخنرانی اش به شهریان کابل وعساکرحاضر درمیدان نظامی قصر سلامخانه در روزجمعه ، دوم حوت 21/1297 فبروری 1919، و انتشار اعلامیه سلطنت با تعهد به کسب استقلال کشور بود.

<u>سومین</u> اقدام انقلابی شاه ، ارسال مکتوب رسمی از جلوس خود بسلطنت افغانستان، به حکومت هند برتانوی وآمادگی برای عقد معاهدات دوستی واحترام متقابل بود.

<u>چهارمین</u> اقدام انقلابی شاه ، اعزام هیئات فوق العاده معرفی افغانستان مستقل به جهان وآماده برای عقد قرارداد های دوستی وهمکاری های متقابل بطور شفاف بود.

<u>پنجمین</u> اقدام انقلابی شاه ، اولتیماتوم به جانب انگلیس بود.او وقتی دریافت که انگلیس ها مکتوب اورا جواب نمیدهند، به تاریخ 13 اپریل در ارگ کابل جلسه ای تدویر نمود که در آن دپلوماتان خارجی وبزرگان ومشران ملکی ونظامی کشور بشمول سفیرحکومت هند برتانوی استراک داشتند، در سخنرانی خود گفت: « من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم . بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان ، آزاد است و به هیچ نیروی ، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شودکه در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید. و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید:" آنچه گفتم فهمیدی!" سفیرانگلیس بااحترام جواب داد:" بلی فهمیدم." [1]

<u>ششمین</u> اقدام انقلابی شاه امان الله، اعلام جهاد برای استرداد استقلال افغانستان یعنی نبرد با استعمار انگلیس بود که در آن قوای نظامی محدود افغانستان از 3 جبهه (ننگرهار،پکتیا، قندهار) با انگلیسها به جنگ پرداختند. ودرنتیجه این جان بازیها وفداکاری ملت افغان، دشمن وادارشد تا

---

1 - دبلیو ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان،ترجمه پوهاند زهما، پشاور ص۸.

به پای میزمذاکرات صلح درراولپندی،بنشیند وسرانجام استقلال افغانستان را برسمیت بشناسد.

بدین سان دیده میشود که اعلیحضرت شاه امان الله خان بعد از جلوس بر تخت کابل، در ظرف شش ماه در تمام عرصه های سیاسی ونظامی، علیه دشمنان خود ومردم افغانستان، پیروز وسرافراز برآمده است.

یک سند تاریخی،با امضای شاه امان الله برای تحقق عدالت

سایت همبستگی،گزارش میدهدکه : «بازهم سند تاریخی دیگری از دوران پرشکوه امانی به دست آمده که در آن توجه و برخورد جدی امان‌الله خان این شاه عادل و وطندوست را به ماموران خطاکار دورانش میتوان دید و از آن آموخت.

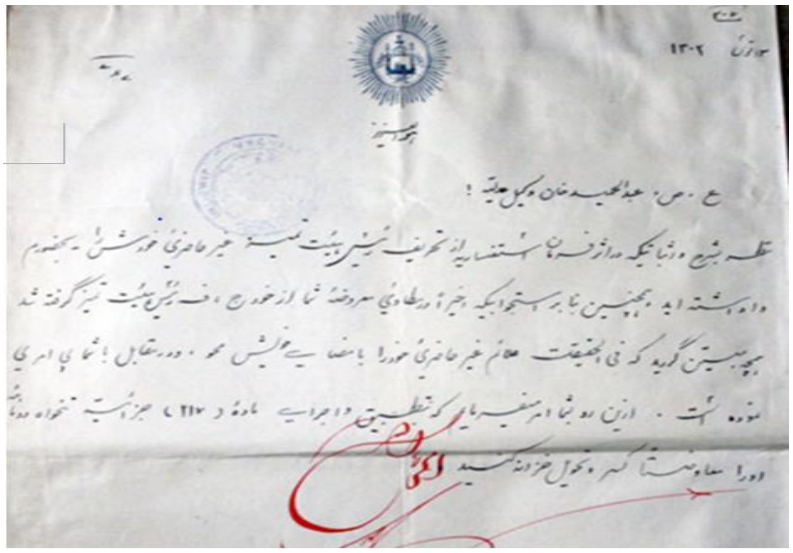

این سند که در آرشیو ملی افغانستان نگهداری می‌شود، فرمان مورخ ۱۳ قوس ۱۳۰۲ با امضای امان‌الله خان عنوانی وزیر عدلیه است که از او خواسته است تا معاش دوماهه رئیس هیئت تمیز را به خاطر اینکه «علائم غیرحاضری خود را با امضای خویش محو» کرده است کسر و تحویل خزانه نماید.

افغانستان زمانی از فساد و غارتگری وحشتناک پاک خواهد شد که فردی به پاکی و جدیت امان‌الله خان زمام امور را بدست گرفته ابتدا کشور را از سلطه بیگانگان خلاص کند و بعد سیاست‌هایش را بر احساس مسئولیت و دلسوزی در برابر منافع ملی پایه ریزی کند. »
(ویب سایت همبستگی، مورخ 26 /5/ 2016)

اما تا دیرنشده است باید این سخنان افغانستان شناس امریکائی را که ۳۰-۴۰سال بعد از دوره امانی ، بیان داشته است،اینجا نقل کنم که گفته است :

«امان الله خان یک پادشاه وزمامدار منور بود. توسط یک دسته افغانهای ترقی پسند حمایت میشد. او سعی کرد تا تمام مردم افغانستان را از خواب گران بیدار سازد و از حیطهٔ ارتجاع ومحافظه کاری بیرون کشد،ویک راه بهتر حیات را برای همه ایشان وانمود سازد.... او میخواست یک ملت قوی، متکی به خود و آزاد داشته باشد، ویک دولت مترقی ومعاصراسلامی را تشکیل دهد. درعهد او خواب هایش درست تعبیر نشد وصدق پیدا نکرد.»[1]

پایان ۱۰ / ۱۱/ ۲۰۱۷

1-لودویک ادمک،روابط خارجی افغانستان در نیمهٔ اول قرن بیستم، ترجمهٔ پوهاندمحمدفاضل صاحب زاده،پشاور،ص123

مقاله یازدهم

قصیده ای درمدح اعلیحضرت امان الله خان
(ازطبع غلام جیلانی جلالی)

غلام جیلانی جلالی، از شاعران وادبای چیره دست و دانشمند کشور بود.او درعهد امانی بحیث مدیر معارف قندهار خدمت کردو درسال 1311به عضویت انجمن ادبی کابل در آمد. از اومقالات واشعار آبداری در مجلات وروز نامه های کشور برجای مانده است. از جمله اشعار وی قصیده فوق الذکر درمدح اعلیحضرت امان الله خان است که در قوس 1300 آنراسروده است. ازاین قصیده و قصاید دیگرش به نظرمیرسد که در شعرسرائی از سرامدان روزگارخود بوده وکلامش بوی کلام عنصری ملک الشعرای دربار سلطان محمود غزنوی را میدهد.

ایا ندیده بگیتی حریم امن وامان — بروزگار جهانداری بزرگ شهان
باحترام گذرکن بخطهٔ کابل — باعتبار نظر کن به کشور افغان

ببین اهالی کشور چسان غنودستند — بزیر سایهٔ چتر خدایگان جهان
مهین خسرو اعظم امان الله — که صیت معدلتش برگذشته ازکیهان

امیر عالم وعادل شهنشهٔ غازی — که اوست دین نبی را یگانه پشتیبان
قضا مثال و قدرقدرت و فلک رفعت — سکندر ابهت وجم سریر ودارا شان

بگاه بزم بود ماه بر فراز سریر — بگاه رزم بود، شیر شرزهٔ غران
بسال گرچه جوانست شاه ما لیکن — برای پیر کند کارهای صعب آسان

چنانکه کرده و خواهد کند بیاری حق
مظفرانه فتوحات عالی و شایان
شها، مها، ملکا،خسروا، جهاندارا
بسیط روی زمین را زتست امن وامان

کنون که کرده خدا برتو ملک ارزانی
بتارک تو فرو هشت افسر شاهان
رجال دولت تو مردمان دانشمند
مقربان درت کار دان و با ایمان

بخویش راه مده مردمان خائن را
چوماردان که چکد زهرش ازبن دندان
اگر راه بیابد به ملک دشمن دین
شود اساس دیانت زبیخ و بن ویران

شها دو چیز بود باعث ترقی مُلک
یکی عدالت و دیگر سیاست شاهان
مراین دو نکته بود شرح وافی و کافی
که داد جَدّ تو توضیح آن به نغز بیان

اگر که در به شکی درعرایض چاکر
رجوع کن تو بتاریخ دولت افغان
رعیتند ترا دوستان از دل و از جان
بقای ذات ترا خواستار خورد و کلان

ز حضرت توشها ! معذرت همی جویم
که نیست درخور من پند دادن لقمان
همیشه تا که بود ماه واختر و خورشید
هماره تا که بود روز وشب فلک گردان

عنایتت ز یمین و مهابتت ز یسار
بماندا بتو این تاج و تخت جاویدان
بحضرت تو مقرب هر آنکه دوست بود
نصیب دشمن تو باد حقاری و خذلان
(پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه / ۴۰۱)

داکترلطیف جلالی، داکتر سلام جلالی، وداکتر علی احمدجلالی، جنرال ارکان حرب ، نویسنده ومولف تاریخ نظامی افغانستان ، فرزندان همین شخص اند.همه فرزندان جلالی آدم های تحصیل کرده وبا استعداد وصاحب هوش تیز وذکاوت سرشار واهل کار ودر افغانستان صاحب مقام وکرسی های مهمی بودند.

وصف اعلیحضرت شاه امان الله را ار زبان غلام جیلانی خان جلالی دیدیم،اکنون از قلم صوفی عبدالحق بیتاب وصف بچهٔ سقو را بشنویم:

وصف بچهٔ سقاو از ملک الشعراء بیتاب

پوپلزائی درمورد دستیابی به شعر استاد بیتاب در اوصاف حبیب الله کلکانی مینویسد: «صوفی عبدالحق بیتاب ملک الشعراء که بتاریخ 20 حوت سال 1347 به عمر83 سالگی درکابل فوت کرد، در اثرسفارش دارالتحریر شاهی وخواهش دوستانه استاد خلیلی وفامیل آن متوفی ، روز شنبه 19 جدی1349 ش مطابق ذیقعده 1390 ق درکارته پروان در منزل عبدالواحد خان برادر بیتاب مرحوم حینی که مصروف خطاطی لوح مزار استاد بیتاب بودم، عبدالواحد خان مذکور ضمن اظهار حقایق زندگانی ملک الشعراء بیتاب از بعضی قطعات ومسدسات خصوصی متذکر شده بمن ارائه نمود. وبرای اینکه استاد بیتاب درسال انقلاب سقو به عمر 41 سال ودرکابل حاضر ودارای عقل سلیم وهم شخص بی غرض وحق بین بود، هشت بند ازیک مسدس او را عیناً درج تاریخ مینمایم:

اول عقرب ۱۳۰۸ش

شکر لله دوستداران عصر کلفت درگذشت
باز شد باب تمدن دور وحشت درگذشت
عهد عشرت آمد و وقت فلاکت در گذشت
جلوه کرد ایام خوش هنگام زحمت درگذشت
این همه از همت شاه وطن خواهان بود
کز وجودش افتخار ملت افغان بود

اینکه می گفتند کرده نائب مهدی ظهور
بود دزد رهزنی بی بهره ازعقل وشعور
از ترحم بی نصیب و از وفا بسیار دور
قتل انسان بود آسان پیش او را قتل مور
سخت ازسنگین دلیها ظالم وخونریز بود
هم باین تقریب گویم نائب چنگیز بود

دشمنان ملک ما بودند عمری در کمین
محو استقلال ما میخواستند از روی کین
بهراین خدمت مهیا شد برای شان معین
بچهٔ سقو یعنی خائن دین مبین
لعنت حق بر وی و هم بر طرفداران او
بر هوا خواهان بی وجدان بی ایمان او

بـد اگـر گفتـنـد شاه تـرقی خواه را
خادم دیـن گـر لقب ماندند حبیب الله را
نائب مهـدی اگر خـوانـدند آن گمراه را
نـثـر اگــر دادند بیت نعمت الله شاه را
این همه غیر از پرو پاگند دشمنها نبود
خالی از اغراض نفس مــردم دنیا نبود

نائب مهـدی لقب شد تا خری دجال را
کـرد تاثـیر عجائـب مـردم جهــال را
تا مژه برهم زدم دیدم دگرگون حال را
بی هوا خواه یافتم بیچـــاره استقلال را
تا بدادش از فرانسه حامی افـغان رسید
گوهرکان شرافت صاحب وجدان رسید

دربنای انقلاب آنکسکه شرکت کرده است
برخلاف سلطنت تحریک ملت کرده است
دولت ما را دچـار صـد فلاکت کرده است
تا قیامت بهرخود تحصیل لعنت کرده است
ظالمان کـردند ملـک و ملـت ما را تــباه
یا الـهی در دو عالم باد روی شـان سیاه

هیچ سگ مانند او توهین یک ملـت نـکرد

از برای دشمن ما کس چنین خدمت نکرد

ازهوای نفس اگر بدعت سر بدعت نکرد

با معین السلطنت آخر چرا بیعت نکرد

عاشق بربادی ما آن خبیث رو سیاه[1]

هم زحب سلطنت گردید باغی از دوشاه

دراین شعر، استاد بیتاب بچهٔ سقو را:خائن دین مبین اسلام(نه خادم دین)، دزد رهزن،خردجال، نائب چنگیز،ظالم، خونریز، بیشعور، خبیث،روسیاه، باغی و از سگ کمتر تعریف کرده است.

ختم

1-عزیزالدین وکیلی پوپزائی، سلطنت امان الله شاه واستقلال افغانستان (بخش ۲،ص ۵۲۰)

مقاله دوازدهم

محاکمهٔ مستوفی الممالک(پدراستاد خلیلی) وعلت غرغره کردن وی از درخت توت

امان الله خان و دوستان همفکر اوپس از پیروزی برامیرنصرالله خان وجلوس براریکه قدرت، به تحقق این امر توجه نمودند که حکومت جدید می باید به مردم ثابت نماید که داد مظلومان را از ظالمان میگیرد و هرکس به دیگری ظلم و زورگوئی کرده باشد ویا از سوی رجال قدرتمند دولتی خود و یا اقارب شان شکنجه شده و براثر شکنجه جان داده باشند ویا مجبور به دادن رشوت شده باشند، میتوانند شکایت خودرا به محکمه بسپارند، تا شکایت شان مورد بازپرسی ودادخواهی قرارگیرد. و هرکسی که انسان های بیگناه را برای کسب امتیاز به تباهی کشانده باشد، باید به سزای اعمال خود برسد. مردم کابل که از خدا چنین روزی را میخواستند، دست استغاثه بلند نمودند و عرایض وشکایات خود را به محکمه پیش کردند.

یکی از رجال مقتدر وسفاک و ظالم که از عهد امیر عبدالرحمن خان تا پایان عهد امیر حبیب الله خان، بسیاری از خانواده ها را به ماتم نشانده بود، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک (پدراستاد خلیلی) بود که علاوه بر مستوفیت (امورجمع آوری مالیات وعواید دولت از مردم وحسابدهی به حکومت) درعین حال ادارهٔ ضبط احوالات (جاسوسی) را هم بدست داشت. این مرد درزمانی که امورامنیت واستخبارات را اداره میکرد، با متهم کردن افراد به برهم زدن امنیت یا سوء قصد علیه امیر، هرکه را میخواست، زندانی میکرد ومورد شکنجه قرارمیداد واگر متهم به او رشوت نمیداد،سالها باید رنج زندان وجور زندانبان را میکشید. ودر زیر شکنجه های صد بار سخت تر از مرگ، مجبور بود به جرم ناکرده خود اعتراف

کند و سرومال خود را از دست بدهد. از این لحاظ ترس ونفرت ازاو در دل عام وخاص موجود بود.

فیض محمدکاتب مورخ دربار امیر حبیب الله خان که وقایع مهم را روزانه درج سراج التواریخ میکرد واز نزدیک شاهد ظلم ودسیسه بازی وکردار توطئه آمیز مستوفی الممالک بود، ظالمانه ترین عملکرد مستوفی الممالک را در رابطه به دستگیری واعدام مشروطه خواهان اول زیرنام(وقایع ماه صفر سال ۱۳۲۷ قمری/۱۹۰۹م) چنین گزارش میدهد :

" روز پنجشنبه چهارم صفر، ملا منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعۀ مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضۀ به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضۀ هر دوتن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمدحسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هردو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، درشب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته بپرسید و آن دو تن برطبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضۀ خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یادکردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغندیی از غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عملۀ حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دوتن سیاهه اعداد مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند. حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تیلفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شباشب مصحوب (همدست) آدم خان پسر ملک پیردوست

احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاد، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکترعبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسهٔ حبیبیه و سیداحمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد لودین] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم بر پا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمدصفر خان و سیدقاسم پسر میرغلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که درقضیه قتل محمد نادرشاه نیز به اعدام محکوم ولی ازطریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران رعب و هراس عظیم درقلوب عموم شهریان افتاده ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد.

و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزائی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزادهٔ او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصهٔ رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار برگیرند و هرسه تن در گردنهٔ ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمهٔ توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.

و پس ازآن عبدالواسع[مولوی] وعبدالرب[مولوی] پسران [مولوی] عبدالرؤف کاکری و تاج محمد خان پسرمحمدعلی خان و قاضی عبدالحق و ملا محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزائی چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [فیض محمد کاتب] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیرمرحوم [امیردوست محمد خان] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعهٔ متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده

تن دیگر تحت حفاظت عده ای ازنظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیلهٔ آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضهٔ استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جملهٔ قتله، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوبخان فوفلزائی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرورخان پروانی از کابل گریخته و در سرحد قوم مهمند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پریدند. پس از چندی گرفتاران جلال آباد درکابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند.» [1]

یکی ازاین خانواده های برباد رفته از دست مستوفی الممالک، خانواده محمدسرورخان پروانی بود که فرزند رشیدش کرنیل محمدعثمان خان پروانی در جمله قاتلین امیر به توپ پرانده شد و جایداد شان ضبط گردید و برادران خورد وکلان وخانواده اونیز به زندان شیرپور انداخته شدند وپسران عموی وی به ولایات دور دست تبعید گردیدند. داستان همین خانواده را اکنون از زبان پوپلزائی دراینجا میخوانیم:

« محمدسرورخان ساکن پروان سمت شمالی کابل در اوائل امارت امیرعبدالرحمن خان شامل خدمت شد و آن یکی از نامداران ولایت پروان بوده است. و از حضور امیرعبدالرحمن خان در سال چهارهزار وهشت روپیهٔ کابلی تنخواه داشت و در ولایات شمال افغانستان مصروف خدمت وهمانجا فوت شد. نظر به صداقت و اخلاص شعاری و خدمت گذاری او که مدت یازده سال خدمت کرده بود، در ماه شوال سنه 1308 قمری یکهزاروسه صد روپیه از حضور امیرعبدالرحمن خان برای شش تن پسران کوچک او و سه هزار وپنجصد روپیهٔ دیگرش به محمدایوب خان پسر بزرگ او که قابل خدمت بود، مرحمت شد و او مدت (19) سال خدمت نمود.

1-فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،ج4، بخش سوم،377- 378

در سنه ۱۳۲۷ ق[۱۹۰۹] جمعیتی که بنام مشروطه خواهان مصدر فعالیت شدند، چون یک تن از نفری واقعهٔ مذکور محمدعثمان خان کرنیل قلعه بیگی بن محمدسرورخان پروانی مذکور بود، و اشخاص مذکور چون ارادهٔ قتل امیر حبیب الله خان را در شب جشن ملتی داشتند و در قرآن کریم امضاء کرده باهم عهد بسته بودند[چنانکه در بالا ازقول کاتب حکایت شد،این توطئه توسط مستوفی الممالک علیه مشروطه خواهان تنظیم شده بود، وهیچکسی امضای آنها را بمنظور قتل امیر در گوشهٔ قرآن بچشم ندیده بود.سیستانی]، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک ساکن قریهٔ سعیدخیل کوهستان سمت شمالی و از ملیت تاجک[1]، که مخالف خاندان محمدسرور خان پروانی بود، این راز کشف نمود و بحضور امیرحبیب الله خان اطلاع داد. جوهرشاه غوربندی بضرب تفنگچه اعدام و داکتر عبدالغنی هندی محبوس و محمد ایوب خان قندهاری بدهان توپ بسته اعدام گردید.محمدعثمان خان پروانی بضرب گلوله های تفنگ اعدام و برادرانش محمدایوب خان، محمد زمان خان، محمدعیسی خان محکوم به حبس شدند. و تمام هستی

1- محمدحسین خان(مستوفی الممالک) درقاموس کبیرافغانستان،پشتون واز قوم " صافی" نوشته شده ومنبع آن تاریخ غبار (ص 653) نشان داده شده است، ولی پوپلزائی مستوفی الممالک را از لحاظ قومی تاجیک ضبط کرده است.[سلطنت شاه امان الله ،ص152] برای صحت موضوع به کتاب غبارمراجعه کردم ،درصفحه متذکره من نام پدرمستوفی الممالک وقومیتش را نیافتم،اما پوپلزائی که دوست استاد خلیلی وممدوح خلیلی نیز بوده است، مینویسد که مستوفی الممالک ازباشندگان قریه سعید خیل کوهستان و به قوم تاجک بوده است.[سلطنت شاه امان الله ،ص152] ودر پاورقی همان صفحه می گوید : مستوفی الممالک شوهرخواهر عبدالرحیم خان کوهستانی قوم صافی بود. ازاین ازدواج دو پسر :خلیل الله ونجیب الله بوجود آمدند . بنابرین خلیل الله خلیلی بنابرسنت مروج درافغانستان از پدرخود نسب می برد وتاجک شمرده میشود.علاوه بردلایل فوق پروفیسرصیقل[پنجشیری] درکتاب خود(زمامداری حبیب الله کلکانی)، خلیلی را تاجیک نامیده.(دیده شود مقاله زمامداری حبیب الله کلکانی، به قلم پروفیسر صیقل که توسط داکترنوراحمدخالدی ترجمه شده ودر فیسبوک Noor Khalidi درتاریخ 23 جولای 2016 به نشر رسیده است.)

دلبستگی شورای نظاریان به خلیلی وپسرش مسعود خلیلی برعلاوه تمایلات پدر وپسروفرزند پسر(مستوفی الممالک واستادخلیلی ومسعود خلیلی) نیز چنین واقعیتی را صحه میگذارد واگر پشتون می بود گمان برده نمیشد که قسیم فهیم مرده او را از پاکستان به افغانستان انتقال بدهد و در پهلوی مقبرهٔ سیدجمال الدین افغان بخاک بسپارد.ورنه عبدالرحمن پژواک هم از لحاظ شعر وهم از لحاظ فهم سیاسی وعلو شخصیت وشهرت ملی و بین المللی بلندتر از استاد خلیلی بود، چرا عظام رمیم آن مرد سیاست وکیاست را در کنار مقبره سید جمال الدین انتقال نداد؟ اینهم میتواند دلیل دیگری برای تاجک بودن خلیلی وپدرش باشد.

وجایدادشان ضبط وعائله واطفال شان بکابل در محبس شیرپور سپرده شدند. محمدافضل، محمدموسی خان، محمداکرم خان، عبدالغفورخان پسران کاکای محمدعثمان خان مذکور در قندهار، هرات، مزار، میمنه، فرار شدند واملاک ودارایی شان ضبط گردید.

خاندان محمد سرورخان پروانی می گفتند درحق ما ازاثر اطلاع غلط و تهمت میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک که با ما مخالفت دارد، این ظلم شده است. وهمیشه عرائض بحضور عین الدوله تقدیم می کردند. میرزا محمدحسین خان که نمی خواست در ولایت پروان خاندان صاحب رسوخ باقی بماند و با این خاندان که دشمنی داشت، مقیدبودن آنها را نفع خود می دانست وآزاد بودن آن اشخاص را مخالف امنیت وانمود می کرد[1] ... وسردار امان الله خان عین الدوله که در هر وقت برای خیر ومنفعت مردم حکمی می نوشت ، مستوفی الممالک حکم او را رد نموده می گفت: امیرصاحب قبول نمی نماید، وپدر را از پسر آزرده میساخت.»[2]

پوپلزائی در ادامه مینویسد:«به ساعت ده صبح جمعه (2) حوت سال 1297 ش که خبر کشته شدن امیر حبیب الله خان وامارت نصرالله خان بکابل رسید، و در همین روز سلطنت امان الله شاه اساس گذاشته شد، و در این وقت که میرزا محمدحسین خان مستوفی در جلال آباد وطرفدار امارت نصرالله خان بود، حکومت امانیه در کابل دانست که مستوفی مذکور بنابر مخالفتی که بدولت امانیه دارد، بالضرور در همین شب و روز وارد کوهستان و کوهدامان شده دست بفعالیت های تخریبی خواهد زد زیرا که او مخالف مسئلهٔ استقلال و به ادامهٔ رابطهٔ افغانستان و حکومت هند برتانوی از سابق سعی دارد ، برای دفع حرکات او اقدام عاجل بدینطریق بعمل آمد که باید محمدایوب خان پروانی از حبس برآورده شود و در رأس جمعیتی از نفری ملکی و عسکری مردم سمت شمالی بجانب بندرتگاو فرستاده شود. امان الله شاه نظام الدین خان ناظم سر رشته دار حضور را بصورت فوری جانب محبس شیرپور فرستاد، و محمد ایوب خان پروانی را بوقت شب از حبس برآورده بارگ خواست و در همین شب شنبه (3) حوت به محمد ایوب خان پروانی اسلحه و روپیهٔ نقد سفر خرج داده و گفته شد که بهمراه برادران و پسران کاکای تان عموماً از حبس و فرار معاف و بکار و خدمت مقرر میشوید و بدون معطلی حرکت کرده از علاقهٔ پروان بطرف درهٔ سولانک

1-پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 90
2-پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 93

رفته آن معبر را استحکام داده نگذارید که نفری مخالف تردد نمایند و میرزا محمد حسین خان مستوفی از سمت کوهستان لشکر قومی ترتیب داده جانب جلال آباد ببرد واگر فرستادگان او و خودش دیده شوند دستگیر کرده بکابل بفرستد.

محمدایوب خان که قتل برادر خود محمد عثمان خان کرنیل قلعه بیگی و حبس خود و برادران خود و فرار(تبعید) پسران کاکای خود و همه زجر و حقارت و ضبط مال و جایداد را از جانب میرزا محمدحسین خان مذکور میدانست، با قبول هرگونه فداکاری حاضر شده به محل مقصود رسیده بحفاظت بندر سولانک پرداختن گرفت و تاریخ وصول او قبل از انقراض امارت نصرالله خان است. و در وقتی که مستوفی بطرف کوهستان روان شده از خود غافل بود دستگیر کرده بکابل آورد و مستوفی در ارگ کابل محکوم بر حبس گردید. و در همین ایام که محبوسین رهایی یافتند، اکثر از کردار و اعمال و سوء افکار مستوفی شکایت می نمودند.» [1]

بدین سان نه تنها دل خاندان محمدسرورخان پروانی از دست مستوفی داغدار بود، بلکه دل همه خانواده های که توسط مستوفی الممالک به زندان واعدام سوق داده شده بودند، پرخون بود. و لحظات محاکمه واعدام او را انتظارمی کشیدند.

علل اعدام مستوفی الممالک وغرغره کردنش از درخت توت

« میرزا محمدحسین خان[2] از ساکنین قریهٔ سعیدخیل کوهستان سمت شمالی کابل و از ملیت تاجک و در عهد امیر عبدالرحمن خان کوتوال وبرگد و سردفتر محاسبات دولتی [سردفتر سنجش] وتا سنه 1322ق [1283ش] باین نام بسر برد. بتاریخ چهارشنبه (10) ذیحجهٔ الحرام سنهٔ مذکور بفرمان امیرحبیب الله خان به منصب مستوفی الممالک وجرنیل نظامی وملکی واخیراً نائب سالار وخانی سمت شمالی نیز سرافراز گردید ودر اواخر عمر او کار پشتونهای سرحد آزاد نیز بوی تعلق داشت. ثروت وجایداد وشهرت زیاد حاصل کرد.

1-پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 93

2-پوپلزائی میگوید:مستوفی الممالک علاوه برخواهر عبدالرحیم صافی دو عیال دیگر نیز داشت. کرنیل محمدحسن ومیرزا محمدیوسف دو برادر میرزا محمدحسین خان مستوفی کوهستانی بودند. محمدیوسف درسال 1308 ش سرمنشی حضور بچهٔ سقو بود ودر واقعه ماه سرطان سال 1309 ش نیز دست داشت وچندسالی به حبس گذرانید. (پاورقی ص 152).

چون در بسیار از مسائل دست داشت از جملهٔ واقعات یکی واقعهٔ قتل محمدعظیم خان جوان (25) ساله پسر سردار محمد اسمعیل خان ابن سردار محمداسحق خان است که از اثر استخباریهٔ او بحکم امیرحبیب الله خان اعدام شده و نیز بسیار خانواده های دیگر از سنی وشیعه از دست او زجر وزحمت دیده در این وقت جلوس امانیه استغاثه می نمودند و این جریان حوادث و وقایع درایام حبس واستنطاق او مورد غور وبحث هیأت های ملکی ونظامی بود' و نیز دسیسهٔ قتل میرزاعبدالاحد غزنوی وزجر وحقارت خاندان محمدسرور خان پروانی ومسائل حسابی مثال آورده میشد، ودر صبح روز آخرین که دوسیهٔ جرائم او تکمیل وصدورحکم اعدام مذکور در قصر ستور مطابق رأی هیأت تحقیق فیصله گردید، از محبس داخل ارگ به قصر ستور خواسته شد، نفری عسکری او را از راه دروازهٔ غربی ارگ وصفهٔ هشت رخ بطرف قصر ستور آوردند، در این لحظات اعلیحضرت امان الله شاه بقصد عزیمت بطرف دلکشا در برندهٔ ستور استاده بهمراه اهل دربار حرف میزد، مستوفی دستار سفید بر سر ویالان بشانه وحینی که اعلیحضرت را دید روبخاک افتاد ، رسالهٔ شاهی از بازوی او گرفته در پیش آورد. اعلیحضرت گفت: درمورد شما کدام حکم ظالمانه وجابرانه از حضور والای ما صادر ونافذ نگردیده وبشنوید که اهل استنطاق ومحکمهٔ نظامی وهیأت تحقیق ملکی از نتائج رفتار وکردار شما چه فیصله کرده و چه حکایت می کنند. بعد از قرائت مضمون وتفهیم حکم اعدام، مستوفی بیاناتی نمود وچون برای برائت خود دلائلی نداشت گفت: مرگ حق است ومرا بدست اهل تشیع نسپارید که بزجر وحقارت می کشند، ودیگر دوپسرم از درس وتعلیم محروم نمانند ویکی هم اگر مهربانی فرمایید که مردهٔ مرا در جوار زیارت شاه دوشمشیره بخاک بسپارند.

اعلیحضرت بعد استماع این کلمات بطرف نفری نظامی متوجه شده گفت:آیا روزی که محمدعظیم [1] بشاخ درخت توت آویخته شد بیاد دارید؟ [نظامیان]با بسیار تاثر گفتند: بلی بیاد داریم. اعلیحضرت گفت: بهمان شاخ درخت توت آویخته شود، چرا که همین شخص باعث اعدام آن گردیده بود، واین یک مثالی بود.[ولی] اصل جرم او [این بود که] اگر موقع می یافت از

1-پوپلزائی ،سلطنت امان الله شاه، (پاورقی ص 153و154)

اثر پیشنهاد ومشورت او در سمت مشرقی وشمالی کابل فتنه های بزرگ رخ میداد وخیر جامعه همین شد که پیشنهادها ونقشه های او را نپذیرفتند وهم در ورود سمت شمالی به تفصیلی که در این کتاب بیان شده است موفق نگردید.» [1]

میتوان گفت که لحن بیان مرحوم پوپلزائی درمقایسه با لحن بیان وادبیات فیض محمدکاتب در حق مستوفی الممالک، خیلی ملایم است، واحتمال دارد پای دوستی با خلیلی در میان بوده باشد.

دراینجا به گفتار مرحوم پوپلزائی باید افزود که ، جرم مستوفی الممالک،به این خلاصه نمیشد که سعی در جهت جنگ وحمله اقوام شرق وشمال کشوربرکابل کرده بود،بلکه آنچه او را وادار به این عمل میکرد، جفاها وتبهکاریها وخیانتها وستم وناروائی هایی بود که درحق عموم مردم افغانستان، وبخصوص درحق مشروطه خواهان و روشنفکران وسعی در برهم زدن روابط عاطفی وخانوادگی میان پدر وپسر(امیر وعین الدوله ومیان امیر وملکه رسمی کشور) کرده بود. او درک میکرد که اگر امان الله خان روی کار آید، او را بدست عدالت خواهد سپرد و خونهای ناحقی که او ریخته است، دامنش را خواهند گرفت ولاجرم محکوم به اعدام خواهد شد، ازاینست که برای بقای خود ، دست به فتنه دیگری زد وتلاش بخرچ داد تا امیر نصرالله خان را به جنگ وستیزه با برادرزاده اش امان الله خان وادارد.وامیر نصرالله خان نیز فریب لفاظی های او را خورد وسخن اورا پذیرفت وطرح او را برای حفظ قدرت تقاضا نمود. مستوفی طرح مفصلی ارائه کرد، اما در عملی کردن آن تعلل صورت گرفت وهواداران امان الله خان، با پخش اعلامیه های سلطنت امان الله ، آن طرح را با سرعت خنثی وسپاه را به طرفداری از امان الله خان بشورش آوردند و ورق برگشت وامیر نصرالله خان مجبور به استعفاگردید وبقیه همنظران امیراز سوی سپاه جلال اباد دستگیرو زندانی به کابل گسیل شدند.

مرحوم پوپلزائی می بایستی در جملۀ دلایل الزامیت مستوفی الممالک متذکرمیشدند که امان الله خان هنوز قتل محمدعظیم خان پسر سردار محمد اسمعیل خان ونیز دسیسۀ قتل میرزاعبدالاحد غزنوی وزجر وحقارت خاندان محمدسرور خان پروانی ومسائل حسابی وتعهدی که با محمدایوب خان پروانی برادرمحمدعثمان خان پروانی مبنی برگرفتن حق شان از مستوفی

1-پوپلزائی، همان اثر، صص152- 154 ببعد

الممالک کرده بود، وانتقام خون عسکری که در جلال آباد براثر فیرگلوله مستوفی به قتل رسیده بود، وسایر جفاها وظلم وخیانت های که درحق مردم افغانستان کرده بود وشاکیان در عرایض خود از آن تذکر داده بودند، دلایلی زیادی بودند که وزن خیانت های مستوفی الممالک راخیلی سنگین میکرد وهرکدام این خیانتها جرمی بشمار می آمد که در عوض هریک آن، مستوفی باید یک بار اعدام میشد و باز برای جواب دادن جرم دیگرش زنده ودوباره اعدام میگردید.

غرغره کردن مستوفی الممالک از درخت توت:

مرحوم پوپلزائی از قول برادرمحمدعظیم پسر سردار محمداسماعیل خان ابن سردارمحمداسحاق خان (والی مزارشریف) روایت میکند: «محمدرحیم برادر محمدعظیم خان گفت که : ما نوادگان سردار محمداسحاق خان در سمرقند فراری بودیم و بفرمان اعلیحضرت امان الله شاه واپس به افغانستان خواسته شدیم. اما برادرم محمدعظیم دوسال پیشتر از جلوس امان الله وارد کابل شده بود. محمدحسین خان مستوفی چون کار استخبارات را نیز انجام میداد یکنفرملا را مقرر ساخته بود که از وی خبر گیری نماید. ملا بصورت دوست ومخلص نزد او رفت و آمد می نمود. محمدعظیم یکروز گفته بود خواب دیده ام که لباس سرخ پوشیده ام تعبیر آن چه خواهد بود؟

ملا گفت: این لباس پادشاهی است ومع الخیر پادشاه میشوید. آن جوان بی تجربه کلماتی دراین مورد بیان کرده بود. آن ملای مخبر به مستوفی اطلاع داد واو بحضور امیر خبر او را رسانید و امیرحبیب الله خان هم گفت: اسحاق خان پدر مرا بکاسه سر آب داد وحالا نواده اش میخواهد مرا بکاسه سر اب بدهد، فوراً حکم حبس او را داد و مجلس محاکمه تشکیل نمود. شخصی درمجلس گفت:نوجوان است عفو شود، نائب السلطنه چاقوی خوردی را از جیب برآورده گفت: این چاقو خورد است ولی میتواند صد وهزار انسان را بکشد، لهذا رحم نکرده حکم اعدام او را صادر نمودند تا آنکه در باغ ارگ از درختی غر غره شد.[چون اعلیحضرت امان الله خان ازاین حکم که به توطئه مستوفی الممالک درحق آن جوان صادرشده

بود،مطلع بود، حکم کرد که مستوفی« بهمان شاخ درخت توت آویخته شود، چرا که همین شخص باعث اعدام آن گردیده بود.» [1]

[سپس]اعلیحضرت به موتر خودسوار شده بجانب دلکشاد روان شد واین وقت محمدنعیم خان بدخشی نائب سالار حضور ودیگر نفری نظامی که از پیش مؤظف اجراء این امر شده بودند مستوفی را بطرف درخت توت بردند.نفری نظامی جسد او را از جهت اینکه درجلال آباد یک عسکر جوان بی گناه را در محاربه مقتول نموده ودیگر مصیبت های که از وی بمردم نظامی رسیده بود، در زیارت شاه دوشمشیره دفن نکرده درعقب نقلیهٔ اردو [قلعهٔ جنگی حالیه] بخاک سپردند...تاریخ اعدام او صحیح حفظ نشده واما به تخمین نزدیک به یقین معلوم است که (24) حمل سال 1298 ش است.»[2]

تاریخ همچو پنجهٔ نقاش چیره دست

تصویر صادقانه ای از ما کشیدنیست

هرآنکه هرچه گفت همانا شنیدنیست

هرآنکه هرچه کرد همانا دیدنیست

پایان

۱۱/ ۱۱/ ۲۰۱۷

1-پوپلزائی، همان اثر، صص152- 154 ببعد پوپلزائی می افزاید که محمدرحیم خان مدتها حاکم اعلی میمنه بود.

2-پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، صص152- 154 ببعد

مقاله سیزدهم

روایتی از مرحوم پوپلزایی
در باره اعدام شاه علیرضاء

یکی از پرسشهای که ذهن مرا همواره بخود مشغول میکند، اینست که چرا شاه علی رضاء خان، افسرنگهبان خیمه امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان،تا آخرین لحظهٔ حیات خود از افشای کسی که بگفته غباربعد از فیر تفنگچه از خیمه امیر بیرون شده میدوید و شاه علی رضا او را دستگیرکرد ولی یک جنرال بزرگ خود را به محل کشمکش رسانده با زدن سیلی بروی شاه علی رضاء قاتل را مجال فرارکردن داد، افشاء ننمود؟

راز این خموشی شاه علی رضا خان در چه نهفته بود؟ اگر میترسید که با افشای نام ونشان قاتل، حیات خودش در خطر می افتد، بالاخره این خطر بسراغش آمد و به حیث قاتلی امیر مجرم شناخته شد وبه چوبهٔ دار رفت، ولی چرا تا لحظهٔ مرگ زبان به افشای نام قاتل یا مظنون قتل نکشود؟

غبار از زبان چه کسی میگوید که شاه علی رضا قاتل را دستگیرکرد ولی توسط یک جنرال رها ساخته شد؟ معلومست که منظور غبارازاین جنرال سپهسالارنادرخان است؟ پس چرا خودعلی رضاخان این راز را حتی در لحظات اعدام خود افشا ننمود؟

مرحوم پوپلزائی در آخرین ومهمتراثر تاریخی خود(سلطنت امان الله شاه واستقلال مجددافغانستان) به این موضوع پرداخته است وجریان قتل را ومحکومیت شاه علی رضا خان را شرح داده است.

پوپلزائی در مورد تحقیقات از شاه علی رضاء مینویسد:" به ساعت (3) شب پنجشنبه (1) حوت سال 1297ش [18 جمادی الآخر 1337 ق – 20 فبروری 1919م] امیرحبیب الله خان در کله گوش ولایت لغمان بضرب تفنگچه کشته شد وقاتل شناخته نگردید.[**پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه،.... ص63**].

بروزهای (8) و(9) برج حوت که عموم مامورین ملکی ونظامی وسپاهیان از جلال آباد بکابل تحت الحفظ آورده شدند، چون قبلاً میرزا محمدحسین خان مستوفی گفته بود: قاتل امیرصاحب شهید – شاه علی رضاء است ویا خود شریک قاتل است، نفری جلال آباد که درهمان شب واقعه در خیمه گاه کله گوش حاضر بودند، گفتند: نوبت پهره ومحافظت خیمه های قرارگاه شاهی از احمدشاه خان ولد سردارمحمدآصف خان وشاه علی رضاء ولد سید شاه خان بود، وچون ترتیب نوبت به نظامیان معلوم است از اوشان تحقیق شود. وگفتند: چون اهالی کابل ما عملهٔ دربار را قاتلین پادشاه میدانند وبروی های ما آب دهن خود را پرتاب نموده دشنام ها دادند، وبرای ما هم لازم است که عامل این واقعه را دریافت نمائیم و اول باید هیأت محافظین تحت تحقیق گرفته شوند. شاه علی رضاء کرنیل واحمدشاه خان بن محمدآصف خان مورد اشارت قرار گرفتند وگفته شد که دونفر صاحب منصب دسته های محافظ خیمه گاه امیر ومصاحبین مقرر بودند.

شاه علی رضاء که از جلال آباد تا کابل عهدهٔ محافظت محبوسین خاندان مصاحبان خاص را داشت، بهمراه احمدشاه خان بن سردار محمدآصف خان تحت محاکمه قرار داده شدند.

از حضور اعلیحضرت امان الله شاه چهار نفر از محررین دارالتحریر ودونفر کرنیل نظامی و هم عده یی از اهل دربار که علمأ حضور نیز اشتراک داشتند، بجهت استنطاق مقرر شدند.

هیأت از شاه علی رضاء پرسید که در وقت ضرب تفنگچه نوبت پهره از که بود؟ شاه علی رضاء گفت: آنوقت نوبت احمدشاه خان ولد سردار محمدآصف خان بود. احمدشاه خان درجواب سؤال هیأت گفت: آنوقت نوبت شاه علی رضاء بود. شاه علی رضاء مطلق منکر شد که من هیچ پهره نبودم. چون در دستهٔ سر میراسپور وسرخان اسپور وافراد سپاهی مقیم جلال آباد وهنگام دورهٔ سیاحت لغمان واین شب اقامت امیر در کله گوش ازمردم هزارهٔ جاغوری ومالستان تا اندازهٔ هشتاد نفر وجود داشت، از آنها سؤال شود، حرف راست ودروغ معلوم میشود، واین جریان محاکمه که چهل روز ادامه یافت انواع تحقیقات سری وعلنی نهایت زیاد بعمل آمد. ومعلوم گردید که سپاهیان مردم هزارهٔ جاغوری ومالستان بهتر خبر دارند. سپاهیان مذکور گفتند: در همین ساعت که آواز ضرب تفنگچه بگوش رسید،

نوبت پهره از شاه علی رضاءخان کرنیل ما بود و ما نفری دستهٔ او حاضر ومحافظ بودیم.

هیأت از شاه علی رضاء پرسید هرگاه جمعیتی حاضر شود وشهادت بدهد که نوبت پهره از شما بود قناعت دارید؟ شاه علی رضاء گفت: اگر شاهدان از مردم سنی باشند قبول ندارم زیرا که آنها با ما مردم بغض وکینهٔ مذهبی دارند دروغ می گویند وتهمت می بندند واز تعصب سخنان باطل می گویند.

هیأت گفت: اگر شاهدان از مردم شیعه باشند قبول دارید؟ شاه علی رضاء در محضر هیأتی که از اهل تشیع وتسنن بصورت مستنطق وشاهد نشسته بودند گفت: بلی شاهدی مردم شیعهٔ هزاره را قبول دارم . وسبب این بود که او باور نداشت سپاهیان زیر دست خودش که مردم شیعهٔ هزاره اند شهادت بدهند وقبلاً باوشان گفته بود هرگاه کسی از شما پرسید مطلقاً منکر شوید که ما خبر نداریم ودر این وقت وساعت نوبت پهره ومحافظت از کرنیل ما وجمعیت ما نبود.

وقتی که دستهٔ شاهدان حاضر آورده شدند، هیأت از شاه علی رضاء پرسید که اینها را می شناسید، وشهادت اینها را قبول دارید؟ گفت: بلی بفرمایند چه میگویند. **نفری جاغوری ومالستانی به تعداد هشتاد نفر گفتند:** ما قاتل را نمی شناسیم که [کی] است واما در ساعتی که این واقعهٔ قتل پادشاه رخ داد ، نوبت پهره ومحافظت خیمه گاه از شاه علی رضاء خان کرنیل ما ونفری ما بود.

شاه علی رضاء به نفری هزاره عتاب نموده گفت: دروغ می گویید نوبت از احمدشاه خان بود. هزاره ها گفتند: آقا صاحب شما پیر ما وهم کرنیل ومنصبدار ما هستید ، هرگاه دشنام بدهید ویا لت وکوب نمایید در برابر شما احترام داریم چیزی نمی گوییم، واما پهره خود شما بودید. شاه علی رضاء سخت متفکر شده از حرف زدن ماند.

و درین وقت عموم نفری اهل دربار وهیأت های نظامی گفتند: در صورتی که پهره دار در وقت واقعه از پهره بودن خود انکار کند، وبعد بقرار شهادت زیر دستان خودش ثابت شود، وبرای دفاع انکار خود یک جمله گفته نتواند، لهذا بقرار قانون نظام شدیداً مسئول است وبدون آنکه قاتل ویا شریک قاتل باشد بهمین جرم قاتل اعدام است. وچون ازین وضع راه را بر قاتل باز کرده وبرای رفع مسؤلیت خود فقط همین دلیل را یافته است که

از پهره بودن خود مطلقاً انکار کند. وحال وظیفهٔ نظام است که قانون نظام را تطبیق وتنفیذ نماید. واین نتیجهٔ روز آخرین استنطاق بود.

در خلال آن ایام اعلیحضرت امان الله شاه به **نظام الدین خان ناظم** [پیشخدمت باشی حضور] گفت: چون من پادشاه ودر مقابل امر پروردگار از باعث حقوق هر فرد بندگان او مسؤلیت های نهایت بزرگ دارم ونشود که هیأت استنطاق بزور شلاق وقمچین از کسی اقرار بگیرد ویا از کسی بروی اغراض مراعات کند، از طرف من وظیفه دارید که در تمام این جریان سری وعلنی وارد بوده ورقه های سوال وجواب را بدقت ملاحظه نمائید.

بقرار این یادداشت نظام الدین خان دریک بار در اتاق محبس نزد شاه علی رضاء رفت وگفت: شما اقرار کنید که نوبت پهره از من بود وشخصی از **خارج خیمه** گاه رفت وآمد نتوانسته است ودر آن صورت من مسؤلیت داشتم وباید از نفری **داخل خیمه** ها بازخواست شود. این هم باعث برائت خود شما وهم وسیلهٔ استنطاق از دیگران میشود. شاه علی رضاء بفکر اینکه مرا بازی[فریب] میدهد. قطعاً چیزی نگفت. نظام الدین خان بحضور امان الله شاه گفت: چون محمودجان در جلال آباد در حق شاه علی رضاء شفقت نموده وحتی او را سرکردهٔ هیأت محافظین خاندان مصاحبان خاص مقرر نموده بود، هرگاه محمودجان نزد او برود ممکن بعض سؤالات را جواب بگوید. اعلیحضرت ، محمودخان [بن محمدشاه خان بارکزائی] را نزد او فرستاد. شاه علی رضاء در برابر سؤالات محمودخان همچنان ساکت ماند وفقط همین یک جمله را از وی پرسید: **شجاع الدوله را هم گرفته اند؟** ودیگر هیچ چیزی نگفت.

این حرف برای محمودخان تمسک شد وگفت نفری اهل دربار در آن شب واقعهٔ قتل پادشاه زیاد بود و شما تنها از شجاع الدوله نام گرفتید دلیل چه است؟ شاه علی رضاء گفت: محض پرسیدم دیگر هیچ خبر ندارم. محمودخان گفت: اطلاعات بحکومت رسیده است. گفته شده که تفنگچهٔ خود را پاک می کردی- موزه های خود را از پا کشیده بودی اسپ خود را در بیرون خیمه گاه خواسته بودی.؟

شاه علی رضاء گفت: موزه را از پا کشیده بودم باین دلیل که پایم درد می کرد. واسپ خود را نیز بهمین علت پا دردی در محل نزدیک خواسته بودم. وتفنگچهٔ خود را که پاک می کردم چون صاحب منصب بودم کارم همین بود.

محمودخان [گفت:] چون باین نشانی ها اقرار کردید معلوم شد که شهادت اشخاص دروغ نبوده است. وقتی این خبر بحضور رسید، اعلی حضرت امان الله شاه فرمود: هیأت استنطاق ازین یادداشت ها باید کار بگیرد. بروز دهم ماه حمل سال 1298ش که موضوع سوقیات عسکری بطرف جبهات از باعث جهاد استقلال به نظارت حربیه ابلاغ گردید. نظامیان گفتند: خدمت در راه مدافعهٔ خاک وطن وانتقام خون پدر ملت وحصول استقلال کامل بزرگترین افتخار ابدی هر فرد ما است، اما در این راه وقتی قدم گذاشته میتوانیم که خجالت عسکری خود را رفع کرده باشیم. واین خجالت ومسؤلیت وقتی رفع شده می تواند که ما از شاه علی رضاء در محضر عام بازخواست کنیم که تو چطور عسکر بودی که در نوبت پهرهٔ تو پادشاه کشته شود، وتو از پهره بودن انکار کنی واین وقت است که ما از ان همسلک خود که نام عسکررا بد ساخته است بازخواست می کنیم وبعد حرف از استقلال می زنیم.

اعلیحضرت امان الله شاه بتاریخ یکشنبه (23) حمل سال 1298ش [12رجب 1337ق – 13 اپریل 1919م] **در قومی باغ** [ساحهٔ بین سلامخانه وجادهٔ پل محمودخان] دربار نمود وبحضور اعلیحضرت مجلس محاکمهٔ متهمین قتل امیر حبیب الله خان دائر گردید. اهالی نظامی گفتند: چون قاتل تا حال ثابت نشده است واما امروز شاه علی رضاء باید بدست عساکر سپرده شود، زیرا ما همین شخص را قاتل میدانیم. واز عبدالعزیزخان یاور نظامی اعلیحضرت خواهش شد که بدست عساکر سپرده شود·عبدالعزیزخان، شاه علی رضاء را لباس سیاه پوشانیده بدست عساکر سپرد. عساکر هجوم کرده او را در میدانی پیش روی سلام خانه اعدام نمودند. وساعتی بعد جسد او را سپاهیان برداشته در جوار قلعهٔ پوستین دوزها نزدیک چمن منطقهٔ جشن دفن نمودند. قبر او بطرف شمال غرب ستدیوم ورزشی وبطرف شرق کلوپ چمن برفراز تپهٔ کوچک درکنار راه واقع است.

وافراد واقع بین درباریان آن وقت می گفتند: حکومت امانیه در حق شاه علی رضاء ظلم نکرده واز اشتباه کار نگرفته است. او خود را بگفتار خود بکشتن داد.

واینکه عامل قتل امیرحبیب الله خان ویا شریک توطئه آن بوده است ویا نبوده است خداوند خود میداند، واما انکار از پهره که امیرحبیب الله خان

درسنه 1327ق او را در مکتب فنون حرب شامل ساخته وتا برتبهٔ کرنیلی نظامی رسانده وباین قدر اعتماد که او را محافظ وجود خود دانسته وحتی در همین شب قتل محافظ اتاق خواب خود قرار داده بود، واین اعتماد را بسر نرسانید ودر جریان استنطاق پیوسته کوشش می ورزید که در بین سنی وشیعه تولید نفاق نماید وحتی مردم سنی را به شاهدی ناحق متهم میساخت، صاحب منصبان نظامی شیعه وسنی را از خود ناراض گردانید. وعموم می گفتند: امیرصاحب شهید جوانانی را که در مکتب فنون حرب تعلیم وتربیت نمود، بمنزلهٔ پسران عینی خود میدانست وبرای اینکه اتحاد واتفاق را بین آنها قائم بدارد یک یک بار محافظت اتاق خواب خود را بدست اهل تشیع هم می سپرد.» [1].

پایان کار غلام رسول هراتی:

بگزارش پوپلزائی،غلام رسول هراتی بعد از وصول به کابل به حیث حاکم محال پنجشیر مقررگردید و تاماه سرطان سال 1298 ش حکمرانی نمود. چون شخص شریر و مخالف بود در مدت چهار ماه حکومت آنجا نیز جسورانه و خود سرانه حرکت می کرد ودست به ظلم وتعدی و خیانت دراز کرد. تا آنکه اهالی پنجشیر از دست وی عارض شدند. حکومت امانیه که از بدو حرکت مراقبت حال او بود وسیاستاً از واپس رفتن جلال آباد باز داشته بحکومت پنجشیر فرستاده بود، در اوائل ماه سرطان سال مذکور بکابل جلب و تحت تحقیق گرفته شد و بعد محاکمه که جرائم متعدد بپای او ثابت گردید در برج سنبلهٔ سال 1298 ش در کابل اعدام گردید. [2]

1-پوپلزائی،سلطنت امان الله شاه، صفحات149-151

2- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه،ص195

مقاله چهاردهم

۲۸ اسد، روز اعلام استقلال افغانستان توسط شاه امان الله غازی

(۲۰۱۷ /۸/۱۷)

مقدمه:

روز ۲۸ اسد۱۲۹۸ ش، روزاعلام استراداد استقلال کشور است. این روز،برای افغانهای آزادی خواه ، وطنپرست وحریت پسند ، یک روز میمون و بس عزیز است. و گرامی داشت از این روز، یک وظیفه ویک فریضهٔ ملی بشمارمیرود. اعلام استرداد استقلال کشور،در۹۹ سال قبل از امروز، نه تنها برای ما افغانها بسیار با ارزش است، بلکه برای برخی از کشورهای آسیائی نیز الهام بخش بود و جنبش های آزادی طلبی را در مستعمرات آسیائی انگلیس مهمیز زد.

مردم حق شناس افغانستان، بمناسبت بزرگداشت از سالروز استرداد استقلال کشور، نام این شخصیت بزرگ ملی و فداکار را با تکریم و احترام عمیق بر زبان می آورند. مقام والای این قهرمان سیاسی و رهبر وطنپرست افغان، را همین حالا پس از گذشت ۹۸سال از روز اعلام استرداد استقلال میهن، میتوان در رسانه های اجتماعی ودر مقالات کوتاه وبلند هموطنان حق شناس وطرفدار تعالی وترقی وطن به وضاحت دید ودرک کرد و به محبوبیت روز افزون او در میان جوانان وقشرچیز فهم وآگاه ملت پی برد.

بنابر نوشتهٔ داکتر زمانی،مؤلف کتاب محققانه (بازنگری دورهٔ امانی وتوطئه های انگلیس) شاه غازی به مناسبت اعلام استقلال کامل سیاسی افغانستان روز ۲۸ اسد۱۲۹۸ در تالار قصر زرافشان (واقع پارک زرنگارکابل) محفلی برگزار کرد. ودرهمان محفل بعد ازمحکوم کردن علی احمدخان رئیس هیات مذاکرات صلح راولپندی، سند استرداد استقلال کشور را توشیح نمود و از مردم خواست تا از ین روز به مثابهٔ «جشن ملی» استقبال نمایند. بدینگونه ،۲۸ اسد، روزی که افغانستان رسماً اختیار وحق ارتباط با جهان خارج را بدست آورده بود، به حیث روز رسمی استرداد استقلال افغانستان شناخته شد.

داکتر زمانی چندی پیش بمناسبت تجلیل از سالگرد استرداد استقلال کشور، متن بیانیهٔ اعلیحضرت غازی امان الله خان را از آرشیف اسناد محرمانهٔ هند برتانوی بدست آورده ودر پورتال افغان جرمن آنلاین نشر کرده است. این بیانیه یکی از مهمترین اسناد استرداد استقلال افغانستان است و جا دارد آنرا در اینجا بار دیگر ضبط و بازتاب دهیم:

بیانیهٔ پادشاه افغانستان در مسجدجامع
به ارتباط با اعلام استقلال پادشاهی افغانستان
(روز چهارشنبه،۲۸ اسد ۱۲۹۸ شمسی)

ای ملت مصمم من!

شما شاید بخاطر داشته باشید که من در آغاز سلطنت خود تاج پادشاهی شما را بدلیل استقلال و آزادی خارجی وداخلی افغانستان بسر گذاشتم. حالا میخواهم بشما توضیح دهم که آزادی خارجی و داخلی، و تحت اسارت بودن چه معنی دارد.

یک کشور وقتی از نظر خارجی و داخلی آزاد گفته میشود که یکی از قدرت های بزرگ جهان دانسته شده، بتواند با هر حکومت دیگری در زمینه های تجارتی و امور سیاسی توافقنامه و معاهده منعقد نماید، و بتواند با برادران هم مذهب و هم نژاد خود وحدت نموده و به آنها کمک کند، و تحت نفوذ هیچ حکومت دیگری در جهان نباشد. لذا این استقلال کشور در همه امور و توانمندی اجرای هر چیزیست که برایش مفید باشد.

تحت اسارت بودن آنست که یک کشور یکی از قدرتهای جهان دانسته نشده، نتواند با هر حکومت دیگری در زمینه های تجارتی و امور سیاسی توافقنامه و معاهده منعقد نماید، و نتواند به برادران هم مذهب و هم نژاد خود کمک کند. نتواند با هیچ کشور دیگر جهان، به غیر از کشوری که تحت حمایتش قرار دارد، سروکاری داشته باشد. هرچند چنین کشوری ممکن است از بیرون به آنها دوست باشد، اما در واقعیت در تلاش ریشه کن کردن آن میباشد.

من شکر خداوند را بجا می آورم که امروز به هدف خود رسیدم، و امروز حکومت های ترکیه، آلمان، برتانیه، روسیه، اتریش و بخارا استقلال کامل ما را به رسمیت شناخته اند، و من این همه مؤفقیت را به شما تبریک میگویم.(تحسین و شادی حاضرین : زنده باد شاه) و امروز نمایندگان دو حکومت، که عبارت از حکومت های برجستهٔ انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی باشند، درینجا حضور دارند.

ای ملت!

هیچ کسی این استقلال و آزادی را به شما اعطا نکرده است. این تنها از لطف خداوند، از برکت پیامبر بزرگ(ص) و شجاعت و مردانگی خود

شماست. غیرت و احساس افتخار به شما جرئت داد تا بخاطر استقلال خود شمشیربدست گیرید. لذا شما به زور شمشیر هدف خود را حاصل نمودید. خدا ناخواسته افغانستان هیچ وقتی نخواسته ونخواهد خواست تحت حمایت کسی بوده و از آن فرمان ببرد.»!« هر که آب از دم شمشیر خورد نوشش باد ! »

درعین حال، به نمایندگی از ملتم از تمام قدرت های بزرگی که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته اند تشکرمیکنم. بعد ازین ما با کشورهای روابط دوستانه خواهیم داشت که در امور تجارتی و سیاسی با ما کمک کنند. در واقع کشورهای همسایه باید به دوستی ما فخر کنند، چون افغانستان یک کشور شجاع و نیرومند است. در وقت تصمیم تأمین استقلال من آنقدر راسخ بودم که در صورت ناکامی ازین بیشتر خواهان زنده ماندن نمي بودم.

در قدم اول من زندگی ام را در مقابل دشمن برای حصول استقلال شما فدا میکردم. اگر ناکام مي شدم، باز هم از تصمیم خود نگشته، خودم را مي کشتم، اما زندگی تحت حمایت کشور دیگری را قبول نمي کردم. اگر شما مردم از من پشتیبانی نمي کردید، و با شجاعت کار خود را به پیش نمي بردید، من به مقصدم کامیاب نمي شدم و بیش ازین زندگی را بر خود حرام مي دانستم. لذا شما به من زندگی نوی را داده اید و من به شما برادران اطمینان مي دهم که من باز هم به خاطر شما زندگی خود را فدا خواهم کرد.

تا امروز دروازه های تعلیم بر روی شما بسته بود، زیرا هیچ مرد دانائی زندگی تحت حمایت دیگران را نمي پسندد. اگرچه عمر من کمتر از شماست، اما به شما یک مشورهٔ پدرانه مي دهم که برای خدا باید برای آموزش علم تلاش کنید. شما باید اطفال خود را به مکتب بفرستید، شما باید از آنها جدا شده، آنان را برای آموزش تعلیم به کشورهای خارجی بفرستید، تا با کسب علم شاید بتوانند قابلیت خدمت به کشور عزیز شما را پیدا نموده و نام شما را در تأریخ جهان زنده نگهدارند.

ای ملت! به خاطر وطن و به خاطر خدا در کسب علم تلاش کنید، زیرا تنها از طریق علم است که مي توان به کامیابی های دینی و دنیوی دست یافت.« یک شخص بی علم نمي تواند خدا را بشناسد. »

قبلاً من از همین منبر بسیار مقدس استقلال افغانستان را اعلام نموده بودم و شکر خدا که امروز با نایل شدن به این هدف مثل یک قهرمان فرود می آیم.(تحسین و شادی حاضرین : زنده باد شاه دلیر و شجاع ما ، و پاینده باد استقلال کشور. آمین) (داکتر زمانی، اسناد محرمانهٔ آرشیف هند بریتانوی، قسمت چهارم مکاتبات مربوط به جنگ سوم افغان ها،)

(نقل از کتاب دفاع از ارزش های ملی، وظیفه عناصر ملی است،چاپ 2014، دانش)

شاه امان الله جای دیگری برای حفظ استقلال کشور تقویت روح وطندوستی در فرزندان شرط اساسی میداند ومیگوید:**« باید بقلوب اولادهای خود و نسلهائیکه از آنها پیدا می‌شود حس وطن‌دوستی و فداکاری را تولید کنیم. زیرا وقتیکه فداکار باشیم هیچ‌وقت استقلال از دست ما نخواهد رفت.»**(نقل ازهمبستگی)

پایان

مقاله پانزدهم

شاه امان الله وملکه ثریا ازچشم یک نویسندهٔ امریکائی

(نوشته شده در19/ 2/ 2016)

ملکه ثریا ملقب به شاه خانم

اعلیحضرت شاه امان الله غازی

نویسندهٔ امریکائی،خانم ریه تالی ستوارت،به امان الله خان غازی وملکه ثریا عشق و ارادت خاصی داشت وبه همین خاطر بود که برای شناخت هرچه بهتر وبیشتر این شاه وملکه افغانستان،بهترین سالهای زندگی خود را وقف مطالعه و ریسرچ در کتابخانه های امریکا و بریتانیا و افغانستان نمود، و حاصل مطالعات وتحقیقاتش، کتابی است بنام « آتش در افغانستان»(Fire in Afghanistan 1914-1929,by:Rhea Talley Stewrt-1973)

که از سوی آقای یارمحمد کوهسارکابلی به زبان دری ترجمه شده ودر پشاور درسال 1380 ش به چاپ رسیده است.

این نویسنده خانم امریکائی مینویسد : «در اوایل سال ۱۹٦۰ امان الله خان در یک کلنیک در سویس بستری شد تا مریضی جگرش را مداوا نماید، اما تداوی مفید ثابت نشد ودر ۲٦ اپریل پس از آنکه ۳۷ سال به صفت شهزاده و پادشاه و ۳۱ سال به صفت یک مهاجر بینوا زندگی کرده بود، چشم از جهان فروبست. در آخرین روزهای حیاتش خواهرش نورالسراج در بالینش نشسته بود وآخرین کلمات را از دهن وی شنید.... جنازه امان الله خان را یک گارد احترام تا طیاره بدرقه نمود و به افغانستان نقل داده شد. درجلال آباد ترتیباتی اتخاذ شده بودکه برادر اندرهای وی تابوت را به قبر نقل دهند، اما مردمان قبایل که بعضی از آنها از قبیله سنگوخیل شینوار بودند، آنها را یک طرف تیله کردند و تقاضا نمودند و اصرار ورزیدند که آنها تابوت را به قبر نقل میدهند و این کار را کردند،و وصیت وی را بجا نمودند و او را در پهلوی مرقد پدرش به خاک سپردند، به این ترتیب به خاکی که وی به آن عشق میورزید، دفن گردید.» (آتش در افغانستان ، ص ۱۹۱)

مولف که در سال 1968 به کابل وجلال آباد سفرکرده وجشن استقلال را نیز دیده بود، بدنبال مطلب فوق مینویسد : « ایام جشن بود و روز استقلال را تجلیل میکردند که امان الله خان آنرا کسب کرده بود، اما من نام امان الله خان را نشنیدم، آتش بازی را تماشاکردم .وبیرق ها را توسط پراشوت در هوا رها میکردند، در بعضی بیرق ها عکس ظاهرشاه دیده میشد ودر بعضی عکس نادرخان به مشاهده میرسید.... اما دراین روزهای جشن،در هیچ بیرق عکس امان الله خان دیده نشد.من تعجب نمیکنم ، زیرا اگرعکس امان الله خان در یک بیرق نمودار میگردید، غوغایی بزرگ برپا میشد. امان الله خان را از کتب تاریخ افغانستان محوکردند، اما در سرزمینی که دهم حصهٔ مردم آن با سواد است چندان فرق نمیکرد، اما در زبان مردم عادی بازار وقبایل که از وادی های سرا زیر شده بودند که از جشن دیدن نمایند،نام امان الله خان زنده وخودش در انظار شان مجسم بود. آنها میگفتند

که امان الله خان بهترین پادشاه ما بود. یک زن بیسواد [برایم] گفت که در بازارها عکس های بزرگ ظاهرشاه را در معرض نمایش گذاشته اند، مگر مردم دریک چاپ سنگی کوچک عکس امان الله خان را با زرق وبرق چاپ کرده اند.

در جلال آباد از آرامگاه وی دیدار نمودم که در یک طرف آرامگاه در سنگ مرمرنام پدرش دیده میشد و به عین صورت نام امان الله خان بر روی سنگ مرمربچشم میخورد و درهر دیدار مشاهده کردم که گل های تازه بالای قبرش گذاشته بودند، درحالی که عنایت الله را نادیده گرفته بودند. یک بار در وقت نماز رفتم که شخصی دعا میکرد، برایم گفتند که بوتها هایم را بکشم، آری، این کار را همان مردمی می کردند که روزی وی را خلع نمودند.» (همان منبع ، ص ۱۹۲)

ریه تالی،جای دیگری در مورد امان الله خان مینویسد: « **امان الله خان یک حکمرانی بود که نه درشرق دیده شده بود و نه درغرب . هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و کش و فش (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هرجا میرفت و بامردم ملحق میگردید. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گاردمن است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت.**»(آتش در افغانستان، ص ۲۵)

نویسنده کتاب آتش در افغانستان، درمراسم تدفین ملکه ثریا در افغانستان نیز شرکت داشته و در این مورد مینویسد: درسال ۱۹٦۸بعد از آنکه اسناد برتانویها رامطالعه کردم به افغانستان رفتم، در آن وقت افغانستان یک کشور بکلی مدرن وعصری بود، انکشاف پوهنتون کابل را طوری دیدم که امان الله خان در خطابه خود درپوهنتون آکسفورد تذکرداده بود. سفر در وقت امان الله خان روزها را در برمیگرفت، ولی حالا چند ساعت بیشتر نیست. قانون اساسی ۱۹٦٤ نافذ شده، هوتل کانتی ننتل اعمارشده، زنان با لباس اروپائی با من صحبت میکردند، زنان چادری دار باچشمان مرا بررسی میکردند و یک زن چادري دار، بیگ خط هوائی پان امریکن را

باخود داشت. بمن گفتند که ده سال پیش در عصر مترقی داود خان زنان فامیل شاهی و صاحب منصبان اردو و مامورین عالی رتبه در جشن بدون چادری اشتراک ورزیدند و فردای آن پولیس درجاده ها درحال آماده باش بودند که کسی به زنان روی لوچ صدمه نزند، در حالی که ۳۱ سال قبل، ملکه ثریا چادری را از خود دورکرده بود. شورش علیه امان الله خان ٤٠ سال افغانستان را به عقب انداخت.

ملکه ثریابه تاریخ ۲۱ اپریل ۱۹٦۸ در روم فوت کرد، ایتالویها با تشریفات شاهی جنازه ملکه ثریا را احترام کردند و توسط طیاره جنازه او را به کابل انتقال دادند و توسط یک طیاره نظامی به جلال آبادانتقال داده شد. هنگامی که جنازه ثریا به جلال آبلاد رسید من در میدان هوائی بودم، چندین نفر قبایلی دستار برسر که زمانی از اعمال وی متنفر شده و وی را از کشور رانده بودند در پیشروی موتر جنازه نشسته بودند و قرآن میخواندند و درحالی که دعا میکردند از طیاره دورشدند. قبر ملکه ثریا را کمی دورتر از آرامگاه اماالله خان، حفر کردند، بعد از تدفین ملاها بی اختیار سخن زدند، اما وی را تعریف نکردند، هیچ زنی نیامده بود، به استثنای اعضای فامیل وی. هنگامی که مردها از قبر دور شدند، یک تعداد زنان چادری دار درآمدند، دستهای شان را بلندکردند و برای ملکه ثریا دعا نمودند، ایشان برای کسی دعا میخواندند که سالها قبل میخواست آنها را از زندان چادری نجات بدهد. (آتش در افغانستان ، ص ۱۹٤ - ۱۹٥)

به روایت آقای پوپلزائی، ملکه ثریا به مرض سرطان در روم پایتخت ایتالیا به عمر ۷۲ سالگی در گذشت و جنازه اش به افغانستان نقل داده شد و در جوار قبر همسرنامورش در جلال آباد در باغ سراج الاماره دفن گردید. **(وکیلی پوپلزائی،سفرهای شاه امان الله ...، ص ۳٥۹- ۳٦٠)**

خاطرۀ سردار کبیرالله سراج از مراسم تدفین شاه امان الله :

مرحوم سردار کبیرالله سراج برادر زادۀ اعلیحضرت شاه امان الله مرحوم، پس از آنکه من کتاب «علامه محمودطرزی، شاه امان الله

وروحانیت متنفذ درافغانستان» را برایش فرستادم، درتاریخ هشتم جون ۲۰۰۷ تلفنی از رسیدن کتاب اطمینان داد وتشکر نمود و در مورد تدفین جنازۀ مرحوم اعلیحضرت غازی به افغانستان برای من حکایت کرد وگفت: برطبق وصیت مرحوم شاه امان الله جنازه وی باید در پهلوی قبر پدرکلانش، امیر عبدالرحمن خان دربوستان سرای کابل(درمحل پارک زرنگار) دفن میشد، مگروقتی این موضوع توسط سردار ولی، خواهر زاده امان الله خان به شاه ولیخان وظاهرشاه گفته شد، شاه و شاه ولیخان با تدفین جنازه شاه مرحوم امان الله خان درجوار پدرکلانش مخالفت وممانعت کردند و تا سه روز هیچگونه پاسخی به ملکه ثریا داده نشد.

کبیرالله سراح علاوه نمود که برطبق گفتۀ ملکه ثریا، دراین میان سه کشور حاضر شدند جنازۀ شاه مرحوم را درخاک خود با احترام خاص دفن کنند. اول کشورترکیه بود که به پاس دوستی شاه امان الله با مصطفی کمال اتاترک رهبر فقید آن کشورحاضر بود جنازه مرحومی را با مراسم شانداری به ترکیه انتقال داده در پهلوی مقبرۀ کمال اتاترک بخاک بسپارند.

دومین کشور، عربستان سعودی بود وسوم مردم پشتونستان بودند که برای آوردن جنازۀ مرحوم غازی امان الله آمادگی نشان دادند. دراین هنگام سردار محمدداود صدراعظم افغانستان به مسکو سفر کرده بود ووقتی آمادگی سه کشور مسلمان و بحصوص مردم پشتونستان را با وی(داودخان) درمیان گذاشتند، او هدایت داد تا جنازۀ غازی امان الله را در جلال آباد در پهلوی قبر پدرش امیر شهید دفن کنند. برادران شاه امان الله وخواهران وی درخواست کردند که جنازه شاه مرحوم یک بار در میدان هوائی کابل پائین شود تا اقارب وی ومردم کابل مراسم احترام خود را نسبت به آن شاه فقید بجا آورند، مگراین خواست شان قبول نگردید و دستور داده شد که جنازه بعد از یک توقف کوتاه در میدان هوائی قندهار مستقیماً به جلال آباد منتقل و بلا فاصله دفن شود.

سران قبایل پشتون در جلال اباد جنازه مرحومی را با حرمت فراوان از میدان هوائی ننگرهار برداشتند واز میان شهرجلال اباد عبوردادند و به

باغ سراج الاماره نزدیک مقبرهٔ امیر حبیب الله شهید برزمین گذاشتند. هنگامی که جنازه بخاک سپرده شد ، خان عبدالغفار خان زعیم بزرگ پشتونستان میخواست سخنرانی کند و همینکه گفت: شاه امان الله به من لقب فخر افغان داده است، ومن میخواهم در مورد کارنامه های این شاه محبوب قدری صحبت کنم،به وی اجازه سخنرانی داده نشد وشاه ولی خان با قهر از سرمقبره دورشد وخطاب به پسرش سردارولی گفت: با این مردم هرقدر کمک وانسانیت شود، قدر آنرا نمیدانند.

سردار کبیر الله سراج گفت که مراسم فاتحهٔ شاه امان الله درکابل در مسجد پل خشتی برگزار شد وبرادران و پسر بزرگ شاه امان الله ، سردار رحمت الله جان بر گلیم فاتحه نشسته بودند. در روز سوم جمعی کثیری از مردم کابل درصحن مسجد پل خشتی جمع آمده بودند تا در ختم فاتحه پسر مرحوم شاه امان الله را از نزدیک ببینند ومراتب اخلاص و حرمت گزاری خود را نبست به آن شاه فقید ابرازبدارند، مگر به شهزاده رحمت الله اجازه داده نشد تا ازجلو مردم کابل در پل خشتی عبورکند و ازایشان اظهار تشکر نماید. شهزاده رحمت الله جان را از دروازه عقبی مسجد بیرون بردند وسردارکبیرالله سراج به میان صف مردم فرستاده شد تا از مردم تشکر کند وبگوید که او از دروازه عقبی مسجد خارج شده است.

سردار کبیرالله سراج افزود که در همان روز سوم فاتحه به پسر مرحوم شاه امان الله گفته شد که هر چه زودتر کشور را ترک بگوید، ولی او خواهش نمود که فقط یک روز دیگر به وی اجازه داده شود تا یک بار قصر دارالامان وباغ پغمان را [که از ساخته های پدرش بود]از نزدیک ببیند، مگر دستگاه سلطنت از قبول این خواست انسانی وی امتناع ورزید وشهزاده با خواهر زاده خود(نواسهٔ محمدولیخان دروازی) با دل پر حسرت و چشمان اشک الود مجبور شد کابل شهر آبائی خود را ترک بگوید. وحسرت دیدار پغمان وقصر دارلامان را با خود به گورببرد. زهی استبداد وخوکامگی رژیم شاهی!

پایان

مقاله شانزدهم

عروسی شهزاده امان الله با ملکه ثریا، نماد مدرنیته درافغانستان

غازی امان الله خان وملکه ثریا

شاه امان الله، قبل ازاینکه به پادشاهی برسد، اندیشه های پیشروانه خود را عملا بروز می داد. یکی از کارهای مهم مدنی در جوامع پیشرفته، برگزاری ساده مراسم عروسی است.امان الله خان یکصد سال قبل به چنین باوری رسیده بود وکار را از خود شروع کرد.شرح این داستان درسراج الاخبار افغانیه که محمودطرزی پدر ملکه ثریا آنرا گردانندگی میکرد،ثبت است وآقای فرزاد، با مقدمه وموخره زیبایی آنرا در سایت حزب همبستگی افغانستان، انتشارداده است، و میتواند الگوی آموزنده برای جونان امروزی افغانستان باشد.در ذیل آنرا مرور میکنیم:

شاه امان‌الله خان نه تنها استقلال کشور را کسب کرد، بلکه برای قانونمند ساختن جامعه و ارتقای آن به مدارج بلند انسانی کارهای ماندگاری نمود. او هرچند بنابر عطش فراوان در آوردن تغییرات فوری در وطن دربدرش دچار اشتباهاتی شد، اما در یک مقطع مهم تاریخ ما ارزش‌های بزرگی را بنیان نهاد که با گذشت صد سال هنوز در مواردی بصورت تمام و کمال به آنها دست نیافته‌ایم.

امان‌الله خان مثل حکام خاین امروزی، فقط در سطح حرف و نمایشی عاشق مردم و وطنش نبود بلکه در عمل در زندگی خودش کوشید به مردم الگویی ارایه نماید. تلاش‌های پیگیر او برای دفاع از حقوق زنان و رهانیدن آنان از زیر بار جهل و ستم و مردسالاری ستودنی بود. او در دورانی که شهزاده دربار و جوان بی‌تجربه بود، در مراسم عروسی خود در عمل درسی به مردم داد که حتی برای جوانان امروزی کشور ما باید الهامبخش باشد. مراسم عروسی امان‌الله خان با ثریا طرزی می‌توانست در دربار پدر عیاش و مستبدش حبیب‌الله خان شاهانه و با مصارف گزاف برگزار گردد، اما او از پدرش درخواست نمود تا پولی را که به این منظور در نظر دارد صرف ساخت یک مکتب یا شفاخانه زنانه کرده به مراسم ساده‌ای اکتفا کند که چنین شد.

گزارش مراسم عروسی امان‌الله خان در «سراج‌الاخبار افغانیه» (سال چهارم، شماره ۷، ۱۲ قوس ۱۲۹۳) تحت عنوان «یک عروسی ابدی ثمر» به نشر رسیده که بخش‌هایی از آن را در ذیل نقل می‌کنم:

«مراسم عروسی شهزادهٔ بلند اقبال مکرم عین‌الدوله سردار (امان‌الله) خان دام اقباله بیک کیفیتی اجرا گردید که ثمرهٔ نیکویی آن در صحایف تاریخ افغانستان یک یادگار ابدی باقی گذاشت. از مدتی همه‌گان را خیال این بود که آیا این عروسی بچه دبدبه‌ها و سازها و سامانها و طنطنه‌های فوق‌العاده، و مخارجهای بی‌اندازهٔ بوقوع خواهد آمد. بواقعیکه تدارکات و تهیات عظیمهٔ نیز در انباب دیده می‌شد.

حال آنکه آنهمه انتظارهایی که برای اسرافهای بی‌سود کشیده میشد بیک طرز بسیار مستحسن و پرسودی جلوه‌گر ظهور گردید: تفصیل این کیفیت چنین است که شهزادهٔ مکرم‌مشارالیه با یک عریضهٔ مخصوصهٔ از حضور میمنت موفور والدکثیرالمحامد شان ذات اعلیحضرت "سراج‌الملة والدین" استرحام و استدعا نمودند که اگر ارادهٔ مراحم عادهٔ اعلیحضرت همایونی شرفتعلق پذیرد که همین مبالغ مخصصهٔ مراسم عروسی برای تاسیس یافتن یک باب "مکتب اناثیه" یا یک باب "شفاخانهٔ اناثیه" بخرج برسد، و ملک و ملت از آن مستفید شده یک تذکار ابدی و یادگار دایمی برای این مراسم بماند و از اسرافات بیهوده و بی‌ثمر صرفنظر شود عین مرحمت خواهد بود.

ذات شوکت سمات اعلیحضرت همایونی .... این رای و خیال خیراندیشانهٔ فرزند ارجمند شاهانهٔ شانرا به افکار قدسیت آثار همایونی موافق و مطابق یافته و شهزادهٔ مکرم بلنداقبال را مظهر تحسین و نوازشات پرآفرین همایونی فرموده مبلغ جسیمی را که برای مراسم عروسی تخصیص شده بود برای آن مؤسسات فواید اثر ابدی‌ثمرتعیین فرمودند. و اجرای مراسم شادمانئ عروسی را بیک ترتیب دلنشین ساده سنگینی اراده و فرمان فرمودند.

همین گزاف‌خرجیهای اینگونه رسومات عروسیها، ختنه‌سوریها کابینهاست که بر مردمان ممالک اسلامیهٔ شرقیه مانند بلای مبرمی نازل شده اگر چه بظاهر آنرا خانه‌آبادی و شادمانی نام نهاده‌اند، ولی موجب بسی خانه‌خرابیها و ناکامیها گردیده است.... عموما از روی این‌گونه گزاف‌خرجیهای اینچنین مراسم‌ها دایما مبتلای فلاکتها و قرض‌ها، افلاس‌ها شده اند.

مراسم این عروسئ ابدی‌ثمر در یوم چارشنبه ۲۲ ماه ذی‌الحجة الحرام مطابق ۱۹ عقرب سنهٔ ۱۳۳۲ و ۱۱ نوامبر سنهٔ ۱۹۱۴ بوقوع پیوسته است.»

صفحه‌ای از سراج‌الاخبار افغانیه در مورد مراسم عروسی امان‌الله خان

هرچند در گزارش بالا ذکری از آن نرفته، اما شکی نیست که ثریا طرزی که خود زن تابوشکن، پیشرو و علم پرور بود، در این تصمیم امان‌الله خان نقشی داشته باشد.

امان‌الله خان و ثریا ۱۰۳ سال قبل به این آگاهی دست یافته بودند که باد کردن پول در مراسم بی‌ارزش عروسی برای جامعه‌ای که غرق فقر و بدبختی است، شرم است و باید آنرا برای پخش علم و دانش بین مردم صرف کرد، اما متاسفانه امروز شاهدیم که تنها در پایتخت دهها سالون عروسی پر زرق و برق به چشم می‌خورند که در آنها روزانه میلیونها افغانی به هدر داده می‌شوند.

از جنگسالاران و مافیا زادگانی که میلیونها دالر حرام را در اینگونه مراسم شان به گفته مردم به شاخی باد می‌کنند، گله‌ای نباید کرد چون این دشمنان مردم حامی ارتجاعی‌ترین و عقب مانده ترین رسم و رواج‌ها اند تا ملت را افسون کرده به خواب عمیق ناآگاهی و جهالت فروبرند. اما برای زوج های جوان و تحصیل کرده و متعهد لازم است که درین زمینه شاگردان امان الله خان گردیده از ننگ و حماقت خرج پول برای هیچ وپوچ اجتناب ورزند. البته طی چند سال گذشته ما شاهد بعضی نمونه‌های مثبت سنت‌شکنی درین زمینه بوده‌ایم از جمله زوجی که اخیرا در هرات

پول مصارف عروسی شان را برای ساختن یک پل در قریه شان اختصاص داند که قابل قدر است، اما نیاز است که این نمونه عالی را تعمیم داده همگانی سازیم.

با رسیدن امان‌الله خان به قدرت، او عمیقا به این درک رسیده بود که بدون کسب استقلال، رفاه و پیشرفت افغانستان میسر نیست، بنا ابتدا علیه سلطه بیگانگان شمشیر از نیام برکشید و وقتی از آزادی کشورش مطمئن شد کوشید نظام‌نامه‌هایی برای غرس ارزش‌های انسانی در اجتماع قبیلوی تصویب و عملی سازد. «نظامنامهٔ نکاح، عروسی و ختنه‌سوری» یکی از آنها بود که گفته می‌شود شخصا توسط امان‌الله خان در ۲۴ ماده نگاشته نگاشته شده در سال ۱۳۰۰ مرعی‌الاجرا گردید که هدف اصلی آن دفاع از حقوق زنان بود. این نظامنامه گواه افکار مترقی و دیدگاه والای شاه امان‌الله است که اکنون نیز در بسا موارد نیاز است که برای عملی ساختن آنها علیه زن‌ستیزان جهادی، طالبی، داعشی و یا عناصر نکتایی‌پوش اما ضدزن به مبارزه ادامه داد.

ویژگی بزرگ امان‌الله خان که او را به قهرمان بی‌بدیل مردم ما بدل نمود در همین نکته نهفته بود که عاشق مردم و میهنش بود و با افکار پیشرو که داشت برای تعالی کشورش دست به اقدامات شجاعانه زد و برعکس شاهان گذشته دل به تخت و ثروت نبسته برای تغییر چهره افغانستان با تابوشکنی‌های پرریسک پیش رفت که هرچند تخت و تاج را باخت، اما در میهنش ارزش‌هایی خلق کرد که شاهان مستبد بعدی نتوانستند آنرا از مردم بگیرند.» (برگرفته ازسایت حزب همبستگی ملی)

تلاش شاه امان الله برای تحصیل دختران و ممانعت حضرات مجددی!

حین مطالعه مجموعهٔ «ارشادات اعلیحضرت شاه امان الله در لویه جرگه 1303»، نوشته وتنظیم داکتر سید عبدالله کاظم(منتشرهٔ پورتال افغان جرمن آنلاین) در بخش یازدهم به اینجا رسیدم که علمای دینی تا چه حد مانع تعلیم وتحصیل زنان ودختران درمکاتب دولتی کشور بوده اند!؟ شاه امان الله با دلایل وبراهین عقلی ومنطقی بمکتب رفتن وباسواد شدن دختران را که

مادران اینده کشوراند برای یک جامعه از ضروریات زندگی میدانست ومیگفت که مادر اگر باسواد وآگاه از امور دینی وشرعی باشد بخوبی میتواند اطفال وکودکان خود را تا سنین 7 و8 سالگی از مسایل ضروریه دینی مطلع سازد،اما وکلای لویه جرگه وروحانیون با این امر موافقت نداشتند وازشاه می خواستند تا طبق« روایات مفتی بها فقه شریف بائستی تعلیم و تحصیل نسوان در خانه های خود شان و بواسطهٔ اقارب محارم شان صورت گیرد و تعلیم جمعیت نسوان در مکتب ها نشود تا مسئله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست، برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود.»

اعلیحضرت در این مورد فرمودند: «اگر چه در موضوع تعلیم نسوان گفت و شنید ما و شما قبلاً به پایان رسیده و مفکوره تانرا درین مسئله قبول کرده ام، لاکن باز هم میخواهم که توجه شما علمای اعلام و فضلای کرام ملت عزیزم را بسوی این نکته مهمه جلب بنمایم که درین مورد باید ما و شما از عقل و فکر و طرز عمل عموم عالم اسلام کار بگیریم و مزید برآن روا دار نشویم که طبقه اناثیه ما دریک عالم جهالت و نادانی زندگانی کنند. تعلیم طبقه اناثیه از حد ضروریست و نباید ما و شما به مخالفت حدیث (طلب العلم فریضته علی کل مسلم و ُمسلمته) برائیم و نباید بگوئیم که ما افغانیم باید زنان ما از راه خدا و رسول و مبداء و معاد خود بی خبر بوده در یک عالم جهالت و نادانی باشند.

بایستی ما برحال آن اطفال خود که تقریباً تا بعمر هشت سالگی در اطراف و جوانب مادر و خواهرو خاله و عمه و دیگر اقارب اناثیه خود زندگانی اولیه خود شانرا بسر میبرند، ترحم کنیم ومحض جهت تعلیم و تربیه آن اطفال درین مکتب نخستین که مکتب آغوش مادر گفته میشود، آنها را از مسایل ضروریه مطلع کرده اطفال خود را ازین فیض عموم محروم نداریم. بالای ما و شما لازم است که طبقه نسوان خود را عالم و دانسته و مطلع از فرائض و واجبات و سنن و مندوبات و دیگرضروریات بنمائیم. تا والده ما و شما در همان صغارت که تعلیم آنرا پیغمبر ما (کالنقش فی الحجرٹ)گفته است و اهل سلف همین تعلیم را میگویند :**"با شیر اندرون شده با جان بدر شود"**، از اخلاق وعادات و اطوار خوب مستفیض و با آداب و صفات خجسته، متجلی [آراسته] شوند.» شاه برای جلب موافقت روحانیون حاضر در لویه جرگه به تعلیم نسوان،محبورمیشود بگویدکه :« من گاهی

طرفداراین امر نبوده و نمیباشم که صبیاتی که قریب به مراهقی [بلوغ] باشند، در مکتب آمده تعلیم گیرند بلکه مفکوره و نظریهٔ من نظر به مفاد بزرگ و ملحوظات سترگی که به شمهٔ ازآن در فوق اشاره شده بود، چنانکه صبیات خورد سال با همه گونه مراعات ستر و پرده در مکتبی که کاملاً محفوظ و مستور است و معلمات آنها نیز نسوانند، آمده تعلیم گیرند. اکنونکه شما علماء میگوئید که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحسن نیست، بالفعل ما درین مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم، اما گمان نمیکنم که دیگر علمای عالم اسلام و فُضلای هند و سند، مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، شام، بیت المقدس، بغداد، بصره، کوفه و ترکیه درین نظریه با شما متفق باشند، زیرا که در هر یکی ازین بالد معظمه اسالمیه بتعداد غیر واحده مکاتب اناثیه موجود است.»

شاه امان الله چون دید علمای دینی زیر نفوذ حضرات شوربازار،از موضع خود عقب نمیروند ، مجبورشد بگوید: « خودم بالفعل بر طبق مفکوره همین حضرات تعلیم صبیات (دختران)را در خانهای شان امر و اراده میکنم. وافزود:در میان شما غلط فهمی واقع شده، بحث نکنید. من میخواهم که درین ضمن این علمای محترم را بیک امر دیگر دعوت و تکلیف کنم و آن اینست که باید این حضرات معظم که دعوی خانه نشینی صبیات معصوم و طفل های خورد سال ما را میکنند و ما سمعاً و طاعتاً محض احترام احکام شرع شریف که برای ما درین موضوع ازآن نام میبرند، او را قبول میکنیم. در قُری و اطراف و قشلاقها بر نسوان نو جوان و دوشیزگان و دیگر زنان کوچی و افغانه کوه نشین و عموم سکنه افغانستان نیز بقوه تبلیغیه و وعظ و نصایح لازمه ستر و حجاب را حتمی و الزامی قرار بدهند و تا لویه جرگه آینده در سرتاسر افغانستان آن ستر و حجابی را که شریعت پاک برای زنان مسلمانان مقرر داشته است، جاری و حکم فرما نمایند. اگر درین باب از حکومت اجازت و تسهیلات بخواهند، دریغ نمی شود. فاما اگر تا بموعد لویه جرگه آینده حجاب و ستر در بین عموم رائج نشد و یا احدی ازین زنان که هر روزه به صدها نفرآنها بی حجابانه بنظر میخورند، دیده شده، بار مسولیت آن به همراه ناغگی به گردن شما حضرات معظم است.»

از این مباحثه میتوان مشکلات شاه امان الله را با روحانیون وبخصوص حضرات مجددی در مورد تعلیم وتحصیل نسوان در مکاتب دولتی حدس زد. **پایان**

مقاله هفدهم

خاطرۀ غم انگیز ازغازی امان الله خان در غربت

به قلم یک جاسوس (جونزدیوید)

شاه امان الله غازی

درسطور زیر شما آرزوهای نیک شاه امان الله خان را از زبان یک جاسوس انگلیسی معروف به پیربغداد میخوانید که سی سال بعد از تبعیدش در ایتالیا اتفاقاً با او دیدار کرده وسوالاتی را از آن شاه میهن پرست نموده وجواب هایش را درکتاب خاطرات خود بچاپ رسانده است. این بخش خاطرات را کاربران شبکه های اجتماعی به دو زبان پشتو و دری به نشر رسانده اند که من متن پشتوی یکی از این کابران را زیر نام «دغازي بابادردونکی خاطره» خواندم وچون سخت دلچسپ وبرمن اثربخشید، آنرا به دری نیز در آوردم. منظور اینست تا با خواندن این خاطره جوانان ما دوست ودشمن خود ووطن خود را بشناسند و فریب دکانداران دینی را نخورند.

ورنه تا صد سال دیگر از دست تفتین داعشیان وطالبان وجهادیان ویران گر وغنیمت گیر ولنده غر، جابرجای خواهند زد وبجلو قدمی نخواهند گذاشت و روی خوشبختی ورفاه وآسایش را نخواهند دید.

سیستانی25/ 7/ 2017

خاطره غم انگیزغازی[امان الله خان]

دیویدجونز،کارمند اداره جاسوسی انگلیس خاطرۀ دیدارش رابا امان الله خان چنین مینویسد:

1960.april.26

به انگلیسی برایش گفتم:

در کودکی ازکدام بازی خوشت می آمد؟

مرد،بسوی من نگریست وخندید:

اسپ سواری .

دوباره سرش بزیرآویزان گردید .

مرد بعد از لحظه ای نشست، دوباره از جا بلند شد.گامی برداشت.به زبان پشتو گفتم: مهمان را تنها میگذاری ؟

مستقیما بطرف من دید، چشمانش درخشید، با خوشحالی از من پرسید: افغا استی؟

جلو آمد و از دستم گرفت وبسوی خود کشید ، بلند شدم . باگرمی مرا در آغوش کشید و چندین دقیقه رهایم نمیکرد.برایش گفتم .

-نه! من انگلیسی ام .

گفت: -مزاق نکن ! انگلیس و اینطور پشتوی صاف؟ بسیار از هم فاصله دارد!

گفتم:دیوید جونز هستم.در ۱۹۱۹ در ارگ کابل به دیدنت آمده بودم.سه کس بودیم. مکتوب چانسلر رابه شما آورده بودیم. درکابل برای چند نماینده خود اجازه میخواستیم.

دستان مرد سست شدولی کنارم نشست. چندبار سرخود را اینسو وآنسو دور داد:

-آه! ای انگلیس دراینجا(روم) هم از دست شما رهایی ندارم.

-برایش گفتم: مگر اکنون من تقاعد گرفته ام وبا سیاست سروکاری ندارم.به ایتالیا جنازه مادرم را آوردم .به یادم آمدی به دیدنت آمدم.

امان الله خان ایستاده شد واز دستم گرفت وبا تبسم برایم گفت:

- بیا خانه برویم. تا نگوئی که یک افغان ریش سفید در ملک بیگانه خصلت مهمان نوازی خود را فراموش نموده است.

از پارک خارج شدیم وبه یک کوچه تنگ داخل گردیدیم.امان الله خان در یک خانه کهنه زندگی میکرد. بالا رفتیم ، یک اتاق کوچک بود.بر یک قالین کهنه رنگ رفته، یک تخت و یک میز خورد و دوتا چوکی مانده بود، نشستم. به اطراف نگاه کردم. یک الماری خورد پراز کتاب بود. در بالا دیوار «کلیمه»درچوکات چوبی نصب شده بود. نزدیک تخت در طاقچه یک جای نماز دیده میشد که بالای آن یک قرآن شریف خورد مانده شده بود .امان الله خان بیرون رفت. دروازه اتاق کهنه و درز زیاد داشت. صدایش آمد که به کسی گفت :چه پخته کرده ای ؟

صدای زنانه شنیده شد که:- لوبیا!

-مهمان دارم. قابلي پخته کنید!

دروازه باز شد وامان الله خان دوباره برگشت وگفت:نزدیک کلکین بنشین ، اتاق سرد است .

-چوکی را پیش کشیدم.اشعه افتاب مستقیم برشانه هایم تابیدن گرفت. امان الله خان برچپرکت نشست. خندید وگفت:

اکنون براستی باورم آمد که تو داوید جونز هستی.فکر میکنم یک باردیگر نیز با هم دیده بودیم .

باخنده گفتم: بلی یک بار من وسفیررا درنیمه های شب خواسته بودی وگفتی که انگلیس ها در شمال افغانستان مداخله میکنند و مردم را مسلح مینمایند. سندی هم به این رابطه به سفیردادی. وبرایش گفتی در ظرف 72 ساعت باید از افغانستان خارج شوید!یک هفته بعد جاسوس انگلیسی ما را اعدام نمودی.

امان الله خان ، آه سردی کشید وگفت:

- ای انگلیسها، وطن ما را غرق ساختید .

خندیدم: تو هم گرم بودی، خیلی به تندی وسرعت به پیش میتاختی . به من نگاه کرد، اما چیزی نگفت .دروازه تک تک زده شد ، امان الله خان برخاست وبا پتنوس چای برگشت ودو پیاله را از چای سبز پرکرد .در پشت پنجره (کلکین)ایستاد وگفت: آن اطفال را می بینی؟!

من هم ایستاده شدم، درپائین ، چند طفل پاک وستره وصحتمند روان بودند. می خندیدند وبر پشت هریکی بکس مکتبی بسته بود.

امان الله خان گفت : این اطفال پشقل جاورب نمی کنند.تمام روز از پشت دوتا بز روان نیستند، گرسنه گی را نمی شناسند ، مکتب میروند، میخندند، تفریح دارند، تلویزون می بینند، غم ندارند ، صدای تفنگ را نشینده اند، سالم استند ،از زندگی لذت می برند.....

خاموش شد وبعد گفت:آن پیرمرد نشسته در دم دکان ، همسایه ماست. 45 سال دریک فابریکه کارکرد. اکنون قرار نشسته وپول تقاعد خود را میگیرد. نه محتاج پسرخود است ونه محتاج نواسه های خود.تا دم مرگ به شکم خود سیر وبه تن پوشیده است.

آن خانم جوان دیگر داکتر است. 8 ساعت کار میکند، 14 ساعت زندگی ارام دارد. بیوه است مگر اینقدر پول پیدا میکند که مصارف درس وصحت وخوراک وتفریح اولادها را کفایت کند....

این منطقه فقیر ترین منطقه روم است. مگرتمام خانه ها 24 ساعته برق وگاز وآب دارند. کوچه ها پخته اند، مکتب وشفاخانه نزدیک شان است.درتمام این منطقه فقیرنشین، یک گدا را شما پیدا کرده نمیتوانید.

خاموش گردید ودوباره برجای خود نشست، پیاله چای را بلندکرد وگفت:درست میگوئی من تیز میرفتم. برای اینکه وقت کم داشتم.من میگفتم در زندگی خود یک افغانستان پیشرفته را ببینم. افغانستانی که باشندگان آن مثل مردم اینجا زندگی ارام داشته باشند.گرسنه گی را نشناسند. تعلیم بیاموزند وتحصیل کنند. به حقوق خود ودیگران آگاه شوند، خوب وبد شان را بدانند. بجای درست کردن سنگربرای جنگ با یکدیگر، کتابخانه درست کنند و به این یا آن نام دچار غلط فهمی واشتباه نشوند.

خاموش شد، جرعه یی از چای خود نوشید، آه سردی کشید وگفت: ایتالوی ها از جنگ جهانی دوم بیرون آمدند.تمام ایتالیا با خاک برابر شده بود. مگر مردمش مردم فهمیده وتعلیم یافته بودند.در ظرف ده سال ایتالیا را دوباره ایتالیا ساختند. اکنون موتر وطیاره تولید میکند. اما مردمان کشورم بیسواد بودند. مغز[خون دل] خود را با آنها میخوردم. در یک سخن عادی با من قناعت نمیکردند.

خاموش شد ، خنده تلخی کرد وگفت:یک وخت چند ریش سفید به کابل نزدم آمده بودند.آنها در کابل ریل(قطار) را دیده بودند. از خشم زیاد کنترول خود را از دست داده بودند. میگفتند در شهرآژد های آهنی آورده ای که خوراکش آتش است و شیطان آنرا می چلاند (میراند)!

با آنها بیرون رفتم و در ریل نشستیم ویک دوره گردش کردیم. بعد برای شان گفتم که ریل برای مسافرت و انتقال اجناس تجارتی از تمام وسایل انتقالی وسیله ارازان تر ومفید تراست. برای شان گفتم که این ریل از آهن وچوب ساخته شده است. با زغال سنگ حرکت میکند.و بني آدم آنرا میچلاند (رانندگی میکند)... همه چیز را با چشمان خود دیدند، مگر

همینکه ریل ایستاده شد، دوباره همان سخن اولی خود را تکرارکردند : اژدهای آهنی و شیطان سیاه ! و [حرف مرا] قبول نداشتند.

رادیو را قبول نمیکردند.میگفتند در درون رادیو شیطانهای کوچک نشسته اند... مردم را از دین خارج میکنند...تیلفون برای شان کفرتلقی میشد. برای من میگفتند تو از دین برگشته ای ، با شیطان حرف میزنی؟!

این مردم حتی در خشت پخته و دیوار پخته چهرهٔ شیطان را میدیدند...میدانستی که چرا؟ علتش بیسوادی بود .

من باید این مشکل را حل میکردم. مکتب ها را تاسیس کردم.

میخواستم این مردم را از تاریکی بیرون بکشم.وآنها را به هرچیز آگاه سازم. مگر آنها مکتب را هم نمیخواستند و آنرا علامت کفر می پنداشتند....

به امان الله خان گفتم:ایا فکر نمیکنی که در یک چنین جامعه ساده وبیسواد، فرستادن دختران به ترکیه خوب نبود؟

امان الله خان پیاله خود را ازچای پرکرد وآه سردی کشید وگفت : در تمام مملکت داکتر زن وجود نداشت.زنها با یک مریضی عادی می مردند. درمیان تمام کشورهای اسلامی ترکیه به نظرم خوب می آمد واز کشورهای عربی جلوتر بود.

ما باید درکشور خود داکتران زنانه می داشتیم. پوهنتون های سالم، استادان ولابراتوارها وکتابخانه ها.... مگر من اینها را به کشور فقیر افغانستان آورده نمیتوانستم. چاره نبود، دختران وپسران را به ترکیه فرستادم.من آنرا خلاف شرعیت نمیدانستم، ترکیه یک کشوراسلامی بود. خوابگاه دختران، خوراکه ونوشیدنی های شان همه جدا از پسران بود.

وپرسیدم در مورد چادری چه میگوییٔ ، شما چادری را درکابل منع کردید .امان الله خان سرش راشورداد وگفت:من عالم دینی نیستم، ولی دنیای اسلام را دیده ام.مطالعه دارم و من در هیچ یکی از کشورهای اسلامی این گونه چادری های رنگه را ندیده ام... مشکل بزرگ مردم ما اینست که دین و عنعنه را از هم تمیز کرده نمیتوانند.

من از اعمار بند، فابریکه، ، برق ، سرک، پل ، پلچک ، مکتب و پوهنتون برای شان سخن میزدم و فایده این چیز ها را در زندگی شان

تشریح میکردم ودر ساختن آنها همکاری شان را میخواستم مگر آنها در هریکی ازاینها مسئله زن را داخل میکردند.به سرک پخته ومسافرت آرام دراین سرک توجه نمیکردند ومیگفتند نه. از بین موترخانه های ما و در بین خانه ها زنان ما را مردم(نامحرم) می بینند.

درصفات وخوبی مکتب وپوهنتون از بس سخن میزدم، دهنم خشک میشد، ولی در آخر بمن میگفتند : دختران ما را به کفر وفحشا سوق ندهید! از فواید شفاخانه وداکتر میگفتم ، میگفتند دلت عیاشی میخواهد ، ما چطور سیاه سر خود را اجازه بیرون رفتن بدهیم ؟

برای تقویت مادران وکودکان مبتلا به سوی تغذی دوا ودارو میفرستادم، مردم دوا ها را در آتش می انداختند ومیگفتند که پادشاه مخالف ازدیاد نسل اسلام است و این دوا ها زنان ما را خشک وناز میکند یعنی از بچه دارشدن عقب میمانیم.

من از پیشرفت وترقی وطن سخن میگفتم ، اما آنها نام زنان را با پل، پلچک، ودیوار، وجوی پخته کاری و.... ربط میدادند ....میگفتند که در این جا ها زنان ما می ایند،مردها را می بینند، بي حیا و بی بندوبارمیشوند....آنها به هرچیز بد بین بودند. هر کار و پیشرفتی را با روی لچی وبا عیاشی ربط میدادند....

امان الله خان صحبت مفصلی کرد. چشمانش کوچک وکوچک ترواشک هایش بزرگتر شدند و قطره قطره از چشمانش فرومی ریختند!»....خاطرات ډېوېډ جونز(پیربغدادي) سال ۱۹۶۰- ۲۶ اپریل- لندن

(منبع فیس بوک:درمحمدآشنا و غمخور2017 -7-20.)مترجم پشتواز انگلیسی: درمحمدآشنا)

خواندن این خاطرات، دل انسانهای با درک وبا درایت را خون میسازد وحیف وافسوس انسان می اید که مردم ما متاسفانه بعلت سطح پائین فهم ودانش تا هنوز قدر انسانهای ملی ومترقی را نمیدانند.

کاش اگر شاه امان الله را بخاطر ریفورم های اجتماعی وفرهنگی اش نمیخواستند، کسی را بجایش برمی گزدیدند که لا اقل سواد میداشت و دشمن مکتب ومعارف نمی بود. اما روحانیت وابسته به انگلیس ،حبیب الله بیسواد

را خادم دین رسوالله لقب دادند،درحالی که درمدت 9 ما حکومت خود مردم را به کاسه سرشان آب داد وبجز تجاوز به مال وناموس مردم وکشت وکشتار وزدن وکندن وضبط ومصادره اموال مردم کاردیگری نکرد. تا آنکه سپهسلارنادرخان با نیروهای قبایل جنوبی به داد مردم کابل رسید ومردم کابل را از شردزدان و اوباشان سقوی نجات داد.

تبصره داکتر سید عبدالله کاظم در مورد این خاطره :

جریان صحبت شاه مان الله غازی با دیوید جونز انگلیسی که روی تصادف در روم صورت گرفته بود و آقای آشنا آنرا به پشتو ترجمه و در صفحه فیسبوک خود به نشر رسانیده و اخیراً این صحبت در پورتال افغان جرمن آنلاین نیز نشر شد، به یک مثالی شباهت دارد که میگویند "آب دریا را دریک کوزه گنجانیدن"، واقعاً این کوتاه سخن بحث ده ها کتاب را در خود خلاصه ساخته و استدلال و منطق آن قهرمان ملی را که قبلاً در طول لویه جرگه 1303 به اثبات رسیده بود، بعد از سالها حینیکه آن شاه دلسوز ملت و وطن در عالم هجرت با یک انگلیس بیان کرد، بار دیگر گوش گذار مردم خود و حتی جهان نمود و آن درسی است ، جاودان برای نسل های بعد تا بدانند که مشکل وطن در کجا است؟ از آن روزها تا حال چندین دهه و حتی نزدیک به یک قرن می گذرد، اما درد وطن یعنی بیسوادی هنوزهم راه را بسوی ترقی و تعالی در کشور سد ساخته است و از دین اسلام که دین صلاح، رفاه و عدالت است، تعبیرهای مانع، صلاح، رفاه و عدالت اجتماعی صورت میگیرد و در خور مردم بیسواد و کم سواد کشور داده میشود. گاهی بنام طالب و القاعده و داعش و گاهی هم بوسیلهٔ متعصبان دینی و مذهبی این سوء تعبیرات در گوشها چکانیده میشود. بهرحال از جناب استاد سیستانی ممنون که آنرا به دری ترجمه نمودند. »(**بخش نظرات: 23.07.2017)**

غازی امان الله خان بخاطروطن وجهالت مردمش اشک ریخت:

شاه امان الله هنگام سفر به ایتالیا درمصاحبه با یک ژورنالیست فرانسه ای از نادانی و جهالت مردم وطن خود سخن زد و درآخر ازعمق دل اشک ریخت .ژورنالیست از قول شاه امان الله امان الله مینویسد:

«به کشورم تیلفون وارد کردم ، مردم مرا کافر خطاب کردند؛ که صحبت های آنها را نظاره و ضبط میکند و این کار در اسلام ناجایز است. «مکتب آباد کردم ، گفتند این کارهای بی دین هاست و ما فقط باید درس های عقیده وی را فرا بگیریم.

«برای شان خط ریل را در حالی ساختم ، که در کشورهای جهان بسیار کم ساخته شده بود، ولی مردم آن را خانه ی شیطان خطاب کردند و با آن مخالفت شان را اعلان کردند،

«ملا ها در بلند گوها اعلان میکردند که غازی امان الله کافر است ، و به مردم میگفتند که این صدای الهی است ، افراد در جنگل ها وظیفه دار شدند که در بلند گو ها فریاد بزنند که امان الله کافر است ، امان الله کافر است؛و بعدآ ملا ها و ملك ها برای مردم میگفتند که آنها ملایك اند و راست میگویند که غازی امان الله کافر است. با این حال من در غم آینده ی آنها بودم که چطور میتوان پیشرفت کرد، ولی آنها در پی تخریب من بودند؛»

خبرنگار مینویسد بعد از اینکه امان الله خان چندین موارد مشابه دیگر را نام گرفت ، روی خود را به طرف دریا کرد و سخت از ژرفا و عمق دل گریست ! وگفت :وطن مرا ببخش! چون نتوانستم نگاهت کنم.»
(رک: فیسبوک Zarghona Obaidi-Teebken)

پایان ۲۰۱۸/۸/۱۶

مقاله هجدهم

استقلال و شاه امان الله، دو نام جدائی ناپذیر تاریخ ما

طاق ظفر [یادگاراستقلال] واقع در پغمان کابل

مردم افغانستان درسال ۱۹۱۹ در تحت رهبری زعامت جوان ودلیرخود شاه امان الله،نخستین مردمی بودند که باقوی ترین قدرت استعماری وقت، یعنی انگلیسها قهرمانانه رزمیدند و سرانجام انگلیس را وادار به قبول متارکه جنگ و مذاکره برای استرداد استقلال کشور خود ساختند. نتیجهٔ منطقی این مذاکرات پیمان صلحی بود که در ۱۸ اگست ۱۹۱۹م مطابق (۲۸ اسد ۱۲۹۸ش) به توشیح شاه جوان وبیدار افغان رسید و افغانها از آن پس همین روز ۲۸ اسد را بحیث روز استرداد استقلال خود شناختند و آن را هرساله گرامی میدارند.

در روند گرامیداشت از استرداد استقلال کشور، نامی که با استقلال پیوند ناگسستنی دارد، نام شاه امان الله غازی است. هیچ افغان با وقوف ، آزادی خواه و وطنپرستی پیدا نخواهد شد که از استقلال کشور یاد نماید و همزمان با آن، به یاد غازیمرد نامدار اعلیحضرت امان الله خان ، رهبر وطندوست و سر بکف افغان که استقلال کشور را به ملت شریف ودلیر خود تقدیم کرد، نیفتد و یاد آن قهرمان واقعی ملت را در بدست آوردن استقلال سیاسی کشورگرامی نشمارد.

شهزاده امان الله همانگونه که یک جوان دراک وتیز هوش بود، یک عنصرآزادیخواه وضد استعمار نیزبود، و تمام ویژه گیها ومختصات یک شخصیت تاریخ ساز را داشت. او در لحظات بسیار حساس ،درمیان غم و سوگ قتل پدرش امیرحبیب الله خان(که درشب ۲۰فبروری۱۹۱۹ درشکارگاه کله گوش لغمان کشته شده بود) بر اعلام امارت عمویش نصرالله خان، شجاعانه تصمیم می گیرد وامارت عمویش را رد واعلام میکند که تا انتقام خون پدر خود را نگیرد و استقلال از دست رفته کشور را اعاده نکند، شمشیر در نیام نخواهد گذاشت.

غبارمیگوید:« روز ۲۴ فبروری مردم کابل وقشون پایتخت درمیدان مرادخانی اجتماع بزرگی نمودند. امیرامان الله خان سواره وتنها در بین جمعیت داخل شد ودرحالی که شمشیر برهنه در کمر آویخته بود، درهمین جا بود که او نطق مشهور وتاریخی خود را نمود. او استقلال خارجی افغانستان وآزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد . و از مساوات وبرابری، آزادی ملت وتأمین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد. غریو شادی وتهنیت از جمعیت برخاست. » (غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج1، ص ۷۵۲-۷۵۳)

اقدامات جسورانه امان الله خان باعث شد تا عمویش نصرالله خان از امارت استعفا بدهد و سلطنت رابه او واگذارد. امان الله خان در روز

(۹حوت۱۲۹۷ش/۲۸ فبروری۱۹۱۹م)، در حالی که لباس سربازی به تن داشت ، درمسجد عیدگاه کابل خطاب به عساکر و شهریان کابل گفت:

« اول برهمه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال وحاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.» وعلاوه نموده گفت : « ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم ! »

« من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملتم را به جای خود ننشانم !» « ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من ! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن ، بیائید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم !» (فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،جلد۴بخش سوم،ص ۶۶۹ ، اعلامیه اشتهار امیرامان الله خان)

شاه امان الله به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ طی نطقی در دربار کابل در حالی که سفیر انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت : « من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم . بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان ، آزاد است و به هیچ نیروی ، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شودکه در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی ! » سفیر انگلیس با حترام و تعظیم جواب داد:« بلی فهمیدم!»(دبلیو ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان ،ترجه علیمحمد زهما ، چاپ پشاور ، ص۱۳۵)

آدمک افغانستان شناس معروف امریکائی درربع سوم قرن بیستم،یعنی ۶۰ سال قبل درکتاب خود(افغانستان در نیمه اول قرن بیستم)، از امان الله خان به عنوان قهرمان ملی یاد کرده نوشته است: «امان الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹) بحیث قهرمان ملی افغانستان شناخته شد. خاصتاً

هنگامیکه موفقانه امپراطوری بریتانیا را شکست داد. و آزادی مطلق افغانستان را بدست آورد و به جهان برسمیت شناخته شد.» [لودویک آدمک،افغانستان در نیمه اول قرن بیستم،ترجمه پوهاند محمدفاضل صاحب زاده، چاپ دوم، پشاور،1377 ،ص196]

شاه امان الله در خطابهٔ اعلام استقلال افغانستان، در قصر زرافشان کابل در روز ۲۸ اسد گفت:«در قدم اول من زندگی ام را در مقابل دشمن برای حصول استقلال شما فدا میکردم. اگر ناکام مي شدم، باز هم از تصمیم خود نگشته، خودم را مي کشتم، اما زندگی تحت حمایت کشور دیگری را قبول نمي کردم. اگر شما مردم از من پشتیبانی نمي کردید، و با شجاعت کار خود را به پیش نمي بردید، من به مقصدم کامیاب نمي شدم و بیش ازین زندگی را بر خود حرام مي دانستم. لذا شما به من زندگی نوی را داده اید و من به شما برادران اطمینان مي دهم که من باز هم به خاطر شما زندگی خود را فدا خواهم کرد.»

شاه به حضار گفت: « برای خدا باید برای آموزش علم تلاش کنید. شما باید اطفال خود را به مکتب بفرستید، شما باید از آنها جدا شده، آنان را برای آموزش تعلیم به کشورهای خارجی بفرستید، تا با کسب علم شاید بتوانند قابلیت خدمت به کشور عزیز شما را پیدا نموده و نام شما را در تأریخ جهان زنده نگهدارند.ای ملت! به خاطر وطن و به خاطر خدا در کسب علم تلاش کنید، زیرا تنها از طریق علم است که مي توان به کامیابی های دینی و دنیوی دست یافت." یک شخص بی علم نمي تواند خدا را بشناسد. "(مقاله 28 اسد روز استرداد استقلال کشور، آرشیف مقالات نویسنده)

پس از حصول استقلال سیاسی افغانستان ، بزرگترین دغدغه شاه امان الله ، رفع جهالت و بیسوادی اکثریت مردم کشور بود.پس اولین کاری که بدان توجه نمود، تاسیس مکاتب وتعمیم معارف در سرتاسر افغانستان بود. اوبا تاسیس مکاتب وتدریس علوم عصری از مرکز تا ولایات ، چراغ علم ومعرفت را درکشور روشن ساخت، و زمینه رفتن به مکتب و بهره ورشدن ازعلم ودانش را برای همه اولاد وطن میسرساخت. بمنظور تأمین حقوق زنان به تعلیم وتحصیل آنها توجه نمود ومکاتب زنانه وشفاخان

زنانه[مستورات] را تاسیس کرد و مردان وزنان را برای فراگیری علم ودانش تشویق نمود.

شاه امان الله عشق بیکرانی به تعلیم و تعمیم سواد در مملکت داشت، در یکی از بیانیه های خودگفت : « من هرقدر در باب ترقی و بهبودی شما ملت تفکر نموده ام بدون علم دیگر راهی نیافته ام و پایه اول علم ، مکتب است ... چون چنین است نیک بدانیدکه میخواهم با کمال سویه از عالم باخبر شوید و ترقی کنید، تاکی از عالم بخبر وازعلم محروم باشید.»(امان افغان،شماره۱۷، ص۳)

شاه امان الله هنگام وداع (به عزم اروپا) درقصرستور وزارت خارجه در محضرکارمندان دولت و شاگردان و منسوبین معارف افغانستان گفت: « سفرم بخارج خاص برای منفعت شماست و بس، اگرنیامدم به یاد داشته باشید که از وطن تان دفاع کنید و یک ملت واحد باشید. زیر سلطه حکمران یا پادشاه مستبدی بسر نبرید، به هدایات من گوش دهید و به خرافات عقیده نداشته باشید، زیرابعضی ملاهای بی خرد، دین رایک زنجیر برای تان ساخته و چیزهای غلط برای تان می گویند و شمارا فریب میدهند، مطابق اوامرخدا وپیغمبر(ص)رفتارنمائید. به چیز هایی که ملاها میگویند باورنکنید، درمقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید، شما همه از یک کشور هستید و با هم برادرمی باشید، زنان مانند شما حق دارند و انسانند، بیشتر از یک زن نگیرید و اطفال تان رابه مکتب بفرستید و ثروت تان را در راه تعلیم و تربیه اولاد تان به مصرف برسانید.» (ریا تالی ستیوارت، آتش در افغانستان، چاپ پشاور،۲۰۰۰،ص ۵۲،۵۱)

قانون اساسی، نخستین گام بسوی تأمین وحدت ملی:

یکی از مهمترین تحولات مرحله اول اصلاحات اجتماعی دولت ، طرح و تصویب قانون اساسی یا نظامنامه اساسی دولت افغانستان بود که در سال ۱۳۰۱ شمسی در لویه جرگه ۸۷۲ نفری در جلال آباد تحت ریاست شخص شاه مورد بحث و تصویب قرار گرفت و برای نخستین بار افغانستان در تاریخ خود صاحب یک قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی گردید. این قانون اساسی که در۷۳ ماده تنظیم و تصویب شده بود، در فصل حقوق عمومی: اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی ، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصئونیت مسکن و منع مصادره دارائی و لغو بیگار و شکنجه و مجازات

غیرقانونی و غیره نکات برجسته و اساسی بازتاب یافته بود. (مواد: ۹ و ۱۰، ۲۲، ۲٤) ماده ۱۱ قانون اساسی حکم میکرد: « در افغانستان اصول اسارت و بردگی بالکل موقوف است.» بنابر حکم این ماده، درحدود هفتصد تن غلام و کنیز هزاره در شهرکابل از منازل اربابان خود برآمدند.

غبار شهادت میدهد که،روح این موادقانونی آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوث کذب و ریا وفریبکاری مبرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل ، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهیم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار ومعجر هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ش =۱۹۲۰ شاه امان الله) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبه و حربیه) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت ، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زائی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد. (غبار، افغانستان درمسیرتاریخ،ج۱، ص۷۹۳)

شاه امان الله ازتبعیض ونفاق میان اقوام کشور نفرت داشت ودر یکی از خطبه های نماز جمعه درقندهار بصراحت گفت:« هندو ، هزاره ، شیعه ، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم ، بلکه همه یک ملت هستیم و آنهم افغان!»(پوپلزائی،سفرهای غازی امان الله شاه، چاپ انتشارات میوند،کتابخانه سبا، ص۲)

شاه امان الله برنامه و ریفورم های اجتماعی وفرهنگی زیادی را برای بیرون کشیدن جامعه از عقب ماندگی قرون وسطایی طرح وبه تطبیق آن شروع کرد، اما متاسفانه که با مخالفت روحانیت متنفذ وابسته با انگلیس روبرو گردید، که هر اقدام ترقی خواهانه شاه را با بن بست روبرو میکرد وسبب شورشها وبغاوت ها درمقابل ریفورمها میگردید. حضرات مجددی همواره برنامه های اصلاحی و اجتماعی وفرهنگی شاه امان الله را سبوتاژ میکردند. آنها یک بار قبایل پشتون رادر سال ۱۹۲۴ درمقابل دولت بشورش واداشتند که نیرو وانرژی و بوجه مالی زیاد حکومت را در راه خاموش کردن این شورش به تحلیل برد. و باردوم درسال ۱۹۲۸در شینوار ننگرهار و درکوهدامن شمالی شورشهایی را دامن زدند که رژیم امانی را با سقوط مواجه ساخت. شاه که نمیخواست با جنگ وخون

ریزیبرمردم سلنطت کند، کشور را ترک گفت و در ایتالیا پناهندگی اختیار کرد وسرانجام در ۱۹۶۰ چشم از جهان فروبست وجسدش در کنار پدرش در جلال آباد بخاک سرده شد.

شاه امان‌الله البته مثل هرانسان دیگراز اشتباه خالی نبود، او که عشق آتشین نسبت به تعالی مردم خود داشت، در آوردن تغییرات سریع درکشور اشتباهاتی هم از او سرزد، اما ارزش‌های بزرگی را بنیان نهاد که با گذشت ۹۹سال هنوز در مواردی بصورت کامل به آنها دست نیافته ایم.

ازکسب استقلال ۹۹سال میگذرد اما چرا تا حال ما به عدالتی که غبار از آن در زمان شاه امان الله شهادت میدهد،دست نیافته ایم؟ چرا مردم ما تاهنوز حاضر به قبول تغییردادن خود نیستند؟ شاید بخاطری که هنوز گپ یک ملا کم سواد را نسبت به گپ رهبران ساسی کشور بیشتر ارزش میدهند و باورمیکنند!

با سرازیر شدن لشکر مجاهدین ومجاهلین از کوه ها ودره ها به شهرکابل در۸ ثور ۱۹۹۲، پکول و پیراهن و تنبان وچادری، جای هرنوع لباس مدرن را تا سقف مقامات بلند رتبه دولت گرفته است. و پشم و پکول سمبول غارت وقدرت و غصب ملکیت های عامه ومقامات دولتی شده است. تاکی باید به این وضعیت ادامه داد؟

آیا بازهم لازم است تا همین سخن دشمنان ترقی وتعالی کشور را تکرار کنیم که در تطبیق قوانین وآوردن اصلاحات دراین کشور هیچ تغییروتحولی را دراین جامعه پیاده نکرد، تا مثل شاه امان الله مجبور به ترک کشور نگردیدم؟ آیا این روش کاردرستی است؟

پایان

مقالهٔ نزدهم

تکمله یی برمقاله

«استرداد استقلال افغانستان»

(نوشتهٔ پوهندوی شیما غفوری)

شاعر ونویسنده با بصیرت افغان استاد شیما غفوری، در پیوند به استقبال از روز استقلال کشور در رسانه های اجتماعی افغانی واز جمله درفیسبوک، مکث نموده و دریافت های خود را درً مقاله ای در پورتال افغان جرمن وفیسبوک گذاشته است که دارای محتوای عالی است و مورد استقبال هواداران استقلال قرارگرفته است.

شیما غفوری مقاله را با این پرسش آغازمیکند:«**کیها این روز را با تبریک گفتن و کیها آنرا با تخریب کردن استقبال می کنند؟»** وبعد در ارجگذاری از استقلال می نویسد:« **در تاریخ هر مملکت روزی که کافهٔ ملت برای استرداد استقلال و حفظ نوامیس ملی به پا خیزد و خون خویش را بخاطر یک هدف والا بریزد، قابل تمجید و ارج گذاری است. صرف نظر از اینکه کی و از کدام قوم جامعه در رأس آن قرار داشته است.» در ادامه توضیح فوق استاد شیما دوسوال زیر را مطرح میکند:**

اول : "آیا ۲۸ اسد ۱۲۹۸مطابق 19 اگست 1919 نتیجه قیام مردم ما بوده است؟" وبلا فاصله میگوید:"بلی بدون شک." شواهد تاریخی نشان می دهد که مردم افغانستان از هر قوم و ولایت، اعم از زن و مرد به خاطر شکستاندن طلسم استعمار انگلیس به پا برخاستند. ثبوت این حقیقت نتیجه این جنگ است، ثبوت این حقیقت مجبوریت امپراطوری عظیم انگلیس برای شناسایی استقلال سیاسی افغانستان، به حیث اولین حلقه در زنجیر دراز استعمار انگلیس میباشد. ثبوت این حقیقت موجودیت 28 اسد

می باشد. اگر این روز نتیجهٔ به پاخیزی همه مردم افغانستان نمیبود، آیا افغانستان فقیر با داشتن اسلحه کم و از مود افتاده در مقابل بزرگترین قدرت زمان با اسلحه مدرن و وافر میتوانست شجاعانه بایستد و موفقانه بایستد و تا حصول استقلال بایستد؟ هر عقل سلیم و فارغ از دغدغه های قومی و سیاسی میتواند برای این سوال فقط یک جواب را بیابد که آن عبارت است از:هرگز نه!

تاریخ گواه آن است که در این قیام به رهبری شاه امان الله غازی اراده و عمل جانبازانه تمام مردم از هر قوم افغانستان شامل بود.

دوم: در مورد ملی بودن و فرا قومی بودن شخصیت امان الله خان میباشد.

« شخصی که در زیر ریش استعمار انگلیس ملت افغانستان را برای جهاد نهایی بر ضد آنها سازماندهی نمود، آیا میتواند شخصیت یک بعدی بوده باشد؟ هرگاه امان الله خان فرا قومی نمی اندیشید، آیا مردم افغانستان به وی اعتماد می کرد؟ آیا در این جنگ نابرابر در عقب وی صف می کشیدند و خون خویش را فدای وطن می کردند؟ بازهم جواب چنین است:هرگز نه !

پس سوال پیدا میشود که چرا یک عده این روز[استقلال] را تخریب می نمایند؟ آیا اینها واقعاً با آزادی سیاسی افغانستان در آن زمان مخالفت دارند؟

بر مبنای بررسی ام در دوسال اخیر در فیسبوک اشخاصی که کارکرد های شاه امان الله را تخریب می نمایند، و وی را بعضاً مربوط به یک قوم معرفی می کنند، تا آن جایی که حتی استراد استقلال کشور را هم منفی جلوه می دهند. اساساً این اشخاص شامل سه گروپ میباشند:

گروپ اول- کسانی اند که معتقد به مبارزه ملی نه، بلکه در گیر مبارزه قومی اند. بعضی با دین برخی هم بی دین. آنهایی اند که می خواهند بلوای امیرحبیب الله کلکانی را در سال 1929 در مقابل امان الله خان، این شاه ترقی خواه رنگ قومی ببخشند تا این عمل وی را مشروعیت بدهند و روی این تراژیدی تاریخی را با آبی به نام «رد کردن تمام کار های میهنی شاه

امان الله» بشویند. و الا بلواگران باید نفرین مردم افغانستان را تا ابد به دوش بکشند.

و گروپ دوم کسانی اند که از جانب خارجی ها برای شکستاندن روحیه استقلال خواهی و از بین بردن اتفاق مردم حتی در برابر این بزرگترین دست آورد مشترک مردم افغانستان، مؤظف اند.

و گروپ سومی کسانی اند که برای دل خوش ساختن دوست های فیسبوکی شان لایک می گذارند.»(رک:پوتال افغان جرمن آنلاین،21/ 8/ 2018،زیرآرشیف مقالات شیما غفوری)

تبصره من بر این مقاله:

برداشتهای خانم شیما غفوری ، در مورد استقلال وشاه امان الله خان بحیث یک شخصیت ملی واقدام قهرمانانه اش در نبرد با استعمارانگلیس بخاطر کسب استقلال کشور، یک برداشت وطن پرستانه، واستقلال خواهانه، همراه با استدلال ودرک مسئولیت ملی است وهرافغان آزادی خواه وعلاقمند به سربلندی افغانستان،از روز استقلال کشوراستقبال میکند و آن را گرامی میخواهد .

افغانهای آزادی دوست کشورو در پیشاپیش همه جوانان بیدار وآگاه افغانستان درداخل ، امسال از روز 28 اسد روز استرداد استقلال کشور تا حد تحسین برانگیزی تجلیل کردند واحساسات وطن دوستی واستقلال طلبی خود را،به مردم جهان ودشمنان افغانستان نشان دادند.

با استفاده از شرایط بحرانی مسلط برکشور،برخی از عناصر خودفروخته وجاسوسان فطری ، ازاین روز بزرگ ملی نه تنها تجلیل نکردند و خصلت نوکرمنشی و وطن فروشی خود را نشان دادند، بلکه برخی ازنویسندگان سقوی خصلت قلم برداشتند و دربیهوده گی استقلال وشخصیت کم نظیر شاه امان الله که در روز اول تاجپوشی خود استرداد استقلال کشور را به مردم افغانستان وعده داده بود، ودر عمل آنرا به اثبات رسانید، به یاوه گوئی بپردازند واو را واستقلال را تخریب کنند.

خوشبختانه قلم بدستان ملی اندیش افغانستان در هرکجایی که باشند، از این دو گوهر ارزشمند تاریخ معاصرکشور:یکی استقلال ودیگری شاه امان الله ، با کمال شجاعت ومتانت دفاع کرده ودفاع میکنند.دو کامنت از دوخانم صاحب قلم واندیشه را در تائید موقف خانم شیما غفوری نقل کنم:

« Zarghona Obaidi-Teebken: دوست عزیز پوهندوی شیما غفوری! دیدگاۀ روشن میهنی تان در ارزیابی از دستآورد بزرگ استرداد استقلال افغانستان و شخصیت ملی ، متجدد و ترقیخواۀ شاه امان الله خان را ارج میگذارم. بسیار تشکر از شریک کردن آن با دوستان. برای بدست آوردن استقلال هزارن سرباز وطن خون پاک خود را نثار کرده اند و برای حفظ آن همه همسان مسوول اند. روان شاه امان الله خان و ملکه ثریا و سربازان قهرمان وطن را شاد و آرزوهای شاه و ملکه را برای افغانستان برآورده آرزو میکنم.

<u>دکتورزرغونه عبیدی ازشاه امان الله نقل میکند:</u>

" به آن شرط این تاج و تخت را میپذیرم که شما با اندیشه ها و افکار من همکاری کنید. حکومت افغانستان باید از نگاه داخلی و خارجی کاملاً مستقل و آزاد باشد.به هیچ نیروی خارجی به اندازه یک سر مو اجازه داده نخواهد شد که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید گردنش را با این شمشیر خواهم زد" .

شاه در هنگام وداع (سفر به اروپا) به شهریان کابل گفت:« تحت سلطه حکمران یا پادشاه مستبدی بسر نبرید. به هدایات من گوش دهید و به خرافات عقیده نداشته باشید؛ زیرا بعضی ملاهای بی خرد، دین را یک زنجیر برای تان ساخته و چیزهای غلط برای تان می‌گویند و شما را فریب می دهند. مطابق اوامر خدا و پیغمبر(ص) رفتار نمایید. در مقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید. زنان مانند شما حق دارند و انسانند. بیشتر از یک زن نگیرید و اطفال تان را به مکتب روان کنید و ثروت تان را در راه تعلیم و تربیه اولاد تان به مصرف برسانید...»(کامنت Zarghona Obaidi-Teebken برمقاله شیما غفور)

Lina Rozbih-Haidari
۱۹ آگست، ساعت ۱۳:۰۷ ·

«امان الله خان را دوست دارم چون تحول را از خود و در خانواده خود آغاز کرد و بعد در کشور گسترش داد، چون وجدان داشت و زمانیکه بخارج و به هر گوشه و کنار جهان سفر میکرد، هدف اش فقط عیش و نوش نبود، او از نزدیک پیشرفت و تحولات اقتصادی ،اجتماعی، مدنی و سیاسی را میدید و در بازگشت به افغانستان میخواست تا این انکشاف و پیشرفت را بنوعی در سرزمین خود عملی بسازد تا مردم اش در رفاه زندگی کنند.

امروز همه برای یادبود و بزرگداشت از او، پست های طویل مینوسند، ولی هنوز هر کو برای تحول در ان کشور بکوشد، مردود است، هر کو برای تغیر قد علم کند، با ناکامی مواجه میشود، هر کو بخواهد برای رهایی از بند های جهالت و تحجر مبارزه کند با فتوا و نفی و تکفیر مواجه میشود...هر کو قلب و دل اش برای خدمت به مردم اش بتپد، کشته میشود.

امروز، نود و نه سال بعد از امان الله خان، هنوز در ان سرزمین نه جایی برای امان الله خان هاست و نه تحملی برای پذیرش منطق و مفکوره او. ای کاش به جای نوشتن پست های طویل و تجلیل و توصیف، به آرمان های امان الله خان برای کشور اش توجه شود و هر تبعه، تحول را مثل او از خود و خویش اغاز کند و به سطح کشور گسترش بدهد تا خواب ها و رویا های را که او و انسان های مشابه به او برای ان سرزمین داشتند، حداقل یکصد سال بعد از کسب استقلال، عملی شود.

امروز، نود و نه سال از کسب استقلال افغانستان میگذرد، ولی حیف که تفاوتی در میان تصاویری که نود و نه سال قبل از افغانستان گرفته شده، تا حال دیده نمیشود، انکشاف و پیشرفت و صلح و آرامش، هنوز در این سرزمین فاجعه زده، خواب و خیال و محال پنداشته میشود و فاجعه برانگیز تر اینکه نود و نه سال قبل، درسرک های پایتخت، لکه های خون مردم دیده نمیشد ولی امروز خون بیشتر از اب در سرک های ان کشور جاریست.

امان الله خان، سالروز استقلال را به تو تبریک میگویم ولی افغانستان و مردم ات، هنوز دربند اند و محتاج، فقیر و بیسواد و در چنگ جنگ و فاجعه بحران....هنوز چشم به راه اند تا ناجی به نجات شان بشتابد....»

https://www.facebook.com/permalink.php?story

درک عالی وشعور بلند دکتور زرغونه عبیدی و خانم شیما غفوری وخانم لینا روزبه، مثل ده وصدها وهزاران زن ومرد وطن پرست دیگرافغانستان گواه این حقیقت است که شاه امان الله با استرداد استقلال افغانستان خدمت بزرگ وبنیادی را به مردم افغانستان انجام داده است. بنابرین وظیفه

وجدانی ومیهنی هرشهروند این کشور است تا از استقلال و آزادی خود دفاع کند ودر حفظ وصیانت آن از دل وجان مایه بگذارد وکسانی را که در تلاش تخریب استقلال کشوراند وآنرا بی اهمیت جلوه میدهند تا دل دشمنان افغانستان، وقبل از همه استخبارات انگلیس راخوش بسازد، بایستی شناسائی وچهره های چنین افراد خاین وضد ملی را به دیگر وطن پرستان وعاشقان استقلال معرفی کنند تا دیگر فریب سخنان عوام چرب ونرم آنان را نخورند.

عشق واحساس این دخترجوان به استقلال کشوربا نقش بیرق سه رنگ افغانستان برگونه زیبایش، کمتر ازهمان احساس میهن دوستی نیست که خانم زرغونه وخانم شیما وخانم روزبه با قلم آنرا ابراز کرده اند.(منبعbbc)

نویسندگان وابسته به مافیای جهادی برگشته از پاکستان ، برای کم کردن وزنه شخصیت شاه امان الله غازی، ملاهایی از نوع ملای لنگ(جاسوس انگلیس که شورش خوست راسازمان داده بود) را استخدام کرده اند تا بیشرمانه برمنبر قرار بگیرند و از آنجا غازی امان الله را که کمترین خدمتش به مردم افغانستان، ازادی و استقلال بود، بد وناسزا بگویند وآن شخصیت کم نظیر تاریخ را به خاطر تراشیدن ریش خود، کافربخوانند ودر مقابل به توصیف ازیک دزد سرگردنه ودشمن مکتب ومعارف بپردازند و او را مجاهد کبیر وغازی بنامند.او نمیداند که حبیب الله کله کانی،یک دزد،راهزن، جاهل، ضد مظاهرتمدن وفرهنگ ، ضد دانش ومکتب وکسب تحصیل ونوکر ارتجاع وآله دست انگلیس بود که کارکردهایش برای هیچ یک از هموطنان و همشهریانش جز شرمساری چیزی در بر ندارد.

این ملای جاهل واجنت استخبارات پاکستان (ملا صبور) درمساجد کابل در وصف بچهٔ سقو وملای لنگ(پیربغداد- اجنت انگلیس) داد سخن داده میگوید، بچهٔ سقو یک مجاهد بود وشاه امان الله بخاطریکه ریش خود را می تراشید کافر بود. ملا صبور تبلیغ میکند وقتی ملای لنگ [اجنت انگلیس] از زمین بلند میشد،سبزه ها [از بوی گندش] از زمین سر می کشید وفضای را معطر و تازه میکرد!؟

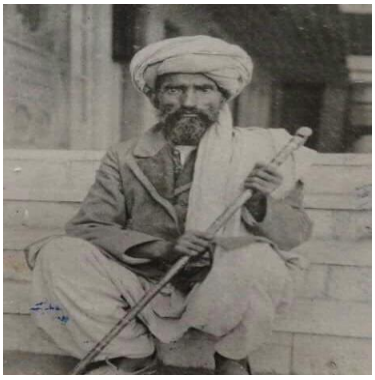

ملای لنگ رهبرشورش منگل در1924 / ملا صبور: امان الله خان کافربود،

چونکه ریش خود را میتراشید؟!

نتیجه:

اگر همه سخنان گفته شده بالا را جمع کنم به این نتیجه میرسیم که تحت زعامت شاه امان الله استقلال سیاسی کشور از بریتانیا که تا آن روز افتاب در مستعمراتش غروب نمیکرد، حاصل شد و از آن تاریخ ببعد افغانستان وارد مرحله جدیدی از حیات سیاسی خود گردید. پس از استرداد استقلال ، افغانستان در صف ملل آزاد جهان قرارگرفت وتوانست روابط سیاسی وفرهنگی وتجاری ودوستی را با سایر کشورهای جهان برقرار کند.

بلند شدن صدای ملاهای نوع ملای لنگ هوادار سقو از منبر مسجدی درکابل برضد شاه امان الله غازی، به این معناست که انگلیس هنوزهم دست از دشمنی با مردم افغانستان برنداشته است وهنوزهم میخواهد انتقام شکست استعمار را در سه جنگ افغان وانگلیس از ملت افغان بگیرد.

میخواهد به مردم جهان نشان بدهد که اینک مردم افغانستان یکصد سال بعد از استقلال خود هنوز هم مردمان جاهل ونادانی اند که به سخنان یک ملای جاهل گوش میدهند وبه آن چه میگوید: "وقتی ملای لنگ گند میزد، زمین خشک به چمنزار مبدل میشد وبوی گند او به عطرمبدل میگردید" باورمیکنند!

در مقالتی براین نکته تائید کرده بودم که: « استقلال وشاه امان الله، دو نام جدا ناپذیر تاریخ کشو اند ، واستدلال کرده بودم که در روند گرامیداشت از استرداد استقلال کشور،هیچ افغان با وجدان،وهیچ محقق بیطرف وهیچ آزادی خواه وطن پرستی پیدا نخواهد شد که از استقلال کشور یاد نماید و همزمان با آن، به یاد اعلیحضرت غازی امان الله ، رهبر وطندوست و سر بکف افغان که استقلال کشور را به ملت شریف خود تقدیم کرد، نیفتد و یاد آن قهرمان واقعی ملت را در بدست آوردن استقلال سیاسی کشورگرامی نشمارد .»

و حال میخواهم این پراگراف رابرآن علاوه کنم که: در همه کشور های جهان،گران بهاترین گوهر زندگی، استقلال آن کشور است که مردم آنرا در بدل خون خود بدست آورده اند. پس تخریب کردن کسی که مردم را بخاطر کسب استقلال سیاسی کشوربه یک نبرد عادلانه بسیج کرده باشد، درواقع تخریب کردن استقلال کشور است. وتخریب استقلال بدون تردید خیانت به وطن وخونهای ریخته شده در راه کسب آن است.

99 سال قبل از امروز ،مردم افغانستان تحت زعامت شاه امان الله با فداکاری واز جان گذشتگی هزاران سرباز وطن اعم ازپشتون و تاجیک و بلوچ وهزاره و اوزبک وغیره در جبهات جنگ سوم افغان وانگلیس؛ استقلال خود را بدست آوردند. پس حرمت به استقلال کشور، حرمت به خونهای ریخته شده پدران واجداد دلیر وآزادی دوست ما است و بی احترامی به استقلال کشور، بی احترامی به شجاعت وجان بازیهای نیاکان ما خواهد بود.

پایان۲۰۱۸/۸/۲۷

مقاله بیستم

خطبه های نماز عید وجمعه شاه امان الله، دلیل دینداری اواست!

اعلیحضرت شاه امان الله غازی

در مجموعه ارشادات شاه امان الله متن چند خطبه قید شده است که بسیار دلچسپ وآموزنده است.من یک خطبهٔ نماز جمعه حین جریان لویه جرگه۱۳۰۳ را به امامت شاه دراینجا اقتباس میکنم تا دیده شود که این شاه جوان دردین اسلام چقدر وارد بوده وتا چی حد اهداف نمازهای جماعت و جمعه را به نفع وحدت مردم وکسب علم ودانش به فرزندان شان بزبان خودشان تشریخ وتوضیح میکرده است.

خطبه شاه در نماز جمعه پغمان به اشتراک بیش از یک هزارنفراعضای لویه جرگه وماموین خدماتی آن جرگه

داکتر سیدعبدالله کاظم مینویسد:«اعلیحضرت شاه امان الله غازی در مواقع لازم از جمله در روزها عید و جمعه خود شان به امامت نماز می

پرداختند و خطبه ها را با فصاحت و بلاغت کلام بدون کاغذ و یادداشت بیان می فرمودند. به احتفال لویه جرگه که آغاز آن در روزهای عید اضحی مصادف بود، شاه در سلام خانه ارگ کابل به امامت نماز عید پرداختند، چنانچه در خطبه نماز بیانیهٔ مفصل ایراد کردند و نیز حینیکه جهت اشتراک در لویه جرگه به پغمان تشریف بردند، بروز جمعه بازهم امامت نماز را بعهده گرفتند و در خطبه اول و دوم قبل از نماز چنین فرمودند:

خطبه اولی نماز جمعه در پغمان

الحمدلله رب العلمین ط نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان سیدنا و مولانا محمد عبده و رسوله ط صلی الله تعالی علیه و علی اله و اصحابه اجمعین ط

اما بعد:- ای برادران وعزیزانم! خدای را شکر گذاریم که ما را در دین اسلام حیات داشته و باز پیغمبر ما که پیغمبر آخر زمان و شفاعت گر همه عاصیان است، میباشد.

اگر ما بخواهیم که در جنت برویم، رفتن آن بدست خود ماست، زیرا که اگر ما افعال شایسته مطابق شریعت (احمدیه) نمودیم، در آخرت به بهترین جنت ها خواهیم بود، چرا جنت از مسلمانان است، کسی دیگر بغیر از اسلام درآن حق ندارد.

همه تان میدانید که نماز از طرف خالق ما بالای ما فرض گردیده اگر ما این امر خدای خود را که اول ترین و اهمترین فرایض شمرده میشود، بجا بیاریم در آخرت و دنیا با عزت با شرف خواهیم بود. عرض میکنم بر نماز های خود قرار احکام خداوندی بکمال جدت و پافشاری تا بتوانید، پابند باشید، چرا اول چیزیکه خداوند در روز آخرت از ما میپرسد، نماز خواهد بود.

روز محشر که جان گداز بود اولین پرسش از نماز بود

بنابراین سبب، در نماز خود سست نباشید. امید میکنم که در تمام احکام خداوندی و ایجابات شریعت احمدی همه شما فعال و بیدار و جدی باشید. حتی اگر شما فقط بنماز خود پابند بوده او را همیشه در پنج وقت بخوانید، نه در دنیا و نه در آخرت پیش کسی خجالت خواهید کشید.

اگر کسی تا حال بنماز خود پابندی نداشته باشد و یا بترتیب نخوانده امید میکنم که از دربار خالق خود معافی گذشته را خواسته بصدق دل ازان تائب [خواهان توبه] شود. چون خدای ما مهربان است امید که قرار آیه (توبو الی الله توبة نصوحا) اگر از دل و جان صاحب حسرت و خجالت و امیدوار مغفرت خداوند باشیم، بر گناهان ما قلم عفو کشیده میشود و در آینده تا بتوانید در پابندی نماز خویش زیاده تر کوشش ورزید، اگر شما حقیقتاً خواهان ترقی و برتری باشید پس در تعلیم و تعلم آموختن علوم و فنون زیاده بر زیاده بکوشید. امروز که ما شما علماء و فضلا را بنظر عزت و احترام مینگریم، تماماً از برکت علم است، باید بیش از بیش در تحصیل آن بکوشید.

هر کسیکه خیال و آرزوی خشنودی و رضای الهی و شناسائی خداوندی را داشته باشد، بیواسطهٔ علم بر مقصد خود کامیاب نخواهد شد. گویا نجات آخرت ما علم است. آیا نمی بینید و خجالت نمیکشید ازآن اشخاصیکه نسبت به ما و شما عالم و صاحب کمال و عزت و اجلال هستند بر ما فخر ها میکنند. حقیقتاً برای شان نظر بدین ایجابات محیرالعقول که به آسمان و زیر بحر میروند و مسافت بسیار بعید زمین را بکمال مسارعت [باسرعت] طی میکنند ماشینها، توپها، تفنگها، صنعتها، حرفتها و غیره اختراعات عجیب و غریب را در معرض اجراء می آورند، میزیبد که بر ما تنبلها فخر کنند. باین لحاظ باید تا جان داریم در پی بدست آوردن همچه یک نعمت عظمی که این ترقیات را موجب است از دل و جان کوشیده تا جائیکه میتوانیم علم بیاموزیم. علم است که خداوند را بما می شناساند.

علم است که ما را موفق بحافظت اسلام و شریعت، وطن و مملکت میسازد. علم است که نه تنها عزت و حرمت اسلامی ما را ادامه بلکه ما را برای مدافعه دشمنان و تعرض بر اعدای [دشمنان] مان مقتدر میدارد. علم است که نسبت بدان پیغمبر ما میفرماید، علم گم کرده مسلمانان است باید که در پی تحصیل آن بهر جائیکه باشد، بکوشید. دین ما گاهی بما اینچنین تعلیم نمیدهد که علاوه بر علوم اُخروی در مفاد دنیوی خود نکوشیم. دین ما ابداً اجازه نمیدهد که قوت و آلات قاتله دست دشمنان ما بوده آنها را بر علیه ما استعمال کرده و ما ازآن محروم باشیم. شخصیکه علم ندارد گویا

در دین و دنیا ذلیل و خوار خواهد بود. از برای خدا علم بیاموزید تا خدا را بخوبی بشناسید چرا که (بی علم نتوان خدا را شناخت).

حکومت شما و من عاجز کوشش ها کردیم و مکتب ها از برای تحصیل علم جهت اولاد های شما ملت تشکیل دادیم پس جرا کاهلی مینمائید و در اخذ تعلیم تنبلی می ورزید. عناد و خصومتی را که دشمن های شما در دلهای تان می اندازد که در مکاتب شما علم دنیا جاریست، کاملاً غلط است (الحمد لله) همه شما عاقل و صاحب فهم اید و خوب میدانید که فقط علم دنیا بمدارس ما جریان ندارد بلکه تعلیمات دینیه و مسائل اُخرویه و عقائد اسلامیه در آنها بکمال خوبی و درستی تعلیم داده میشود، چنانچه حالا معلومات دینیه عموم طلبه صنف ابتدائیه سائر مکاتب ما نسبت بطبقه عامه بعضی علمای عصر حاضره کمتر نخواهد بود و ما علوم اُخرویه و فنون دنیویه را ازین جهت یکجا در مکاتب خویش جاری داشته ایم که ما در دین و دنیا کار داریم و دشمنهای ما فقط در دنیا و از آخرت محروم و بی نصیب اند.

امروز دشمن های ما به آسمان و بزیر زمین که فکر و خیال از دیدن و شنیدن آن مقصر[کوتاه] است، پرواز و رفتار دارند. بدا بر حال فلاکت ما اسلام در کُنج گُم نامی و بدنامی خزیده بر خلاف فرموده خدا و پیغمبر خود که (و اعدولهم ما اسطعتم من قوة و من رباط الخیل...الایه)، دست دشمن های خود را بر سر خود دراز مینمائیم.

محض جهت حفاظت دین مقدس اسلامی و ترویج شریعت غرای نبوی و اعلای کلمته الله بر همه ما ضرور و لازم است که علوم دینیه را بیشتر خوانده علم دنیا را هم یاد داشته باشیم، تا آن چیزی را که بواسطه اش دشمن خود را مغلوب و مفتوح سازیم نیز بچنگ آریم و آن چیست، توپ، تفنگ، کارطوس، باروت و دیگر آلات جارحه.

اگر خود ما چنین اشیای قاتله را نداشته باشیم و بر ساختن و پیدا نمودن آن مقتدر نباشیم، آیا دشمن های ما برایما توپ اعلی و کارطوس خوب خواهند داد که بواسطه آن خود شان از دست ما خراب و ابتر شوند؟ نی! گاهی بما نمیدهند بلکه خود ما را هدف اسلحه آتشین خود نموده هستی و زندگانی ما را بخاک برابر مینمایند. اگر چه حافظ دین اسلام خود

خداوند است باز اگر ما و شما فعالیت و جدیت را بکار بریم خالی از فایده نیست، با اینهم خدا را شکر میگویم آن عالم اسلام را که همیشه [فریب] کفار خورده بودند و خیال پریشانی و تباهی شانرا همواره بدل می پرورانیدند، (الحمد لله) فی الحال بیدار شده متحداً بشاهراه ترقی خود ها پویانند و دشمن و دوست خود را بخوبی می شناسند.

در حقیقت جمیع علوم و فنون که امروز بنظر ما میخورد و دشمنان ما را برایجادات غریب و عجیب موفق ساخته همه از عالم اسلام بود، چه شد که اسلام به عیش و ساعت تیری، نفاق خانگی، استراحت و تنبلی گرفتار شده آن میراث خود را واگذار شدند. آن دشمنهای عالم اسلام که همیشه در صدد همین امر بودند تا به علیه ما کامیاب گردند، از دست غفلت خود ما اسلامیان سلطه و اقتدار پیدا کردند.

خیر گذشته گذشت و آینده باید از مکر و خدعه دشمن هوشیار باشیم با اینکه حافظ و ناصر دین مقدس نبوی خود پروردگار است، باز هم باید ما و شما بیشتر بکوشیم تا آن عزت و شوکتی را که خداوند بما مسلمانان وعده فرموده از دست ما و شما در معرض وجود آید تا مسلمانان آینده بگویند که ترقی اسلام و ترویج دین مبین سید الانام در عصر من عاجز باتفاق، اتحاد و جان فشانی علماء، فضلا و روسائ این زمان که شمائید در معرض وجود آمده است تا یک نام نیک و نشان خوبی ازین سلطنت و ملت حاضره ما در صفحه روزگار بطور یادگار باقیماند، بنابرین من خادم اسلام، شما وکلاء و فضلای ملت را خواستم تا کوشش کنید، عموم افراد ملت را بطرف علوم و فنون میلان بدهید تا آن چیز هایرا که دشمنهای ما از ما غضب کرده اند، از اوشان پس بگیریم. فعال، بیدار، شجاع، صاحب عدل و انصاف و مالک جاه و جلال از دست رفته خویش مجدداً بشویم.

یک شخص نمیتواند که همه علوم را برای یک فرزند خویش در خانه تعلیم دهد یا معلمی را مخصوصاً برای وی تخصیص کند، ازینرو حکومت شما برای تان مدارس متعددی طرح افگند و معلمین مزیدی را در آنها مستخدم نموده و علوم دینیه و فنون دنیویه را درآن جریان داده، مصارفات و پول آنرا دولت متعهد گشته تا شما بکمال اطیمنان فرزندان خود را درآن تعلیم دهید. از برای خدا اولاد های خود را چرا در مکاتب

داخل نمیکنید و در مقابل اینهمه زحمات و دلسوزی حکومت خویش، شما چرا تنبلی و کاهلی نموده بر حیات و زندگانی آینده پسران خویش حسرت نمیخورید و دلسوزی نمیکنید که بی علم، جاهل و بی کمال میمانند. (والله) اگر شما بمکاتب نرفتید، خود را بدست خود خراب مینمائید.

هر امری را که خداوند ما بر ما میفرماید چه در تحصیل علوم و فنون و چه در امورات دینی و دنیوی تماماً برای فائده خود ماست. خداوند تعالی بروزه و نماز ما احتیاج ندارد و نه عظمت و جبروت او از عصیان و نافرمانی ما کم میگردد، فقط هر چه میکنیم و هر اوامرش را که تعمیل مینمائیم برای خود میکنیم. اگر نماز میخوانیم و یا روزه میگیریم فائده اش برای خود ما و شما است. باید در ارشادات الهی یک جدت و فعالیت فوق العاده را بکار برده گاهی از احکام خداوندی و از اوامر حضرت نبوی انحراف نورزیم و دشمن خود را بر خود غالب و فاتح نگردانیم. لازم است که در راه ترقی اسلام کوشش کنیم و تا ریزانیدن [ریختاندن] قطره آخرین خون خود در راه عالم اسلام حاضر باشیم و روی خود را از دشمنان اسلام نگردانیم و سر خود را پیش اعدای مسلمانان خم نکنیم. پیغمبر ما میتوانست که به بسیار سهولت و آسانی بیک اشاره تمام عالم کفر را مسلمان ساخته دین مبین خود را منور و روشن میساخت، چراغ کفر را خاموش میگردانید. اما باین لحاظ درین موضوع از روحانیت، عصمت و عظمت خود کار نگرفت و هر چه کرد بزور شمشیر و سعی و کوشش خود در ترویج دین اسلام کوشید تا تعلیم جدت و فعالیت و مقاومت را به امت خویش آموختانده آنها را بعیش پرستی و تنبلی تشویق ننمودند.

اگر چه امیدواریم، وعده که خالق بی نیاز ما با ما کرده در آخرت در جنت خواهیم بود و بقدر گناه و نافرمانی که از اوامرش کرده باشیم در دوزخ خواهیم سوخت اما در خاتمه اطمینان داریم که در جنت میرویم، لاکن از لطف خداوندی آرزو داریم که در روز محشر بشفاعت پیغمبر خود از تمام گناهان مغفور و در بهترین جنتها برویم.

عرض آخرین من چنین است که ما و شما باید کوشش کنیم و جان خود را فدای دین سازیم، خونهای خود را در راه او بریزانیم تا آن چیزهای را که دشمنان از ما سلب نموده اند به فدا کردن سر خود از او شان باز

گیریم. مسلمانی که صادق و در اسلامیت خویش محکم و پابند باشد، گاهی در راه خدمت اسلام تنبلی و کاهلی نمیکند، اگرچه بداند که در میان باران گله های توپ و تفنگ باشد زیرا میداند که بی اجل مرگ نیست. (والله) اگر خودم در میان آتش تفنگ باشم، گاهی خوف و هراس را به دل خود جا نمیدهم. میدانم تا زمانیکه اجلم نرسیده باشد یکقدری برایم ضرر و نقصانی عاید نخواهد شد، چنانچه آیه شریفه مبارکه است که (اذاجاء اجلم الخ)

ای برادران بیائید که کوشش کنیم و سعی نمائیم تا در مقاصد دین و دنیوی خود ها کامیاب باشیم. ما مسلمانها هم برای آخرت خود کارمیکنیم و هم برای دنیای خود. بغیر اسلام دیگران بکار دنیا مشغولیت داشته ،الله تعالی از آخرت بی نصیب شان کرده و هر ترقی و بهبودی که است فقط در دنیا برای شان داده است. والله جگرم کباب گردیده سینه خود را چاک کرده میگویم از برای خدا ای عالم اسلام چه شد شما را که بخواب غفلت غنوده و چه پیش آمد شما را که به کنج کسالت خموده اید، آن عالم اسلام چه شد که همیشه دشمن خود را مغلوب میساخت؟ آن عالم اسلام کجا شد که ممالک اعداء خود را بزور سوته مفتوح میگردانید؟ که امروز نسبت بعالم اسلام یک بیوه زن شرف و عزت دارد؟ (درین موقع قطرات اشک از چشمان شاه برخسارش جاری میشوند)

از برای خدا و رسول خدا! دست اتفاق و اتحاد را با یکدیگر بدهید که دشمنان تان در پی انهدام و خرابی شما همیشه جاهدانه میکوشند. بیائید تا به پیش خدای خود عرض کنیم، ای خدا! تو دیده بودی آن اسلام را که در اوج ترقی و تعالی عروج داشت و لوای زیبای اسلامیت را بر دوش همت خود بر روی عالم بر افراشت و دشمنان خود را از هیبت وسطوت اسلامی در لرزه می انداخت، از برکت روحانیت حضرت رسول مقبولت مجدداً باز آن اتحاد و اتفاق، فعالیت و شجاعت، هیبت و سطوت را نصیب این باز ماندگان بیچاره اسلامی عطا و مرحمت و کرامت فرما، مخصوص قوم افغان را در دین و دنیا سُرخرو و کامیاب گردان ـ اللهمه ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة الایه.

ارشادات اعلیحصرت در خطبه ثانی:

اِله العالمینا! برای عالم اسلام خصوصاً برای قوم افغان ترقیهای را که تو میدانی نصیب بگردانی. بحضوربرادران خود عرض میکنم که بیدار شوید اگر چه الحمد لله این جوش و خروش را که در بین عالم اسلام میبینم، امید وار میشوم که بیدار خواهند بود.

خدایا به دربار تو امیدواریم که کسی از بارگاهت بی نیاز باز نگشته، کسیکه بی نصیب از حضورت گردیده شیطان است، ما را در آخرت پیش خودت و آنحضرت سرخ رو و با عزت بداری، دعا میکنیم که برادر های تُرکی و دولت ایران، ترکستانیها، هندیها، مسلمانان چینائی و عموم ملت اسلامیه را که در هر نقطه دنیا باشند، در دین و دنیا با عزت و با شرف و نیکنام بداری. الهی بحرمت حضرت رسولت عالم اسلام را ازین حال فلاکت و پریشانی بکشی [بیرون کنید]، علی الخصوص قوم افغان را و من عاجز را که خدمتگار دین مبین سید المرسلین میباشم توفیق خدمت عطا کنی، تا در راه اسلام یک خدمت شایان تقدیر ابراز نمائیم و عسکر افغانستان را همیشه مظفر و کامیاب داشته باشی و سرش را پیش دشمن خم نگردانی و همیشه نوک برچه شانرا بنوک چشم دشمنان لاله سان بداری. بارک الله لنا و لکم الخ.»(داکترکاظم، مجموعه بیانات شاه امان الله غازی(قسمت دوم)،افغان جرمن آنلاین، 18 اگست 2018)

نتیجه:

منظور ازبازتاب این دو خطبه پرمحتوا و پرجاذبهٔ اعلیحضرت شاه امان الله غازی این است تا نشان داده باشیم که غازی امان الله یک شاه با تمام معنا مسلمان و در اصول وفروع دین اسلام ورود داشت و در باره اسلام وپیام عدالت شعارآن و از امر بالمعروف ونهی از منکر و هدایات واحکام قرآن کاملاً آگاه بود. وپیوسته مردم را در پرتو ارشادات اسلام به اتحاد واتفاق وتحصیل علم ودانش رهنمونی میکرد.

شاه امان الله که شخصی پرمطالعه وبا دانش بود، بسیارناراحت ازاین بود که چرا در میان ملل اسلامی ،اینقدر بی اتفاقی رایج است ومیگفت:« والله جگرم کباب گردیده سینه خود را چاک کرده میگویم از برای خدا ای عالم اسلام چه شد شما را که بخواب غفلت غنوده و چه پیش آمد شما را که به کنج کسالت خموده اید، آن عالم اسلام چه شد که همیشه

دشمن خود را مغلوب میساخت؟» «از برای خدا و رسول خدا! دست اتفاق و اتحاد را با یکدیگر بدهید که دشمنان تان در پی انهدام و خرابی شما همیشه جاهدانه میکوشند.»

شاه همچنان از اهمیت علم ومنزلت عالم میگوید وشرط خدا شناسی را بسته به علم ودانش انسانها میداند ومیفرماید: (که بی علم نتوان خدا را شناخت!) وعلاوه میکند:" امروز که ما شما علماء و فضلا را بنظر عزت و احترام مینگریم، تماماً از برکت علم است. علم است که خداوند را بما می شناساند. علم است که ما را موفق بحافظت اسلام و شریعت، وطن و مملکت میسازد. علم است که نه تنها عزت و حرمت اسلامی ما را ادامه بلکه ما را برای مدافعه دشمنان و تعرض بر اعدای [دشمنان] مان مقتدر میدارد."

هدف شاه از تمجید وتائیدعلم واهمیت آن ، تشویق مردم به فراگرفتن علم وسواد وفرستادن اطفال وکودکان شان برای کسب علوم درمکتب است. چون بدون علم نمیتوان گامی در راه ترقی وتعالی کشور برداشت ودرمیان ملل جای مناسبی داشت.

شاه فریاد میکشد:« از برای خدا چرا اولاد های خود را در مکاتب داخل نمیکنید و در مقابل اینهمه زحمات و دلسوزی حکومت خویش، شما چرا تنبلی و کاهلی نموده بر حیات و زندگانی آینده پسران خویش حسرت نمیخورید و دلسوزی نمیکنید که بی علم، جاهل و بی کمال میمانند. (والله) اگر شما بمکاتب نرفتید، خود را بدست خود خراب مینمائید."

در اینجا بایداز آنهایی که شاه امان الله را کافرمیگویند،بپرسیم که یک چنین خطبه جامع وآگاهی دهنده از امیری را نشان بدهند که او را«اخادم دین رسول الله» لقب داده بودند.متاسفانه بجای یک شاه ترقیخواه کسی قرارگرفت که هم از سوادبی بهره بود وهم شهرت خوبی نداشت.

کسانی که مایل باشند بدانند که شاه امان الله چقدردردین اسلام فهم و دانش داشت و در سخنرانی تا چه حد توانا وماهر و در بیان مقاصد خود چقدر غاور و مسلط بود و چقدر به اعتلای افغانستان عشق داشت، می باید یک بار سخنان او را در ختم مجلس لویه جرگه به ارتباط شورش منگل که

هنوز شورش برهبری ملای لنگ ادامه داشت، (در بخش سیزدهم مجموعه ارشادات و بیانات شاه در لویه جرگه ۱۳۰۳)بخوانند. همچنان سخنان شاه درعدم پذیرفتن القاب امیر المومنین وسیف الملک والدین و تولواک وغیره یکی از بهترین بخش های این مجموعه در بخش چهاردهم است که انسان را سخت تحت تاثیر خود قرار میدهد.

امید است این مجموعه مقالات پرمحتوا، بزودی بزیور طبع آراسته گردد و نیز روزی فرا رسد که برای شناخت افکار وایده های ترقیخواهانه شاه امان الله غازی، بخش های از این مجموعه در برنامه های درسی مکاتب گجانیده شوند و درس های وطن دوستی ومعارف پروری وخدمت گزاری از روی آن تهیه وبه شاگردان تدریس گردد باشد که بدینوسیله حقی را که آن شاه آزادیخواه برگردن ملت افغان دارد، ودشمنان استقلال سالهای زیادی نام او را از کتابهای درسی مکاتب محو ساخته بودند، دوباره احیاء گردد ونسل های جوان این فرزند اصیل وطن وقهرمان واقعی وملی خود را بنحو شایسته آن بشناسند.

یکی ازاین درسهای عالی وقابل تائید همگان، فرمانی است که داکتر کاظم آن را در پایان بخش پانزدهم مجموعه (ارشادات وبیانات شاه امان الله در لویه جرگه۱۳۰۳) نقل کرده است. این سند مهم تاریخی از بزرگی منشی ، علو همت ،وطن پرستی ومعارف دوستی شاه امان الله حکایت میکند که تا کنون آن را درجایی نخوانده بودیم.او مینویسد:

«برای حسن ختام این سلسله دراینجا به نشر یک سند تاریخی می پردازم که نشانه ای از وطندوستی واز خودگذری شاه امان الله غازی است. این سند را محترم آقای نادر نادری که یکی از جوانان با احساس و صادق وطن میباشد و فعلا به حیث رئیس ادارهٔ امور ریاست جمهوری کشور ایفای وظیفه مینماید، از بین اوراق گذشته پیدا کرده و آنرا با تصویر اعلیحضرت قاب نموده و در دیوار دفتر خودر ارگ ریاست جمهوری آویخته است. من هم میخواهم آنرا در پایان این سلسله درج کنم تا بیشتر به عمق احساس نیک آن بزرگمرد تاریخ کشور پی برد.

متن این فرمان قرار ذیل است:

نمبر وارده ۷۸۸
فرمان پادشاهی نمبر ۱۰۷

بوکلای ملت عزیزم و مجلس عالی شورای دولت!
عریضهٔ تصوبیهٔ شما راجع به تعین مصارف شخصیه و فامیل شاهی که ناشی از احساسات نظیف قدرشناسی و عقیدت مذهبی بر مفکورهٔ صداقت و ارادت بود، بملاحظه پیوست و من این خلوص حرارتناک ملت عزیز خود را که شما زبان عالی ایشانید، با یک جهان تقدیر مقابله میکنم و از خدای متعال رجاء میکنم که مرا به آرزوی های بی سرحد قلبی من که نسبت به ترقی و تعالی و تربیهٔ ملت محبوب خود دارم، کامیاب گرداند.
این اولین بار نیست که شما وکلای ملت عزیزم با ابراز حسارت صادقانه مبادرت میورزید، بلکه قبلاً هم بارها به پیشنهادات صادقانهٔ خود اقدام نموده اید. ولی از آنجائیکه من خود را وقف خدمت وطن و مردم عزیزم نموده ام و همه گونه آسایش شخصی خود را فدای رفاه و اعتالی ملت محبوبم ساخته ام، دروهله اول پیشنهاد این تصمیم قلبی داشتم که پول مصارف شخصیهٔ خود را که ازطرف شما تصویب شده بود، به تربیه و تعلیم ملت عزیز برسانم. این است که مبلغ معینه هفت سال مصارف خود را اعانه بوزارت معارف دانسته مخصوص تربیه فرزندان نجیب خود میدانم و هیچ آرزو ندارم که آنرا دوباره بستانم.
درباب مبلغ سالهای مستقبل نظر به اصرار و التجای شما و مجلس عالی وزراء آنرا بطرزی قبول میفرمایم که درهر سال برای امداد هرکدام از

دوایر مملکت خود که لزوم دانستم، اعانه میدهم اینست که مبلغ سال حاضره را برای تکمیل لوایح وزارت جلیلهٔ حربیه عطا نمودم.
باقی برای خود و کافه رعایای صادقه و تمام خدمتگاران حقیقی وطن استمداد خدای مستعان را رجاء مینمایم. ۸ سنبله سنه ۱۳۰۵ش»
(امضاء: امیر امان الله)»
پایان ۲ /۲۰۱۸/۱۰

مقاله بیست ویکم

اتهام کفر و قتل پدر به شاه امان الله، کاردشمنان غازی امان الله است!

در صفحه فیسبوک فریدون بارکزی(Fraidon Barakzi) سری زدم وآنجا که عکس شاه امان الله خان را گذاشته اند (10 جنوری 2019) وخوانندگان کامنت هایی زیبا ومخلصانه ای گذاشته اند،یکی از آن میان بنام (Assas zaher) نوشته است:

کسی که پدر را کشت!

غازی شده میتواند؟

قهرمان شده میتواند؟

مسلمان شده میتواند؟

وطندوست شده میتواند؟

گرچه آقای فریدون بارکزی جواب بجا ودرخوری به نویسنده مجهول کامنت داده است، اما من میخواهم بر این کامنت اندکی مکث نمایم وبه هموطنانی

که بجز تاریخ غباروتاریخ فرهنگ، تاریخ دیگری را مطالعه نکرده اند، واز تحقیقات سایردانشمندان اطلاعی ندارند، به عرض برسانم که:

دل انگلیسها از دست شاه وطنپرست و آزاده افغانستان امان الله خان ، چنان پرخون است که تا هنوز از تخریب وتخریش آن دست نگرفته است و توسط جواسیس رنگارنگ خود گاهی او را متهم به کفرمیکند وگاهی او را مهتم به قتل پدرش می نماید وگاهی استقلال را توسط افرادی[چون داکتر ستانیزی تحصیل یافته امریکا وداکتر حسن کاکر تحصیل دیده انگلیس]، چیزی بی ارزشی جلوه میدهد که ما از خلقت آدم تا ایندم ازاد ومستقل بوده ایم وبناحق خون مردم در راه کسب استقلال ریختانده شد! هدف از تمام این اتهامات و تخریبات اینست تا از محبوبیت آن شاه درمیان نسل جوان بکاهد، اما فرزندان صدیق وحق شناس افغانستان وظیفه دارند تا بخاطراستقلال کشورهم که شده، از آن شاه آزادی خواه ومحصل استقلال بدفاع برخیزند واجازه ندهند که دشمنان استقلال وآزادی ما با تخریب وتخریش او، درواقع جانبازی پدران ما را در راه کسب استقلال به تمسخر بگیرند وبی ارزش جلوه دهند و روحیه استقلال خواهی را در فرزندان ما ضعیف و نابود کنند.

قهرمان ملی، محصل استقلال کشورماست:

آدمک محقق وافغانستان شناس معروف امریکائی ۶۰ سال قبل به عظمت نام وکار نامه های سترگ غازی امان الله خان پی برده بود واز او به عنوان قهرمان ملی افغانستان در تاریخ خود یاد کرده است که هنوز نظام شاهی در افغانستان مشروعیت داشت وکسی تعصبات قومی وزبانی را احساس نمیکرد. ادمک نه دوست پشتون بود و نه دشمن تاجیک ، اما یک تاریخ دان ویک جامعه شناس دانشمند بود که چندین کتاب در باره افغانستان و رجال وشخصیت های نامور کشورما نوشته است وبخوبی ماهیت وکرکتر افغانها را درک میکرد.

آدمک در باره امان الله خان نوشته است: «امان الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹) بحیث قهرمان ملی افغانستان شناخته شد. خاصتاً هنگامیکه موفقانه امپراطوری بریتانیا را شکست داد. و آزادی مطلق افغانستان را بدست آورد و به جهان برسمیت شناخته شد.»[لودویک آدمک،افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ترجمه پوهاند محمدفاضل صاحب زاده، چاپ دوم، پشاور،۱۳۷۷،ص۱۹۶]

در ماه اگست سال ۲۰۱۴، نام امان الله خان به عنوان کسی که استقلال کشور خود را از استعمار انگلیس بدست آورده بود،در لیست صد تن سیاست مدار برجسته دنیا بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸) تااگست ۲۰۱۴ میلادی نیز ثبت شد.(والستریت جورنال، اول اگست ۲۰۱۴)» [رک:داکتر زیرکیار،له امیر عبدالرحمن تر اشرف غنی۲۰۱۵]

امان الله خان قاتل پدرش نبود:

دانشمند افغان داکتر سید عبدالله کاظم(سابق استاد ورئیس پوهنځی اقتصادپوهنتون کابل) درمورد اسرارقتل امیر حبیب الله خان، تحقیقات وسیع وارزشمندی انجام داده و مجموعه مقالاتی تحت عنوان **"اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ"** نوشته وبعد وآن مجموعه را بشکل کتاب در [137 صفحه] در پورتال افغان جرمن آنلاین جدا گانه به نشر سپرده اند که در ذیل نام شان در آرشیف نویسندگان قابل دریافت است.

نویسنده در بخش هفتم آن مقاله که در واقع جمع بندی ونتایج این تحقیقات شمرده میشود، تمام نظریات وگفته ها وگمانه زنی های مورخان معاصرامیر حبیب الله خان ومورخان ومحققان بعد ازامیرمقتول را تجزیه وتحلیل نموده وبه این نتیجه رسیده است که ازمیان تمام روایات وحکایات تاریخی، روایت لوئیس دوپری امریکائی درمورد قتل امیرحبیب الله خان به حقیقت قرین تراست . لوی دوپری گفته است که: شخصی بنام "مصطفی صغیر" یک ایجنت دستگاه جاسوسی انگلستان عامل قتل امیر بوده است.

داکترکاظم آغاز بخش ششم میگوید: «شاید بعضی ها به دلیل فقدان سند این نظر را رد کنند که انگلیس ها درپشت پرده دست دراز در طرح و تطبیق یک توطئه مرموز در قتل امیر حبیب هللا خان سراج الملة داشته اند، ولی کشوری دوراندیش و صاحب تجربه طوالنی در ایجاد دسایس و توطئه های سیاسی مثل انگلستان هیچگاه نمی گذارد که کوچکترین مسئولیت در همچو موارد بدوش آنها بیفتد وبنا برآن می کوشد توطئه های بزرگ سیاسی را طوری طرح و عملی سازند که کوچکترین سندی برای اثبات بدست نیاید. اما وقتی بررسی شود، آنگاه میتوان به حقایق پی برد.»(ص۱۰۴)

سپس داکتر کاظم سخن لوئیس دوپری Dupree Louis(افغانستان شناس مشهورامریکائی)را راجع به توطئه قتل امیرحبیب الله خان چنین نقل میکند:

«روسها اتهام [قتل امیرحبیب الله] را بر برتانوی ها وارد می کنند که یک قاتل بنام"مصطفی صغیر" را استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در ۱۹۲۲ در انقره ضمن اقرار به دیگر جنایات خود، اعتراف کرد که امیرحبیب الله را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتاترک خواهان عفو او شد.»(دوپری، لوئیس: "افغانستان" ...، صفحه ۴۳۵ و۴۳۷)

آقای احمدفواد ارسلا، تحلیلگر و متخصص مطالعات استخباراتی و امنیت ملی ومنطقه ئی نیز مقاله ای درتائید تحقیقات داکتر سید عبدالله کاظم در رابطه به قتل امیر حبیب الله خان، نوشته ودر آن یک هندوستانی بنام مصطفی ساغررا که ازکودکی در انگلستان برای خدمات اجنتوری تربیت شده بود، قاتل امیر دانسته است .

نویسنده درمورد علت کتمان قاتل امیر حبیب الله خان میگوید:« در مورد اینکه چرا تا امروز قاتل [امیر] نامعلوم مانده است و چرا اکثریت مورخین انگلیس و غربی و مورخین رسمی در افغانستان وغیره معمولاً غازی امان الله خان را محکوم به این قتل میکنند باید واضح باشد. یک متل افغانی ما میگوید که بگیریش که نگیرید[ت]، در این مورد زیاده تر از همه صدق میکند. انگلیس ها و هر قدرت دیگر در طول تاریخ با پخش پروپاگند سعی در تغیر افکار برضد دشمنان خود و به نفع خود کرده اند ومیکنند. بدنام ساختن غازی امان الله خان در قتل پدرش یک تیر و دو فاخته بوده است برای انگلیس ها که هم نقش خود را در این قتل پنهان کرده اند و هم غازی امان الله خان را از همان آغاز حکمروائی اش بدنام بسازند تا زمینه را برای اجرای پلان های بعدی فراهم بسازند که در اغتشاش بچه سقو و به قدرت آوردن شخص اعتباری شان جنرال نادر خان فراهم بسازند.»

آقای ارسلا، درمقاله اش از یک اخبارچاپ کلکته هندوستان نام می برد که خبر قتل امیرحبیب الله خان را نشر ودر آن امان الله خان را متهم به قتل پدرش کرده بود. نویسنده میگوید:" -جزئیات قتل امیر حبیب الله خان در یکی از اخبار های کلکته بنام(The Englishman) چنین نشر شد : " حضور اعلیحضرت 27 میل دور تر از خلات السراج [خلعت السراج =

قلعه سراج لغمان]درنزدیک جلال آباد سفر کرده بودو از تاریخ 17 تا 20 فبروری در یک نقطه نه چندان مشهوری به نام کله گوش رسیده بود. وی در یک خیمه بزرگ و بسیار خوب محافظت شده به خواب رفته بود و خیمه ای وی توسط عساکری محافظت میشد که که از لوا های مختلف عسکری انتخاب شده بودند.در درون این خیمه تنها حضور اعلیحضرت در یک قسمت آن بود و در قسمت دیگر آن 4 تا 5 غلام بچه ها موقعیت داشتند که هرکدام در محافظت نوبت میکردند. در حدو ساعت سه شب صدای فیر یک مرمی تفنگچه شنیده شد و موقعی که برادر و پسر بزرگ امیر با عجله داخل خیمه شدند آنها امیرحبیب الله خان را کشته شده در بسترش یافتند که با یک فیر مرمی در گوشش کشته شده است مرمی از طرف دیگر سر وی خارج شده بود. در موقع این قتل امان الله خان پسر وی اداره عسکری و خزانه را در کابل بدست داشت و آوازه شد که وی این قتل پدر را سازماندهی کرده است."

[هدف وپیام اصلی اخبار در دوسطراخیرفوق، اینست تا قتل امیرحبیب الله خان را از همان آغاز بگردن امان الله خان که درحلقات سیاسی کابل به عنوان عنصر ضد انگلیسی شهرت یافته بود، بیندازد وظن وگمان مردم را از نقش و رول انگلیس دراین قتل دور ساخته باشد. سیستانی][بقول معروف:یک تیر دوفاخته!]

آقای ارسلا در ادامه مطلب مینویسد:« سرویس مخفی استخبارات روسیه بدون این که سندی ارائه کنند در اسناد خود قاتل را یک نفر هندوستانی بنام مصطفی ساغر معرفی کرده اند. مگر امان الله خان تصمیم گرفت که قاتل یک نفر بنام شاه علی رضا است و وی را اعدام کرد. ایرج بشیری در تبصره اجمالی خود در مورد افغانستان انگیزه های مختلف که عمده ترین آن قاتلان اجیر شده توسط انگلیس ها است را مطرح کرده است که باعث فرضیه های مختلف، دستگیری ها و اعدام ها مختلف شده است. اما انگیزه و هویت واقعی قاتل تا هنوز یک معما باقی مانده است. ..... مگر افغان ها در این مورد شک های زیادی داشته اند که دست انگلیس ها در عقب این قتل بوده است."

https://globalfaultlines.wordpress.com/2012/10/16/the-indian-spy-in-turkey-by-maddy-historic-/alleys

آقای ارسلا سپس اطلاعاتی بیشتری در مورد مصطفی ساغر[یا صغیر] و ارتباط وی با استخبارات انگلیس و اشارات ضمنی وی به قتل امیر حبیب الله خان را چنین گزارش میدهد:

1"-کسانی که عمر زیاد دارند مصطفی ساغر را میشناسند. وی یک جاسوس هندی الاصل برتانیائی بود که به صورت خاص برای قتل اتاترک تربیه شده بود. مصطفی ساغر که در زمان اتاترک زنده گی میکرد شهرت بدی داشت. وی را به سن ده سالگی به لندن برده بودند و در مکاتب خصوصی درس خوانده بود. مصطفی ساغر توانست که در کالج لینکن پوهنتون آکسفورد داخل شود. بعد از چهار سال تعلیم ساغر فارغ التحصیل شد و دوباره به هندوستان عودت کرد. برتانیا[ئیها] مصطفی ساغر را به قران قسم داده بودند که به انگلستان وفادار بماند و در صورت خطر جانش را فدای تاج برتانیا نماید. مصطفی ساغر منحیث یک جاسوس استخدام شد و بعد از عملیات جاسوسی در چندین مملکت به شمول افغانستان و سویس ، بالاخره وی برای قتل آتاترک فرستاده شد. مصطفی ساغر در خانه ای در اکساری جا یافت که دیوار های آن با عکس های مصطفی کمال آتاترک و حتی انور پاشا تزئین شده بود. ببینید که چگونه این دولت سایه ای و مخفی برتانیا چالاک بود! آنها به این وسیله تظاهر میکردند که اصلاً آنها با جنبش آتاترک همنوا هستند که این یک ستراتیژی مهم مورد استفاده آنها بود. ببینید که چگونه آنها خانه را با عکس های آتاترک و انور پاشا تزئین کرده بودند. مصطفی ساغر را به مردم ترکیه چنان معرفی کرده بودند که وی یک عضو کمیته خلافت هندوستان است که زیاده تر از سه ملیون سکه طلا را که مسلمانان هند جمع آوری کرده اند برای هدیه به انقلاب ترکیه با خود آورده است.

به عبارت دیگر مصطفی ساغر به این ترتیب معرفی شده بود که با یک مقدار پول جمع شده مسلمانان هند آمده است؛ یک مقدار بزرگ پول سه ملیون سکه طلا. برای این که حیثیت وی را بالا برده باشند خود انگلیس ها مصطفی ساغر را زیر عنوان اتهامات نامعلوم دستگیر کرده بودند. به عبارت دیگر مقصد این عملیات این بود که مردم باور کنند که مصطفی ساغرارتباطی با دولت انگلیس ندارد. در این عملیات مصطفی ساغر در جریان یک مجلس به همرای یک تعداد انقلابی های ترک دستگیر شد. برتانیائی ها نه تنها اینکه انقلابی های ترک را دستگر کرد بلکه مصطفی ساغر را نیز دستگی

ر کرد. برتانیائی ها مصطفی ساغر را برای 17 روز در حبس نگهداشتند و بعد از رهائی از حبس ساغر به انقره سفر کرد . در انقره از وی به شان و شوکت پذیرائی شد و وی را جناب عالی مصطفی ساغر خان میگفتند. هویت جاسوس بودن مصطفی ساغر تصادفی کشف شد و آن هم بعد از اینکه پیغام های مخفی وی به زبان هندی به برتانیائی ها که با رنگ قلم [نا] مرئی نوشته شده بود کشف شد. پیغام را توسط یک ترجمان هندی ترجمه کردند و تحقیقات در مورد وی آغاز شد و کشف شد که مصطفی ساغر یک جاسوس انگلیس است."

http://historicalleys.blogspot.com/2012/10/the-indian-spy-in-turkey.html

3-" مصطفی ساغر یک هندوستانی بود که در انگلستان بزرگ شده بود .وی یک ایجنت انگلیس بود که به انقره برای قتل مصطفی کمال آتاترک فرستاده شده بود. مصطفی ساغر خود را بنام یک مسلمان هندی معرفی کرده بود و کوشید که مصطفی کمال را متقاعد بسازد که وی سه ملیون پوند ستلینگ را که مسلمانان هند جمع آوری کرده اند برای کمک به حکومت انقره می آورد و میپرسید که کدام طریقه آسان است که وی این پول را انتقال بدهد .مصطفی ساغر با محمد عاکف شاعر مشهور و انقلابی ترکیه که سرود ملی ترکیه را نوشته است در یک خانه زنده گی میکرد . برای مصطفی ساغر مکتوب های زیادی از مصر، هندوستان و استانبول می آمد . برای محمد عاکف این یک اندازه عجیب بود و در یکی از روز ها محمد عاکف یکی از مکتوب های مصطفی ساغر را باز کرد و دید که صفحات خالی هم در این مکتوب موجود است . مکتوب توسط یک عالم کیمیا ترکی بنام اونی رفیق معاینه شد و معلوم شد که این صفحات خالی نه بود . در حقیقت در این صفحات ساغر با استفاده از رنگ نامرئی باایجنت های انگلیس مکاتبه میکرده است. در جریان تحقیقات مصطفی ساغر اعتراف کرد که وی با انگلیس ها کار میکرده است و وظیفه عملیات وی قتل مصطفی کمال بوده است . وی همچنان به قتل پادشاه افغانستان اعتراف کرد . بعد از محاکمه ، به تاریخ 24ماه می 1921 مصطفی ساغر در چهار راهی اولوس در مقابل تعمیر ولسی جرگه ترکیه اعدام گردید که مصادف بود باتاریخ تولد ملکه انگلیس."

http://www.network54.com/Forum/248068/thread/1432071118/Mustafa+Sagir,+English+agent+who+was+hanged+on+Queens+birthday 4 "

(احمدفواد ارسلا، قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر)، افغان جرمن آنلاین 22جنوری 2017) ونیزرک: داکتر کاظم،اسرارنهفته قتل امیر حبیب الله .....ص133)

قابل ذکر است که داکتر نبی مصداق نیز درکتاب خود **(افغانستان، سیاسی کمزوری او بهرنی مداخله)** درپاورقی صفحه ۱۴۸ کتاب خود از قول روسها میگوید که قاتل امیر حبیب الله خان شخصی بنام "مصطفی صغیر" یک اجنت انگلیس بود. مصداق علاوه میکند که "مصطفی صغیر" بعدها در ترکیه به اتهام سوی قصد علیه کمآل اتاترک محکوم به اعدام گردید و موضوع به حکومت افغانستان نیز خبر داده شد و حکومت افغانسنان به نتیجه تحقیقات حکومت ترکیه قناعت نمود.

بنابرآنچه گفته آمد و بنابرتحقیقات داکتر کاظم، واحمدفواد ارسلا، مصطفی صغیر اجنت انگلیس، قاتل امیر حبیب الله شهید شناخته میشود وآنانی که انگشت اتهام بسوی شاه امان الله غازی دراز میکنند، درواقع میخواهند صدای جواسیس انگلیس را از حنجره خود بیرون بکشند تا از محبوبیت آن شاه ترقیخواه وآن سمبول آزادی خواهی بکاهند ؛ مردی که در اولین ساعات اعلان سلطنتش حصول استقلال کامل کشوررا شرط سلطنت خود به مردم کابل مژده داده بود، ودوماه بعد با اعلام جهاد برضد انگلیس، استقلال افغانستان را بالاخره بدست آورد(۱۸اگست ۱۹۱۹).

هیچ انسان باوجدان وباسوادی از این حقیقت انکارکرده نمیتوند که شاه امان الله یک زعیم آزادیخواه ویک مبارز ضد انگلیسی ویک عنصرترقیخواه و روشنفکر بود. روحیه آزادی خواهی وحریت پسندی او تا آن حد بالا بود که وقتی از قتل پدرخود امیر حبیب الله خان در لغمان واعلام امارت سردارنصرالله خان عموی خود در جلال آباد مطلع شد، دست به قیام وطغیان زد ونه تنها امارت عموی خود را نپدیرفت، بلکه درهمان روزدوم قتل پدرش،خود را قایمقام پدراعلام کرد وگرفتن انتقام خون پدر وکسب استقلال کشوررا دوشرط اول سلطنت خود شمرد ودر اظهار این داعیه هیچ ترس وبیمی از دسایس انگلیس علیه سلطنت خود بخود راه نداد وبالنتیجه دو ماه بعد مردم افغانستان را برای استرداد استقلال کشور از چنگ انگلیس برای جهاد بسیج نمود وسرانجام استعمار را مجبور ساخت، به خواست برحق مردم افغانستان گردن نهد واستقلال کشور را برسمیت بشناسد.

چون جنگ سوم افغان وانگلیس حیثیت شکست ناپذیری بریتانای کبیر را در انظارمردم مستعمراتش بزمین زده بود،استعمار انتقام این شکست را از راه

توطئه وفتنه گری وبراه انداختن شورشها وبغاوتهای درجنوب وشمال وشرق کشور بالاخره نظام مترقی امانی را با سقوط مواجه ساخت و بجای آن شاه منور وعاشق استقلال یک آدم بیسواد ودشمن علم ومعرفت را برقرارساخت که درمدت نه ماه حکومت خود ملت را به کاسه سرآب داد وتمام دست آوردهای ده ساله رژیم امانی را با صفر ضرب کرد وبدین گونه از ملت افغان انتقام سختی گرفت.

نوکران واجنتان انگلیس درمدت۸۰ سال گذشته هرچه درتوان داشتند بکار بردند تا نام ونشان و برنامه های مدرن آن شخصیت محبوب کشور را از صفحات روزنامه ها ومطبوعات کشورمحو ونابود کنند، اماعشق ومحبت مردم نسبت به شاه امان الله خان ویک دهه کارنامه های او را نتوانستند از ذهن وضمیر مردم افغانستان بزدایند .همانطور که آفتاب با دو انگشت پنهان شده نمیتواند ،دیده میشود که شخصیت امان الله خان نیز چون آفتاب از زیر ابرهای تهمت زنی ها ودروغ پراگنی ها بدر می آید و تاریکی ها را از ذهنهای کوروتاریک عقب میزند وحقانیت خود را ثابت کرده میرود.

در دو دهه اخیر روز تا روز نام وبرنامه های ترقیخواهانه وکارنامه های افتخار برانگیز شاه امان الله توسط فرزندان ترقی پسند افغان و مورخان خارجی از طریق نوشته ها ورسالات وکتابهای حجیم در داخل وخارج کشوربرجسته شده اند ونسل جدید را بیشتر وبیشتر به عظمت شخصیت شاه امان الله خان وبرنامه های مترقی او آشنا ساخته میروند.

درمورد اسلامیت شاه امان الله باید گفت: اولین پادشاهی که در افغانستان شخصاً به امامت نمازهای جمعه وعید می پرداخت، شاه امان الله بود. منظور این است که غازی امان الله یک شاه با تمام معنا مسلمان و در اصول وفروع دین اسلام ورود داشت و در باره اسلام وپیام عدالت آن واحکام قرآن کاملاً آگاه بود. وپیوسته مردم را در پرتو ارشادات اسلام به اتحاد واتفاق وتحصیل علم ودانش رهنمونی میکرد.

از جوانان کشور توقع میرود تا نکات فوق الذکر را درنظر داشته و به یاوه سرایانی که شاه امان الله غازی را آگاهانه ویا نا آگاهانه مورد اتهام وحمله قرار میدهند، دلیرانه ومستند پاسخ دهند.

ارگ کابل
صدسال
پیش از
امروز
و
ارگ کابل
امروز

تصاویر بیانگراینست که جامعه ما هنوز برای قبول مدرنیته آماده نیست.

مقاله بیست ودوم

چرا شاه امان الله از جنگ در غزنی منصرف شد؟

هرسطر زدیوان تو آزاده گی آموخت
نفرت زغلامی وسرافگنده گی آموخت
درمکتب افکار توهرمسئله آموز
فارغ ز اسارت هنر زنده گی آموخت ! (زرنجی)

بعضی از کاربران فیسبوک وقتی ذکرخیر ویا تصویروتعریف شاه امان الله را می بینند،سوال میکنند که چرا شاه امان الله در برابر سقویها مقاومت نکرد وکشور را به یک شخص بیسواد که ضد علم ومعارف وترقی بود، گذاشت واز کشور خارج شد؟

هنگامی شاه از کابل به قندهار رفت، مردم قندهار نیز به شاه گفتند که بچهٔ سقو یک رهزن ویک اجنت انگلیس است وما سلطنت را دوباره با زور شمشیرخود از چنگ دزدان سقوی پس میگیریم وآنرا بشما اعاده میکنیم.

پوهاند حبیبی از چشم دید خود در این مورد می نویسد: « در بهار ۱۳۰۸ ش ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره تحت قیادت شاه امان‌الله‌خان بسوی کابل حرکت نمود. سپاه زابل و مقر را عبور کرد و بسوی غزنی پیش آمد. در مسیر راه بنا بردسایس انگلیس بوسیله برخی عناصر مشکوک و روحانی نمایان داخلی به غرض‌انگیزش و آویزش قبایل درانی و غلجائی بیست‌تن از طلایه داران کشاف فراهی‌درانی در منطقه سکونت غلجائیان کشته شده و نعش‌های پاره‌شده کشته‌گان را بر پایه‌های کج شده تلفون انداخته بودند و بر کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند: «**این مهمانی از جانب اقوام غلجائی برای درانیان و شاه‌امان‌الله است.**» شاه با مشاهده این وضع اسفناک و فجیع، لشکریان را بدور خود خواند و گفت :

"اکنون ثابت شد که دشمنان میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! بیقین بدانید که من این مناظر دل‌شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم. و نمی‌خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم ... سپس شاه نیکدل و حساس و مردم‌دوست این دو بیت واقف لاهوری را اشک ریزان خواند :

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است

مـن بقـربانـت این‌چه نیرنگ است

مي روم تـا تـــو نـشنـــوی نـــا مــم

اگر از نـــام مـــن تـــرا ننگ است ؟

و بعد گفت : فی‌امان‌الله.» (پوهاند حبیبی ، جنبش مشروطیت در افغانستان ، کابل ۱۳٦۳، ص۱۷۰)

اما به نظرمیرسد که سران لشکری شاه را راضی نمودند تا بسوی غزنی پیشروی نماید. غبار در بارۀ سوقیات امان الله خان مینویسد:« ... شاه با چهارده هزارعسکر منظم و غیر منظم در ٦ حمل ۱۳۰۹ (۲٦مارچ ۱۹۲۹) از قندهار با استقامت کابل مارش نمود. قوماندان و پیشدار اوآقای عبدالاحدخان وردکی (ماهیار) وزیر داخله و از مشاورین او احمد علیخان رئیس بلدیه و رئیس تنظیمیه کاپیسا و پروان (کسی که دهاره بچه سقاو را برضد شاه امان الله با اسلحه دولت مجهزساخت) بود. قوای شاه در بیست روز بغزنه رسید و با مدافعه دوهزار عسکر بچه سقاو حصار غزنی مقابل گردید. و اما در طی این سفرفعالیت و پروپاگندهای مخالفین داخلی و خارجی هیچ توقف نداشت. در23 حمل صدای شکایت افسران وسرکردگان معیت شاه از محمدیعقوب خان وزیردربار وامثال او منحیث مانع بین شاه ومردم بلند شد،اما شاه اهمیتی نداد. در ۲٤ حمل سه هزارنفرهزاره با مردم «قره باغ» به استقبال شاه شتافتند و معنویات اردو بلند شد. در همین روز پیشدار شاه وارد غزنی شده جنگ را شروع نمود. در ۲٦ حمل خود شاه با قشون منظم وارد غزنی گردید. درهمین روز دوطیاره سقوی ازکابل رسید ولی در عوض اردوی شاه بمب های خود را دور تر افگندو بالای اردو رسم سلام ادا کرد و برگشت.

در ۲۸ حمل یک نفر ملا به نام عرض مطلب در موضوع «درانی وغلجائی » به خیمه شاه شتافت و با تبرچه ای که داشت قصد حمله به شاه نمود اما دستگیر و تفتیش شد، از پوش کتابی که داشت یک تصدیقنامه انگلیسی بدست افتاد و خودش با همان تبرچه که در دست داشت اعدام گردید.

در ۲۹ حمل سردار محمد امین خان و خواجه هدایت الله‌خان (رئیس و معاون تنظیمیه هزاره جات) با دو هزار نفرمرد مسلح هزاره به اردوی شاه پیوست. اما محمدیعقوب خان وزیر دربارطوری وانمود که رهبران هزاره نتوانستند مستقیماً شاه را ملاقات نمایند در حالی که آنها بسیار آرزو مند عرض ارادت بودند.

از افسران تحصیل کرده در معیت شاه دونفر (غلام سرورخان و عبدالاحد خان) به شاه پیشنهاد کردند که غزنی را در محاصره گذاشته سر راست به کابل حمله کند زیرا مردم وردک و میدان و هزاره همه در معیت شاه به کابل می ریزند و بچه سقاو محکوم به شکست قطعی میگردد، اما مشاورین مغرض و ملکی شاه که باطناً طالب انقراض دولت شاه بودند، نگذاشتند و شاه را درجنگ غزنی معطل نگهداشتند.»(**غبار،ج1، ص833**)

به قول غبار، «**اشخاصی که علناً شاه را درچاه می انداختند، عبارت بودند ازعبدالاحدخان ماهیار وردکی(وزیرداخله)،احمدعلی خان لودین(والی وسفیرسابق ورئیس اردو در آینده)،محمدیعقوب خان وزیردربار.**»[1]

فضل غنی مجددی میگوید:«در محاربهٔ غزنی عبدالعزیز خان وزیر حربیه با عبدالاحدخان مخالفت شدید داشت، عبدالعزیزخان عبدالاحدخان را متهم میساخت که با حبیب الله در اتصال است و وی از حزب محمدولیخان می باشد. امان الله خان را اختلاف بین عبدالعزیز خان وعبدالاحدخان در شک انداخت و اسباب فرارش را آماده ساخت. تعدادی از اعضای حزب محمدولی خان در قیادت علیای عسکری امان الله خان موجود بودند و تحرکات قوای امان الله خان را برای محمد ولیخان بکابل گزارش میدادند و

1-غبار،افغانستان در مسیرتاریخ،ج2،چاپ امریکا، ،ص 6،،جالب است که این هرسه تا بمبئی شاه را همراهی کردند ووقتی شاه عازم ایتالیا گردید، دوتای آنها به افغانستان برگشتند ودرعهدنادرشاه یکی به مقام وزارت داخله، ودیگری بمقام رئیس اردو ابقا گردیدند.

محمد ولیخان را متهم میسازند که تمام احوالات را به حبیب الله میرساند.»

(فضل غنی، افغانستان در عصر سلطنت امان الله خان، ص ۲۹۰)

داکتر عبدالرحمن زمانی درکتاب محققانه وبی نظیرخویش خود تحت عنوان **«بازنگری دورهٔ امانی وتوطئه های انگلیس"** متن اعلامیه ای را به نشر سپرده است که برای دانستن علت دست گرفتن شاه امان الله از جنگ وبرگشتنش از غزنی بسوی قندهار خیلی با اهمیت است.

داکتر زمانی مینویسد:« اعلامیهٔ غازی امان الله خان که بعد از ترک وطن در بمبئی به مطبوعات داده شد، نیز گفتار استاد حبیبی را تأئید میکند. نکات عمدهٔ این اعلامیه که در ضمیمهٔ اول راپورجگرن ویکمن، مامور وظایف خاص انگلیس ها آمده است قرار ذیل میباشد:

اعلامیهٔ غازی امان الله خان از بمبئی:

«شنیده ام که مردم تصور میکنند من در نتیجهٔ شکست قوای قندهار و پیروزی قوای بچهٔ سقاو کشور را ترک گفته ام، بنابر آن لازم میدانم بصورت مختصر اعلام کنم که چنین شکستی بر قوای من تحمیل نشده است. با وجود جنگ شدید در غزنی ما هیچ وقت شکست نخورده ایم، علت برگشت من به قندهار، آرزوی من برای جلوگیری از خونریزی بین اقوام افغان درانی و غلجی بود. به مجردیکه من درک کردم بعضی اقوام مثل اندر، بخش های از تره کی ها و توخی ها مخالفت شانرا با من آغاز میکنند، من خودم عقب نشینی نموده و جنگ بیشتر را به اساس اصل صلح و دوستی که من همیشه از مدت ها قبل گرامی داشته ام، متوقف ساختم. «من هیچگاهی برای منفعت شخصی ام تمایلی به نا بودی و بر بادی ملت من نداشته و ندارم.

« این یک حقیقت است که از آغاز اغتشاش شینوار تا به انتشار آن به تمام ولایات مشرقی و شمالی من به سر بازانم امر کردم به هیچ جائی حمله نکنند و در عوض آن بصورت دوامدار نمایندگانی را نزد اغتشاشیون فرستاده و تا حد توان کوشیدم مسایل را از طریق صلح حل و فصل کنم، و

از طرق منطقی آنها را قناعت دهم که یکبار دیگر وفا داری خود را به من اعلام کنند. شورش آنها هیچکدام اساسی درستی نداشت، آنها مخالف افکار من بوده و آنرا مخالف آرمان های اخلاقی خود و عنعنات ملی میدانستند. همهٔ این موارد در لویه جرگه مورد بحث قرار گرفت، و به اتفاق آراء توسط آن حل وفصل و تصویب شد، که به اشتراک یکهزارویکصدوهفت (۱۱۰۷) نفر از نمایندگان تمام کشور دائر شده بود. اما از آنجاییکه تمام مشوره ها و اعلامیه های عفو عمومی من کدام تأثیری نبخشید، و خیانت کسانیکه در ابتدا عاملین توطئه بوده و پس از آن از فاش شدن اعمال شیطانی خود می ترسیدند، ادامه یافت، من وظیفه خود دانستم تا برای جلوگیری از خونریزی بیشتر تخت و تاج را به نفع برادر بزرگتر خود عنایت الله خان رها کنم.» (داکترزمانی- بازنگری دوره امانی وتوطئه های انگلیس، چاپ ۲۰۱۳، ص ۴۵۸-۴۵۹)

داکتر زمانی درادامه از قول امان الله خان در بارهٔ دست کشیدن از جنگ و ترک وطن میگوید: «**با اتکا به همکاری و وعده های اقوامی که بین قندهار و غزنی زندگی میکنند، و دانستن اینکه تعداد قوای سقوی در غزنی از یک هزار نفر تجاوز نمیکند، من بطرف غزنی پیش رفتم اما به مجردیکه ما به غزنی رسیدیم، یک طغیان تازه و غیر متوقع اندری، یک قسمتی از اقوام تره کی ،هوتکی، و توخی بوقوع پیوست، لذا من برای بازیابی اوضاع، که رخ دیگری اختیار کرده بود، به مقُر، محل فرماندهی خود، برگشتم. من کوشیدم غلط فهمی را از طرق مسالمت آمیز رفع کنم، اما این سوٴ تفاهم تا به قلات انتشار یافت و اقوام منطقه را متأثر ساخته بود. بعد ازینکه من به قلات آمدم تا یکبار دیگر این بد گمانی را از طریق ترغیب رفع کنم، من با دانستن رازی درک کردم که یک خونریزی جدید بین اقوام غلجی و درانی آغاز میشود. من هیچوقتی فقط برای حاصل کردن دوبارهٔ قدرت و اختیار نمیتوانستم به جنگ داخلی اجازه داده و سبب خونریزی شوم. من با توجه به این اصل تخت و تاج را رها نموده و افغانستان را ترک گفتم، در تمام دوران این کمپاین، لشکر من با قوائی روبرو نشده بود که توان مقاومت را داشته باشد و یا از آن شکست خورده**

باشیم. اگر چه اقوامی در مسیر راه ما، مخصوصاً انڈر سوگند و تعهد خود را شکستانده و تعداد بزرگ شان بر قوای ما حمله نمودند، اما آنها بیش از یک یا دو ساعتی بمقابل ما مقاومت کرده نتوانستند، در نهایت شکست خورده و فرار نمودند این نشان میدهد که قوای ما هیچگاهی از دشمن شکست نخورده و در یک عملیات واحد هم لشکر من عقب نشینی نه نموده و یک گام به عقب نرفته است.

من یکبار دیگر تکرار میکنم که این اصول و مخالفت من با خونریزی بود که من را مجبور ساخت از تاج و تخت انکار و از کشورم خارج شوم. من هیچ وقتی نخواسته ام که ملت افغان برای منافع شخص من باهم جنگیده و تباه شود.

این دلیل آمدن غیر مترقبه من به چمن بود من بصورت قطعی آن شایعاتی را رد میکنم که علت ترک کردن افغانستان شکست قوای من بود این مطلقاً بی اساس است. گر چه من شخصاً مؤفق نشدم، اصول من در افغانستان ناکام بوده نمیتواند، چون من مطمئن هستم که در دوران ده سال کار سخت و تلاش، من حد اقل مؤفق شدم ذهنیتی را ایجاد کنم که هیچ وقت اجازه نخواهد داد افغانستان درین حالت باقی بماند.

لذا من میدان را به آنهای ماندم که دعوای قهرمانی دین را دارند و از آن برای منافع شخصی استفاده میکنند و افغانستان را بدین حال و روز رسانده اند.همه از حالت کابل و اینکه با دین و مذهب چه معامله ای صورت میگیرد، بخوبی آگاه اند بزودی فهمیده خواهد شد که در پشت پرده بدون از اغراض شخصی و نادانی چیز دیگری نیست،در غیر آن مسئله دین با وضعیت و امور موجودۀ افغانستان هیچ نوع وجه مشترکی ندارد.»
(داکترزمانی- بازنگری دوره امانی وتوطئه های انگلیس، چاپ ۲۰۱۳ ص۴۶۰)

«قابل یاد آوریست که اشارۀ غازی امان الله خان به آغاز مخالفت بعضی از اقوام مثل انڈر، بخشی های از تره کی ها، هوتکی ها و توخی ها، اشاره به توطئه دیگریست که در آن دشمنان غازی امان الله خان میخواستند علاوه بر اختلافات بین درانی ها و غلجی ها، اختلافات دیرینۀ مردم هزاره و غلجی

های غزنی را دامن زده، آنها را در بین هم بجنگانند. به رویت اسناد آرشیف انگلستان دو روز بعد از پیوستن دو ستون از لشکریان به قوای غازی امان الله خان، رسیدن لشکر های هزاره آغاز شد، دو هزار نفر از بهسود تحت قیادت گل محمد خان پسر ارباب بخت یار بود یکهزار نفر تحت قیادت احمد علی خان پسر محمد الله خان از بخش های محمد خواجه و چهار دشت هزاره های چهار باغ هشت صد نفر از قسمت های سوخته و علودانی تحت قیادت ملک شاه پسند و ملک خان شیرین خان حدود دو هزار نفر تحت قیادت نیاز محمد خان، مهتر یوسف و باز محمد خان خوش ابدال که از قریه های ناور، سراب، ترکان وککرک بودند. پنجصد نفر بیات قیاق دره سیاه سنگ و احمده تحت قیادت محمد ناصر خان، محمد سردار خان و احمد علی خان بیات آمدند. تمام هزاره ها با اسلحه خود شان آمده بودند. روز بعد دو هزار نفر هزارۀ جاغوری و مالستان تحت رهبری حاجی محمد حسن خان و برات علی و عبدالله خان پسران شیرعلیخان جاغوری رسیدند.

رسیدن این لشکر بزرک هزاره نفس تازه به قوای قندهاری رسانده و پیروزی غازی امان الله خان را سریعتر ساخته بود، که دشمن از حیله و توطئه دیگری کار گرفت و آن استفاده از دشمنی دیرینۀ بود که بین هزاره ها و پښتون های غزنی وجود داشت. بمجرد رسیدن نیرو های هزاره، خوانینی که مخالف غازی امان الله خان بودند،مثل اخند زاده سر بلند (ملای خدوخیل) و امین الله خان و عبدالحکیم خان تره کی، با گرفتن اوراقی که توسط محمد کریم حاکم حبیب الله کلکانی در غزنی آماده شده بود بر اسپ های خود سوار و نزد اقوام اندر تره کی و سلیمانخیل رفتند. آنها با بخش شدید ترین تبلیغات به مردم میگفتند که «اگر امان الله خان کافر نمیبود، او هزاره ها، دشمنان سنتی شانرا نمیخواست موجودیت این دشمنان تنها یک معنی را دارد و آنهم خورد کردن پښتون ها توسط اقوام غیر پښتون است.»(داکترزمانی- بازنگری دوره امانی وتوطئه های انگلیس، چاپ ۲۰۱۳ ص۴۶۱)

پایان

مقاله بیست وسوم

هدف شاه امان الله از اعمارقصردارالامان

شاه امان الله بنیادگذار استقلال وقصردارالامان

قصردارالامان،نشانۀ مدرنیزه کردن کابل

علت طرح شهرجدید واعمار قصردارالامان:

عمده ترین علت طرح شهر جدید کابل، تکثرنفوس وعدم رعایت حفظ الصحه شهری وشیوع مرض کشندهٔ وبا (کولرا) بود که هرچند سال بعد یکبار مردم کابل را درو میکرد. فقدان سیستم کانالیزیسیون و انبارشدن مواد مدفوع در روی سرکها وکوچه ها وانتشار آن درموسم گرما با وزش بادهای تموز ، مردم را دچارانواع امراض ساری از جمله وباء میکرد وتلفات جانی غیر قابل جبرانی به بار می آورد. کسانی که امکاناتی داشتند در موقع شیوع مرض وبا(کولرا)، به نقاط سرد سیر مثل پغمان وپروان وسالنگها میرفتند وآنهایی که درکابل باقی می ماندند با خطرات امراض ساری روبرو بودند. برای نجات مردم از امراض کشنده، شاه امان الله در فکر احداث شهری جدیدی افتاد که با سیستم عصری وکشیدن کانالهای زیر زمینی غرض دفن مدفوع باشندگان مجهز باشد تا بدین وسیله جلو انواع مریضی های ناشی از کثافات وبدر رفتها گرفته شود.

شاه امان الله مهندسانی را موظف ساخت تا امکانات احداث شهر جدید را مطالعه کنندو نتیجه را با او درمیان گذارند. شاه آرزو داشت پایتخت از ارگ موجوده به یک محل خوش آب وهوا که از کابل خیلی دور نباشد انتقال یابد. مهندسان مجرب بعد از سروی ومطالعات ساحه های مختلف از جمله منطقه شیرپور،باغ بالا وچهاردهی را با شاه درمیان گذاشتند. شاه بعد از شنیدن نظریات مهندسان، تصمیم گرفت خود از ساحات متذکره دیدن کند، پس یک روز با مهندسین وکارشناسان به سواری اسپ تمام محلات مطرح شده بشمول چهاردهی تا تپهٔ تاج بیک را گردش کرد واز نزدیک دید وسرانجام برتپهٔ تاج بیک ایستاد واز آنجا دورنمای شهر کابل را تا پغمان در نظر آورد وسپس محل دارالامان را برای اعمار مرکز شهرجدید کابل انتخاب نمود.

پوپلزائی دراین مورد مینویسد:« اعلیحضرت امان الله شاه غازی از بدوجلوس با استقلال کلیت شعبات وتفرعات مدنی ملت نجیب وبا شهامت افغانستان را بصلاح ومشورت رجال دولت و وکلای ملت مدنظر گرفت. از جملهٔ مسائل خیلی مهم اولتر حفظ صحت اهالی کابل مرکز افغانستان مورد دقت قرار داده شد. وچنانکه در مواقعی که اطلاع موالید و وفیات ساکنان

شهر کابل را بحضور اعلیحضرت امان الله شاه بعرض میرسانیدند، از قلت موالید متاثر وغمگین میشد واز عدم صحتمندی مردم میدانست. وهرچند در اصلاح شهر قدیم کابل غور فرمود، چون کثرت نفوس را تبدیل دادن وهم خانه های نشیمن وبازارها وکوچه های سابق کابل را یکدم از بین بردن ودوباره اعمار نمودن کار سهل وآسان نمی پنداشت وهم نمی خواست که در صورت انهدام بناهای قدیم وضع اولین شهر کابل را تغییر بدهد وروزی در نظر سیاحین وخاصةً ساکنین کشور محل تأسف قرار گیرد.

بقرار این تجارب به تأسیس یک شهر جدید تصمیم قطعی گرفت ویگانه آرزوی آن این بود که شهر جدید موافق باصول صحی ومدنی مطابق به نقشه های طرز جدید مهندسی امروز دنیا باشد. وقتی این تصویب مهم در سال ۱۲۹۸ش بعمل آمد و در سال۱۲۹۹ش امکانات آن سنجیده شد باز هم از عجله کار نگرفته در باب انتخاب محل شهر جدید پایتخت افغانستان مهلت فرمود تا پس از اخذ مشورت از وکلای ملت بامر انشاآت آن وتسطیع واحداث جاده ها اقدام نماید.**(سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان ،ص۲۵)**

پوپلزائی متذکرمیشود که : «بالاخره ،بتاریخ چهارشنبه ۲۴ برج میزان سال ۱۳۳۲ ش [۶ربیع الاول ۱۳۴۲ ق/۱۷ اکتوبر۱۹۲۳م] اولین سنگ تهداب قصردارالامان برفراز تپهٔ تاج بیگ بدست بانی مدنیت جدید افغانستان اعلیحضرت امان الله شاه غازی در حضور جم غفیری از مامورین واهالی کابل گذاشته شد. انشاآت از برج حمل سال ۱۳۰۱ش آغاز شده واین تهداب گذاری بناء رسمی آن است که طی مراسم خیلی پرشکوهی آغاز می گردد و **دارالامان نامی است که شورای دولت بصورت ذومعنین گذاشته است.**

شاه درنطقی که هنگام گذاشتن سنگ تهداب قصر ایراد کرد، گفت:**«دربارهٔ تعمیر این شهر دارالامان مجلس ها کردم ومشوره های مزیدی نمودم که از نتیجهٔ همهٔ آنها تصویب تأسیس این شهر را نموده تعمیر او را ضروری نشان دادند. امروز که روز نهادن سنگ بنیاد آن است وبهمین واسطه ما وشما در اینجا اجتماع ورزیده ایم میخواهم که سنگ بنیاد آنرا بگذاریم وتبریک تأسیس این شهر دارالامان را بعالم اسلام وهمهٔ برادران حاضر ودوستان خود میگویم.»(پوپلزائی ،همان منبع، ص۲۶-۲۷)**

سپس وکیل وزارت معارف (فیض محمدخان زکریا) ورقه یی را که قرار بود در زیرسنگ تهداب گذاشته شود، قرائت کرد. دراین ورقه نوشته شده بود:

در ورق زیربنای قصردارالامان چه نوشته شده بود:

"از آنجا که من خادم دین وملت اسلام امیر امان الله ابن اعلیحضرت امیر حبیب الله خان شهید نواسهٔ امیرعبدالرحمن خان مرحوم افغان درانی محمدزائی وطن عزیز خود را به آثار مدنیه ولوازم اساسیهٔ حکومتی خیلی محتاج میدیدم، خواستم شهریکه در این عصر ترقی ومدنیت بطرز واصول فن تعمیر موافق باشد به اسم دارالامان بنا کنم وباین وسیله ملت نجیب خود را از تکالیف صحت فرسای طرز بودوباش قدیم که عبارت از حیات بسر کردن بود در بیوت وعماراتیکه اصول محافظهٔ صحت واحتیاجات را دارا نبودند وارهانم، وتا بتوانم شهر باصفائی که خدای قادر توانا در قرآن عظیم خود اوصاف آنچنان امصار را به آیهٔ کریمهٔ [بلدة طیبة ورب غفور] فرموده انشاء کنم. چون محل وموضع چهاردهی را از روی تحقیق وتدقیق علم مهندسی موزون یافتم، نخستین بتأسیس بیت الحکومهٔ افغانستان اقدام کردم وسنگ بنیاد این شهر شهیر سعادت تخمیر را به ادارهٔ ع، ج محمود خان یاور حضورم و مهندسی هروالترهارتن آلمانی داکتر د پلومه سر مهندس شهر موصوف و بنای این عمارت را به نقشهٔ موسیوکودار فرانسوی بتاریخ چهارشنبه (۶) ربیع الاول ۱۳۴۲ هجری قمری مطابق (۲۴) میزان ۱۳۰۲ شمسی و (۱۷) اکتوبر ۱۹۲۳ عیسوی در سال پنجم جلوس پادشاهی خویش بدست خود وحضور اراکین دولت علیه ام گذاشتم و این سطور را برای معلومات تاریخیه و استفادهٔ موزیم های ازمنهٔ آتیه نوشتم، ازدرگاه ایزد متعال خواستگارم که حال و مال این بنای سعادت احتوای اسلامی افغانی را به سعادت و فیروزی ملت محبوب من مصئون و مأمون دارد برب العباد".(همان، ص۲۹)

پوپلزائی گزارش میدهد که:« بعد از ختم قرائت لائحهٔ مذکور، اعلیحضرت امان الله شاه غازی به نفس نفیس خویش سنگ تهداب راکه در داخل آن لائحهٔ فوق با بعض اشیاء تاریخی نهاده شده بود. به ساعت چهارعصر باتفاق اعیان سلطنت واراکین دولت و اعزهٔ ملت نهاد. در روز

مذکور احتفال عمومی انعقاد یافت و از ساعت (۱۲) ظهر ادارات دولتی تعطیل و مامورین کشوری و افسران لشکری و سفراء ونمایندگان دول خارجیه و اهالی شهر و اطراف کابل و چهاردهی دعوت شده بودند. وروی تپه یی که دارالحکومت تعمیر می گردید، چوکی ها و میز ها وروی میزها وشیرینی ها نهاده شده بود، بعد از گذاردن سنگ تهداب، عمومی حضار آزادانه بالای چوکی ها نشسته مشغول صحبت و صرف چای و شیرینی گردیدند و به ساعت پنج عصر اعلیحضرت امان الله شاه و مدعوین بطرف شهرکابل و چهاردهی عودت نمودند. و دراین اولین مراسم تهداب گذاری شهرجدید کابل عموم مردم و ازهمه طبقات و ملیت ها سهیم گردیدند. و این بناء پرشکوه را از هر نگاه مورد تقدیر قرار دادند.»(همان منبع،ص۳۰)

نطق اعلیحضرت شاه امان الله در موقع گذاشتن اولین سنگ تهداب قصردارالامان

بنابر ضبط پوپلزائی،بتاریخ چهارشنبه ۲۴ برج میزان سال ۱۳۳۲ ش [۶ربیع الاول ۱۳۴۲ ق/۱۷ اکتوبر۱۹۲۳م] اولین سنگ تهداب قصردارالامان برفراز تپهٔ تاج بیگ بدست بانی مدنیت جدید افغانستان اعلیحضرت امان الله شاه غازی در حضور جم غفیری از مامورین واهالی کابل گذاشته شد. انشاآت از برج حمل سال ۱۳۰۱ش آغاز شده واین تهداب گذاری بناء رسمی آن است که طی مراسم خیلی پرشکوهی آغاز می گردد و دارالامان نامی است که شورای دولت بصورت ذومعنین گذاشته است.

پوپلزائی در ادامه مینویسد:«اعلیحضرت امان الله شاه غازی بتاریخ مذکور در محضر عموم رجال رسمی اعم از نظامی وملکی واهالی کابل ونمایندگان خارجی نطقی نمود وعین متن گفتار پادشاه بنیان گذار شهر جدید کابل موسوم به دارالامان ازینقرار است:

"عزیزان من ! همهٔ شما خوش آمدید!

(کرم نما وفرود آ که خانه خانهٔ تست)

جای وخانه از خود شما واز ملت افغان وحکومت افغانستان است، نسبت باینکه آیا کدام چیز موجب این تفکرم گردید که در اینجا شهری تأسیس کنم بعض تشریحات برای تان می کنم.

همهٔ شما بخوبی میدانید که هیچ یک مملکت ترقی نمی کند تا که نفوس واهالی آن زیاده نشود، ودر صورتیکه نفوس وسکنهٔ یک مملکت روبزیادت باشد یقیناً آن دولت ومملکت مترقیست. موجبات وافزونی اهالی و وسیلهٔ تکثر نفوس را هم میدانید که چیست؟ رعایت اصول وموجبات حفظ الصحه است که رکن اعظم آن زندگانی د رخانه های گشاده وآب و هوای صاف می باشد.

ببارگاه خداوندی بار بار شکرگذارم که سرزمین افغانستان را موقعیت خوبی بخشیده ودر یک چنان جای بلند آفریده است که روشنی وپرورش آفتاب دران نسبت بهمه جاها بیشتر وآب وهوای آن خوبتر است.

اگرچه در شهرها ودهات افغانستان مراعات اصول حفظ الصحه کمتر است اما از تفضلات ایزدی تابش آفتاب برما باندازه یی است که تمام موجبات حفظ الصحه را فراهم آورده جبران خرابی های موجوده را نموده است. با این هم اگر ما دارای یک شهریکه باصول فنی تعمیر ومراعات قوانین حفظ الصحه تماماً در ان کرده شود بوده باشیم، محقق است که نفوس ما ترقی واهالی مملکت عزیز ما رخ به افزونی می گذارد (ان شاءالله تعالی) علاوه ازین یک سبب دیگر هم برای تأسیس این شهر جدید بوده است که سابق ازین افغانستان محدود بود، وسوای خود دیگری را نمی شناخت، اما اکنون اعزهٔ روی زمین جهان درخطهٔ افغانستان موجود ونمایندگان اقوام ودول عظام در ان اقامت گزین واشخاص بزرگ خارجی رفت وآمد دارند().

پس وقتی که ما با تمام دنیا معاملات داریم و در صدد تحکیم مناسبات با همی و روابط دوستی شان هستیم لازم آمد که ما یک شهری داشته باشیم که در نظر این مردم موز ونیت داشته باشد که پایتخت افغانستان گفته شود، زیرا که گفته اند:

یا مـــکن باپیل بانان دوســـــتی
یا بناء کن خانه یی در خورد پیل

به خیال بعضی حضرات خواهد گذشت که دولت ما در ساختن این شهر وتعمیرات آن متحمل بار گرانی خواهد گردید واخراجات دولت افزون خواهد شد، حقیقةً چیزی مخارج تا یک حدی افزون میشود. لیکن ما باین خرج کردن مجبوریم، چرا که سابق برین دوائر دولت بسیار کم بود وامروز لله الحمد وزارت ها و دوائر وماموریت ها زیاد داریم و روز بروز زیاد میشود، وساختن اداره ها برای آن دوائر دولتی در کابل ضرور بود، ما بجائیکه ادارات لازمه را در کابل تعمیر میکردیم خواهشمندیم که در این موقع محبوب، همان تعمیرات مطلوب را بطرز مرغوب باصول فنی بنام دارالامان تعمیر کنیم.

بعض اشخاص تصور خواهند کرد که برای ملت افغانستان وعلاقمندان با دوائر دولتی از ساختن تعمیرات جدید به دارالامان چقدر مشکلات بوجود خواهد آمد. من برای عموم تان اطمینان و خاطر جمعی میدهم که برای احدی در باب تعمیر جدید تکلیفی نیست، چونکه تعمیر در این منطقه مجبوری نیست، البته اینقدر گفته می توانم کسی که خواهش وتمنای تعمیر را در این منطقه داشته باشد. برایش زحمت زیاد وتکلیفی بسیار عائد نخواهد گشت، چونکه در این باب دولت موجبات تسهیل را از هرجهت فراهم آورده وبزودی بساختن عمارت خود موفق می گردد، واز همین جهت که برای مردم در تعمیر منازل در این منطقه ورفت وآمد از شهر قدیم باینجا تکلیف نشود ما نخواستیم که این شهر را بیک مقام دورتری از کابل تأسیس میکردیم. بلکه دارالامان را در چنین موضعی بنا نهادم که اهالی کابل بسهولت رفت وآمد کرده بتوانند. وماموریـن دولت بدون زحمت صبح وعصر بخدمات محوله ومنازل خود رجعت ومعاودت کرده بتوانند. بعض افراد توهم خواهند کرد که دولت مادر خریداری اینقدر قطعات وسیع واراضی بسیار چهاردهی جهت ساختن شهر دارالامان وملحقات آن خسارۀ بسیار ونقصان بیشماری کرده خواهد بود. لهذا شما را آگاه میسازم که دولت شما در خریداری اینقدر اراضی که گرداگرد ما را باین طول وعرض خود احاطه نموده است صرف دوازده هزار رپیه بصرف رسانیده است. البته عقل گاهی باور نمی کند که زیاده تر از دوهزار جریب زمین های اعلی را

دولت چطور باین قدر مبلغ کم خریداری کرده است. حقیقت این است که دولت آن زمین های خود را که قطعه قطعه وبهرجا متفرق بود وبرای ادارۀ آن عامل ها وضابط ها مقرر بود، با صاحبان اراضی مبادله کرده است، واز یک حیث به بیت المال فائده هم رسیده است که از تکلیف تنخواه عاملین این اراضی سبکدوش گردیده است. از شنیدن این جمله بعضی را بخاطر خواهد گذشت که برای اهالی اینجا در این معاوضه زحمت رسیده ومتحمل خساره گشته اند ویا دربدر وپریشان شده اند – نی – گاهی نمی خواهم که خود را آرام ودیگران را پریشان کنم. زیرا کسی که خواهشمند آرامی وآسودگی خود باشد حتمی است در پی رفاهیت وآسودگی وآرامی دیگران برآید. لهذا کوشش کردم وتمام موجبات آرامی وخوشنودی اهالی اینجا را حسب خاطر خواه شان بدست آوردم. هیچ کدام شان را نگذاشتم که به تکلیف باشد واز حالات وگذران شان سراً وعلناً معلومات گرفتم که آنها نسبت باینجا در مقاماتیکه فعلاً دولت با اوشان مبادله کرده است آرامتر وآسوده تر وذی منفعت میباشند زیرا که بزمین های شان دوچند از طرف دولت برای شان اعطاء وموهبت شده است. خداوند را شاکرم که دولت ما را آنقدر همت وثروتی عطـــا وعنایت فرموده است که بخوبی از تعمیر این شهر حسب دلخواه برآمده می تواند، واز طرف دیگر مسرورم که برای اشخاصی که از علوم وفنون وصنایع بهره ور نمی باشند کار اینجا باعث وسعت معیشت وموجب مزید منفعت آنها گردیده است.

دربارۀ تعمیر این شهر دارالامان مجلس ها کردم ومشوره های مزیدی نمودم که از نتیجۀ همۀ آنها تصویب تأسیس این شهر را نموده تعمیر او را ضروری نشان دادند. امروز که روز نهادن سنگ بنیاد آن است وبهمین واسطه ما وشما در اینجا اجتماع ورزیده ایم میخواهم که سنگ بنیاد آنرا بگذاریم وتبریک تأسیس این شهر دارالامان را بعالم اسلام وهمۀ برادران حاضر ودوستان خود میگویم.» (همان منبع،ص۲۶-۲۹)

قصر پرشکوه دارالامان، این یگانه آبدۀ مدرن و با عظمت تاریخی دورۀ امانی که نظیر آنرا در هیچ گوشۀ افغانستان نداشتیم، در نخستین ماه های تسلط مجاهدین درسال 1992 در راکت پرانی وحملات توپخانه ای میان

احمدشاه مسعود وگلبدین حکمتیار مطابق پلان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) ویران گردید.

قصردارالامان در عهد ربانی در 1992 این چنین ویران گردید

قصر دارالامان،در دوران جنگ های شدید کابل (سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۳)، نه محل دریار برهان الدین ربانی بود و نه پناهگاه گلبدین حکمتیار، ولی چرا این قصر که در یک گوشه دور افتاده از پایتخت واقع بود، از طرف دو رقیب عمده، هدف بمباردمان و گلوله باری توپ و راکت و انواع سلاحهای ثقیل و وتوپ های مخرب قرارگرفت و تا کاملاً ویران نگردید، میدان جنگ نیز از آن سو تغییر نخورد.

علت این بود که هر دو طرف جنگ مطابق پلان(آی اس آی) این قصر را مورد ضربات پرتاب هزاران راکت و توپ خود قرار دادند و تباه ساختند. تماشای مخروبه های این قصر، قلب هر انسان وطن دوست را جریحه دار میساخت وبر ویران گران آن نفرین ابدی می فرستادند. تا آنکه نوبت حکومت به داکتراشرف غنی رسید وایشان با کمال وطندوستی به بازسازی مجدد آن کمر همت بست وامید است تا ختم دوره ریاست جمهوری ایشان کار اعمار مجدد این قصر نیز به اتمام برسد.

کاربازسازی قصر دارالامان بدستوراشرف غنی ادامه دارد :

استاد ظریف امین یاردرمقاله ای تحت عنوان عنوان تیورسنی که میخواهد فصل ناتمام امان الله خان را تکمیل نماید، مینویسد:
«امان الله خان برای اکثریت نخبه های افغانستان به الگوی مدرنیته، روشنگری و وطن دوستی مبدل شده است. امان الله خان بنیادگذار مدرنیته و روشنگری و محصل استرداد استقلال افغانستان بود که در زمان خود با جهل، نادانی، بی سوادي و عناصر خارجی مبارزه کرد و یک دوره فوق العاده مؤفق را در تاریخ افغانستان از خود بجا گذاشت. او هرچند در امر عملی کردن رویاهای خود بصورت کامل موفق نشد اما بنیاد مدرنیته و روشنفکری و آزادی طلبی را در افغانستان نهادینه کرد. اینکه فصل امان الله خان ناتمام ماند بزرگترین شکست تکامل جامعه افغانستان بود. لیکن همواره وقتی حرف از اصلاحات، مدرنیزم، ترقی و آزادی طلبی به میان می آید،زمامداران افغانستان از امان الله خان یاد می کنند. امروز بعد از سالهای زیاد تیورسن افغانستان که در غرب از شهرت کافی برخودار است و همچنان لقب دومین متفکر جهان را کسب کرده است؛ می خواهد فصل ناتمام امان الله خان را تکمیل نماید اما چالشها فراروی آن بیشتر از امان الله خان است. »
داکتر اشرف غنی قبل از بقدرت رسیدن در یک مقاله فشرده دورۀ ده ساله امان الله خان را فصل ناتمام تاریخ افغانستان نامیده بود، وآن مقاله نشان میدهد که او علاقمندی خاصی برای تکمیل کردن فصل ناتمام برنامه های شاه امان الله وداودخان دارد. اولین نشانه علاقمندی او به برنامه های عمرانی عهدامانی اعمار مجدد قصر دارالامان است که درعهد نامیمون ربانی درجنگهای میان تنظیمی

بدستور استخبارات پاکستان ویران شده بود ونمونه یی از طرز حکومت اسلامی جهادیون قدرت طلب و ویرانگردرکشور بود، دوسال قبل بودیجه درحدود 16 میلیون دالر اختصاص داد وکاربازسازی واعمار مجدد قصر به انجنیران ماهر افغانی محول گردید. مگر از پیشرفت کار آن در رسانه ها کدام گزارشی به نظرنمیرسد وگمان میرفت که کار آن معطل شده باشد، اما اینک آقای شاه حسین مرتضوی معاون سخنگوی ریاست جمهوری افغانستان دیروز 19 اگست بمناسبت 99 مین سالگرد استرداد استقلال افغانستان در فیسبوک خود خبرخوش ومسرت باری از ادامه کار بازسازی قصردارالامان را با تصاویری به نشر سپرده که، دیده میشود بازسازی این قصر تاریخی مطابق پلان زیرنظر انجنیران افغان روبه اقبال است وامید میرود که رونق وشکوه از دست رفته خود را دوباره بدست آورد.

قصر دارالامان درحال بازسازی

یکی دیگرازقصرهای شاهانه عهد امانی در پغمان

<u>درباره قصر دارالامان بیشتر بدانید:</u>

وپلاگ رنگارنگ مینویسد:«قصر بزرگ و با شکوهٔ دارالامان در عهد سلطنت شاه امان الله تهداب گذاری گردیده و کار ساختمان بخش بزرگ آن عمارت نیز در همان دوره به پایهٔ اکمال رسید. در آن زمان در نظر بود که مرکز و پایتخت کشور با احداث یک شهر جدید مطابق یک پلان اساسی در جنوب چهاردهی که فعلاً به نام دارالامان یاد میگردد، تنظیم یابد.

نقشهٔ شهر جدید کابل و پایتخت دورهٔ امانیه که از طرف یک تن از مهندسان فرانسوی به نام (گودار) طرح شده بود تخمیناً بیش از صد ها جریب زمین را صرفاً در ساحهٔ مرکز اداری احتوا می کرد.

بنابر سفارش سرمهندس آلمانی (والتر هارتن) معماران و کسبه کاران ماهر افغانی جمع آوری گردیده به کار های ساختمانی گماشته شدند. در عین حال برای انجام کار های ساختمانی شهر جدید به نحو مطلوب و شایسته در حدود ۷۰۰ نفر از فارغ التحصیلان صنف شش آن دوره در رشته های معماری و ساختمانی برای مدت شش ماه به توصیهٔ آقای (والتر هارتن) و تحت نظر وی و سایر متخصصین آلمانی به شکل عملی و نظری آموزش دیدند. بعداً این گروپ ۷۰۰ نفری پس از شش ماه تحصیل برای پیشبرد کار های مختلف ساختمانی مدرن آماده گردیدند.

پس از تکمیل نقشهٔ قصر دارالامان و مطالعهٔ زمین آن از نگاهٔ جیولوژی و همچنان مقاومت خاک آن طبق آزمایش های معمول آن زمان که متکی به اساسات علمی بود، کار ساختمان قصر دارالامان عملاً با استفاده از مواد ساختمانی پیداوار افغانستان و مواد تعمیراتی که از خارج وارد میشد توام با زحمت کشی و عرق ریزی معماران، نجاران، سنگ تراشان و سایر کسبه کاران و کارگران افغانی تحت رهنمایی آقای (هارتن) و سایر متخصصین آلمانی در ساحهٔ ۵۴۰۰ متر مربع به شکل سه منزله و به ارتفاع ۲۳ متر به سبک معماری نوین آن زمان، تا سال ۱۳۰۶ یعنی تا پایان دورهٔ امانیه، همچنان جریان داشت و هنوز تعمیر صد فیصد تکمیل نشده بود.

ساختمان این قصر که در آن به صورت عموم از تهداب های سنگی، دیوار ها و پایه های خشتیی که از مصالح سمنت، چونه و ریگ ساخته شده بود، با رویکش سنگ قلم کار چهلستون در کنگره ها، پلستر های گچی،

سقف ها و برنده های چوب دستک، فرش سنگ مرمر و سایر تزئیناتی که با نفاست، ظرافت و مهارت زیاد صورت گرفته بود، همه نمایانگر چیره دستی و پختگی هنر معماران، نجاران و کسبه کاران افغانی در آن زمان بود. خصوصاً امور چوبکاری و پلستر کاری تزئیناتی اتاق بزرگ بیضوی که در منزل سوم این قصر وجود داشت و برای مقر پارلمان کشور در نظر گرفته شده بود به حدی عالی و ماهرانه کار شده بود که نظیر آن در شرق کمتر دیده میشد.

قصر دارالامان نخستین تعمیر در کشور است که در آن سیستم مرکز گرمی تعبیه شده و با استفاده از ذغال در تسخین قصر از آن کار گرفته میشد. همچنان برای اولین بار استفاده از رویکش (سنگ چهلستون) در همین قصر صورت گرفت که بعداً در سایر تعمیر ها نیز از آن استفاده به عمل آمد. شایان یاد آوریست که برای بار نخست غرض حمل و نقل سنگ از کوهٔ چهل ستون به شهر جدید، یعنی دارالامان، خط آهن با واگون های آن به کار انداخته شد.

قصر دارالامان اولین ساختمان عصریی بود که سیستم آبرسانی آن به شکل مدرن ترتیب گردیده و آب مورد ضرورت آن توسط نل از چشمهٔ (چونغر) که در قلعهٔ قاضی واقع میباشد به قصر مذکور انتقال داده میشد. این قصر دارای یک صد و پنجاه اتاق بزرگ و کوچک برای استفاده تمام اراکین دستگاهٔ دولتی دورهٔ امانیه، با در نظر داشت شرایط همان زمان بود. برج اول قصر که مشرف به سرک عمومی بود به دفتر کار شاهٔ اختصاص داده شده و در اطراف آن دارالتحریر شاهی و وزارت دربار سلطنتی جا داده شده بود. سایر طبقات این ساختمان به دیگر دوایر دولتی تخصیص داده شده بود.

باید یاد آور شد که در همین زمان بود که کار های عمرانی و ساختمانی به شکل عصری و مدرن آن در کابل اوج گرفت و یک تعداد ساختمان های بزرگ و با عظمت دیگر مانند پُل هارتن، تعمیر قومندانی قوای مرکز واقع تپهٔ تاج بیک، موزیم کابل، پُسته خانه و یک عده ساختمان های زیادی دیگر که باوجود گذشت ایام و با وصف آن که در حفظ و نگهداشت آن در طی این مدت توجه لازم صورت نگرفته، باز هم به حال

خود باقی مانده است. همچنان سرک اساسی دارالامان الی شاۀ دو شمشیره نیز در همین فرصت تحت نظر متخصصین آلمانی طرح و ساخته شد.

همچنان در همین هنگام بود که برای پیشبرد کار تطبیق پلان شهری و تنظیم امور ساختمانی دستگاه ها و شعبات مجهز در رشته های حجاری و نجاری، عمرانی و غیره تاسیس و به فعالیت آغاز کرد.

هر چند در مورد مصارف دقیق قصر دارالامان صورت حساب و ارقام دقیق در دست نیست اما به گمان اغلب در کار ساختن این قصر مجلل تا پایان دورۀ امانی، بیشتر از بیست و پنج میلیون افغانی، درحالی که هنوز صد فیصد تکمیل نشده بود، به مصرف رسیده بود.

در زمان سلطنت محمد نادر خان در قصر دارالامان فاکولتۀ طب، البته صنوف تدریسی و لیلیۀ آن، جا داده شد. بعداً از اتاق های این قصر به حیث تحویلخانه و گدام کشمش نیز استفاده صورت گرفت.

در دوران صدارت محمد داود خان وزارت مالیه و وزارت فواید عامه در این قصر جا داده شده، متباقی کار ساختمان این قصر نیز تکمیل گردید. بعداً وزارت مالیه به ساختمان جدیدی که برای آن وزارت ساخته شده بود منتقل گردید و به جای آن قومندانی عمومی قوای کار در قصر دارالامان جابجا گردید. اما در بعد از ظهر پنجشنبه مورخ بیست و دوم قوس سال ۱۳۴۷ یعنی در همان زمانی که هنوز وزارت مالیه در آنجا فعالیت داشت، حریق مدهشی در قصر دارالامان رُخ داد. در اثر این آتش سوزی منزل سوم قصر شدیداً صدمه دید و وسایل تخنیکی قصر مانند تجهیزات مرکز گرمی ها و لوازم آبرسانی، تشناب ها، سیتسم برق، قندیل ها و .. شدیداً خساره مند گردید. همچنان از آن جایی که شعبات وزارت فواید عامه در همین طبقه قرار داشت وزارت مذکور نیز از بابت این حریق متحمل خسارات هنگفتی شد.

در سال ۱۳۵۰ قصر دارالامان برای استفاده دوایر ستره محکمه تخصیص داده شد و آن ارگان با در نظر داشت شرایط و ایجابات زمان، کار ترمیماتی و اصلاحاتی قصر را نیز توسط (موسسۀ ساختمانی بنایی) وزارت فواید عامه روی دست گرفت. بالاخره این قصر تاریخی بازسازی گردیده و در آن ۴۸ سالون بزرگ، یک کتابخانۀ بزرگ، یک چایخانه یا

کفیتریـای مجهـز و بـزرگ، ۸۰ اتـاق بـرای دفـاتر و ۲۲ تشـناب عصـری گنجانیده شده بود.

این قصر به تاریخ پانزدهم جوزای سال ۱۳۵۳ مورد استفادهٔ وزارت عدلیه قرار گرفت. اما این آخرین باری نبود که قصر دارالامان تخریب و یا ترمیم میگردید. این بنای تاریخی در جریان یک سلسله حوادث در طی سال های بعد نیز تخریب و بازسازی گردید. یک بار در هنگام حملهٔ قوای سرخ به کابل، بار دوم در ۱۳۶۸ در هنگام کودتای شهنواز تنی - قصر دارالامان قسماً تخریب و دوباره بازسازی شد. اما در جریان جنگ های قدرت طلبانـهٔ تنظیمـی در دهـهٔ ۹۰ مـیلادی، زمـانی کـه شـهر و شـهروندان کابـل هـر دو قربانی زورگویی های غاضبین قدرت بودند قصـر زیبـای دارالامـان نخست تاراج و بعداً تخریب گردید. امروز این بنای زیبا و تاریخی، دیگر آن شکوه و جلالش را ندارد و به یک خرابه مبدل شده است. یک خرابهٔ که حکایت و شکایت از جنگ ها، ویرانگری ها، غارتگری ها، قدرت طلبی ها و بربادی ها میکند.»

منـــبع: http://ranga-rang.blogspot.com/2015/05/blog-post.html(**وبـــلاگ رنگارنگ)**

مقاله بیست وچهارم

سنگ درجای خودش سنگین تراست!

خبر ترمیم مقبرۀ شاه امان الله غازی،را بدستور رئیس جمهور غنی به حواله روزنامۀ "تاند" شنیدیم وبه دنبال آن برخی از هموطنان موضوع انتقال عظام رمیم آن شاه وطندوست را از جلال اباد به کابل مطرح کردند وآنرا یکی از اقدامات نیک دولت اشرف غنی به حساب آوردند .در تائید این پیشنهاد داکتر سید خلیل الله هاشمیان وآقایان دیگری ابراز نظرکرده اند و برخی خوش بینانه «آرامگاهی در سطح تاج محل» رابا ملحقات عالی به دولت اشرف غنی پیشنهاد کرده اند که من امکان عملی شدن آن را درحال حاضر از توان دولت بعید می بینم.

بنابر سیاست انگلیس واقدامات منفی ایکه در طول دورۀ سلطنت نادرشاه وظاهرشاه درحق شاه امان الله صورت گرفته است، کمترمردم ما به مقام والای محصل استقلال کشور خود پی می برند. اگر به غرور خشک ما برنخورد، هنوزقدر ومنزلت کسی را که برای شان استقلال وآزادی

وسربلندی کسب کرده است، نمیدانند. هنوز برخی با تجلیل از استقلال در28 اسد سر سازگاری ندارند.

بهتراست کمی به تربیت عمومی خود و سطح فرهنگ حُرمت گزاری به شخصیت های ملی جامعه خود بیندیشیم، وبعد تصمیم بگیریم. زیرا هنوز مردم ما از فرهنگ قدر دانی از شخصیت های بزرگ ملی که باید مثل عزت وشرف خود از آن صیانت کنند، خیلی زیاد فاصله دارند.

گیریم که بالاخره براثر فشار افکار ارادتمندان آن شاه تجدد طلب وآزادی دوست، استخوانهای آن شاه مرحوم را بردارند و در کابل برطبق وصیت خودش،در یک گوشهٔ پارک زرنگار بخاک بسپارند،آیا فکر کرده اید که بعد از دوره اشرف غنی ، با آمدن یک رئیس جمهور دیگر[احیاناً رئیس جمهورمورد توجه وحمایت انگلیس]، وضعیت مقبرهٔ امان الله، خیلی بدتر از وضعیت زار مقبرهٔ امیر عبدالرحمن خان، خواهد شد؟ مقبرهٔ امیرعبدالرحمن درعهد سلطنت ظاهرشاهی، با وجود یک مسجد در داخل گنبد آن، به بیت الخلاء عمومی شهریان کابل مبدل شده بود که گذشتن از کنار آن ، انسان را دچار تهوع وسرگیچه میکرد. این درحالی بود که امیرعبدالرحمن خان ازتبار وقماش ظاهرشاه بود. چه تضمینی وجود دارد که اگر مقبرهٔ شاه امان الله، از محل کنونی آن به کابل آورده شود و در جوار مقبرهٔ پدرکلانش بخاک سپرده شود، فردا حالت یک بیت الخلاء ثانی را بخود نگیرد ؟؟!

به نظربنده، سنگ درجایش سنگین تراست. نشود که این سنگ گرانبها را از جایش بکنیم و بعد به زمین اندازیم وبشکنیم؟ یعنی نتوانیم از آن طور شایسته نگهداری کنیم! بالفرض اگر روزی، برمقبرهٔ آن محصل استقلال کشور، کسی عمداً نجاست وفضلهٔ انسانی بپاشد، چگونه مانع چنین کارها خواهیم شد؟ و جزای چنین کسی چی خواهد بود؟ متاسفانه درچهار دهه اخیر، براثر مداخلات خارجیها و رونق اجنتوری، نفاق وشقاق و تبارگرائی و بنیادگرائی بیش از هروقت دیگری درافغانستان قوت گرفته است وهیچ تضمینی برای حفاظتش وجود ندارد.

درترکیه، سزای کسی که به نام یا مقبرۀ کمال اتاترک بی حرمتی کند، مرگ است! اما درکشور ما، مقام محصل استقلال کشور پائین تر،از مقام یک قوماندان تنظیمی است. همین حالا هم درپارلمان وهم در میان علمای دینی (ملاها)، وکیلان وملانماهایی هستند که شاه امان الله را به چشم نفرت وکافرمی بینند، وبه او دشنام وناسزا میگویند، ولی مرجعی که چنین افراد واشخاص را مورد باز خواست قرار بدهد، وبا جزاهای جریمه وتادیب مجازات شان کند، وجود ندارد. پس از کودتای ثور، هرقوم وهر حزب وهر تنظیم، برای خود بت رهبری ساختند و به پیروی از آن پرداختند . امروز هم به آن رهبر قومی و حزبی خود اعتنا واحترام می کنند، نه بکسی که برای تمام مردم این کشور خدمت کرده و استقلال وآزادی بدست آورده است.

با درنظرداشت، این همه حقایق، من در اوضاع کنونی، طرفدار انتقال جسد آن شاه مترقی که روز تاروز درمیان نسل جوان ما شناخته تر و محبوب تر میشود، نیستم. و بودنش را درجلال اباد درکنار مرقد پدرش وهمسرش ملکه ثریا مناسب ترمیدانم .البته هر وقتی که یک حکومت ملی و یک ملت یک پارچه در افغانستان فراهم آید، آن وقت ابتدا اعمار مقبرۀ آن شاه را شبیه مقبرۀ سید جمالدین افغان، در نزدیک طاق ظفرپفمان و یا در میدان مرادخانی(روبروی ارگ) جای که شاه اولین نطق خود را آنجا ایراد کرده بود و به مردم افغانستان وعدۀ استرداد استقلال را داد، و سپس انتقال عظام رمیم آن شاه بزرگ را به نسل های آگاه آن زمان پیشنهادمیکنم.

ترمیم مقبره شاه امان الله در جلال آباد

بیانگرقدردانی اشرف غنی از استقلال است:

اعلام ترمیم مقبرۀ شاه امان الله به هدایت شخص اشرف غنی، برای جلب حسن نظرارادتمندان آن شاه غازی وبخصوص مردم قندهار یک اقدام خیلی بجا وموثر است، زیرا در سفری که رئیس جمهور به آن شهرداشت، مردم در سخنرانی از وی چندان استقبال نکردند وبنابرگزارش های رسانه ها، جلسه ایکه اقای اشرف غنی در آن سخنی رانی کرد بعد از سخنرانی به

جنگ لفظی وتشنج کشیده شد. پس از بازگشت از این سفر بود که موضوع ترمیم مقبره مرحوم شاه امان الله، که در اوضاع کنونی خیلی بهتر از مقبرهٔ پدر کلانش امیر عبدالرحمن خان، مورد احترام وتکریم مردم شریف جلال آباد وننگرهار قرار دارد، مطرح شد. اقدامات عملی اشرف غنی در مورد ترمیم مقبره شاه امان الله واحیاء مجدد قصر دارالامان بیانگر ارادت رئیس جمهور غنی به محصل استقلال کشوراست.

خدمات رئیس جمهور اشرف غنی خیلی بیشتر وبهتر از حامدکرزی، قابل لمس است. او بمناسبت های مختلفی از شخصیت ملی وبرنامه های انکشافی شاه امان الله تقدیر کرده است وآن را فصل ناتمام برنامه های آن شاه ترقیخواه خوانده است. ومیخواهد درمقایسه با دیگر رهبران کشور ازاو بطور شایسته ای تقدیرشود چناکه در ۹۹مین سالگرد تجلیل از۲۸ اسد، بعد از گل گذاری در پای منار استقلال در صحن وزارت دفاع، مراسم تجلیل از روز ۲۸ اسد را در قصر دارالامان (که تحت باز سازی است)، برگزار نمود و در آن از استقلال تحت زعامت امان الله خان به عنوان بزرگترین دست آورد ملی یاد آورشد و استقلال را اساس تمام کارهای اقتصادی وفرهنگی وسیاسی و سرفرازی اجتماعی خواند.

E

قدرشناسی مردم ننگرهاراز مقبره شاه امان الله خان در جلال آباد

آرامگاه اعلیحضرت امان الله خان در جلال آباد وگل گذاری اشرف غنی

به گزارش اسپوتنیک رئیس جمهورغنی بعد از ظهر روز (**01.08.2017**) با شاهدخت هندیه، دختر غازی امان الله خان دیدار کرد.در این دیدار که در ارگ انجام شد رئیس جمهور غنی یکبار دیگر مراتب تسلیت و غمشریکی خویش را به شاهدخت هندیا بخاطر وفات برادرش شهزاده انجنیر احسان الله، ابراز نموده، به روح مرحوم اتحاف دعا کرد.

رئیس جمهور از خانوادۀ غازی امان الله خان ، به عنوان یک فامیل برجسته که خدمات شایانی را به افغانستان انجام داده است، یاد کرده، گفت که این خانوادۀ بزرگ نزد مردم افغانستان جایگاه و محبوبیت خاص دارد.

در مقابل شاهدخت هندیا دختر غازی امان الله خان گفت که ارگ خانۀ همه ماست و من به خانۀ خود آمده ام.وی از رئیس جمهور بخاطر اینکه احترام ویژه به غازی امان الله خان و افکارش دارد، تشکری کرد.سپس شاهدخت هندیا در کرسی غازی امان الله خان که اکنون رئیس جمهور کشور از آن استفاده می کند، برای چند لحظه ای نشست و به میز کاری پدرش، بوسه زد.(**سپوتنیک افغانستان01.08.2017)**

پایان

مقاله بیست وپنجم

تبصره من برتوضیحات داکترسید عبدالله کاظم

وشک وتردید ها دربود ونبود"حزب سری دربار"

مرحوم داکتر سید خلیل الله هاشمیان،درمقاله ای که تحت عنوان (نکاتی پیرامون شهادت امیرحبیب الله خان) درپورتال افغان جرمن آنلاین، به نشر سپرده ،ودر بخش هشتم کتاب داکترصاحب کاظم (اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله ...) ضمیمه شده است، در آن از تحقیقات مفصل داکترکاظم ونتایجی که ازاین تحقیقات گرفته شده ونتیجتاً قتل امیر حبیب الله را توسط یک اجنت انگلیسی بنام مصطفی صغیر قرین به حقیقت دانسته است، چندان راضی به نظرنمیرسد واز قول پدر خود میگوید :

« ... پدرم میگفت که نادرخان وبرادرانش با علیا حضرت وامان الله خان مناسبات نزدیک داشته و درتفاهم بودند، اما کرنیل شاه علیرضاه قاتل امیر شهید نبوده، بلکه قتل توسط شجاع الدوله خان صورت گرفته است، زیرا او

ازتمام اسرارداخل خیمه ها وارتباطات بین خیمه ها باخبربود واین خیمه ها را خودش به ترتیبی که میخواست افراشته بود .من با نظرآقای فوادارسلا موافقم که این قتل یک قتل مسلکی وتخصصی وپلان شده بوده، ولی توسط شخصی ازقبیل مصطفی ساغرکه از بیرون آمده باشد، امکان ندارد. مصطفی ساغر ازکجا امده و چطور ازخیمه گاه ها تیرشده وخود را بخیمهٔ امیر رسانده و باز چطور فرارکرده که هیچکس اورا ندیده است؟ بهرحال از اسنادی که آقای فوادارسلا جمع آوری کرده دربارهٔ هویت مصطفی ساغر بیشتر آشنا خواهیم شد .تحلیل وتبصره های جناب داکتر کاظم همه احتمالات قتل را دربرگرفته وپانگ ترازو بطرف ملزم قرارگرفتن شجاع الدوله خان تمایل دارد. پدرم از یک قران مجید که در آن علیاحضرت وامان الله خان ونایب السلطنه نصرالله خان و دو سه نفردیگر امضاء کرده بودند، چندبار تذکر میداد ومیگفت که نایب السلطنه با معین السلطنه عنایت الله خان خوب نبود و بعداز واقعهٔ باغ چهل ستون که مناسبات امیرشهید با علیا حضرت خراب شده بود ونایب السلطنه نصرالله خان بپای برادرخود افتاده و از طلاق جلوگیری کرده بود، امان الله خان ومادرش هردو بیشتر با نصرالله خان نزدیک شده وآن قران را امضاء کرده بودند ، اما منظور ازآن تعهد واتفاق، قتل امیر نبود، بلکه خوش ساختن وحمایت از نصرالله خان بود که بعد از وفات امیر به او بیعت خواهند کرد.»

دراخیرداکتر هاشمیان پرسیده است:« سوال من از هردو استاد محترم، سیستانی صاحب وکاظم صاحب اینست که آیا نامنویس کرنیل شاه علیرضاخان از قاتلین امیرشهید بتوجه امیرامان الله خان درکابل رسانیده شد یا خیر؟ و چرا مورد توجه قرارنگرفت ؟ ودلایل الزام کرنیل علیرضاخان بحیث قاتل امیر ازچه قراربود؟ آیا این روایت درست است که مرحوم امیر امان الله خان گردن –کرنیل علیرضا را بشمشیرخودش بحیث قاتل پدرش جدا ساخت ؟»

<u>توضیحات داکتر سید عبدالله کاظم :</u>

داکترصاحب کاظم در پاسخ به نوشته داکتر سید خلیل الله هاشمیان دلایل خود را در شش فقره چنین ابراز کرده است:

«1- .... اینکه قاتل امیر، شجاع الدوله خان خواهد بود، برعلاوه اینکه خودش به قول پسرش آنرا رد کرده است، نتیجه تحلیل اینجانب نیز نشان میدهد که این احتمال بسیار ضعیف میباشد، چون چهار اطراف امیر را در

آنشب بیشتر اعضای خانواده مصاحبان حلقه کرده بودند که آنها با شجاع الدوله خان در یک حلقه قرار نداشتند و اگر شجاع الدوله را بالفعل یا هنگام خروج از خوابگاه امیر دستگیر میکردند، بطور قطع او را بازداشت و افشاء میکردند . اتهام برشجاع الدوله خان به دلیل لت و کوب وتحقیر او توسط امیر یک دلیل بسیار قوی نیست، زیرا اینکار امیر چنان عام شده بود که هیچکس از آن در امان نبود. منطقی هم نیست که به دلیل تحقیر، یک شخص تصمیم به قتل یک پادشاه بگیرد. این افواه بیشتر وقتی سرزبانها افتاد که رژیم امانی سقوط کرده بود و بعد دوره سقاوی کسی جرأت نمیکرد درباره قاتل امیر یا حلقه مربوطه آن زبان به کلام بکشاید و نا گزیرمسئولیت را بیشتر به کسی حواله میدادند که او فاقد قدرت و خارج از افغانستان بود و نیز حلقه مظنون می خواست که با اتهام بر شجاع الدوله اساساً دست شاه امان الله را در قضیه دخیل سازند.درحالیکه امیر نصرالله خان از احمد شاه خان پسرعم سپهسالار محمد نادرخان در حضور عساکر علناً به حیث قاتل امیر نام برد و سردار شیراحمد خان نیز از قول برادرخود بنابر اظهارات عساکر این موضوع را بیان کرده است.

2 ـ درباره اینکه شهزاده امان الله خان و سردار نصرالله خان رابطه مؤدت خود را درحاشیه قرآن کریم امضا کرده باشند، شاید درست باشد، چنانکه مرحوم غبار نیز آنرا از قول کسی در جلد اول کتاب خود آورده است و شما آنرا با ذکر جزئیات بیان کرده اید. نمیدانم با نزدیکی علیا حضرت و سردار نصرالله خان و نیز روابط دوستانه امان الله خان با عمش چه ضرورتی بود که آنها تعهد خود را درج در حاشیه کلام الله مجید نمایند. آیا آنها بر یکدیگر بی اعتماد بودند؟ اگر چنین پیمانی درج قرآن مجید شده و آن نزد نصرالله خان در جلال آباد بوده باشد، چرا نصرالله خان آنرا به حیث یک سند برای قبول امارت خود از طرف امان الله خان به رخ او نکشید و آنرا موئید ادعای بیعت قبلی امان الله خان بر امارت او نکرد؟

3 ـ دست داشتن مشروطه خواهان در قتل امیر نیز یک افواه دیگر است، چون هیچیک از گروپ مشروطه خواهان که قبلاً عزم قتل امیر را کرده بودند، شامل حلقه نزدیک و همراهان امیر در جلال آباد نبودند. اگر آنها می توانستند در حلقه خاص اطرافیان امیر نفوذ کنند، هیچگاه برای قتل امیر در"سربام" و معبر امیر در راه عام کمین نمی گرفتند. بعد از سوء قصد اول، حلقه محافظت امیر جدی تر گردید و افواه سوء قصد دوم حلقهٔ محافظین را قوی تر ساخت، طوریکه در اطراف خیمه امیر در همان شب

در حدود سه هزار عسکر موجود بود و چند حلقه محافظ در بیرون و درون خیمه وظیفه دار بودند که رسیدن اشخاص غیر را در خوابگاه امیرمشکل و حتی ناممکن می ساخت، مگر به کمک همین محافظان و آنهم برطبق یک پلان قبلی.

4 - آنچه محترم ارسلا صاحب درباره مصطفی "صغیر" یا "ساغر" نوشته اند، قبلاً لوئیس دوپره در کتاب "افغانستان" نوشته و اینجانب آنرا با ذکر مأخذ بیان داشته و نیز مرحوم فرهنگ از آن در کتاب خود یاد کرده و احتمال قتل بدست او را رد کرده است. گمان من بیشتر به همین راستا است که قتل امیر به دلائلی که در نوشته خود به آن اشاره کرده ام، طرحی بوده از جانب انگلیسها و طوریکه خود مصطفی صغیر اعتراف کرده و گفته است که او امیر حبیب الله را به قتل رسانیده است، بیشتر به واقعیت قرین است. **اینکه چگونه برای ورود این ایجنت زمینه سازی شده، واضح است که همچو عملیات بوسیله یک دولت مجرب در این کارها بعید از امکان بوده نمیتواند و این خود میرساند که قبلاً محافظان برای فراهم سازی زمینه تماس با اشخاصی نزدیک به حلقه خاص برقرار گردیده بود.** به قول مرحوم غبار : وقتی عسکر قاتل را دستگیر کرد درحضور شاه علیرضا خان صاحب منصب بالا رتبه فوری پیدا شد و به روی عسکر سیلی محکم زد و آن شخص را از نزد عسکر رها کرد و گفت که خاموش باشید امیر صاحب خواب استند. این صاحب منصب بالا رتبه کی بوده میتوانست، به جز یک شخصی که قوماندان عمومی قوای عسکری و آمر مافوق همه قوای محافظ امیر بود.

5 - با آنکه ادعایی مبنی براتهام قتل بدست شخص شاه علیرضا خان مستقیماً وارد نشده ، اما اینکه اوچرا محکوم به اعدام گردید، به گمان اغلب به چند دلیل بوده میتواند: یکی اینکه وقتی قاتل به وسیله عسکر محافظ گرفتار گردید و در همان لحظه صاحب منصب بالاتر او را رها کرد، از دو حالت خالی نبود: یا اینکه شاه علیرضا اورا می شناخت، اما هرگز در شورای تحقیق او را معرفی نکرد و دیگر اینکه او را نمی شناخت و به امر صاحب منصب بالاتر او را گذاشت تا برود و ناپدید شود. او چرا این صاحب منصب بالا رتبه را معرفی نکرد و دربارهٔ او سخن نگفت که کی بود و همچنان صورت همکاری شاه علیرضا با سردار نصرالله خان نیز میتواند به موضوع جزای او اثر داشته باشد.متأسفانه هیچ سندی از جریان محاکمه موصوف در دست نیست. [رک:تکمله] به احتمال قوی که او قربانی

خاموشی و کتمان از معرفی قاتل و یا معرفی صاحب منصب بالا رتبه شده باشد. اینکه شخصاً شاه امان الله شمشیر در دست گیرد و گردن او را بزند، غیرقابل قبول میباشد که پادشاه خود را درچنین موقفی قرار دهد و آنهم یک پادشاه بسیار رؤف و مالیم طبع که در خصلت او چنان شدت عمل وجود نداشت.

[تکمله توضیح 5: پوپلزائی از قول پدرخود نظام الدین خان که شخص بسیارمورد اعتماد شاه امان الله خان بود،درمورد استنطاق از شاه علرضا مینویسد: "بروزهای (8) و(9) برج حوت که عموم مامورین ملکی ونظامی وسپاهیان از جلال آباد بکابل تحت الحفظ آورده شدند، چون قبلاً میرزا محمدحسین خان مستوفی گفته بود: قاتل امیرصاحب شهید – شاه علی رضاء است ویا خود شریک قاتل است، نفری جلال آباد که درهمان شب واقعه در خیمه گاه کله گوش حاضر بودند، گفتند: نوبت پهره ومحافظت خیمه های قرارگاه شاهی از احمدشاه خان ولد سردارمحمدآصف خان وشاه علی رضاء ولد سید شاه خان بود، وچون ترتیب نوبت به نظامیان معلوم است از اوشان تحقیق شود. وگفتند: چون اهالی کابل ما عملهٔ دربار را قاتلین پادشاه میدانند وبروی های ما آب دهن خود را پرتاب نموده دشنام ها دادند، وبرای ما هم لازم است که عامل این واقعه را دریافت نمائیم و اول باید هیأت محافظین تحت تحقیق گرفته شوند. شاه علی رضاء کرنیل واحمدشاه خان بن محمدآصف خان مورد اشارت قرار گرفتند وگفته شد که دونفر صاحب منصب دسته های محافظ خیمه گاه امیر ومصاحبین مقرر بودند.

شاه علی رضاء که از جلال آباد تا کابل عهدهٔ محافظت محبوسین خاندان مصاحبان خاص را داشت، بهمراه احمدشاه خان بن سردار محمدآصف خان تحت محاکمه قرار داده شدند.

از حضور اعلیحضرت امان الله شاه چهار نفر از محررین دارالتحریر ودونفر کرنیل نظامی و هم عده یی از اهل دربار که علمأ حضور نیز اشتراک داشتند، بجهت استنطاق مقرر شدند.

....در خلال آن ایام اعلیحضرت امان الله شاه به نظام الدین خان ناظم [پیشخدمت باشی حضور] گفت: چون من پادشاه ودر مقابل امر پروردگار از باعث حقوق هر فرد بندگان او مسؤلیت های نهایت بزرگ دارم ونشود که هیأت استنطاق بزور شلاق وقمچین از کسی اقرار بگیرد ویا از کسی بروی اغراض مراعات کند، از طرف من وظیفه دارید که در تمام این

جریان سری وعلنی وارد بوده ورقه های سوال وجواب را بدقت ملاحظه نمائید. » (پوپلزئی، سلطنت امان الله شاه، ص 149-151) [سیستانی]

بقیه جریان محاکمه را در مقاله سیزدهم یعنی روایتی از پوپلزائی در مورد محاکمه شاه علیرضا خان در همین کتاب بخوانید.

6 ـ اینکه فرموده اید: «قتل امیر یک تصمیم انفرادی نبوده، بلکه از سوی حزب سری دربار با مشورت رجال مؤثر دربار، بشمول نائب السلطنه برادر امیر، عین الدوله پسر امیر و سپه سالار محمدنادرخان و برادرانش و محمد ولیخان دروازی و شجاع الدوله خان غوربندی طرح و تطبیق شده است...» ولو قتل بدست یکنفر صورت گرفته و اما جای شک نیست که قتل امیر یک توطئه قبلاً پلان شده بود ودر عقب آن دست های دیگر زمینه ساز این عمل بوده اند. چیزی که پای همه اشخاص فوق را در ترکیب مجموع بنام "حزب سری دربار" می کشاند، یک اندازه قابل سؤال است، زیرا اگر عمیقاً آنها از نظر ارتباط و همفکری دیده شود دست کم سه جناح در آن مطرح میشود: یکی نصرالله خان با افکار محافظه کارنه و ضدیت با انگلیس، دیگر شاه امان الله و گروپ جوانان مترقی و ضد انگلیس و سوم سپهسالار محمد نادر با افکار مترقی اما قلباً متمایل به انگلیس، چنانکه وقتی امیرحبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام کرد، محمد نادرخان برعکس نظر اولی خود حمایت خود را از نظر امیر ابراز نمود. این موضوع را علامه فیض محمد کاتب تذکر داده است. لذا با این تفریق وتفاوت نظر بین گروپ اشخاص فوق الذکر همکار و متفق الرأی شدن آنها دراجرای قتل امیر مشکل و غیرقابل باور معلوم میشود.» **(اسرارنهفته شهادت امیر حبیب الله خان .... ص ۱۳۲-۱۳۰)**

تبصره من برتوضیحات استاد کاظم:

داکتر سید عبدالله کاظم به نظرم، اولین محققی است که به محتوای گزارش و نحوۀ قتل امیر از سوی "حزب سری دربار" شک وتردید نشان داده وقتل امیر حبیب الله را نقشه وپلان انگلیس درهمدستی باعناصر مورد اعتماد آنکشور در دستگاه امیر حبیب الله خان دانسته، شایعات و برداشتهای را که درآن دست امان الله وشجاع الدوله را دخیل میداند، با دلایل وبراهین منطقی رد میکند.

درفقره اول توضیحات داکترصاحب کاظم ، قتل امیر توسط شجاع الدوله خان غوربندی، به شهادت پسرسش از قول پدرش مردود پنداشته شده

است.داکتر کاظم این راویت را یک شایعه برای بدنام کردن شاه امان الله درزمانی میداند که دیگراو قدرتی نداشت ودرخارج ازکشور بود وکسانی درافغانستان برسرقدرت بودند که خود مظنون قتل بودند.

علاوه برنکته مهم فوق ، داکترکاظم درتوضیحات فقره دوم، با باریک بینی و دوراندیشی استدلال میکند که اگردر میان امان الله خان ونصرالله خان دوستی واعتماد موجود بود ، چه لزومی به سوگند درحاشیه قرآن دیده میشد؟ واگراحیاناً چنین تعهدی صورت گرفته باشد، درحالت عهد شکنی از سوی یکی، دیگری میتواند آن عهد وسوگند را به رخ عهد شکن بکشد. چرا امیرنصرالله خان آن تعهد را در روز امارت خود ویا هنگامی که امان الله خان دست به قیام علیه او زده بود، علنی نساخت؟ به این صورت داکتر صاحب داستان تعهد امان الله خان را با امضای ۱۲-۱۰ نفردیگردرحاشیه قرآن را زیرسوال می برد.

سومین نکته مهم دراستدلال داکترصاحب کاظم، دربند ششم ،شک کردن به بودن "حزب سری دربار" با ترکیبی ازاشخاصی چون شهزاده امان الله ،سردار نصرالله خان، نادرخان ،محمدولی خان دروازی وشجاع الدوله وسردار عبدالقدوس خان وغیره است. داکتر صاحب کاظم یکجا شدن این افراد را با سه گونه افکار وتمایلات سیاسی غیرممکن تشخیص داده میگوید ممکن نبود آنها در یک موضوع کلان سیاسی با هم همفکر وهمنظروهم عمل باشند. به این صورت داکتر صاحب کاظم داستان وجود حزب سری دربار را نیز زیرسوال می برد.

منشاء غلط فهمی ها :

به نظرمیرسد همه کسانی که تاریخ غبار وحکایت "حزب سری دربار" را خوانده اند، بدون شک بدان باورکرده ودر نوشته های خویش به آن استناد جسته اند، زیرا غبار درتاریخ خود همواره از امان الله خان با تمجید وتکریم یاد کرده است وبه همین خاطر خواننده خوش گمان سخن غبار را در مورد آن شاه مترقی ومحصل استقلال افغانسان بدون تأمل باورمیکند و به استثنای داکتر صاحب کاظم،کم وبیش به نتایجی میرسند که یک زمانی من رسیده بودم.

غبار، در تاریخ معروف خود (افغانستان مسیرتاریخ) از "حزب سری دربار" وتصامیم آنها یاد می کند ومینویسد:" هستهٔ تحول درنفس در بار نیز نشو ونما میکرد. اصلاح طلبان لیبرال درباری از روش امیرحبیب الله منزجربودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید در دور یکی ازاعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردارنصرالله خان نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار وخواهان استقلال کشور بود، در ادارهٔ دولت دلبسته گی به نظام قرون وسطایی وسلطنت مطلق العنان شخصی داشت.... پس یگانه شخصی که در آن خانواده مورد توجه لیبرالهای در بار قرارگرفت، عین الدوله امان الله خان جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمتکش ومتواضع بود که به زودی در رأس یک حلقهٔ متجدد در بار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این انجمن سری شامل نقشهٔ کودتای نماید، که درنظر بود امیر در جلال آباد توسط عسکراز بین برده شده وجایش به نایب السلطنه داده شود. نایب السلطنه هم برای تحصیل استقلال واصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس متنفر وازادارهٔ برادر ناراض بود، پذیرفت. ده دوازه نفر از اعضای جمعیت سری عهد نامه یی درقرآن تحریر وامضاء نموده به سردار سپردند." (غبار، ج۱،ص۷۲۵)

غبار نام امضا کنندگان این تعهدنامه را نمی برد ولی از کسانی که در دربار هوا خواه شهزاده امان الله خان بودند، اینطورنام می برد:«در دربار اشخاصی چون محمدولی خان وشجاع الدوله خان وغیره، در اردو افسران بزرگی(ظاهراً سپهسالار نادرخان وبرادرانش) ودر خارج هردو رجالی چون فضل محمدمجددی(بعدها شمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله ویک عده دیگرهمه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل وقسماً اطراف او را می شناختند مخصوصاً درایام وکالت سلطنت که سال دوماه در پایتخت می بود، بازرسی او را به امورمردم واستغاثه کنندگان ومحبوسین دیده و به او حسن نظر داشتند. کسیکه او را جداً مراقبت وتعقیب میکرد،میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بود که هر حرکتی را درکابل اعم از نشرات مخفی ویا فیر برامیر وغیره را به گردن عین

الدوله بارمیکرد، درحالی که چنین نبود وعین الدوله وحلقهٔ دربار چون هدف عمده یی در پیش داشتند،ابداً دست به کارهای بیدارکننده وتهدید آمیز نمی زدند. معهذا امیر[بنابر راپورهای مستوفی الممالک]برعین الدوله ظنین شد و او ومادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هردو براثر وساطت نائب السلطنه نجات یافتند.(غبار، در مسیرتاریخ، ج۱، ص۷۲۶)

نتیجه ایکه من ازاین روایت غبار گرفته ام چنین است: «نتیجه : یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم [که رهبر واقعی آن محمودطرزی بود، ولی در ظاهرا نصرالله خان برادر امیر، ودرواقع شهزادهٔ جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرارداشت]، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. باتوجه به اهداف جنبش مشروطیت ، تصمیم قتل امیر از سوی اعضای جنبش گرفته شده بود و بعداز امضاء درحاشیهٔ قران به سردار نصرالله خان سپرده شد وچون عمل سوء قصد برجان امیر در شوربازارکابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه جنبش کرده بود وامیر دادن سزا به اعضای جنبش را به باز گشت خود ازلغمان موکول نموده بود، بنابرین اشخاص موظف برای نجات اعضای جنبش پیش دستی نمودند وکار امیر را تمام کردند وگروه خود را از مرگ نجات دادند.»(غبار،ص۷۴۱،۷۲۶) بدون تردید این نتیجه گیری ناشی از خوش گمانی ام به نوشته های غبار بوده است.

خوشبختانه داکتر کاظم نخستین محققی است که قتل امیر را از سوی مشروطه خواهان واردندانسته وروایت حزب سری دربار وپلان آنها برای قتل امیر را با دید انتقادی نگریسته وبرآن شک نموده است. آقای استاد کاظم با داشتن شم قوی سیاسی خود دریافته است که، نوشتن تعهدی از سوی امان الله خان با امضای ده دوازه نفردیگراعضای حزب سری وسپردن آن به سردار نصرالله خان،دور از عقل ومنطق سالم است. واگر چنین سندی درمیان می بود، امان الله خان هرگز در برابر کاکایش دست به قیام وطغیان نمیزد، زیرامیدانست که عمویش سوگند وامضای او را بمیان خواهدکشید

وآنگاه در جامعه مسلمان افغانستان صدمه بزرگی به حیثیت واعتبار او وارد خواهد شد. پس چنین سندی در حاشیه کتاب مقدسی هرگز نبوده ونیست.

چیزدیگری که این نظر داکتر صاحب کاظم را تقویت میکند، کتاب "سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان"آخرین تألیف عزیزالدین پوپلزائی است که در سال۱۳۹۶/ ۲۰۱۷م درکندهار به چاپ رسیده است. پوپلزائی در هیچ جایی از کتاب خود از "حزب سری دربار" نام نبرده است.

پدر پوپلزائی نظام الدین خان منشی دفتر عین الدوله و محمدابراهیم خان سرپروانه ازوابستگان مادری عین الدوله و ازاشخاص بسیار نزدیک ومورد اعتماد عین الدوله بودند، وبرحسب سنن قومی و پیوند خاندانی، می باید قبل از هرکسی دیگر این اشخاص شامل چنین پارتی می بودند، اما آنها از وجود چنین پارتی یا حزب سری اطلاعی ندارند و بعد از سقوط شاه هم از آن اسم نبرده اند.علاوتاً درهیچ صفحه ای ازتعهد کتنبی شهزاده عین الدوله آنهم درحاشیه قرآن وسپردن آن به عمویش سردار نصرالله خان ذکری دیده نمیشود.

علاوتاً، نکته دیگری که انسان را به موجودیت چنین حزبی دچارتردید میکند، حضور همیشگی جواسیس مستوفی الممالک محمدحسین خان برای تعقیب وگزارش از حرکات وسکنات عین الدوله ومادرش علیاحضرت حتی در داخل حرم شاهی بود. اگر چنین حزبی وجود میداشت آیا میتوانست از

چشم جواسیس وگماشتگان خاص مستوفی الممالک پنهان بماند. منبع روایت غبارمعلوم نیست، وتا کنون هرکس که این گزارش را در تاریخ غبار خوانده است، به اعتبارگذشته سیاسی او مبنی برمخالفت با سلطنت وسیاست خانواده نادرشاه آنرا باور کرده است.

در کتاب "جنبش مشروطیت" نیز مؤلف آن مرحوم علامه حبیبی در بارۀ روایت حزب سری دربار "شک وتردید" خود را ابراز داشته است. حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت زیرعنوان "حزب سری دربار" نوشته میکند: " درباره این مطلب نویسنده این سطور از اشخاصیکه در آنوقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند[منظورعبدالرحمن لودین وعبدالهادی داوی میباشند]، بدین تفصیل چیزی نشنیده ام"(ص ۱۳۵چاپ جدید) سپس آنچه را غباردرمورد حزب سری دربار بیان کرده، نقل میکند وهمراه با آن این نکته را متذکر میشود که: "العهدة علی الراوی" یعني (صحت وسقم مسئاله بدوش روای است).قید چنین سخنی دریک نقل قول اظهار"شک وتردید" است، نه تائید نقل قول.

یک روایت از فیض محمدکاتب، نیز تائید میکند که امان الله خان در قتل پدرش نقشی نداشته است،کاتب آنجاکه ازحکایت ملا غلام محمدخان از حالت کابل نزد نصرالله خان یاد میکند، میگوید که امیر نصرالله خان او را بحضور پذیرفت واوضاع کابل را از زبان او صادقانه جویا شد، ملا غلام گفت:«من درگلخانه شاهی[ارگ] شرفیاب حضورش گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نائب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدسرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیۀ حالش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هرچند خود داری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش درعالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانۀ ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله

گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست.....واعتماد الدوله نامه را از زیر میزبرداشته به خواندن شد.»[سراج التواریخ، ج۴، قسمت سوم، ص۶۷۱]

کاتب هزاره علاوه میکند که پس از اتمام فرمان امیرنصرالله خان، امان الله خان به سخنرانی پرداخت وعلل بدگمانی وتردید های خود را نسبت به کاکایش برشمرد ودر آخر شمشیراز نیام کشید واز شدت غیظ غلاف شمشیررا درهم شکست و گفت تا انتقام خون پدرم رانگیرم، این شمشیررا دوباره درغلاف نخواهم گذاشت. و اشک دوباره از چشمانش جاری شد وغریو وزاری از مردم برخاست و همه حضار همدلی خود را با فداکردن جان ومال خود به آو ابراز داشتند وازوی خواستند تا امرامارت را قبول کند. امان الله خان برای قبول امارت خود دوشرط پیش کرد: یکی گرفتن خون پدر ودوم تحصیل استقلال کامل کشور. که هردو از جانب حضار استقبال گردید.

این روایت ملا غلام محمد نیز میرساند که شاه امان الله در توطئه قتل پدرش دست نداشته است،وانگلیس را مسبب این قتل میدانسته است وخوداگر دست می داشت،ممکن نبود که از اعماق وجودش برای پدر اشک بریزد، زیرا او هنرمند تیاتر یا سینما نبود که اکت وادای پدرمرده ها راتمثیل کند ودرسوگ پدر اشک تمساح بریزد.

آیا غبار ازرفقای محمداختر بود؟

پوپلزائی روایت میکند که غبار از جمله رفقای محمداخترخان پسرناظر محمدصفرخان [امین اطلاعات امیرنصرالله خان] بود.محمداخترخان همان کسی است که توطئه قتل شاه امان الله را در بند قرغه سازمان داده بود ولی توطئه قبل از موفقیت خنثی گردید.درهرحال غباربه اتهام همین قضیه مورد سوء ظن وتحت نظارت قوماندان امنیه شجاع الدوله خان قرارگرفت. پس از آنکه مدیر جریده ستاره افغان منهاج الدین شینواری با هیئات ناقلین به قطغن فرستاده شد ، غبار با ضمانت شجاع الدوله ، بحیث مدیر جریده ستاره افغان مقررگردید وهنگامی که شجاع الدوله بحیث والی هرات تبدیل گردید، غبار را با خود به هرات برد.

روایت پوپلزائی دراین زمینه چنین است:« ملامنهاج الدین شینواری درسال ۱۲۹۹ ش مدیر جریده مذکور(ستاره افغان) مقررگردید.در برج جوزای سال مذکور وقتی مهاجرین هندی وارد کابل واز اول سرطان بطرف قطغن نقل داده شدند، ملا منهاج الدین از طرف مجلس مهاجرین درجمله هیئات موظفین ناقلین بهمراه محمدامان خان حاکم مهاجرین فرستاده شد.وبعوض او میرغلام محمدحسینی (غبار) مدیر جریده ستاره افغان مقررشد.وسبب مقرری غبار این بود که مذکوررفیق اخترمحمد پسرناظرمحمد صفرخان بود وبعد از واقعه قرغه[توطئه ترورشاه امان الله]- بقید نظرشجاع الدوله خان وزیرامینه سپرده شده بود وبقرارمعرفی وزیر امنیه به نگارندگی جریده مذکوروبه تضمین خود او فرستاده شد. ووقتیکه وزیرامنیه بحیث وزیرتنظیمیه هرات عزیمت نمود، غبار را درجمله هیئات معیتی خود بهرات برد.» (پوپلزائی، سلطنت شاه امان الله ، ص۱۲۶)

این اولین باری است که با چاپ کتاب پوپلزائی مطلع میشویم که غبار در قضیه محمداختر مورد سوء ظن قرارگرفته وتحت نظارت قوماندانی امنیه وقت قرار گرفته است.غبار خود دراین مورد چیزی ننوشته است، ولی اگربه اتهام توطئه ترور شاه ، تحت نظر قرارگرفته باشد،خود بهتر درک میکرده است که همراه شدن با شجاع الدوله غوربندی رئیس تنظیمیه هرات ظاهراً به عنوان همکارنزدیک رئیس تنظیمیه، ودراصل تحت نظرگرفتن اواست. درچنین صورتی میتوان تاثیرات بد چنین حالتی را بر روان غبار که خود را یکی از مشروطه خوهان رادیکان به حساب می آورد، تصورکرد. آیا ممکن نیست این سوء ظن او را واداشته باشد تا انتقام این اتهام را بوسیله ثبت روایت بدون منبع وسند«حزب سری دربار» وبرنامه قتل امیر حبیب الله بوسیله آن حزب ، به شیوه ای بگیرد که تا امروزهرکه آنرا میخواند فکرمیکند، امان الله قاتل پدرش بوده است.واین منبع مهم غلط فهمی وسوء برداشت برای اکثریت خوانند گان شده است!

آنچه میتواند این طرز تلقی را بیش از پیش تقویت کند، تذکرمکرر غبار ازپریشانی امان الله خان به همان نسخه قرآنی است که گویا به نایب السلطنه سپرده باشد.غباراز قول شجاع الدوله درهرات در۱۹۲۱، میگوید

که شجاع الدوله بدستور شاه به ملاقات نائب السلطنه در زندان ارگ بعد از خنثی شدن توطئه محمداختر رفته بود و از قول شاه امان الله از نایب السلطنه پرسیده بود«همان قرآنی که نوشته ما درآنست کجاست ؟» ونائب السلطنه جواب داده که من اطلاعی ندارم کجاست.[ص۷۴۶] بدنبال این حکایت غبار تبصره میکند که شاه از ناحیه قرآنی که به نائب السلطنه تسلیم داده بود، اندیشه مند بود(همانجا). تکرار این سخن غبار، تائید همان ادعای است که گویا امان الله خان سندی خطرناکی به عمویش داده باشد،درحالی که اگرچنین سندی درمیان می بود، قبل از هرکسی دیگر خود نائب السلطنه آنرا برخ امان الله خان می کشید ویا توسط هوادارانش آن را برملا میکرد. وبازاگر امان الله خان ازاین ناحیه تشویشی میداشت، چرا در روزها وهفته های اول زندانی ساختن عمویش جویای چنین قرآنی نشد؟ وچرا ۱۴ماه انتظار بکشد تا شجاع الدوله از هرات بکابل بیاید وبعد او را برای پرسیدن "همان قران " نزد نائب السلطنه بفرستد؟ این نوع تکرارتذکر انسان را نسبت به حقیقت روایت دچار شک وتردید میکند.

نتیجه:

خوشبختانه دانشمند دراک وحقیقت جوی افغان داکترصاحب کاظم با تحقیقات وسیع و همه جانبه وتحلیل وتجزیه روایات مختلف خویش در این زمینه ، به این نتیجه دست یافته است که اتهامات برخاسته از داستان حزب سری دربارو نشان دادن شجاع الدوله غوربندی، به حیث قاتل امیر حبیب الله خان، بجز یک شایعه برای بد نام کردن شخص شاه امان الله ، چیز دیگری نبوده است، و روایت "حزب سری دربار" وتبعات آن بشمول دادن تعهد کتبی با متنی آنچنانی با امضای ده دوازده نفراعضای آن حزب در حاشیه قرآن وسپردن آن توسط امان الله خان به عمویش، این همه روایات و زمینه سازی ها برای بکرسی نشاندن این هدف بوده است تا امان الله خان را هم قاتل پدر وهم عهد شکن معرفی کند. درحالی که قاتل امیر حبیب الله خان شخصی بنام مصطفی ضغیر یک اجنت انگلیس بوده است که با پلان از قبل آماده شده انگلیس درهمدستی با عناصرپرنفوذ

دراطراف امیرصورت گرفته است و بعد،درترکیه قبل از انجام ترور اتا ترک ، دستگیر و در حاشیه استنطاق خود به قتل امیر حبیب الله اعتراف کرده است .

از دانشمند بزرگ وصاحب نظر داکترسید عبدالله کاظم سپاسگزارم که با توضحیات همه جانبه وعالمانه خود، حقیقت را برملا ساختند و برای خواننده این درس مهم را دادند تا مسایل تاریخی را با دید انتقادی و دور اندیشی ارزیابی کنیم و به ادبیات زیبای راویان تاریخ فریفته نشویم .

پایان

مقاله بیست وششم

یادی از خدمات ماندگار داودخان به افغانستان

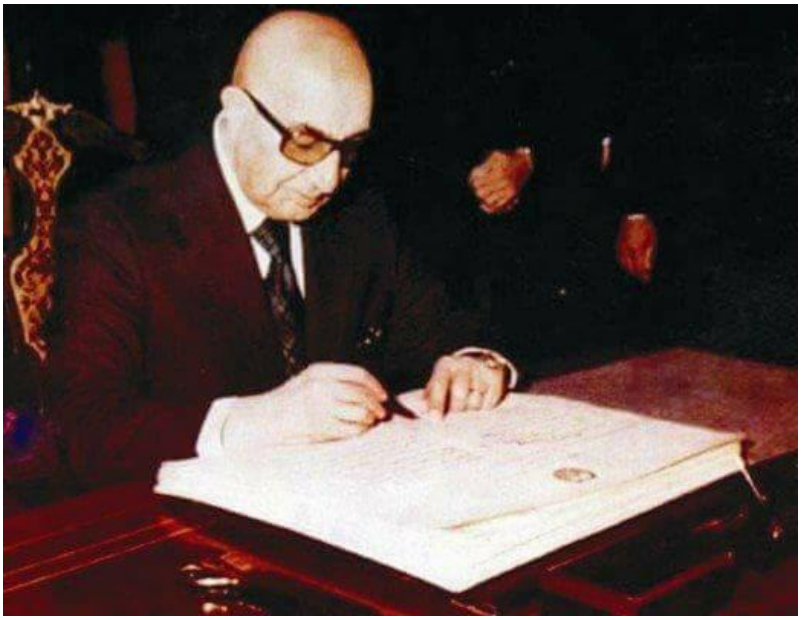

شهید داودخان در هنگام ریاست جمهوری اش

داؤدخـان، موسـس جمهوریـت ونخسـتین رئـیس جمهورافغانسـتان، شخصیتی وطن دوست بود که بزرگترین آرزوی او آبادی وترقی کشورش بـود. احـداث شـاهراه هـای اسـفالت شـده،اعمار بنـدهای آب بمنظورآبیـاری اراضـی وتولیـد انـرژی ، تاسـیس مراکـز صـحی وشـفاخانه هـا، اعمـار پوهنتونها وپولی تخنیکهای عصری،ساختن میدان های هوائی بین المللی درکابل و قندهار وشیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر وبند درونته در ننگرهار واحداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده وغازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان وخان آباد وکوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان وفابریکه روغن سپین زر درکندز ونساجی گلبهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزارشریف، فابریکه های پروسس میوه و پشیمینه بافی کندهار وتاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل وقندهار، اعمارفابریکه خانه سازی درکابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه ، اعمار ساختمانهای بلند منزله از جمله تعمیر14 منزله پامیر و18 منزله وزارت مخابرات و راه اندازتلویزیون ملی افغانستان وساختن دستگاه

پخش آن از کوه آسمائی،واز همه مهمتر تقویت اردوی ملی وتامین امنیت سرتاسری درکشور، از جمله کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین وقوماندانان جهادی وبه دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان(ISI) از بیخ وبنیاد منفجر ساخته شدند وسامان آلات آن ها توسط مجاهدین به پاکستان برده شد وبه نرخ کاه فروخته شد.

چند روز قبل مصاحبهٔ مستند و پرمحتوای دانشمند واقتصاد دان نامدار افغان آقای عزیز فروغ [1] را در یوتیوب شنیدم ونیت داشتم تا در یک فرصت مناسب این مصاحبه مفید وجامع وقابل اعتماد را برون نویس نمایم ودر پیشگاه خوانندگانی قرار بدهم که احیاناً این مصاحبه را نشنیده اند، واما اقبل از اقدام من، متن تسوید شدهٔ آن مصاحبه را از قلم خانم با بصیرت وآگاه وطن، نصیبه اکرم حیدری در پورتال افغان جرمن آنلاین دیدم که با حوصله مندی آن را برون نویس کرده وضمن مقاله ای زیرنام «انکشاف اقتصادی افغانستان در دورهٔ شهید داودخان» بازتاب داده اند.

1- بقول داکترسید عبدالله کاظم: «آقای فروغ یکی از نخبگان امور پلانگذاری در افغانستان بوده و از سال 1340 پس از فراغت از شعبه اقتصادی پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل (پوهنځی اقتصاد سال بعد تأسیس گردید)، در وزارت پلان شامل خدمت شدند. از آنوقت تا هنگام مهاجرت یعنی 1358 در همین وزارت بالترتیب به مقامهای بالاتر ارتقا کردند. موصوف در مراقبت از تطبیق پلان پنجساله دوم و نیز در طرح و دیزاین پلان پنجساله سوم نقش بسیار مؤثر داشتند. به جرأت میتوانم بگویم که طرح پلان هفت ساله در زمان جمهوری شهید محمد داؤد خان که به تنهائی توسط خود افغانها صورت گرفت و کمتر خارجی در آن اشتراک داشت، بیشتر محصول اندوخته ها و تجارب دیرینهٔآقای فروغ در این زمینه بوده است. او در چند مقام مسلکی وزارت پلان قبل از آنکه معین آن وزارت و بعد از شهادت مرحوم خرم به حیث سرپرست آن وزارت شوند، خدمات بسیار ارزنده و شایان را انجام داده اند.آقای فروغ یک شخصیت دانشمند، پاک، صادق به وطن و مردم ویک مسلمان واقعی بوده، چندی بعد از حادثه کودتای ثور به پشاور مهاجر شده و بعد از چند سال به امریکا مهاجر شده و اکنون در ایالت ویرجنیا ـ ایالات متحده زندگی میکند.»

مطالعهٔ این مقاله یک بار دیگر باورم را نسبت به خدمات وطن پرستانهٔ داودخان وشخصیت ممتاز و بی همتای او بیش از پیش تقویت بخشید.

آقای فروغ واقعاً یکی از شخصیت های دانشمند وبا اعتبارملی است که من در عمرم مذمت او را از زبان هیچکسی نشنیده ام و هرچه شنیده ام از دانش وصداقت وپاک نفسی وکاردانی وی شنیده ام وبه این دلیل من سخنرانی او را در مورد شناخت از داودخان ونیات و آرزومندی ها وپلانهای اقتصادی واجتماعی وی برای ترقی وتعالی افغانستان ، بسیار قابل باور واعتماد ارزیابی میکنم.

از سخنان آقای فروغ بروشنی ودرستی برمی آید که، داؤدخان شخصیتی وطن دوست بود که آبادی وترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. هرخشتی که درگوشه یی از کشورمیگذاشت، برای عمران وآبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه های اسفالت شده،اعمار بندهای آب بمننظورآبیاری وانرژی برق، تاسیس مراکز صحی وشفاخانه ها، اعمار پوهنتونها وپولی تخنیکهای عصری،ساختن میدان های هوائی بین المللی درکابل و قندهار وشیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر وبند درونته در ننگرهار واحداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده وغازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان وخان آباد وکوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان وفابریکه روغن سپین زر درکندز ونساجی گلبهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزارشریف، فابریکه های پروسس میوه و پشیمینه بافی کندهار وتاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل وقندهار، اعمارفابریکه خانه سازی درکابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه واز همه مهمتر تقویت اردوی ملی وتامین امنیت سرتاسری درکشور، از جمله کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین وقوماندانان جهادی وبه دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان(ISI) از بیخ وبنیاد

منفجر ساخته شدند وسامان آلات آن ها توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد وبه نرخ کاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجودکاستی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی ومالی برخورداربودند. عزت وشرف شان از تعرض مصئون بود. ناموس وحیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه وملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هروقت شب میتوانست به تنهائی با پشتاره ای از پول ازکابل تا مزارشریف ویا هرات وقندهار وجلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه باخود حمل میکند ؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند وامنیت مهمترین وبا ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشوراست. متاسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

قبلاً نوشته بودم وبازهم مینویسم که داودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را از لحاظ دوراندیشی سیاسی با احمدشاه درانی ، از لحاظ شهامت وپایداری در برابر دشمن، با وزیرفتح خان و وزیراکبرخان واز لحاظ وطن دوستی با اعلیحضرت امان الله خان همطراز دانست.

تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا وترقی کشور چه در دوره صدارتش وچه در عهدجمهوریتش ،مشعل پرفروغی است که سیاستمدار سر افرازی چون عبدالرحمن پژواک و دانشمندانی چون آقای عزیز فروغ وداکتر سید عبدالله کاظم ونویسندگان بیطرف وبیغرض دیگر برآن گواهی داده و میدهند. یکی از اقدامات مدبرانه وانقلابی داودخان اعلام آزادی زنان افغانستان از زندان چادری در۱۹۵۹،می باشد که زنان حق شناس کشور بیش از هرکس دیگری ازاو ممنون ومشکوراند واو را حامی حقوق وآزادی های مدنی خود میدانند.

آنانی که با لجاجت میخواهند با طرح مسائل فرعی وغیر اساسی، شخصیت داودخان را تخریب کنند، در واقع میخواهند در پشت سراین یا آن شخصیت اداری یا سیاسی عهد داودخان، قد کشک نمایند تا مردم بسوی آنها نیز نظری عنایت کنند، درحالی که خود بهتر میدانند که: آنها کجا وشخصیت داودخان کجاست؟ لازم است تا از روی انصاف سطور ذیل را از زبان آقای فروغ بخوانند تا در یابند که آن مرد بزرگ چی کارهای بزرگی برای این وطن انجام داده است واگر مجال می یافت چه کار های مفید دیگری برای این وطن نمیکرد؟

آقای فروغ، درمصاحبه ای که چند سال قبل با تلوزیون "ځلا" انجام داده و خانم نصیبه اکرم حیدری آن مصاحبه رااز ویدیو بروی کاغذ ثبت نموده، میگوید:

«در سال ۱۳۵۳ در افغانستان سمنت تولید نمی گردید. تولید برق محض ۳۵میلیون کیلو وات ساعت بود. تولید زغال ۲۹ هزار تن بود. تعداد عراده جات در کل مملکت ۵۳۵۰ عراده بود. سرک قیر پخته و سرک کانکریت وجود نداشت. حتی یک وجب هم موجود نبود.

تعداد داکتران و معاون داکتران در تمام مملکت ۱۴۹ نفر بودند و صرف ۱۲۶ هزار طفل به مکتب میرفت. اگر چه در قسمت زرع لبلبو و پخته در ساحهٔ زراعت تغییرات آمد و بخش خصوصی کارهای کرد، اما در واقع در سیستم آبیاری افغانستان که برای زراعت مفید است وسایر قسمت های زراعت هیچکاری نشد. تمام سعی دولت منحصر به پروژه هلمند بود، هر چند زیربناها ساخته شد؛ بند کجکی، ارغنداب و کانال بغرا، اما این زیربناها بنا بر اینکه سرمایه گذاری های بسیاری کار داشت و سایر تلاش های دیگر باید صورت میگرفت، در حیات مردم کدام تاثیری نداشت. این اوضاع نابسامان اقتصادی احساسات عامه و طبقات روشنفکر افغانستان را بر انگیخت. حلقهٔ دربار نیز به این اعتقاد گرائیدند که دولت باید برای بهبود شرایط زنده گی مردم اقدام کند و مسوؤلیت انکشاف اقتصادی را به عهده

بگیرد. انتصاب محمد داود خان به حیث صدراعظم در این مقطع تاریخ در واقع پاسخی بود، به این خواست ها و تمنیات. و هم سردار موصوف از صفات وطن دوستی، پاک نفسی، سخت کوشی و مدیریت، مدیریت سالم و مؤثر برخوردار بود. و ظرفیت این را داشت که در انکشاف افغانستان نقش مثبت ایفا کند.

محمد داودخان به منظور بهبود اوضاع و شرایط اقتصادی و اجتماعی افغانستان در ابتدا اقتصاد رهنمائی شده را اعلان کرد و بعداً خواست که این اصول را در چوکات پلان های پنج ساله هم تطبیق کند. انگیزه ها برای پلان پنج ساله از نگاه بین المللی هم موجود بود. کشورهای که بعد از استعمار و بعد از جنگ دوم به آزادی رسیده بودند و آزادی سیاسی خود را کسب کرده بودند ، میخواستند آزادی اقتصادی هم پیدا کنند. آزادی اقتصادی از راه انکشاف صنایع مخصوصاً میسر بود و انکشاف پول و سرمایه کار داشت و اعتقاد عمومی بر این بود که بخش خصوصی فاقد سرمایه است، و فاقد دانش تخنیکی است و بنا بر آن فقط دولت ها میتوانند که سرمایه لازم و دانش لازم را داشته باشند و وظیفه انکشاف را به دوش بگیرند. بنا برآن داود خان هم از این شرایط بین المللی، و از این اعتقاد بین المللی، متآثر شده بود. بعضی مردم البته اشتباه میکنند که میگویند: " داود خان این مودل را از اتحاد شوروی قرض کرد[ه بود]"، در حالیکه علما دیگر قبلاً تیسس ها و بیاناتی داشته اند و ذهنیت بین المللی بر همین گرائیده بود که وظیفه دولت ها است که انکشاف[کشور] را باید تأمین کنند. بنا بران پلان یک وسیله بود برای این کار. محمد داود خان پلان اول اقتصادی را در سال ۱۳۳۵ تطبیق کرد. در حالیکه اساسی برای پلان وجود نداشت. احصائیه نبود، وحتی از پوهنحی انجینری و زراعت فارغ التحصیلی وجود نداشت، درحالی این پوهنحی ها در وقت صدارت وی تاسیس شده بودند ولی هنوز حاصلی از انها گرفته نشده بود، مگر او با جرئتی که داشت و اعتقادی که برای پیشرفت داشت این کار را شروع کرد. و به اعمار زیربنای اقتصادی قدامت[اولویت] داد، زیرا ضرورت به تاسیس زیربنای

اقتصادی سالها احساس میشد و انکشاف زیربنای اقتصادی ومنابع انرژی برای انکشاف سایر بخش های اقتصادی مخصوصاً بخش های صنعتی و زراعتی ضرور بود. و از طرف دیگر در آن وقت که جنگ سرد بین بلاک شرق و غرب بشدت جریان داشت،دریافت کمک برای پروژه های زیربنائی آسان تر بود، زیرا که هرکدام ازاین بلاکها میخواستند به ترتیبی کمک کنند که کمک شان نمایان بوده وهرکس آن را ببیند. پس به این ترتیب پلان اول تطبیق شد و در آن 10.6 میلیارد افغانی سرمایه گذاری شد و یک زیربنائی نسبتاً وسیع بنیان گذاری شد. پروژه های بسیار اساسی روی دست گرفته شد وتطبیق شد و[پلان دوم] روی دست گرفته شد.

پلان دوم هم در سال ۱۳۴۱ زیر قیادت و رهنمائی سردار محمد داود خان ترتیب شده بود. در هر دو پلان در واقع 6. 36 میلیارد افغانی مصرف شد به شمول 525 میلیون دالر. و پروژه های بسیار اساسی بوجود آمد. من یک لست اندکش را دارم، که ببینید شما که این شاخص ها چطور حرکت کرده اند:

تعداد عراده جات در طول همین 10 سال از 5,000 به 45,000 رسید، 1886 کیلومترسرک قیر و کانکریت اعمار شد، دستگاه سمنت جبل السراج و غوری تکمیل شد و تولید سمنت در سال اخیر پلان دوم به 177,000 تن رسید. ظرفیت های برق با احداث نغلو و ماهیپر و غوری توسعه یافت و تولید برق از 36 میلیون کیلووات ساعت در سال 1335[2] به 302 میلیون کیلو وات ساعت در اخیر پلان دوم رسید. تولید زغال سنگ از 29 هزار تن که پیشتر عرض کردم در سال اخیر پلان دوم به 162 هزار تن افزایش یافت. به این ترتیب محمد داود خان بدون شک با تطبیق پلان ها با طرح پلان ها و با مدیریت بسیار خوب توانست نقش خود را در تاریخ اقتصادی افغانستان بگذارد. و ما وشما این را می بینیم که در افغانستان چقدر فساد است. اگر شخصیت محمد داود خان نمی بود، بسیار امکان داشت که همان پلان ها هم تطبیق نشود، ولی پاکی و صفائی او در

واقع یگانه تضمین تطبیق همین پلان ها بود که همین پروژه های اساسی به میان آمد.

در زمانی که محمد داود خان بار دوم به قدرت رسید بازهم بعضی شرایط خاص در کشور حاکم بود و انکشاف اقتصادی متاسفانه با رکود مواجه بود، از نگاه سیاسی دیموکراسی پارلمانی شگوفان نشد، قانون احزاب، قانون شوراهای ولایتی و قانون انتخابات بلدیه ها توشیح نگردید و بالاخره در وقت مرحوم شفیق انتخابات همان دوره که باید میشد؛ معطل شد. قوای ثلاثه ازهم [تفکیک] نشدند و احزاب بدون قانون در حقیقت فعال بودند. در ساحه های اقتصادی پلان پنج ساله سوم با مشکلات زیادی مواجه شد، اول کشورهای غربی و امریکا که سنگ دیموکراسی را بر سینه میزدند در تمویل پلان سهم اساسی نگرفتند. پلان مورد تجدید نظر قرار گرفت و از سطح سرمایه گذاری پلان سوم % 13 کاسته شد و بالاخره سطح سرمایه گذاری ها در پلان سوم نسبت به پلان دوم 18% کمتر بود.

در پلان چهارم که در زمان سلطنت طرح شد، اعتراف شده است، که رشد اقتصادی در پلان سوم سالانه 1.5% بود، در حالیکه رشد نفوس % 2.3 بود. و بنا بران سویه زنده گی در پلان سوم پایان آمد، عاید فی نفر کم شد و در اثر قحطی های متواتر 2 سال(1350 و1351) نیم میلیون نفر تلف شد. مطابق راپوری که UNICEF نوشته ، کسر کشت گندم در آخر پلان سوم به نیم میلیون تن رسید. و مطابق یک سروی ایکه در پلان سوم صورت گرفت تخمیناً 47% ظرفیت های صنعتی و انرژی عاطل بود و بالاخره پاکستان نوت های صد روپیه گی و پنجاه روپیه گی را در موقع جنگ بنگله دیش از چلند کشید و این حادثه بعضی از تجار و قسمتی از مردم را صدمه زد.

آقای شفیق در مورد اقتصاد و اینها بعضی کار های کرد که مفید بود، مثلاً بودیجه در وقتش تصویب شد،[معاهدۀ] آب هلمند تصویب شد، صادرات بهبود یافت، قروض خارجی که در شورا معطل بود؛ تصویب

شد. اما این در شرایط همان روز مردم را قانع نمی ساخت،و لذا میتوان گفت که وضع دشواری همان دوره علاج ندارد که انگیزه برای ظهور مجدد داود خان و کودتای او نباشد. اگر چه از نگاه خود من، کودتا یک عمل قانونی نمیباشد. و بسیار ایده آل می بود اگرمناقشات خاندان سلطنتی از طرق تفاهم و با در نظر داشت منافع مردم حل میشد. اما تحمل شرایط فوق مخصوصا تطبیق ماده ۲۴ قانون اساسی که محمد داود خان را از فعالیت باز میداشت، سبب [کودتا] ومسائل بغرنج گردید. به هر صورت کودتای صورت گرفت، نظام سلطنتی به نظام جمهوری تبدیل شد. خوشبختانه که کودتاه سفید بود و خون هموطنان ما خوشبختانه نریخت. اما وسیله و ابزاری که محمد داود خان برای تغییر نظام و برای رفع معضلات مورد استفاده قرار داد، مساعد نبود. استفاده از کمونست ها مشکلاتی [را] ایجاد کرد که تا امروز این مشکلات ادامه دارد.....

در همین دوره انتقال در بین پلان 7 ساله و دوره سلطنت یعنی در همین طول مدت انتقال که پلان 7 ساله او می رسید، عواید دولت از 6.1 میلیارد افغانی در سال 1351 به 13.9 میلیارد افغانی، در سال1355 زیاد شد. مازدً بودیجه عادی به مقصد تمویل اقتصادی از 462 میلیون افغانی به 2.8 میلیارد افغانی بلند رفت. صادرات از 124 میلیون دالر در سال 1351 به 310 میلیون دالرافزایش یافت. ذخایر اسعاری مملکت از 55.7 میلیون دالر در سال 1351 به 215 میلیون دالر در چهار سال آینده یا در سال 1355 رسید. و بالاخره در پایان 1976 ذخایر اسعاری به 315 میلیون دالر بالا رفت. ظرفیت های اقتصادی مورد استفاده قرار گرفت، در تولید برق، شکر، نساجی، زغال، سمنت و سایر مواد افزایش قابل ملاحظه رویداد. نرخ تبادله اسعاری از 80 افغانی در برابر 1 دالر به کمتر از 50 افغانی در برابر 1 دالر ترقی کرد. مصارف انکشافی از 4.9 میلیارد افغانی در 1351 به 8.4 میلیارد افغانی در1355 زیاد شد. در تطبیق پروژه ها سرعت به خرج داده شد. کار بعضی از پروژه های مهم از قبیل برق کجکی، شهراه کابل- گردیز تکمیل شد، تلویزیون موفقانه تاسیس شد، بس

های برقی که یک پدیده نو بود که تطبیق شد. بهبود شرایط اقتصادی در دوره انتقال 1973 تا 1976 و 77 وضع را برای طرح پلان های هفتم بسیار مساعد ساخت. اهداف پلان هفت ساله متکی به اهدافی بود که در بیانیه خطاب به مردم سردار شهید محمد داود خان منعکس شده بود که به الفاظی که من بگویم؛ رشد اقتصادی و کاهش فقر بود.

یکی از اهداف پلان، استفاده از آب و خاک افغانستان بود. تاسیس صنایع اساسی و کلیدی بود، توسعه امواج و نقاط انکشاف در سطح کشور بود. توزیع بهتر عایدات ملی وتامین نسبی عدالت دراین قسمت نیز از جمله اهداف پلان بود....

حجم سرمایه گذاری پلان[7ساله] 174 میلیارد افغانی بود که به مقایسه هر چهار پلانیکه در افغانستان تطبیق شده بود، تقریباً 3 برابر یا زیادتر بود. در این پلان یک پروژه خط آهن که اهمیت استراتیژیک داشت، و این بالاتر از طرز تفکر پلان گذارها بود، خط آهن 40 میلیارد افغانی پیش بینی شده بود، در پلان هفت ساله که با طرح کردن از این مبلغ بسیار کمی باقی ماند. به این ترتیب خط آهن بسیار ضرور بود برای کواپریشن و براي همکاري هاي اقتصادی بین افغانستان، ایران و حتی پاکستان و این همکاری ها میتوانست سبب استقرار اوضاع در هر سه مملکت شود. قروض و امدادی که برای پلان هفت ساله داده شد به دو میلیارد پنج صد وسی و سه میلیون دالر میرسید و اکثراً منابع آن تثبیت بود. اتحاد شوروی، امریکا تا یک حدی، عربستان سعودی، ایران، اینها همه مبالغ هنگفتی بر پلان هفت ساله دادند. و این خود مشروعیت رژیم محمد داود خان را به اثبات میرساند که در سطح بین المللی اینقدر شناخته شده بود که هر مملکت از عراق تا کویت، ابوظبی، دیگر مملکت های عربی و اتحاد شوروی، امریکا، جاپان و چین و همه کس در این سهمگیری کردند.

با تطبیق این پلان تحول اساسی در زنده گی ایجاد میگردید و البته اگر پلان تطبیق میشد، رشد اقتصادی در پلان به صورت اوسط 6.3%

تخمین شده بود، اگر عاید فی نفر در شروع پلان 5,000 بوده باشد، و رشد نفوس هم 2.3% ذکر شود، عاید فی نفر میتوانست در طول مدت 18 سال تا 19 سال از دو برابر زیادتر شود. و به این ترتیب امکان داشت که از فقر تا یک حدی کاسته شود....» [1]

رشد عواید ملی درنخستین پلان هفت ساله نظام جمهوری چنین پیش بینی شده بود:«رشد عواید ملی، رشد عواید داخلی 144.6 فیصد، رشد مصارف سرمایه گذاری 497 فیصد و رشد مصارف عادی به اندازه 1.6 فیصد تخمین شده است که این امر منتج به تشکیل بیشتر سرمایه جهت تمویل مصارف انکشافی می گردد. ارزش صادرات به اندازه 73.8 فیصد ازدیاد، و ارزش واردات در حدود 55 فیصد پیش بینی شده است.

ارزش خالص تولیدات صنعتی از 5.56 میلیارد به 10.20 میلیارد افغانی افزایش می یابد که رشد 83.20 فیصد را احتوا می کند.ارزش تولیدات زراعتی از 53.8 میلیارد افغانی به 73.9 میلیارد افغانی یا 37 فیصد افزایش خواهد یافت. تولید مجموعی انرژی برق از 700 میلیون کیلوواتِ ساعت به 1600 میلیون، کیلووات ساعت بلند خواهد رفت، یعنی.128.6 فیصدوضع آبیاری زمین های فاقد آب کافی ساحه 1675000 جریب زمین، و زمین های بایر که جدیداً تحت آبیاری می آمدند، عبارت از 310 هزار جریب زمین خواهد بود.

طول مجموعی سرک های موتر رو، از 9200 کیلومتر به 11006 کیلومتر یا 19.6 فیصد افزایش خواهد یافت.طی پلان هفت ساله مِنجمله طول مجموعی یک هزار هشتصد و ده (1810)کیلومتر خط اهن 1186 کیلومتر آن تحت ساختمان گرفته خواهد شد.

طول عمومی لین های چنل سییتم از 2700 کیلو متر به 4700 کیلومتر یعنی 73.1 فیصد و تعداد تیلیفون از 21 هزار پایه به 40 هزار

1- برگرفته از مقالۀ خانم نصیبه اکرم حیدری، منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین

پایه افزایش می یابد، یعنی 90.5 فیصد، و سیستم مایکروویو به ظرفیت 300 کانال مخابره تیلیفونی و تلویزیونی تکمیل خواهد گردید.

تعداد مکاتب ابتدای اساسی از 1345 باب به 2355 باب وئ تعداد مکاتب مسلکی از 29 باب به 84 باب ،یعنی باالترتیب از 75 فیصد به 128 فیصد افزون خواهد شد. فیصدی جذب شاگردان دارای سن شمول به مکتب از 44 فیصد به بیش از 70 فیصد بلند خواهد رفت و تعداد شاگردان دوره ابتدایی از 710 هزار به یک میلیون سه صد هزار نفر یا به 64.6 فیصد، در اخیر پلان خواهد رسید.

تعداد بستر در شفاخانه های ملکی از 3600 به 5200 بستر یعنی 58 فیصد افزون خواهد گردید و در اخیر پلان به تعداد داکتر 89 % افزایش به عمل خواهد امد.

در نتیجه این همه تحولات در ساحات اقتصادی و اجتماعی اوسط رشد سالانه عاید غیر خالص ملی از 2.4 فیصد به 6.3 فیصد ارتقاع ، و همچنان رشد وسطی سالانه عاید فی نفر در پلان ۷ ساله از 0.01 فیصد به 4 فییصد نسبت به سال گذشته بلند برده خواهد شد.با تطبیق پروگرام های انکشافی و توسعه فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و اداری در پلان هفت ساله برای 208 هزار نفر به سویه عالی ، متوسط و کارگر ماهر زمینه استخدام فراهم خواهد شد.» (رجوع شود به آرشیف مقالات محترمه نصیبه اکرم حیدری در پورتال افغان جرمن آنلاین)

آقای فروغ می افزاید :« باید دانست که تطبیق اهداف فوق و تامین انکشاف اقتصادی تنها و تنها وابسته به حجم سرمایه گذاری و منابع مالی نبوده، ایجاب میکند همزمان قدم های استواری در راه ایجاد یک اداره سالم اقتصادی ، طرح اساسات قانونی و تربیه کدر های فنی برداشته شود.

برای انکه عملیه پلان گذاری بصورت منسجم ادامه یابد، دولت به طرح پلان های طویل المدت در بعضی سکتورهای مهم اقدام خواهد نمود و واحد های پلان گذاری و تطبیق پلان را در ترتیب تمام سطوح تقویه خواهد

نمود.انکشاف سالم اقتصادی بدون تردید ایجاب میکند تا اصول اداری کشور با نیاز مندی ها هماهنگ گردد. در پلان هفت ساله دولت جمهوری سعی خواهد نمود بعد ازتشخیص پرابلم ها، روش های اداری را مرحله به مرحله اصلاح و تشکیلات لازمه برای تطبیق ریفورم اداری ایجاد کند.طی مدت هفت سال ممکن در بعضی از پیش بینی ها تغییراتی وارد گردد و نوسانات اقتصادی بین المللی مخصوصاً اهداف پلان را متآثر سازد. بنابران تحولات ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی در چوکات پلان های سالانه رعایت گردد. »**(منبع قبل الذکردرآرشیف مقالات محترمه نصیبه اکرم حیدری در پورتال افغان جرمن آنلاین)** [1]

1- انجنیرنجیب داوری(دردریچهٔ نظریات بروز2016/2/12) ابراز نظرکرده که: «درمصاحبهٔ آقای فروغ برق تولیدی افغانستان درسال ۱۳۳۵ مقدار ۳۵ ملیون کیلووات فی ساعت ذکر شده است، که این رقم باید به مقدار حدود ده هزار کیلو وات فی ساعت درسراسر افغانستان اصلاح گردد. در وقت صدارت داوود خان فابریکه تولید برق سروبی با ظرفیت ۲۲ هزار کیلوات، فابریکه تولید برق ماهیپر با ظرفیت ۶۶ هزار کیلو وات و فابریکه تولید برق درونته با ظرفیت ۱۶ هزار کیلووات جمعاً ۱۰۴ هزار کیلووات یا ۱۰۴ میگاوات فی ساعت به تولید آغاز نمودند. زیرا ۳۵ ملیون کیلووات و ۳۰۲ ملیون کیلووات رقم های بسیار- بسیار بزرگ اند.»

جواب آقای فروغ به انجنیرداوری:

افغانستان درسال 1335مقدار35 میلیون کیلوات فی ساعت ذکر شده است که این رقم باید به مقدار حدود ده هزار کیلو وات فی ساعت درسراسر افغانستان اصلاح گردد." آقای فروغ در ادامه مینویسد:« با استفاده ازموقع خدمت انجنیر صاحب عرض میکنم که منظور من در واقع 35 ملیون کیلووات ساعت بوده ولفظ (فی) در جملهٔ فوق زائد است که باید حذف شود. طوری که میدانیم درافغانستان وسایر کشور وموسسات بین المللی تولید برق به کیلووات ساعت وظرفیت برق به کیلو وات یا میگاوات ارائه میگردد. اینجانب درمصاحبهٔ خویش که بخشی از آن درکتاب استاد سیستانی نقل شده، صرف راجع به تولید برق درافغانستان صحبت کرده ام ودرمورد ظرفیت های برق حتی یک جمله هم نگفته ام. بنابرین یک بار دیگر با اطمینان کامل ومتکی برمنابع قابل اعتبار اظهارمینمایم که درسال 1335 درافغانستان در حدود 35 میلیون کیلوات ساعت برق تولید شده بود.(ماکسویل جی،فرای، اقتصاد افغانستان ،1974، ص16)...»

آقای فروغ می افزاید که:درپلانهای اول ودوم ظرفیت برق توسعه یافت،پروژهٔ برق پلخمری دوم به ظرفیت 9 هزار کیلووات، دستگاه برق درونته بظرفیت 5 ،11 هزارکیلووات، دستگاه ماهی پر به ظرفی 66 هزارکیلوات وفابریکه برق نغلو به ظرفیت 88 هزارکیلووات تکمیل گردید که درنتیجهٔ این

ارقام و احصائیه های فوق ازسوی یک مقام بلندپایه ویک شخص مسلکی درپلانگذاری ارائه شده که بسیارمهم و قابل باور است، زیرا وی این ارقام را سی -چهل سال بعد ازحیات داودخان ،ازهزاران کیلومتر دورتر از میهن از سرزمین امریکا برای هموطنان خود ارائه میکند که دیگر چشم گرفتن پاداش ومقامی را از کسی ندارد.

درعرصه سیاست خارجی، داودخان متوجه بود که یکی از سیاست های تبهکارانه استخبارات نظامی پاکستان (ISI) سازماندهی عملیات تخریب کارانه درافغانستان است. این حقیقت زمانی خوبترآشکارا گردید که عملیات خرابکارانه استخبارات نظامی پاکستان بوسیله گروه اخوانی حکمتیار وربانی ومسعود،مولوی محمدی و مولوی خالص وغیره در پنجشیر ولغمان وپکتیا وبدخشان صورت گرفت که بلادرنگ توسط نیروهای امنیتی کشور سرکوب وتخریبکاران مجبور به فرار به پاکستان گردیدند.

بدنبال این تخریبکاریها چند شبکه کودتا[1]کشف گردید که از سوی سازمان استخبارات پاکستان طراحی واعمال میشد. علاوتاً حادثه ترور **علی احمدخرم** وزیر پلان جمهوری در روز روشن توسط حزب اسلامی حکمتیار، ونیز تحریب پایه برق در شب های جشن استقلال۱۹۷۵ توسط گروه ربانی وحکمتیار،داؤدخان را به این حقیقت روبرو کرد که پافشاری

انکشاف،تولید برق بطور بی سابقه افزایش یافت ودرسال 1345 تولید مجموعی برق به 302 کیلوات ساعت بلند رفت(سروی پیشرفت وتحلیل پلان اوضاع اقتصادی سال 1346،ص75). طوریکه خوانندگان محترم ملاحظه مینمایند،نگارنده در مورد سطح تولید برق درسالهای 1335 و1345 مرتکب هیچگونه اشتباهی نشده ام که نیازی به اصلاح وتصحیح داشته باشد.»(رجوع شود به یاداشت شان در لینک ذیل:

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/forogh_to_sistani.pdf

1 - داکتر حسن شرق درسال 2017،کتابی بنام (کودتای پنجم، سرخ یا سیاه؟...) نوشته است.منظور نویسنده از کودتای پنجم- سرخ یا سیاه،کودتای ثور است.درمتن کتاب ازچهار کودتای دیگر ازجمله کودتای میوندوالُ،کودتای مولانا فیضانی، کودتای جنرال میراحمد قوماندان هوائی ، کودتای گرواه اخوانی حکمتیار وربانی در شبهای جشن 1975 برضد رژیم جمهوری نام می برد که همه خنثی گردیدند.

برمعضله خط دیورند وپناه دادن به ناراضیان بلوچ در افغانستان، سبب شده تا پاکستان نیز برضد جمهوری نوپای افغانستان از ناراضیان اخوانی سوء استفاده کند و ازاین طریق ضربات متقابل را بر رژیم او وارد نماید.این یش آمدها داودخان را وادار ساخت تا بر سیاست خارجی اش تجدید نظر نماید و روابطش را با همسایگان خود یعنی ایران و پاکستان بهبود ببخشد،اما متاسفانه که مسکو بهبود روابط افغانستان را با همسایگانش نمیخواست وبنابرین به سران حزب دموکراتیک خلق هدایت داد تا با هم متحد شده رژیم داودخان را سرنگون کنند که با کودتای هفت ثور(۲۷اپریل۱۹۷۸)این خواست ماسکو عملی گردید و داودخان با هفده تن از اعضای خاناده خد در راه وطن خویش شهیدگردید.

برای اطلاع بیشتر در مورد داودخان به کتاب « جایگاه داودخان درتاریخ نوین افغانستان »از من چاپ انتشارات دانش درکابل رجوع شود .

پایان ۱۷/ ۲۰۱۶/۷

مقاله بیست وهفتم

داودخان ، دولتمداری قاطع و با وقار افغانستان

شهید داودخان، مؤسس جمهوریت درافغانستان

فدای همت مردی که تن به ننگ نداد
بروز جنگ گریبان خود به چنگ نداد
جهان شرافت آن مرد را کند تصدیق
که جان بداد به دشمن سلاح جنگ نداد

هیچ یکی از رهبران سیاسی افغانستان در سه دهۀ اخیر به این پایه ازعزت وافتخار ومناعت نفس درمیان جامعه تحصیل کرده افغانستان روبرو نشده بود، چنانکه داودخان با آن روبرو گردید. **جاذبۀ شخصیت مرحوم**

داودخان ،درمیان روشنفکران افغان،چنان بود که وقتی مصاحبه داکترداود جنبش با زهره نعیم،خانم برادر داؤودخان، شاهدعینی ماجرای قتل وحشیانه داودخان وخانواده اش درشب ۷ثور ۱۳۵۷،در بی بی سی انتشاریافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را برآن داشت تا درجستجوی آن بیفتد که" **۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان"** چگونه گذشته است؟ وسواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی رئیس جمهورداودخان ، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا دراین زمینه یک پژوهش بی نظیرتاریخی را زیر نام **«وآن گلوله باران بامداد بهار»** به هموطنان ما عرضه کند،وبا این کارخود، دوست ودشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را ابراز کنند. داکترسیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار وخلل ناپذیری ادامه داد و درپایان حتی از آنهایی که برکار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم بر او وارد کرده بودند، نیز باسپاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی براین سعه صدر!

البته قبل از داکتر سیاه سنگ، از سوی دانشمندان وقلم بدستان دیگر افغانی از قبیل:انجنیر عبدالکریم عطائی، داکتر محمدحسن شرق، عبدالصمد غوث،داکتر عاصم اکرم واشخاص دیگر در مورد شخصیت وکاردانی وتلاش های داودخان برای ترقی وتعالی افغانستان کتابهای مستقلی نوشته شده اند ونیز ده ها مقاله سیاسی- تحلیلی از جانب نویسندگان سرشناسی چون داکترسید عبدالله کاظم ،عبدالجمیل جلیلی، انجنیر نجیب داوری،محترمه نصیبه اکرم حیدری وبرخی از مشاوران شوروی عهد حکومت داودخان وغیره در رسانه های جمعی افغانی تا کنون به نشر رسیده اند که هریکی ازپلانهای پنج سالۀ انکشافی واقتصادی افغانستان در عهد او شرح مبسوطی داده اند و بر وطن پرستی وپاک نفسی وپاک دامنی داودخان مهرتائید زده اند، اما برعکس در مورد سیاستمداران معاصرش بشمول ظاهرشاه و کارکردهای چهل سال سلطنت وی ، ما شاهد آثار مستقل اندکی هستیم که

شاید از یکی دو رساله تجاوز نکند ومهمترین آن رسالهٔ «دهه دموکراسی» از صباح الدین کشککی باشد.

مقالات محققانه و روشنگرانه استاد داکتر سید عبدالله کاظم درمود کارنامه های داودخان، بخصوص تحقیق جالب ایشان درتشریح اوضاع خونبارکابل در روز های ۴- ۸ ثور ۱۳۵۷ و نتیجه گری عالمانه وی از رخدادهای غم انگیز این روزها، بدون تردید برای بسیاری از علاقمندان تاریخ کشور خواندنی و آموزنده اند ومیتواند بحیث ماخذ قابل اعتمادی برای محققان جوان کشورمورد استفاده قرار گیرد. امیدوارم ازاین تحقیقات همه جانبه و پرثمر شان، استادان تاریخ کشور وشاگردان ومحصلان پوهنتونهای افغانستان بهره ببرند و روزی جزئی از نصاب تعلیمی کشور قرار بگیرد.

همچنان لازم میدانم تا از دیپلومات سابقه دار وکهن سال کشور جناب جمیلی صاحب اظهار سپاس نمایم. موضعگیری عدالت پسندانه این دو دانشمند وطن، در دفاع از حیثیت وشخصیت بزرگ ملی وتاریخی وطن شهید داودخان، بدون تردید ناشی ازتربیت ذاتی و حق شناسی ایشان میگردد، وخوشا بحال کسانی که بعد از مرگ خود دوستان و ارادتمندانی حق بین وحق گویی چون ایشان داشته باشد.

من میدانم که اینها از لحاظ تباری واتنیکی، هیچ پیوندی با شهید داودخان ندارند وآنچه که در تردید شایعات دشمنان داودخان مینگارند، بیان آن حقایقی میباشد که بچشم خود از آن مرد بزرگ وخدمتگار ملت افغان دیده اند.

درمیان کارمندان عالی رتبه دولتی در عهد سلطنت ظاهرشاه و جمهوریت داودخان،مرحوم عبدالرحمن پژواک قسمت بیشترعمرماموریت خود را در کرسیهای بلند دیپلوماتیک به عنوان سفیرکبیر ونماینده فوق العاده ظاهرشاه ویا دولت جمهوری افغانستان سپری کرده بود. وچون شخصیت دانشمند،پاک نفس وصاحب مناعت نفس بود، همیشه مورد احترام وقدر دانی بزرگان دین ودولت (ظاهرشاه و سرداردادودخان) قرار داشت. تا آنجا که من از لابلای خاطرات واشعاراو، و نوشته های همکاران او فهمیده ام، اوهرگز زبان به توصیف ومدح مقام های قدرتمند تر از خود، از قبیل ظاهرشاه یا کاکای شاه وصدراعظمها، نکشوده وکلامی نگفته که از آن بوی تملق وخوش خدمتی استشمام شود.

عبدالرحمن پژواک،سفیرکبیرونماینده فوق العاده

خود درخاطراتش مینویسد:

«بزرگترین مایهٔ ناز وخوشی من آنست که هیچ تن تواناتر از من به یاد ندارد که نزد او چاپلوسی کرده ویا دروغ گفته باشم. »(ص۲۱۶ خاطرات یک مهاجر افغان)

درپنج دهه اخیر درمیان سیاستمداران ودولت مردانی که برخی از آنها تا مقام صدارات هم بالا رفتند، من کسی را سراغ ندارم که در برابر صدراعظمان افغانستان بی پرواتر وشجاعانه تراز پژواک سخن زده باشد واز نظر ودیدگاه خود درمجالس رسمی دفاع کرده باشد .به مقاله داکترهاشمیان در بارهٔ پژواک رجوع شود.

او با آنکه بارها با ظاهرشاه ملاقات کرده بود وبنابدعوت شاه برای تفریح به بیرون از شهر رفته بود، اما بخشش شاه را نپذیرفت. درحالیکه

ازخود کدام پول وسرمایه ای نداشت تا یک خانه رهایشی درکابل داشته باشد. داودخان از این مشکل پژواک مطلع شد ومیخواست آنرا رفع کند، وی را نزد خود خواست و بعد از تعارفات رسمی ، کلید یک منزل رهایشی را به پژواک تعارف نمود، ولی پژواک آن بخشش رئیس جمهورداودخان را نپذیرفت و بعد ازتشکر به رئیس جمهور گفت: از سوی من پذیرفته بدانید ولی من خود را بحیث یکی از هزاران کارمند بیخانه این وطن می شمارم و از پذیرفتن چنین خانه ای معذرت میخواهم.داودخان هم از آن جواب پژواک ناراحت نشد بلکه حسن نظر واعتمادش برپژواک بیشتر از پیش گردید.

هدف من از بیان این نکات در بارۀ پژواک ، اینست تا بزرگی وعظمت وعلو همت پژواک را نشان داده باشم. آن بزرگرمرد وطن، بخاطر بدست آوردن مقام وجاه وجلال شخصی ، نمیخواست به هیچ قدرت بالاتر از خود سر فرود آورد و غرور خود ومناعتش را زیر پا نماید. او از قماش وتبار سیاستمداران چاپلوس وشاعران متملق روزگار خود ،نبود!

حال ببینید که همین مرد بزرگ در مورد داودخان چی میگوید؟ او مینویسد:« قبل ازاینکه من به شهید داؤد خان ارتباط داشته باشم که چگونه شخصیت است، از زبان مردم شنیده بودم که وی عصبی مزاج، خودخواه و خود رأی است. روزی برای اجرای کاری با ایشان ملاقات نمودم. هنگام ملاقات و صحبت های کاری او را برخلاف تصورات قبلی خود یافتم؛ یعنی آدم خیلی مؤدب، باحوصله و آگاه از اوضاع و احوال کشور و یک صحبت کنندۀ با منطق و انعطاف پذیر در استدلال های منطقی بودند. برایم گفتند که ازین دیدار با شما و صحبت های علمی و منطقی شما ممنونم، اگر در کنفرانس های بین المللی در وقت ترجمه در بیانیه های من نواقص می بینید، خیلی خوش میشوم با جرأت آنرا اصلاح و برایم خاطر نشان سازید. ازین به بعد میتوانید بدون کار رسمی مرا ببینید که باهم ملاقات داشته باشیم. او همچنان مرا به حیث نماینده مخصوص خویش در کنفرانس های معتبر بین المللی می فرستادند. باید صادقانه اعتراف نمایم که درعمرم چنین شخصیت ملی ومهربان به مردم را بعد از وزیراکبرخان درتاریخ سراغ ندارم.»(داکتر کاظم، رویدادهای مهم کابل از چهارم تا هشتم

ثور،قسمت دوازدهم ،بحوالۀ رساله "دوران طلائی پنج ساله جمهوریت"، به اهتمام عبدالله نوابی، کابل، ۲۰۱۵، صفحه۳)

آیا کسی را که یک سیاستمدار آگاه وشجاعی چون مرحوم عبدالرحمن پژواک تایید وبرحق توصیف کرده باشد، شخصی پیدا خواهد شد که بگوید: پژواک بزرگ ، آن سخنان را درحق داودخان، مبالغه کرده وگزافه گفته است؟ من فکر میکنم که تا هنوز درمیان سیاستمداران ونویسندگان افغانستان چنین کسی پیدا نشده است که شانه بشانه پژواک بزند، وبگوید او متملق ومداهنه گو بوده است ؟ اگر کسی بخواهد سخنان او را رد کند، می باید به اندازه خود پژواک بزرگ باشد، دانش وتجربه، شهرت وخرد سیاسی وادبی واحتماعی داشته باشد.

هیچ یکی از رهبران سیاسی افغانستان در سه دهۀ اخیر به این پایه ازعزت وافتخار ومناعت نفس درمیان جامعه تحصیل کرده افغانستان روبرو نشده بود، چنانکه داودخان با آن روبرو گردید. **جاذبۀ شخصیت مرحوم داودخان** ،درمیان روشنفکران افغان،چنان بود که وقتی مصاحبه داکترداود جنبش با زهره نعیم،خانم برادر داؤودخان، شاهدعینی ماجرای قتل وحشیانه داودخان وخانواده اش درشب ۷ثور ۱۳۵۷،در بی بی سی انتشاریافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را برآن داشت تا درجستجوی آن بیفتد که" **۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان"** چگونه گذشته است؟ وسواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی رئیس جمهورداودخان ، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا دراین زمینه یک پژوهش بی نظیرتاریخی را زیر نام **«وآن گلوله باران بامداد بهار»** به هموطنان ما عرضه کند،وبا این کارخود، دوست ودشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را ابراز کنند. داکترسیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار وخلل ناپذیری ادامه داد و درپایان حتی از آنهایی که برکار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم بر او وارد کرده بودند، نیز باسپاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی براین سعه صدر!

البته قبل از داکتر سیاه سنگ، از سوی دانشمندان وقلم بدستان دیگر افغانی از قبیل:انجنیر عبدالکریم عطائی، داکتر محمدحسن شرق، عبدالصمد غوث،داکتر عاصم اکرم واشخاص دیگر در مورد شخصیت وکاردانی وتلاش های داودخان برای ترقی وتعالی افغانستان کتابهای مستقلی نوشته شده اند ونیز ده ها مقاله سیاسی- تحلیلی از جانب نویسندگان سرشناسی چون داکترسید عبدالله کاظم ،عبدالجمیل جلیلی، انجنیر نجیب داوری،محترمه نصیبه اکرم حیدری وبرخی از مشاوران شوروی عهد حکومت داودخان وغیره در رسانه های جمعی افغانی تا کنون به نشر رسیده اند که هریکی ازپلانهای پنج سالۀ انکشافی واقتصادی افغانستان در عهد او شرح مبسوطی داده اند و بر وطن پرستی وپاک نفسی وپاک دامنی داودخان مهرتائید زده اند، اما برعکس در مورد سیاستمداران معاصرش بشمول ظاهرشاه و کارکردهای چهل سال سلطنت وی ، ما شاهد آثار مستقل اندکی هستیم که شاید از یکی دو رساله تجاوز نکند ومهمترین آن رسالۀ «دهه دموکراسی» از صباح الدین کشککی باشد.

بنابرین میتوان گفت که هیچ یک از شخصیت های سیاسی معاصر داودخان وبعد از او تا امروز نمیتوانند با داودخان قابل مقایسه باشند. استقامت و پایداری داودخان در برابر بمباردمان وحشیانه کودتاچیان درهفتم ثور۱۳۵۷ وشهامت تسلیم ناپذیر وی به دژخیمان فاجعه هفتم ثور،واقعاً درتاریخ افغانستان بی نظیراست ومیتوان گفت داود خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظۀ مرگ حاضر نشد سرتسلیم به دشمنان خود فرود آورد و مرگ مردانه وشرافتمندانه را برتسلیم شدن وبه اسارت درآمدن درچنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود وخانواده خود را در صف دلیرمردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد.

بنابر آنچه گفته آمدم، با قبول این سخن که هیچ انسانی خالی از سهو و اشتباه نیست،و شهید داودخان هم از این قاعده مستثنی بوده نمیتوانست، اما چیزی که هرگز از اشتباهات داودخان شمرده نمی شود، پاک نفسی وافغانستان دوستی و خدمات صادقانه او برای انکشاف وتوسعه

کشور است. هیچ انسان باوجدانی نمیتواند منکرپاک نفسی و وطن دوستی و صداقت داودخان نسبت به وطن باشد. هیچ آدم سالمی نمیتواند منکر شجاعت وپایمردی خارق العاده داودخان در برابر بمباردمان کودتاچیان درشب 7 ثور و عزم راسخش مبنی بر تسلیم نشدن بدشمن باشد. بنابرین اتهامات وبرچسپ های میان تهی آدم های که به نحوی از انحاء منافع شخصی ویا فامیلی ویا گروهی خود را با روی کارآمدن دوباره داود خان در صحنه قدرت از دست داده اند، نه میتواند ذره ای از عظمت وبزرگی ومحبوبیت آن مرد دلیر وشخصیت شجاع ملی بکاهد.

این را همه میدانند که داودخان بجزاعتلای وطن ونجات مردم از فقر و بیسوادی ونادانی و بیماری وهمگام شدن با تمدن معاصر آرزوی دیگری نداشت، همان آرزوی که غازی امان الله خان آن را در دل می پرورانید و به برآوردن آن موفق نشد. داودخان مثل امان الله خان تفریح واستراحت را نمی شناخت . هردو آنها روزانه از16 تا 18 ساعت کارمیکردند، بدون آنکه معاشی از دولت بگیرند. آرمانها داود خان برای اعتلا وترقی کشور شبیه آرمانهای غازی امان الله خان بود و طرز حکومتش شبیه حکومت کمال اتاترک بود. در دورۀ جمهوریت داودخان میخواست افغانستان به حیث یک کشور غیر منسلک وغیر وابسته به اتحاد شوروی بزندگی وحرکت وتحول خود ادامه دهد، مگر متاسفانه که با توطئه های همسایه ها بخصوص ابرقدرت شوروی روبرو شد و در کودتای خونین هفتم ثور1357 بعد از یک مقاومت حماسه آفرین ،خودش با 17تن از اعضای خانواده اش قربانی خواسته های نا روای شوروی وایادی آن گردید و به شهادت رسیدند.

آقای انجینر کریم عطائی یکی از همکاران نزدیک داودخان، بنابر شناخت دیرینه ای که ازداودخان داشت، میگوید:« شهیدداودخان، آنقدربه افغانستان و افغانیت عقیده داشت که تصور نمی کرد یک افغان گاهی هم منافع ملی خود را زیرپا گذاشته، درخدمت بیگانه قرار گیرد و به وطنفروشی تن دهد. شاید همین حسن نیت او بود که به قیمت جان خودش، اولاد و خانواده شان تمام شد. مردان بزرگ مافوق بشر نیستند و چون بشر از اشتباه عاری بوده نمی توانند، لذا توقع بی جاست اگر بگویم محمد

داؤد مرحوم باید مرتکب اشتباه نمی گردید .»(داکترکاظم،رویدادهای مهم کابل از 4-8 ثور، بخش دوزادهم)

داکترکاظم، درجای دیگر خطاب به داودملکیارمینویسد:" آقای داؤد ملکیار! ناگفته نباید گذاشت که حسادت ها، عقده ها و بعضی مؤلفه های دیگر موجب گردیده تا با شنیدن نام محمد داؤد دچار یک نوع به اصطلاح "جن گرفتگی" شوند، حتی بعضی ها موصوف را با بی حرمتی بنام "دیکتاتور، ظالم ، خود رأی ، خود خواه، نادان وو... حتی دیوانه" خطاب کرده اند. خوب شد که با این حالت خاص(کودتای 7 ثور) به همچو اشخاص ثابت شد که آنها در این قضاوت خود اشتباه کرده اند. زیرا کسیکه در لحظات بین مرگ و زندگی به چنین تصمیمی مردانه مبادرت می ورزد و از کشتن دشمنان خاک و مردم با چنان تحمل و بردباری اجتناب میکند، مسلم است که او برعکس نظرآنها دارای شخصیت رؤف، واقع بین ، با تحمل و با تفاهم ملی و مردمی بوده و درعین زمان متانت یک رهبر واقعی کشور را داشته که در راه خدمت به مردم و وطن از هیچ چیز درطول زندگی خود دریغ نکرده است؛ او حاضر شد مردانه جان دهد و اما خود و کشور را به دشمن تسلیم نکرد. او تا پای مرگ در موقفش استوار ماند و تا در آخرین مرحلهٔ به خود فکر نکرد و به خانواده خود و وزرای خود گفته که شما بروید و خود را نجات دهید، ولی من دراینجا می مانم و امر داد که برای جلوگیری از قتل جوانان مدافع گارد، بیرق سفید را بلند کنند و به همه آنها که تا دم صبگاه در خدمت نظام صادقانه جنگیده بودند، اجازه داد خود را تسلیم کنند تا از ریختن خون شان جلوگیری شود. همین شهامت او کافیست که او را بیک رادمرد تاریخ وطن مبدل سازد و به افتخار اولین شهید واقعی جهاد اخیر مردم افغانستان را حاصل کند. اینست فرق بین آن ملحدان بعدی و این شهید راه حق؛ روحش شاد و یادش برای همیشه گرامی بادا."(داکترکاظم، توضیحی برتبصره داودملکیار)

من درجواب نوشته های پراز افتراء وتهمت داودملکیار دراینجا چیز نمی نویسم وخواننده را به جواب محکم داکترصاحب کاظم حواله میدهم واما در مورد نوشته های توهین آمیز داود مومند نسبت به داودخان که آقای قاسم باز ۱۴ مورد آنرا برشمرده است، فقط به دو نکته اشاره میکنم: یکی آنکه

آقای مومند کودتا را «**عمل بزدلانه**» خوانده است. ودیگری آنکه با بی باکی تکرارمیکند که:**مگر کودتا میراث مادرزاد سردارداود بود** که دیگران حق نداشته باشند به آن دست بزنند؟

در مورد سخن توهین آمیزداود مومند، آقای جمیلی شخصیت و دیپلومات سابقه دار وحق شناس افغان بجواب آقای مومند، مقاله مفصلی نوشته اند، که در آرشیف مقالات شان در پورتال افغان جرمن قابل دریافت است ومن در آن مورد نمی پیچم. اما درباره تعریف جدید آقای مومند وهدف آن که میگوید« **کودتا یک عمل بزدلانه است**»، اندکی مکث میکنم. هدف پنهان آقای مومند ازاین گفته اینست تا بگوید که داودخان آدم بزدلی بود که از راه کودتا خود را بقدرت رسانید. حالانکه برخلاف نظر آقای مومند،کودتا « **یک عمل جسورانه همراه با قبول مرگ افراد کودتا چی است** » که در شرایط هرج ومرج سیاسی، کوتاه ترین راه رسیدن به قدرت پنداشته میشود. از همین لحاظ است که عوام الناس ما کودتا را« **یا تخت یا تابوت**» تعبیروتعریف میکنند. همین عبارت ساده بیانگر آنست که هرکسی که کودتا میکند،با سرخود بازی میکند، زیرا در صورت ناکامی، عاملین کودتا در محاکم نظامی به جرم «خیانت ملی» اعدام میشوند وهمانا بجای تخت، درتابوت قرارخواهند گرفت.

درمصاحبه ایکه با داکتر حسن شرق در مورد کودتای 26 سرطان صورت گرفته ودر یوتیوب قابل دسترسی میباشد، داودخان قبل از آغاز کودتا شخصاً به خانه داکتر حسن شرق رفته بود و از اواکیداً خواهش کرده بود که در صورت ناکامی کودتا ، قبل ازاینکه عساکر دولتی غرض گرفتاری برخانه او یورش ببرند، بهتراست داکتر شرق او را با تفنگچه از بین ببرد تا وابستگانش صدمه نبینند. اما کودتای 26 سرطان طوری طرح شده وتطبیق گردید که خون هیچ افغانی از نظامی تا ملکی توسط کودتا چیان برزمین نریخت. بنابرین میتوان گفت که داودخان به خطر اقدامی که میخواست انجام دهد، پی می برد وبهای آنرا که جانش بود، برسرآن گذاشته بود.

انتقاد کردن از داودخان شاید برای تسکین اعصاب مخالفانش [ازجمله داودملکیار وداود مومند]کار آسانی باشد، اما میخواهم بپرسم که آدم باید چقدر مرد باشد که وقتی می بیند فرزندان وجگرگوشه هایش از خورد تا کلان و از پیرتا جوان، از برادرتا خواهر،از همسر تا نواسه هایش با فیرمرمی های کودتا چیان هریک در خون خویش می تپند و درد را فریاد میکشند ودشمن در یک قدمی ایستاده باشد که اگر تسلیم شوی،از مرگ نجات خواهی یافت، ولی مرد تسلیم نمیگردد؟

باید اعتراف نمود که هیچ کسی از مخالفان داودخان، در آن لحظات پراضطراب که آتش وخون از پنج سمت گلخانه ارگ فوران میکرد، چنین محشری را تحمل کرده نمیتوانست وخود را تسلیم میکردند، اما داودخان تحمل کرد و قلبش سکته ننمود، وتا لحظهٔ مرگ بر سرپاهایش ایستاده ماند؛ زیرا او تصمیم گرفته بود که مرگ مردانه را برننگ تسلیم شدن به دشمن ترجیح باید داد.

داکترصاحب کاظم این بخش ازمقاله خود را «**ننگ تاریخ**» عنوان داده و قلمش حماسه آفریده است. خواندن این بخش قلب انسان را به لرزه می آورد واشک را درچشمان آدمی جاری میسازد. سپس نویسنده عکس های از کشته شدگان و زخمیهای زنده مانده خانواده رئیس جمهور را یک به یک نام می برد که لست مطولی را تشکیل داده است.

تعدادی از فامیل خانواده داودخان که در روز 8کودتای ثور کشته شدند

تعدادی از اعضای فامیل داوود خان که در کودتای V ثورکشته شدند

(برگرفته از،بخش دهم مقاله داکترکاظم، رویدادهای مهم کابل

از4- 8 ثور، افغان جرمن آنلاین)

از لحاظ شهامت وغرورملی وحفظ شئونات افغانی، هیچ یکی از رجال سیاسی افغانستان درپنج دهه اخیر، به پایهٔ داودخان نمیرسد. 20 ساعت استقامت داودخان در برابر بمب افگنی طیارات جنگی کودتا چیان بر ارگ ریاست جمهوری، دل شیرمیخواست تا زهره اش آب نشود و تسلیم نگردد!

واقعیت اینست که داودخان آدم ترس نبود، اودولتمرد شجاعی بود که بخاطر حفظ شرف و وقارش از جان خود و17 تن فرزندان واهل خانواده خود گذشت، اما سرتسلیم به دشمن عزت وشرافت خود خم ننمود؟

آنهایی که خود را برتر و بهتر از داودخان تصور میکنند لطفاً بجای پف کردن در سرنای خود برتربینی کمی از کارنامه های دوران ماموریت خود بنویسند تا دیده شود که آیا مصدر کاربهتری نسبت به داود خان برای وطن شده اند یا خیر ؟

پایان۱۴/۶/ ۲۰۱۷

مقاله بیست وهشتم

پیام داودخان به مردم افغانستان
از زبان داکتر حسن شرق

داکترحسن شرق که ربع یک قرن (از ۱۹۵۳تا ۱۹۷۸قرن بیستم) در متن وبطن رخدادهای سیاسی کشور قرار داشته است، به نظرمن آنکسی نیست که فرهنگ میخواهد از او یک چهرۀ کمونست در زیر ریش داودخان نمایش دهد.

از نوشته های اخیر داکترحسن شرق (کودتای پنجم سرخ یا سیاه) در افغان جرمن آنلاین برمی آید که او نه پرچمی بوده و نه خلقی ونه اخوانی، و نه به چنین چیزی خودش اعتراف یا اشاره ای کرده است. ولی بدون تردید رهبران خلق و پرچم و جمعیت های اخوانی را بخوبی می شناخته، واهداف سیاسی وایدایلوژیک آنها را می دانسته است وخواهی نخواهی، داودخان را در جریان می گذاشته است.

همچنان از نوشته های داکترحسن شرق، آرزوهای یک انسان مصیبت چشیده که جز آزادی وعدالت و دموکراسی ومحو فقر وبیسوادی درکشور چیز دیگری نمیخواهد، حس میشود. واین آرزوی هرانسان وطن پرست و ترقیخواه این کشوراست و نباید به معنی چپی وکمونست تعبیر و تأویل شود.

داکتر حسن شرق دشمنان ومخالفان زیادی دارد واین قلم در صدد دفاع ازوی نیست، زیرا خودش صاحب قلم است وهم بهتراز هرکسی دیگرمیتواند ازخود دفاع کند وکتاب اخیرش سندگویای چنین پاسخی است.

اما دفاع ازحقیقت باید نزد انسان با وجدان از هرمناسبت دیگر با ارزش ترباشد.

داکترحسن شرق کارخوبی نمود که چشم دیدها و تجربه ها و دانستنی های خود را به حیث یک شاهد وناظر آگاه از نظام سیاسی سلطنت وچگونگی تعویض آن به رژیم جمهوریت در آخرین سالهای زندگی اش در غربت نوشت و به نسل های آینده به میراث گذاشت.

من فکر میکنم که او خواسته است از تجارب خود در حیات سیاسی اش، برای فرزندان کشور درسهای خوب تاریخی ارائه کند تا از آنها بیاموزند واز ناکامی های شان عبرت بگیرند. داکترشرق درکتاب اخیرش همانگونه که ازاتحاد ویک دلی تعدادی از افسران جوان تحت رهبری داودخان وموفقیت شان درتغییر رژیم سلطنتی بحث رانده است، ازعلل فروپاشی اولین دولت جمهوری که روزی برای تاسیس آن با هم متحد شده بودند، مگر دراثرسوء تفاهم و خود خواهی ومخالفت های شخصی ، خود زمینه سقوط خویش را فراهم ساختند بخوبی سخن رانده است.

خصوصیت دیگرنوشته های داکترشرق آنست که گفته هایش در شرح رخداد های سیاسی زمان داودخان با حقیقت حیات سیاسی رئیس جمهور وفق دارد و از گزافه گوئی و گمانه زنی وتهمت مبرا است. در کنار این دو نکته، شرق یک چیز دیگر را هم میخواهد به خواننده بگوید که او یکی از همکاران صادق وهمفکر داودخان بوده است وهرگز به ولی نعمت خود خیانت نورزیده وهرنوع اتهام خیانت از جانب او به داودخان، دروغ محض است و جزافترا وتهمت از سوی دشمنان او چیزی بیش نیست. ازاین لحاظ نوشته های داکتر شرق در مورد داودخان و چگونگی کودتای 26 سرطان و پیامد های آن بیشتر قابل اطمینان واعتماد به نظر می آید.

از آنجایی که داکتر حسن شرق بعد از سردار نعیم خان، نزدیک ترین و با اعتبار ترین همکار شخص داودخان بود، واز آنجاییکه داودخان

یـک شـخص مسـلمان ودارای طرزتفکـر ملـی بود،نمیتـوان تصـور کـرد کـه منشـی یـا مـدیر قلـم مخصـوص او کسـی باشـد کـه صـاحب افکـار یـا تمـایلات کمونستی باشد. بنابرین میتوان گفت که داکتر حسن شـرق نیـز مثـل داودخـان دارای طرز تفکر روشنفکرانه و روحیهٔ وطنخـواهی وملیگرایـی بـوده اسـت. و این نزاکت اداری را او بهتر از هرکس دیگری درک میکرد و میدانسـت کـه گرایشـات غیـر اسـلامی در دسـتگاه حکومـت داود خـان عاقبـت و پیامـد نـاگوار وسـنگین دارد. بنـابرین کمونسـت خوانـدن داکتـر حسـن شـرق مثـل آن است که کسی بگوید: داودخـان دارای اندیشـه هـای چپـی یـا کمونیسـتی بـوده اسـت؟ وچنـین گفتـه یـی معلومـدارعاری از حقییقـت اسـت و بـرای ملـت افغانستان وشورویها درعمل ثابت شده بـود کـه داودخـان نمیتوانـد کمونسـت باشد، بنابرین او را با تمام امیال ملی ومسلمانی اش قبـول کـرده بودنـد تـا بـا تعقیب سیاست بیطرفی نه غربی باشد و نه شرقی.

پیام داودخان چی بود؟

برخـی بـا حـدس وگمـان میگوینـد کـه داودخـان، داکتـر حسـن شـرق را بخاطر تمایلات چپی ووابستگی اش به پرچم، ازمعاونـت صـدارت دور و بـه سفارت درجاپان تبعید نمود. اما خود شرق میگوید:

«زمانی که در رأس قدرت (کودتاچیان) سوء تفاهم ایجاد می شـود،هم مقاومت و هم پایداری، و هم دوری جستن از قبـول مسئولیت (بـه شـهادت سرگذشت کودتاها) ایجاد مصیبت می کند.و برای جلوگیری از حوادث شوم، بایستی یکی از دو نفری که در رأس قدرت قرار گرفتـه بودنـد، بـرای منـافع ملی ونسق اداری مملکت، عقب نشینی می کرد. و از آنجایی که سوء تفـاهم یک جانبه بود، به آسانی می شد طرف معتقد به اصل حاکمیت دسته جمعـی کنار رود.از آنرو بدون فشار احمد و یا محمود، محض برای فروکش کـردن افواهـات جنجـال برانگیـز و جلـوگیری از برخـورد احتمـالی کودتاچیـان بـا

یکدیگر شان کنار رفتم. ورنه ایجاد خرخشه و تولید درد سر، نه پولی کار داشت و نه هم توپ و تفنگی. بناءً اگر با وجود اتهامات دُم به دُم و تعقیبات پیگیر در کابل هم می بودم تنها چیزی که می شد اضافه شدن یک نفر در جمع قربانیان 7 ثور می بود و باقی هیچ.»(داکتر حسن شرق،کودتای پنجم سرخ یا سیاه،قسمت 12، جولای 2016)

شرق دلایل دیگری هم برای دور شدن خود از کابل بیان کرده وآن افواهات وتقاضای های پیهم شاه و خانوادۀ شاهی به داودخان برای دورکردن شرق ازقدرت بود تا آنجاکه روزی خود داودخان به شرق شکایت میکند ومیگوید که ازین همه شایعات نزدیکان شاه وخانواده ام در باره شما خسته شده ام. از اینجاست که داودخان برای قطع این افواهات ورساندن پیام خود به مردم توسط شرق، ابتدا سفارت فرانسه و بعدجاپان را به او پیشنهاد میکند وشرق هم بلا درنگ سر اطاعت ورضائیت می جنابند.

شرق مینویسد:« چون رفتنی جاپان بودم میسر نشد که از نتایج سفر شان [داودخان]مطلع شوم. ولی به هر صورت همین که میخواستم از اوشان خداحافظی کنم چند لحظه ای به من نگریسته گفت: داکتر جان می دانم از پیش آمدی که به آن رو به رو شده ای خوش نیستی، ولی خوشم به اینکه اگر یکی از دوستانم [اشاره به من] زنده بماند تا به مردم افغانستان بگوید که:

داود شما را دوست می داشت، سوگند به خدا که بالاتر و بیشتر از همه چیز و از همه کس.»(داکترشرق، کوتای پنجم سرخ یاسیاه...قسمت دهم، افغان جرمن آنلاین 21جون 2016)

شرق علاوه میکند:در حالیکه از گفتۀ بدون مقدمه اش دلگیر شده بودم، گفتم: خدا نکند چنین حادثۀ شومی در افغانستان روی دهد. گفت: در این دنیای پرآشوب همه چیز امکان پذیر است.و سپس برای خداحافظی مرا بغل گرفت که متوجه شدم اشک در چشمانش حلقه زده بود. عشق آتشین وی به مردم و سرزمینش و گرمی آغوش او، چنان مرا به جوش آورده بود که

اگر به خیالم نمی گذشت که نکند احساس مرا تلقی به زبونی از دست دادن مقام و قدرت کند، به پاداش یک قطره هزار قطره نثار پایش میکردم. روزی که راهی جاپان بودم، محمد نعیم برادر و پسران محمد داود در میدان طیاره به وداع آمده بودند و هکذا دردهلی تورپیکی دختر بزرگ محمد داود با شوهرش نظام جان که سکرتر سفارت دهلی بود از ما استقبال کردند.»(همان منبع)

به نظرمن، برای یک روستازادهٔ پا برهنه،که بجز یک قلب سرشار از وفا وصفا و یک مغز دراک، هیچ چیزی در بساط نداشت ،واز برکت ذهن ذهین ومغزفعال وهوش دراکش توانسته بود خود را تا مقام مدیریت قلم مخصوص صدراعظم قدرتمندی چون داودخان برساند وآنقدر مورد اعتماد باشد که تصمیم برای سرنگونی رژیم شاهی را با او درمیان گذارد وپس از پیروزی او را بحیث معاون خود تعیین کند، نمیدانم چه افتخاری بالاتر ازآن خواهد بود؟

داکتر شرق توانسته بود اعتماد صدراعظم وبعد رئیس جمهور وتمام خانواده اش را چنان بخود جلب کند که هنگام وداع ،برایش اشک بریزند وبا ریختن این اشکها از وی قدرشناسی نمایند و بعد او را به حیث نزدیک ترین دوست خود تا میدان هوائی بدرقه نمایند ؟ به گمانم که اعتماد پایدار داودخان در هر دو دوره اقتدارش به داکترحسن شرق ، بزرگترین افتخارمعنوی وسیاسی برای شخص داکتر شرق خواهد بود.

داکتر شرق نیزدر نوشته هایش همواره ارادت و اخلاص خود را به ولی نعمتش داودخان صادقانه ابراز کرده ویکجا چنین مینویسد:« از آنجایی که پس از کشته شدن نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین یکی به خنجر شاگرد و دیگری به شمشیر استاد(روس ها)، در زعامت ببرک کارمل ...زمینه آن مساعد گردید تا داستان اینکه چرا سقوط کردیم را دنبال کنم.

اولتر از همه با شتاب زدگی جهت ادای احترام به دروازۀ خانۀ محمد داود شتافتم. خانه ای که از طفل گهواره تا راد مردان هفتاد ساله اش به دست فرزندان ناخلف و از خدا برگشتۀ وطن شهید شده بودند. خانه ای که اولین سنگ تهداب جمهوریت برای سعادت و سربلندی، برابری و برادری مردم افغانستان در آن گذاشته شده بود، اکنون در حراست چند سرباز شوروی و دو سه بغچه بردار وطنی بود، که بدون توجه به آنها به روح پاک محمد داود و شهدای هم رزمش از خداوند بزرگ طلب مغفرت می کردم که یکی از محافظین خانه به کنایه گفت:

کاکا جان، اینجا زیارتگاه نیست!

گفتم: به شما نه، اما به من هست.

و از آنجا دور شدم.» (داکترشرق،قسمت دهم،)

بذل وبخشش داودخان به مردم وهمکاران محتاج:

ذکر این بخش از خصوصیت زندگی داودخان برای من تازه وبسیارجالب است و بجز اقای قاسم باز که در مقالات خود به این صفات نیک داودخان اشاره کرده، از زبان شخص دیگرنزدیک به داودخان تا حال گفته نشده است ومن فکرمیکنم برای بسیاری دیگران هم دلچسپ خواهد بود.

داکتر شرق مینویسد: «محمد داود شخص متمول، و منسوب به یک خاندان متمول بود، که از کاکا، پدر و پدرکلانش زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود یا یکی از منسوبینش به مرض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد. اما در بخشش از دارایی دولت خیلی ها سخت گیر بود و به یاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسۀ خلیفه بدون استحقاق قانونی حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش(خاندان شاهی) املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود.چنانچه آپارتمان ها و دکان هایی را که در سرک شهرآرا و متصل برج آن ساخته شده بود با دو خانه ای که تکمیل وبه سفارت های خارجی کرایه بود (متصل زایشگاه) در سال 1331 ش به سره میاشت بخشید .متعاقباً در ساحهٔ... جریب شفاخانهٔ دوصد بستری در املاک شخصی شان (باغ شهرآرا) از فروش قسمت دیگری از املاکش در آهنگران آباد (شفاخانهٔ هاشم خان) و سپس آنرا به وزارت صحت عامه واگذارشد (سال 1353 ش)، که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانهٔ دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد (پنجاه جریب) در اختیار ولایت ننگرهار گذاشت تا درآن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیهٔ طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند. متباقی زمین های خویش را در شهرآرا جهت اعمار کتابخانهٔ عامه در سال 1354 ش ذریعهٔ یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند. همچنان از پنجصد جریب باغ و املاک زراعتی در چهل تن (دوراهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین به هر خانه وار [درسال](1346 ش) قبالهٔ شرعی داده بود. خانه و باغ دیگرش را (در حدود بیست جریب)در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال 1353 ش به دولت واگذار شدند.

محمد داود زندگی ساده و بی پیرایه ای داشت. خانهٔ نشیمن وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود. ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی و قوماندهٔ سقوط سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود، لویه جرگهٔ افغانستان که برای تصویب قانون

اساسی و انتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود(دلو 1355 ش)، جادۀ خانۀ مذکور را به نام جادۀ" 26 سرطان" (روز تأسیس اولین جمهوریت) نام گذاری کرد. به آن سبب بایستی خانۀ مذکور با جلب رضایت ورثۀ محمد داود به حیث یک محل تاریخی حفظ می گردید نه آنکه آنرا از بیخ و بن جهت ساختن آرگاه و بارگاه بر می داشتند.

به هر صورت هدف درین جا پا گذاشتن محمد داود بر مادیات نبود بلکه آن بود تا آنانی که با یک پیراهن و تنبان ازسال 1352 ش از افغانستان فراری شده بودند پس از آن که زمامدار و میلیونر و مجاهد شده بازگستند، باید از ساختن خانه های پرزرق و برق و مصارف سرسام آور در مقابل مردم خویش احساس خجلت و سرافکندگی می کردند، نه بلند پروازی و قدرت طلبی، آنهم همیشه و پایدار.» (داکتر حسن شرق، همان کتاب،قسمت 11 کتاب)

<u>مساعدت مالی داودخان با عبدالقادر واسلم وطنجار :</u>

شرق میگوید: آنچه گفته را به این داستان کشانید، همانا لطف در تقرر و کمک مالی محمد داود به عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار بود. زیرا طوری که گفته شد، او کمک می کرد، اما به کسی که واقعا درمانده می بود و شخصا او را می شناخت و یا یکی از دوستان نزدیک و مورد اعتمادش محتاجی را به وی معرفی می کرد. در حالیکه عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار در تغییر نظام شاهی سهیم بودند، اما محمد داود با اولی توسط پاچاگل وفادار و با دومی ذریعۀ محمد سرور نورستانی (قوماندان قوای 4 زرهدار) رابطه داشت، و قبل از موفقیت در تغییر رژیم محمد داود هیچکدام آنها را به رویت ندیده بود و به اصطلاح به چهره نمی شناخت. (داکتر حسن شرق، همان کتاب،قسمت 11 کتاب)

داکتر شرق اشاره میکند: «زمانی که عبدالقادر در زمستان 1356 مریض می شود، این رئیس جمهور است که او را به پول شخصی خویش

جهت تداوی به هند می فرستد و همچنان برای تکمیل خانهٔ نیم کارهٔ محمد اسلم وطنجار مبلغ صدهزار افغانی کمک مالی می کند.آنانی که آرزوی معلومات بیشتری را در بارهٔ محبت های رئیس جمهور خصوصا به عبدالقادر داشته باشند، بهتراست به کتاب خاطرات خود عبدالقادر مراجعه کنند تا به عمق دنائت و پستی چهره هایی آشنا گردند که در یک اقدام احمقانه مرتکب جنایت می شوند، آنهم جنایت در مقابل حسن نیت و خباثت به پاداش احسان و جوانمردی.» **(داکتر حسن شرق، همان کتاب،قسمت 11 کتاب)**

بدینسان ما به ارادت واخلاصمندی داکترشرق به شهید داودخان آشنا میشویم و درمی یابیم که او درمدت همکاری نزدیک خود با داودخان آنقدر تجربه ودانش اداره کردن را فرا گرفته بود که بهتراز از بسیاری وزیران میتوانست امور یک وزارت را به پیش ببرد، ولی او که نیتی برای رسیدن به مقام وزارت نداشت، هرگز از صدراعظم تقاضای چوکی وزارت، نکرد و مدیریت قلم مخصوص صدارات داودخان را بالاتر و برتر از هرمقام دیگری شمرد و تا آخر به همان مقام با اعتبار مدیریتی قناعت کرد که داودخان آنرا میخواست. بگذریم ازاینکه او اولین کسی بود که حاضر به قربانی خود در راه تغییر نظام شاهی به نظام جمهوریت گردید!

زهی شهامت ومردانگی آن شهید دلیروطن ومرحبا بر روستا زادهٔ کرباس پوش که با شجاعت پیشنهاد آن مردوطن پرست را لبیک گفت!

پایان (نشر شده در پورتال افغان جرمن آنلاین 12/ 7/ 2016)

مقاله بیست ونهم

«نام کابل مقدس است من نام کابل را بر نام خود ترجیح میدهم» (داودخان)

(نصیبه اکرم حیدری)

به جرأت میتوانم گفت که تاریخ با شیوهٔ مطمئن و تازه ای، با کاوش اسناد دقیق و همراه با خود آگاهی و دقت، با به سخن آمدن شاهدان در کنج نشسته و خاموش برای چهار دهه در کشف حقایق و زنده ساختن گذشته بسوی جاده ای موفقیت در حرکت است و داوریهای سطحی و مبتنی بر اغراض افراد را که چون پردهٔ ظلمت و ابهام در پوشیدن حقایق در جد و جهد بوده اند، کنار میزند تا ستاره های درخشان رفته از آسمان وطن را نسل های آنیده در روشنائی حقایق بشناسند و تبصره های آلوده با اغراض که جلایش آن به تیغ جلادان میماند بینائی دیدگان کاوندهٔ ایشانرا از آنان نگیرند.

مصاحبه تاریخی 27 ماه اپریل محمد داود نظام غازی را از طریق تلویزیون بهار شنیدم که شنیدنش خواب و آرام را از انسان بیگانه میسازد. تعجب من درین بود که داود جان نظام غازی بعد از چهل سال خاموشی مهر سکوت را می شکند و از دردی که چنان در وجودش نهفته بود وکه حتی در برابر مادری که بار ها تلاش نمود تا از زبان فرزند از این فاجعه غم انگیز تاریخ چیزی بشنود، نتوانست فرزندش را به سخن آورد.

بار ها از مرحومه تورپیکی غازی شنیده ام که میگفت " داود نمیتواند در مورد کلامی بر لب آورد، ولی شب ها صدای فریادش وقتی خواب است مرا بیدار میکنید. میروم تا حالتش را بپرسم، می بینم که عرق وحشت روی پیشانی اش نشسته و میدانم که کابوس می بیند، کابوس همان شب را...." و

من در جریان مصاحبه آن عرق را بر پیشانی اش دیدم که باعث سکتگی در کلامش میگردید و رشتهٔ سخن را از وی باز پس میگرفت.

جالب است نوهٔ رهبر کشور، پرورده ای دست بابا و انا مثل هزاران هزار طفل دیگر میهن با پای پیاده و یا با بایسکل مکتب میرود، دوری اش از وطن او را به کمبود زبان ملی دچار میسازد و رهبر کشور برایش هدایت میدهد که دروسی را که تا صنف دهم به اکمال رسانیده بود، مجددآ از صنف ششم آغاز کند و جالب تر از آن این نکته که مثل دیگران با ارگ آشنایی ندارد و درین شب دهشتناک برای اولین باز داخل قصر میشود.

داود غازی میگوید: **"پدر کلانم عاشق افغانستان بود"**. و گاهیکه از کار بر کنار شد، میخواستند که میدان هوائی کابل را بنام ایشان نامگذاری نماید "میگفت که نام کابل بزرگتر از نام من است".

بلی! در اواخر سال 1335 (دو سال بعد از آغاز صدارت محمد داود خان) ریاست هوائی ملکی به عنوان یک موسسه رسمی دولتی تآسیس گردید و بعد از تآسیس اولین قرار داد های هوانوردی بین افغانستان، پاکستان و ترکیه به امضآ رسید و چمن خواجه رواش در سال 1963 به میدان هوائی کابل مبدل و افتتاح گردید که نقشه آن بدست شخص شهید داود خان که عشق آتشین وی به وطن وی را به اعمار پروژه ها بدست خودش میکشانید. شاه به ایشان پشنهاد نمودند که این میدان را بنام میدان هوائی "محمد داود" نامگذاری نمایند، ولی شهید محمد داود خان درجواب میگویند نه " نام کابل مقدس ات، من نام زیبای کابل را بر نام خود ترجیع میدهم".

چه خوب است گفت که تاریخ را با نام ها و مجسمه ها نمیتوان ساخت و عبرت انگیز از همه اینست که تاریخ را با کار روایهای گذشتگان باید مرور کرد، نه با مجسمه های شیادان و خاکفروشان، نه با تبدیل نام شهر ها و عمارات و آبدات تاریخی بنام های شرم آور افرادیکه تاریخ شاهد اعمال شوم و فاجعه آمیز این جلادان بوده است.

ولی می بینیم که این خدایان زمینی ماده پرست ، به رسم هندو ها و یونانی های قدیم امروز در افغانستان پرستش میشوند و این در حقیقت شکست واقعی این رهبران خود پرست و پیروان آنان است که خود خوب

میدانند که آنان مورد نفرت اند، ولی برای دستیابی به قدرت و مادیات رهبر پرست شده اند و با مجسمه سازی ها که جز روکشی غرور شکست یافتهٔ آنان نیست، سر در گریبان غفلت میزنند.

حقا ! امروز زمانی فرار رسیده که وقتی سوال مالکیت و مادیات به پیش می آید، مساوات و سعادت انسانی در جامعه می میرد.

ازین واقعیت نمیتوان انکار نمود که از شهید محمد داود خان این یگانه غمخوار ملت، که با طرح و تطبیق پلان های انکشافی خود برای اعمار کشور صرف بحیث خدمتگار وطن کوشید یاد گردد، ولی ایشانرا هرگز آرزو این نبود که دیوار شفاخانه چهارصد بستر شاهد نام ایشان باشد. نوشتن این نام بزرگ برآن دیوار محقر گناهی بیش نیست.

شهید محمد داود، این رهبر رفته از ملت با خود پرستی آشنائی نداشت. چه با همت قبل از شهادت، شاهد زخم برداشتن و شهید شدن فرزندان عزیزش خالد داود، زرلشت داود، عمر داود، و شینکی غازی که با تیر جنایتکاران خلقی و پرچمی و روسی مورد هدف قرار گرفتند، بود، ولی حاضر نشد راه فرار را در پیش گیرد و یا تسلیم خائنین گردد.

دیدن رنج هر انسان بذات خود برای دیگران اندوهبار است و منظره ای را که فرزندانی در برابر چشمان پدر دانه دانه مرمی باران میشود، منظره ای نیست که عواطف و احساسات انسانی را برنینگیزد. گمان نکنم در طول تاریخ هیچ رهبری چنین فاجعه را با مقاومت تحمل کرده باشد و پا به فرار نگذاشته باشد، ولی شهید محمد داود خان از پایگاه خویش بیرون نرفت. با غرور مقاومت نمود و سر بدامن وطنی که برایش مقدس و عزیز بود گذاشت. در مقابل سیه کاران خون آشام خلقی و پرچمی که اگر هدف شان بدست آوردن قدرت بود و کشتن رئیس دولت، در بیرون قصر حتی به طفل هم رحم نکردند و داود نظام غازی را که در انوقت طفلی بیش نبود، هدف قرار دادند.

دراین چهار دهه که کجروان پر از اغراض مسلسل و پیهم ادعا میکردند که میرویس داود هم همسر و هم فرزندانش را با تفنگی که در دست داشت کشت و شهید عمر داود که زخمی برداشته بود از وی تقاضا

مینمود که با فیر مرمی ای به حیاتش خاتمه دهد. در حالیکه شهید خالد داود که با اصابت اولین مرمی زخم برداشت و از ویس داود که برادر دوگانه اش بود مسلسل درخواست مینمود که به دردش پایان ببخشد ولی شهید ویس داود در جواب میگوید که "من نمیتوانم".... داود نظام غازی وقتی دوباره به داخل قصر بر میگردد، زمین [قصر] دلکشاه با خون شهدا رنگ شده. ملت افغان به قیمت تجارب خونین درین چهار دهۀ غم آلود، دشمنان رنگ زده و نقاب بیگانه بر چهره را خوب شناخته اند و آگاهی ملی بر بستر تکامل ذهنی شان با عمق آن نقش گردیده و این ملت دیر یا زود مثل داود نظام غازی مهر سکوت را میشکنند و از این سوی مرز ها و آب ها صدای جاودانگی ملت افغان شنیده خواهد شد. پایان **(آرشیف مقالات نصیبه اکرم حیدری 26 /2017/05) برای شنیدن این مصاحبه به لینک ذیل مراجعه شود:**

https://www.youtube.com/watch?v=fxvVBVK9wRU&sns=fb

تبصره من بر مقاله خانم نصیبه اکرم حیدری

خانم نصیبه اکرم حیدری، درمقاله کوتاه اما استوارخود یادآور میشود:« در اواخر سال 1335 (دو سال بعد از آغاز صدارت محمد داود خان) ریاست هوائی ملکی به عنوان یک موسسه رسمی دولتی تآسیس گردید و بعد از تآسیس اولین قرار داد های هوانوردی بین افغانستان، پاکستان و ترکیه به امضآ رسید و چمن خواجه رواش در سال 1963 به میدان هوائی کابل مبدل و افتتاح گردید که نقشه آن بدست شخص شهید داود خان که عشق آتشین وی به وطن وی را به اعمار پروژه ها بدست خودش میکشانید. شاه به ایشان پشنهاد نمودند که این میدان را بنام میدان هوائی "محمد داود" نامگذاری نمایند، ولی شهید محمد داود خان درجواب میگویند نه **" نام کابل مقدس است، من نام زیبای کابل را بر نام خود ترجیع میدهم"**

با دریغ ودرد بسیار اینک نام "کابل" که برای شهید داودخان یک نام مقدسس بود وآنرا برنام خود ترجیح میداد، امروز بجای آن نام حامدکرزی

که با داودخان ونام تاریخی کابل درهیچ زمینه ای قابل مقایسه نیست، روی میدان هوائی بین المللی کابل گذاشته شده است.

خواهرگرامی نصیبه حیدری، دوران عجیبی است.دورانی است که آدم کشی را قهرمانی میدانند، جاسوسی به کشورهای بیگانه را سیاست مینامند واختلاس وفساد وغصب ملکیت های دولتی وتجاوز به حقوق دیگران را جهاد ومسلمانی میشمارند؟

داودخان یک شخصیت بزرگ ملی بود با خصایل وخصوصیاتی چون: وطن پرستی،پاک نفسی، تقوا، با انضباط وبادسپلین، ضد ارتشاء، ضدارتجاع ،ضد مداخلات بیگانه در امورکشور ، ضد اختلاس و رشوه خواری، ضد دزدان وغاصبان دارائی های عامه و ملکیت های خصوصی، حافظ جان ومال وناموس مردم افغانستان، حافظ امنیت سرتاسری درکشور، حافظ حیثیت و وقار وپرستیژ دولت افغانستان در برابرجامعهٔ بین المللی و کشورهای همسایه بود، اورهبری بود که بعد از عهد امانی هیچ زعیم سیاسی افغانستان چون او در افغانستان خدمت نکرده است وباوی برابری کرده نمیتواند.

داودخان بنیانگذار بسیاری از پروژه های زیربنائی واقتصادی وانکشافی وعصری سازی افغانستان وتقویت اردوی ملی ونیروهای هوائی کشور برای حفظ تمامیت ارضی وحریم هوائی کشور، حامی حقوق زنان وحق تحصیل وحق انتخاب کردن چادری یا بی چادری در بیرون از منزل وحق کاردرجامعه درکنار مردان برای انکشاف وعمران افغانستان بود.

سناتوران افغانستان،بریاست آقای مسلمیار،درختم دورهٔ دوم ریاست جمهوری حامدکرزی ،به داکتر اشرف غنی پیشنهاد نمودند تا میدان هوائی کابل به اسم اونامگذاری گردد. این سناتوران که اکثریت شان افراد آلوده به فساد واشخاص استفاده جو هستند،خدمت وصداقت وتلاش برای آبادی وانکشاف مملکت نزدشان معنایی ندارد یا زمانی معنا پیدا میکند که خود یا وابستگان شان در قدرت باشند و از امکانات دولتی سوءاستفاده نمایند. نزد عناصر آغشته به فسادو جنایت بهترین رهبر وبهترین زعیم کسی است که به جنایتکاران و دزدان وغاصبان حقوق مردم غرض نداشته باشد ودست

همه مقامات دولتی را درحیف ومیل واختلاس دارائی های ملی آزاد بگذارد، مانند حامد کرزی ؟

یکی از سیاست های غیرملی ومصلحت گرایانهٔ کرزی در طول 13 سال حکومت وی بخشش های بی مورد القاب قهرمانی ومارشالی ورتبه های بلند دولتی به تبهکاران و دزدان سرمایه های ملی وجواسیس کشورهای بیگانه و افراد غیر مسلکی وکم سواد بوده است، که او را یکی از بدنام ترین زعمای افغانستان درتاریخ 300 سال اخیر ثبت میکند. حامد کرزی، نه مبتکر کدام پروژه زیربنائی اقتصادی درکشوراست و نه برای کوتاه کردن دست اختلاسگران ومجرمین جنگی از یخن مردم ستمدیدهٔ کشور اقدامی کرده است. درعین حال، حامدکرزی با وجود کمک های میلیاردها دالری جامعه جهانی به افغانستان، فقر وبیکاری ودزدی وجرم و فساد را درکشور تعمیم داده و فرصت های طلائی فراوانی را در امر توسعه و انکشاف کشور از دست داده است.

کرزی تنها بعد از خیمه شب بازی های تدویرلویهٔ جرگه برای امضا ویا عدم امضای پیمان امنیتی با امریکا ،بیش ازشش میلیارد دالرکمک های امریکا وجامعه جهانی را برای عمران کشور از دست داد. وگویا لقمهٔ نان پخته را از گلوی ملت فقیر وگرسنه خود گرفت، تا نقش یک چهرهٔ ملی را بازی کرده باشد، اما او فراموش کرده بود که با گرفتن کیسه های پول از یکی از کشورهای همسایه بطور غیرقانونی، وقار وحیثیت تاریخی کشور را به زمین زده ، وخود را بحیث یک چهرهٔ فاسد وخاین به ملت ثبت تاریخ افغانستان نموده است.

به گفته مسؤولان وزارت مالیه بحران انتخابات سبب رکود اقتصادي در کشور شد و نزدیک به پنج میلیارد دالر در بخش هاي گوناگون فرصت هاي شغلي و سرمایه گذاري را از افغانستان گرفت و ضربه بزرگي به زندگي مردم عادي وارد کرد.

کرزی دوسیهٔ حیف ومیل کردن نهصد میلیون دالر سرمایهٔ کابل بانک را بخاطر نجات برادرش و برادر قسیم فهیم حفظ کرد و از جیب ملت بهای این دزدی را پرداخت و از کجا که پای خود حامد کرزی نیز در این خورد

و بردهـا دخیـل نباشـد. بـا در نظرداشـت ده هـا جـرم مصـلحت گرائـی دیگرکرزی، حال آقای داکتر اشرف غنی، رئیس جمهور که با رویدست گرفتن مجدد دوسیهٔ کابل بانک آبروی از دست رفتهٔ افغانستان را دوباره احیا کرد و امید های زیادی را در دلهای مردم زنده ساخته است، چطور آنهمه خطا های سیاسی وغیر سیاسی کرزی را نادیده گرفت و میدان هوائی کابل را بنام او مسمی کرده است؟ حامد کرزی فقط مستحق یک لقب است وآن لقب، «پدر فساد در افغانستان» میباشد.

درمیان یک صد اتهامی که علیه اقای کرزی ، توسط جمالخان بارکزی و آقای «عزیزاحمدعزیزی» وارد آمده، ودر پورتال افغان جرمن قبلاً به نشر رسیده، تمام آن اتهامات از سوی خوانندگان این پورتال تائید شده ودانشمند افغان اقای داکتر سید عبدالله کاظم حتی یک مورد خلاف آن را نیافته است تا از دوش حامدکرزی پس کند، بنابرین معلوم میشود که کرزی درمدت 13 سال حکومت خود بجای کارهای خوب، که امکان انجام آن از عهده اش پوره بوده ولی انجام نداده است، باید بجای مکافات، مجازات میشد.

میدان هوائی کابل می باید همچنان بنام نامی کابل باقی بماند واگر لازم شمرده شود تا آنرا بنام یکی از شخصیت های ملی افغانستان بگذارند، می باید بنام مؤسس این میدان ، یعنی داودخان شهید که خودش این میدان را طراحی واعمارکرده است ویکی از کارهای عهد صدارتش میباشد،مسمی گردد تا حرمت جان بازی وشهامت وی در برابر کودتاگران 7 ثور بجا آورده شود.

آن مرد نیکنام وفرزند صدیق وطن در کودتای ثور1357 خودش با 17تن فرزندان واعضای خانواده اش توسط کودتاچیان قربانی وقتل عام شدند . روحش شاد و نامش جاوید باد!

مقاله سی ام

شهید سردارمحمد داوود خان و مهارکردن آبهای افغانستان

(قاسم باز-2016/6/6)

« ای ملتی که در سخت ترین پیکارهای تاریخ پر افتخار خود همت عالی و غرور ملی خود را از دست ندادید، چرا امروز به خود احساس ضعف و ناتوانی مینمائید.»(داودخان)

امروز در ویب سایت ملی و وزین سباوون (دعوت) مقاله جالب و ارزشمند بقلم هموطن گرامی ام جناب اقای توریالی ملیار، در مورد پروژه های بند برق و انهار و همچنان مهار کردن ابهای افغانستان در دوران ریاست جمهوری شهید محمد داوود خان، نگاشته شده بود به بسیار علاقه و دلچسپی خواندم، نویسنده محترم به موضوع ملی و حیاتی افغانستان، یعنی اعمار بندهای ابی برق و انهار از دید عامیانه و عالمانه از لحاظ منافع ملی افغانستان و کشورهای همسایه را به بررسی همه جانبه قرار داده، اقای ملیار در بخش از مقاله خود به معضله مهار کردن ابها افغانستان چنین مینگارد.

« سردار محمد داوود خان چې کله د افغانستان اوبو مهارولو لپاره د یوې منظمې ستراتیژۍ له مخې د اوبو بندونو او بربښنا کوټونو د جوړولو لپاره متې بډ وهلې ورسره سم ایران او پاکستان په دې پیل و کړ چې څرنګه د داوود خان د دغو پلانونو مخه ډب کړي- د اوبو نړیوالو قوانیونو له مخې ایران او پاکستان نه شوای کولې له خپلې حقابې زیاتې اوبه وغواړي، نو په افغانستان کې یې تبلیغاتي او استخباراتي جګړې ته ملا وتړله او دا دی نېږدې څلور لسېږزې افغانان په یوه پردی او نیابتي جګړه کې سوزېږي.

که څه هم هغه مهال چې ایران د رضا شا له خوا اداره کېده د اوبو ستونزه ورته دومره ستره نه ښکارېده او دواړه هېوادونه د هلمند اوبو د ویش په اړه یوې هوکړې ته هم ورسېدل خو په ۱۳۵۷ کال کله چې د خمیني مذهبي دولت رامنځ ته شو نو د ایران حکومت ته دغه پرېکړه د منلو وړ نه وه او دوی غوښتل د هلمند سیند له اوبو تر خپلې حقابې څو چنده ډېره ګټه واخلي او د تاریخي هریوا شنې اوبه هم ایران ته وبهېږي. همدا ډول پاکستان هم د کابل- کونړ سیند په اوږدو کې د بندونو په جوړلو اندېښمن و او کله چې هغه مهال په کونړ کې د اوبو د ستر بند د جوړېدلو لپاره افغان حکومت لومړنۍ هلې ځلې پیل کړې نو پاکستان یې د مهارولو لپاره له وخت مخکې لاس په کار شو هغه مهال یې د مسعود، رباني او حکمتیار له خوا د ډلګیو رامنځ ته کولو ته لاره پرانیسته وسلې یې ورکړې او له بله اړخه یې په داوود خان او د هغه حکومت پسې داسې تبلیغات پیل کړل چې له مخې یې د ولس په منځ کې د وخت حکومت یوه خدمتګاره اداره نه بلکې د روس یو ګوډاګی حکومت معرفي کړ دغه استخباراتي ګنګوسې په خلکو کې تېت شوې د اخوان المسلمین غړو ته یې د وسلو په ورکولو یو ناروا حرکت پیاوړی کړ او عملاً تخریبي هڅې پیل شوې د افغانستان اوبو او ډېورنډ لیکې لپاره د افغانستان د حکومت د تکفیر بهانه ښه پیاوړې شوې وه او له همغه وخته بیا د افغانستان اوبو د مهارولو لپاره افغانستان کومه بریالۍ هڅه ونه شو کړای.حتي د دوی تبلیغاتي جګړه دومره اغیزمنه وه چې په ځینو افغانانو یې منلې وه چې ګواکې داوود خان د اوبو بندونو په جوړلو سره ولسونه تر ابو لاندې کوي.»

همچنان اقای توریالی ملیار، در بخش دیگر مقاله خود به ۲۹ پروژه خورد و بزرگ نظام جمهوری شهید محمد داوود اشاره نموده اضافه میکند.

« د دې ترڅنګ ولسمشر د ۲۹ وړو بندونو د سروې، جوړلو او بیا رغولو لپاره هم مټې بډ وهلې دغه واړه بندونه په داسې سیمو کې دي چې تر ډېره له ګاونډیو هېوادونو سره پکې د ستونزې کوم دلیل او نښه نه لیدل کېږي نو له همدې امله به یې کارونه په چټکۍ پیل او تمه ده چې په خپل وخت بشپړ شي، له بله پلوه ولسمشر د کمال خان بند د جوړولو(بشپړولو) او لویه کې د هلمند سیند د اوبو مهارولو کلک هوډ څرګند کړ او همدا ډول په کونړ کې د کابل، پنجشیر، لغمان سیندونو اوبوته د یول لوی بند د جوړولو هوډ هم لري هغه بند چې څو کاله وړاندې یې د جوړولو اوازې خپرې شوې خو د عملي چارو څرک یې لا نه دی لیدل شوی، له همدې امله هغه اندېښنې چې څلوېښت کاله وړاندې د ایران او پاکستان له حکومتونو سره وې یو ځل بیا ر اپیدا شوې ځکه ایران کوښښ کوي د افغانستان په لویدیځ او جنوب لویدیځ کې د جګړې سنګر ګرم وساتي، طالبان په ډلګیو وویشي دښمنۍ پراخې کړي چې له یواې خوا به پرې د اوبو مهارولو پروسه ګډه وډه کړي او له بله پلوه پرې د تاپې سترې پروژې مخه ډب کړي او پاکستان او هند ته به د غازو د لیږد ستره اقتصادي پروژه د خپل هېواد کړي.»

هموطن محترم اقای توریالی ملیار، در بخش از مقاله خود به مغضله خط نام نهاد دیورند بین افغانستان و پاکستان نیز اشارات دارد خاطر نشان میسازد می افزاید، معضلات و مشکلات بین افغانستان و پاکستان تنها

معضله خط دیورند نبوده بلکه دولت پاکستان از این پا را فراتر نهاده دعوای ابهای افغانستان را نیز مینماید. وی در این مورد اضافه نموده مینویسد. «
که د اوبو مهارولو دغه ستري پروژې بشپړې شي، ټاپې پروژه بریالی شي، کاسا زر سر ته ورسیږي، د وریښمو صنعتي او سوداګریزه لار بېرته را ژوندی شي، د ریل پټلی له پاکستان او ایران د افغانستان پر سینه منځنی اسیا او چین ته تېرې شي نو افغانستان به د منځنی او جنوبي اسیا ترمنځ هغه پول [پل] وي چې بیا به د ګډو ګټو هیوادونه د خپلو ګټو لپاره د دغه پله د لا پیاوړتیا لپاره کار کوي، هغه مهال به هغه ځوانان چې توپک په غاړه په بېل او کولنګ سرک او پله ته ماینونه ږدي ملا به یې تړلې وي او په خپل کولنګ او چرۍ به خپلې ورانې ویجاړې جوړوي.

د پاکستان لپاره چې له یوې خوا د ډیورنډ کرښې مسله مهمه ده له بله اړخه د افغانستان اوبو مهارول ورته د زغم وړ نه دي، نو له همدې امله د پاکستان له جوړېدو راهیسې تر نن ورځې نه غواړي افغانستان کې ثبات راشي، په دې وروستیو کې یې د افغانستان د بې ثباتۍ لپاره هلې ځلې دومره پاوړې کړې چې حتی د امنیت سلاکار سرتاج عزیز د پاکستان د بهرنۍ پالیسۍ د بدلولو خبره هم یاده کړه او اشاره یې ولسمشر اشرف غني ته وه چې ګواکې دی هم د اوبو په مسله کې د داوود خان پر پل پل ږدي، دا چې د افغانستان لپاره له پاکستان سره د ډیورنډ مسله د اوږد مهال ستونزه ده نو اوس مهال یوازې د اوبو مهارولو ستونزه هغه ښکاره مسله ده چې پاکستان یې له سختو اندېښنو سره مخ کړی او غواړي په افغانستان کې د جګړې سنګرونه ګرم وساتي او افغان دولت ته دا موکه ورنه کړي چې د کابل پر سیند د بند او بندونو جوړولو ته متې رابډ وهي.»

به یاد دارم در سالهای اخیر جمهوریت که کار سروی بند برق سلما ، بند کمال خان نیمروز، و سروی بند برق ولایت کنر جریان داشت حکومت جمهوری انوقت بخاطر مهار کردن اب دریا خروشان کنر و ساختن بند برق کنرکه مصارف ان بالغ از ملیاردها دالر امریکایی تخمین شود بود، دولت جمهوری افغانستان همرای بانک جهانی، بانک اسیایی و بانک اسلامی در تماس بود، تا جایکه معلومات دارم، بند برق ولایت کنر به ظرفیت (۲۳۰۰۰) میگا واټ برق تولید میکرد که از ان جمله برق فوق الذکر تنها (۳۰۰۰) میگا واټ یا کمی زیادتر به تمام افغانستان در ان وقت وزمان کفایت میکرد و متباقی یا باقیمانده بیست هزار میگاه واټ ان به کشورهای همسایه فروخته میشود. در این مورد من از ذوات محترم که در ان وقت در وزارت اب و برق کار میکرد ارزومندم، لطفآ در باره سروی بند برق کنر روشنی لازم انداخته و خوانندگان محترم را از معلومات پر بها خود مستفید سازد.

پیش از فاجعه هفت ثور ۱۳۵۷ دو بند برق که بالای دریا کابل و پنجشیر

توسط کشور فرانسه ساخته میشد، دولت فرانسه مصارف ان بندهای برق را بعد از هفت ثور به پاکستان داد، حکومت پاکستان از ان پولی کمکی که اصلاً به افغانستان در زمان جمهوریت شهید محمد داوود مدنظر گرفته شده بود، حکومت فرانسه بعد از کودتا هفت ثور، ان پول یعنی مصارف ان بندهای برق را بخاطر جهاد مردم افغانستان به کشور پاکستان داد و حکومت پاکستان از ان پول و کمک فرانسه بند برق ورسک پیشاور یا (دِیم ورسک پیشاور) ساخت.

من در اخر ماه سال ۱۹۹۸ در پشاور بودم در یکی از روزهای اقامت جناب محترم استاد محمد عزیز نعیم، برادرزاده شهید سردارمحمد داوود در پیشاور بهمرای اقایان هر یک اقای عزیز الله واصفی، سیدحسن اغا مشهور به شاه اغا برادرزاده بزرگ پیر صاحب سید احمد گیلانی، جنرال رحمت الله خان صافی، عظمت حیات خان پیشاوری عرض دیدن بند ورسک به بند ورسک پیشاور رفتیم، اقای استاد محمدعزیز نعیم و عظمت حیات خان پیشاوری در مورد بند ورسک که چگونه این بند ساخته شد بما معلومات میدادند، محترم محمد عزیز نعیم و عظمت حیات خان گفتند که اصلاً پول این بند برق یعنی بند ورسک پیشاور، پولی و کمک کشور فرانسه به حکومت افغانستان در زمان جمهوریت شهید محمد داوود بود که باید بخاطر اعمار دو بند بالای دریا کابل و پنجشیر ساخته میشد، ولی افسوس بعد از کودتا هفت ثور کشور فرانسه ان پول کمکی که اصلاً بخاطر عمران دو بند که در افغانستان ساخته میشود، کشور فرانسه بعد از فاجعه هفت ثور ان پول کمکی را به پاکستان داد.

این است شمه ای از جنایات و ارمغانهای !! حزب دیموکراتیک خلق.

پایان کتاب

صفحه چارم پشتی

کاندید اکادمیسین محمداعظم سیستانی: 1938

سابق عضو علمی اکادمی علوم افغانستان ،در زمینه تاریخ وجامعه شناسی ونظام زمینداری در افغانستان ، صاحب تالیفات بسیار است. برخی ازاین تالیفات عبارت اند از:

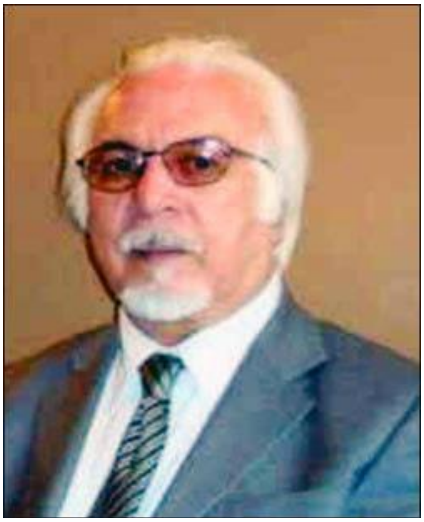

سیستانی درسن ۷۰ سالگی

*** - مالکیت ارضی و جنبشهای دهقانی درخراسان قرون وسطی، چاپ اکادمی علوم افغانستان، کابل۱۳٦۲ =۱۹۸۳م.**

***- سیستان ، سرزمین ماسه هاو حماسه ها (4 جلد) طبع اکادمی علوم افغانستان ،کابل ۱۹۸۵م -1988**

***- مسالهٔ اصلاحات ارضی در افغانستان دههٔ 70 قرن 20،چاپ 1390 ش کابل**

***- مقدمه یی بر کودتای ثور وپیامد های آن در افغانستان ،چاپ ۱۹۹٦، سوئد**

*** - دو نابغه سیاسی - نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹م ، چاپ۱۹۹۹، سوئد**

***- رستاخیزقندهار وفروپاشی دولت صفویه در ایران ، چاپ 2005 پیشاور**

***- علامه محمودطرزی ، شاه امان الله ونقش روحانیت متنفذ ، ۲۰۰۴پشاور**

***- ظهور افغانستان معاصر واحمدشاه ابدالی،چاپ پشاور، ۲۰۰۷**

***-نقش تاریخی وزیر فتح خان در دولت سدوزائی افغانستان،چاپ2013 پشاور**

***- سلطنت پشتونها در هند،چاپ دانش، 2014، پشاور**

***- سیمای امیر آهنین در تاج التواریخ،دانش،2012م/ 1391ش**

***- سیمای زن افغان در حماسه وتاریخ ،چاپ دانش،2015م/1394ش**

***- مردم شناسی سیستان ، طبع اکادمی علوم افغانستان، ۱۳٦۸=۱۹۸۹م**

***- تاریخ چیست و مورخ کیست؟ انتشارات دانش، کابل 1396ش/2017**

***- رهبران بزرگ با کارنامه های سترگ. انتشارات عازم کابل/2018**